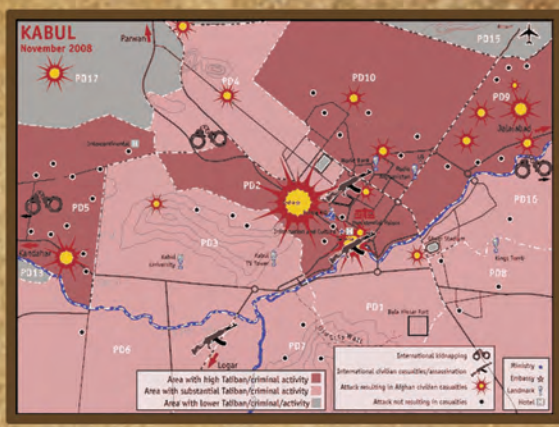


سیپا

۱۴-۱۵

شهر و جنگ



انتشارات آرمان شهر
زمستان ۱۳۹۱

به نام خداوند جان و خرد

شهر و جنگ



استفاده و اقتباس از نوشته های این کتاب با ذکر منبع مجاز است.
نظرات مطرح شده در این کتاب الزاما خواست و مشی آرمان شهر نیست.

ایمیل:

armanshahrfoundation.openasia@gmail.com
<http://armanshahr.openasia@groups.facebook.com>

فیس بوک انتشارات آرمان شهر:
<http://armanshahr.openasia@groups.facebook.com>

جایزه صلح سیمرغ:
<http://jayezasimorgh.blogfa.com>

کمپین ۵۰٪ زنان:
<http://campaign50darsad.blogfa.com>

شهر و جنگ

سیاست نامه ۱۵-۱۴

به کوشش شورانگیز داداشی و همکاری دکترحسن جواهری

مترجم: خلیل رستم خانی

ویرایش: خلیل رستم خانی و شورانگیز داداشی

طراحی و برگ آرابی: روح الامین امینی

ناشر: انتشارات آرمان شهر

چاپ اول: ۱۳۹۱ خورشیدی

شماره گان: ۱۰۰۰ جلد

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

این کتاب با حمایت مالی اتحادیه اروپا و بنیاد هاینریش بل در افغانستان منتشر شده است. مسئولیت انتشار این کتاب به عهده بنیاد آرمان شهر و مسئولیت محتوای مطالب به عهده نویسنده یا نویسندگان است و به هیچ وجه نمی تواند بازتاب دیدگاه نهادهای نامبرده محسوب شود.

فهرست مطالب

پیشگفتار

شورانگیز داداشی..... ۵

بخش اول: چه کسی بر کابل حکومت می کند؟

شهرها، جنگ و تروریسم؛ شهرها به عنوان مکان های استراتژیک

استیفن گراهام..... ۱۵

شهر و هژمونی: نقش نیروهای سیاسی در تحولات شهری

حسن جواهری..... ۵۱

چه کسی بر کابل حکومت می کند؟ توضیح سیاست های شهری در یک

پایتخت پس از جنگ

دانیل اسر..... ۸۱

جهان شهر کابل: امپراتوری جغرافیای سیاسی از دیدگاه برنامه ریز

پترو کالگرو..... ۱۲۵

چرخه معکوس: کابل و رقابت مردان قدرتمند برای کنترل قندهار:

۲۰۰۱-۲۰۰۶

آنتونیو گیستوتزی و نور الله..... ۱۵۱

بخش دوم: کابل در جنگ

سیاست شهری در کابل از زمان ظاهرشاه

- دانیل اِسِر ۱۸۳
- کابل در جنگ (۱۹۹۲-۱۹۹۶)؛ دولت، قومیت و طبقات اجتماعی
- ژیل دورونزورو ۱۹۹
- کابل، پایتختی غیر رسمی
- شورانگیز داداشی ۲۳۱
- همبستگی شهری در کابل؛ چالش ها و تهدیدها
- جمشید حبیب ۲۷۱
- شهر به عنوان یک صحنه، الگوهای خشونت در کابل و کراچی
- دانیل اِسِر ۲۸۵

پیش‌گفتار

به بیان استیفن گراهام، جغرافی‌دانان و سایر دانشمندان علوم اجتماعی تمایل دارند از مطالعه جنگ چشم‌پوشی کنند به این دلیل که جنگ را یک «وضعیت غیرعادی و استثنایی» می‌دانند. این امر به ویژه در مطالعات شهری صادق است. با این حال در قرنی که گذشت شهرهای بسیاری در اثر جنگ‌ها ویران شدند و مردمان بسیاری کشته و یا مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شدند. در قرن حاضر نیز مردمان شهرهای بی‌شماری در حال جنگ و آواره‌گی و یا هراس از جنگ به سر می‌برند. در این گوشه دنیا مردمان کابل، قندهار، بغداد، بصره، غزه، بیت المقدس و... جان خود را در حملات تروریستی و بمباران و یا "جنگ با ترور" از دست می‌دهند و شهروندان نیویورک، لندن، مادرید و... زندگی روزانه خود را با هراس از حملات تروریستی آغاز می‌کنند.

بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۱۱، جهان غرب مدعی «جنگ با تروریسم» شد. امروز روشن است که تعریف کلاسیکتر از میدان جنگ به عنوان درگیری متقارن بین نیروی نظامی دول در فضای باز، به پایان خود رسیده است. جنگ بار دیگر به درون شهرها وارد شده است - به فضای زندگی روزمره و قلمرو خصوصی خانه‌ها - و دوباره شهرها به اشغال نظامی در آمده‌اند.

از سویی دیگر، شهر همواره با مفهوم سیاست در ارتباط بوده است. مروری بر واژه‌شناسی شهر در زبان‌های مختلف بیانگر این واقعیت است که تمامی واژه‌هایی که برای بیان شهر به کار گرفته می‌شود به نوعی بر نظم، حکومت و برتری یک طبقه یا قشر اجتماعی تاکید دارند. واژه سیاست (politics) نیز برگرفته از واژه یونانی پولیس (polis) به

معنای شهر است. در واقع سیاست در معنی یونانی، علم حکومت بر شهر بوده است و از این رو برخی اندیشمندان سیاست را علم شهرها نیز نامیده‌اند.

از آن جایی که نزدیک به نیم قرن است که کشور افغانستان درگیر جنگ بوده و هست، بررسی دلایل و تأثیرات فضایی جنگ از منظر جامعه‌شناسی شهری و جغرافیای سیاسی از اهداف این شماره از سیاست‌نامه با عنوان «شهر و جنگ» است. در واقع سؤال اصلی که در پی یافتن پاسخ آن هستیم این است که چرا برخی شهرها در دوران جنگ مهم می‌شوند و یا به صحنه رویارویی و جنگ تبدیل می‌شوند؟ چرا شهروندان شهرهایی مانند کابل، بیت المقدس، غزه، بغداد و ... بارها شاهد اشغال نظامی و سیاسی شهرشان بوده‌اند؟

در این مجلد با تمرکز بر روی کابل، پایتخت افغانستان، کوشیده‌ایم از ابعاد مختلفی به این مسأله نگاه کنیم. بیش از چهار دهه است که کابل به طور مستقیم و غیر مستقیم درگیر جنگ‌های بین‌المللی و داخلی است. این جنگ‌ها نه تنها باعث کشتار، آوارگی و مهاجرت میلیون‌ها نفر، تخریب فیزیکی گسترده کابل و مانع عمده رشد و توسعه امکانات و زیرساخت‌های آن در چند دهه اخیر شده است بلکه وضعیت نابسامان سیاسی - اجتماعی منجر به وضعیت آشفته مالکیت، زمین، سوء استفاده قدرتمندان و زورمندان از نفوذ و قدرت خود برای تصرف زمین‌های دولتی و عمومی و در نهایت شیوع اسکان غیررسمی شده است. شاید کابل تنها پایتختی در جهان باشد که نزدیک به ۸۰ درصد جمعیت آن در سکونت‌گاه‌های غیررسمی زندگی می‌کنند و هنوز بسیاری از مسئولان شهری نیازهای این جمعیت انبوه را به رسمیت نمی‌شناسد. اسکان غیر رسمی جمعیت وسیعی در کابل به دلیل حرکت‌های بی‌جا شدگان داخلی و پناهندگان بر اثر جنگ‌ها و کوچ‌های اجباری، روندهای دموگرافیک را هدایت کرده است. فقر شهری، عدم توجه به حقوق شهروندی، جدایی‌گزینی اقلساز اجتماعی، شکل‌گیری خوشه‌های قومی همگن، مهاجرت از کابل و بالعکس، همبستگی اجتماعی و انسجام شهری را با بحران روبه‌رو ساخته است.

بعد از سپتامبر ۲۰۱۱ و مداخله نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده آمریکا با شعار "جنگ با تروریسم"، شهر کابل که تحت کنترل

حکومت طالبان بود بار دیگر به سیطره نظامی-سیاسی از نوع دیگری درآمد. این بار گروه مهاجم به نام حمایت و دفاع از شهروندان افغانستان، شهر را به زیر سلطه خود درآورد.

ایجاد کمپها و مقرهای نظامی در داخل و دور شهر، مسدود شدن شریان‌های اصلی و استراتژیک شهر، کنترل حرکت ماشین‌ها و مردم عملاً چهره‌ای نظامی به شهر بخشیده است. امروز در شهر کابل هر روز یک خیابان یا شاه‌راه ارتباطی به دلیل مسائل امنیتی بسته می‌شود. از نظر مکانی کابل بین کارمندان - خارجی و داخلی - موسسات خارجی و دیگر شهروندان تقسیم شده که سهم بیش از ۸۰ درصد مردم عادی سکونت گاه‌های غیررسمی، عدم دسترسی به امکانات و خدمات زیربنایی مانند آب، برق، راه و مدرسه است. برخی از محلات خوب کابل مانند محله وزیر اکبرخان در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی کابل عملاً به تصرف موسسات خارجی و سفارت‌خانه‌ها درآمده‌اند. اجاره بها و قیمت زمین و املاک به سرعت افزایش یافته است. برخی از محلات مانند محله شیرپور که زمین‌های آن توسط قدرتمندان و زورمندان تصرف شده، و در آن خانه‌های مجلل ساخته شده، به مناطق محفوظه تبدیل شده‌اند که دورتادور آن توسط نیروهای امنیتی محافظت می‌شود. کمرندهای امنیتی که در شهر وجود دارند و ایست‌های بازرسی متعدد وضعیت کاملاً نظامی - امنیتی شهر کابل را به نمایش می‌گذارد که علی‌رغم تلاش برای القای حس امنیت به شهروندان حکایت از شکنندگی اوضاع امنیتی شهر دارد. احتمال وقوع حملات انتحاری به وسیله نیروهای مسلح متخاصم فعال در کشور مانند طالبان به ویژه در مناسبت‌ها و مکان‌های خاص، میزان و چگونگی تحرک و جابجایی شهروندان را نیز در مسیرها و جاده‌های شهر هدایت می‌کند.

پس از ورود نیروهای نظامی بین‌المللی به افغانستان و افزایش ناگهانی و سرسام‌آور تعداد موسسات بین‌المللی و کارمندان خارجی و داخلی به سرعت رستوران‌هایی در شهر کابل برپا شد که ورود شهروندان افغانستان به آن‌ها عملاً یا تلویحاً ممنوع است. طبقه اجتماعی جدیدی در کابل شکل گرفت که حقوق خود را به دلار دریافت می‌کردند. رستوران‌های شیک و سوپرمارکت‌های بزرگی برای ارائه خدمات به همین طبقه نیز به وجود آمد. شکاف طبقاتی به

دلایل متعدد از جمله عدم پویایی اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های موثر، بیکاری و فقدان اشتغال، فقر گسترده، حاشیه‌نشینی و تبعیض نسبت به زنان روز به روز عمیق‌تر شده و به تعداد کودکان کار، خیابانی، معتادان و تکدی‌گران افزوده است.

سیاست اقتصادی بازار آزاد دولت که از سوی نهادهای مالی بین‌المللی تشویق و حمایت می‌شود، موجب نابسامانی اقتصادی، افزایش اختلاف طبقاتی میان اکثریت فقیر و اقلیت کوچک غنی، ورشکستگی تولیدات داخلی و رها کردن سرنوشت میلیون‌ها انسان به دست اراده «نئولیبرالیسم» شده است. اقتصاد دانان بسیاری، اقتصاد ورشکسته و جنگ زده افغانستان را اقتصادی سنتی و وابسته به کشاورزی می‌دانند که امکان تحقق نظام اقتصادی بازار آزاد را ندارد و معتقدند آمارهایی که نشان دهنده رشد اقتصادی افغانستان است با واقعیات همخوانی ندارد. اگر مساله کشت گسترده و قاچاق مواد مخدر (افغانستان مقام اول را در تولید تریاک در جهان دارد) و اقتصاد سایه ناشی از آن را به عنوان معضل اساسی به مجموعه مسائل فوق اضافه کنیم، پیچیدگی اوضاع دو چندان می‌شود. با این حال در مقابل دولت و نهادهای مالی بین‌المللی مثل بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بارها ضمن تشویق و حمایت از سیاست اقتصادی دولت با ارائه آمارهایی ادعا می‌کنند افغانستان رشد اقتصادی قابل ملاحظه‌ای داشته است. تشویق و رشد قارچ‌گونه موسسات غیردولتی (NGO) و خصوصی در تمامی زمینه‌ها و حمایت مالی از آنان در ده سال گذشته به وسیله کمک‌های بین‌المللی، نهادهای دولتی و مسئولان شهری را عملاً از بسیاری از وظایف خود سبک دوش کرده است. مجموعه این سیاست‌ها و اقدامات، فضای خاصی به کابل بخشیده که بارزترین نمود عینی آن را در برپا شدن ساختمان‌ها و عمارت‌های چند طبقه و جدید در کنار مسکن محقر و ترافیک شاهراه‌ها می‌توان دید.

ما در این شماره از سیاست‌نامه کوشیده‌ایم با نگاهی انتقادی، مسائل و مشکلات شهر کابل را از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار دهیم. در این مجموعه، ده مقاله، در دو بخش گردآوری شده است. به دلیل فقدان آثار بومی قابل ملاحظه در این زمینه، اکثر مقالات به وسیله متخصصین غربی تهیه شده‌اند و از زبان انگلیسی به فارسی برگردان شده‌اند. بی‌شک،

این نویسندگان در چارچوبی پژوهش کرده‌اند که خود بی‌تأثیر از جو عمومی جدید جنگی در غرب نیستند. اما اهمیت پژوهش آنان در این است که به ما اجازه می‌دهد با بررسی نمونه شهر کابل به استراتژی‌های جدید جنگی و مدل‌های مداخله نظامی امریکا و متحدانش پی ببریم.

بخش اول با عنوان «چه کسی بر کابل حکومت می‌کند؟» دربرگیرنده نوشته‌هایی است که چرایی اهمیت شهرها و تلاش برای کنترل نظامی - سیاسی آن‌ها را با نگاهی به شهر کابل و اکاوی می‌کند. مقاله اول این بخش با عنوان «شهرها، جنگ و تروریسم» شهرها را مکان‌های استراتژیک مهمی می‌داند که همان‌طور که برای آبادانی آن‌ها برنامه‌ریزی و طراحی می‌شود، نابودی آن‌ها نیز به همان میزان مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. از نظر نویسنده‌ی مقاله ویژگی‌های مکان‌های شهری که آن‌ها را به گزینه عالی برای جویندگان اقدامات تروریستی و همین‌طور مقابله و جنگ با تروریسم تبدیل می‌کند، باید مورد تجزیه و تحلیل مشروح قرار گیرد.

در مقاله «شهر و هژمونی: نقش نیروهای سیاسی در تحولات شهری» به ابعاد سیاسی و نهادی شهر به دلیل داشتن قدرت و سازوکار کنترل بر دیگر ابعاد حیاتی شهر، پرداخته شده است. از سوی دیگر شهرها به دلیل جای دادن مراکز اقتصادی و سیاسی مهم کشورها در خود به عنوان اهداف نظامی مهمی برای طرف‌های درگیر به شمار می‌روند. زیرا از این طریق هم قدرت اقتصادی رقیب تضعیف و یا نابود می‌شود و هم این که از این راه با افزایش فشار سیاسی به وسیله کشور رقیب، آن‌ها به راحتی می‌توانند به اهداف خود نائل آیند.

مقاله‌ی «چه کسی بر کابل حکومت می‌کند؟» سیاست‌های شهری در یک پایتخت پس از جنگ را توضیح می‌دهد. با شدت گرفتن پیوندهای درونی بین المللی و اظهارات همزمان که «شهرها جای حکومتداری ملی را خواهند گرفت»، پایتخت‌ها به نقاط برخورد بین کنترل سیاسی و حذف، ثروت و فقر و نیز سنت و مدرنیته تبدیل می‌شوند. نتیجه این‌گونه درگیری‌های چندلایه در پایتخت‌ها نوعی «تعیین‌کننده‌گی چندعاملی» در بحث سیاسی ایجاد می‌کند که به برنامه‌های بلندپروازانه توسعه شهری و حکومت‌داری اهمیت بیشتری می‌دهد. «درگیری‌های مستقل» در خطوط گسل نهادهای محلی، ملی و

بین المللی به ویژه در پایتخت های پس از جنگ، برنامه های سیاسی و اقتصادی را در پایتخت های پسا جنگی و برای آن ها شکل می دهند. با سرازیر شدن پول تمویل کننده ها و ماشین آلات بازسازی، این شهرها بار دیگر به صحنه های بسیار سیاسی تبدیل می شوند که ویژگی آن تفاوت بین نفوذ سیاسی و اقتصادی در میان عوامل ذی نفع مختلف است.

در مقاله «جهان شهرکابل: امپراتوری جغرافیای سیاسی از دیدگاه برنامه ریز» مفهوم جهان شهرگرایی به عنوان چارچوب نظری به منظور کاوش شهرنشینی و اخلاق برنامه ریزی در کابل مورد استفاده قرار گرفته است. این نکته قابل تأمل است که جهان شهرگرایی کابل دامنه ای از خانوارهای کاملاً آسیب پذیر تا دولت های ملی و شهری تا وزارت خارجه و دفاع ایالات متحده آمریکا را در بر می گیرد که علاوه بر آن، شامل یک جامعه کمک رسانی بین المللی است که در برابر انگیزه تمویل کنندگان و کارکنان خود برای «نجات افغانها» مبارزه می کند و شاید از سوی افغان ها در صحنه های قدرت و گفتمان سیاسی سخن می گوید. اما در این میان آن چه که از نظر نویسنده مقاله اهمیت دارد، شناسایی شهروندان از نقش خودشان در شهرنشینی دنیاگرا است که شاید رادیکال ترین عمل شهروندی جهان شهری امروز باشد.

«چرخه معکوس: کابل و رقابت مردان قدرتمند برای کنترل قندهار: ۲۰۰۶-۲۰۰۱» آخرین مقاله از بخش اول است که بر ولایت قندهار تمرکز دارد. ولایت قندهار فضای ویژه ای را در تاریخ و سیاست افغانستان اشغال می کند و تقریباً خاستگاه تمامی حکمرانان کشور در چند سده اخیر بوده است. نکته جالب توجه در این مقاله اهمیت رابطه با کابل برای کسب مشروعیت سیاسی به ویژه بعد از سال ۲۰۰۱ و کم رنگ شدن سازوکارهای سنتی قبیله ای است. این مقاله با تکیه بر الگوی ابن خلدونی، جاذبه شهر را برای قبیله ها مورد بررسی قرار می دهد که در آن کنترل شهر یا دست کم برقراری ارتباط با آن می تواند امکان دسترسی به ثروت و منابع مالی بی سابقه را فراهم کند و برای ساختن حکومت سیاسی مثل یک دولت قبیله ای به کار برود.

بخش دوم این کتاب با عنوان «کابل در جنگ» به آثار و پیامدهای

نزدیک به نیم قرن جنگ در افغانستان به ویژه بر شهرنشینی کابل می‌پردازد. جنگ و عدم ثبات سیاسی - اجتماعی نه تنها منجر به کشتار شهروندان، مهاجرت انبوه، افزایش شمار پناهندگان و بی‌جاشدگان داخلی، تخریب فیزیکی شهر و نابودی زیرساخت‌های شهری شده بلکه حوزه برنامه‌ریزی و اداره شهری نیز در دوران‌های مختلف دست خوش تغییرات بنیادین شده است. مقاله اول این بخش با عنوان «سیاست شهری در کابل از زمان ظاهرشاه» برنامه‌ریزی شهری کابل را با توجه به عملکرد شهری کابل به عنوان پایتخت از زمان ظاهر شاه تا به امروز بررسی می‌کند.

مقاله بعدی «کابل در جنگ، (۱۹۹۲-۱۹۹۶)؛ دولت، قومیت و طبقات اجتماعی» است که توجه اصلی آن به جنگ داخلی افغانستان در طول سال‌های ۹۶-۱۹۹۲ است. در طول این ۴ سال بحرانی، کابل مدلی ناقص از کل کشور افغانستان بود. در واقع شهری بود که در آن جریان‌های مسلح سعی داشتند تا سیستم سیاسی آینده کشور افغانستان را تعیین کنند و محلی برای تبلور منازعات اجتماعی بود. در این مقاله شهر کابل به عنوان استعاره‌ای از دولت، مکانی که در آن هویت‌های اجتماعی بازتعریف شدند و مرکز قمار اقتصادی و مرکز تقابل شهر/روستا مطرح شده است. در ابتدا چگونگی تبدیل شهر به کانون اصلی نبرد پس از سقوط رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲ و سپس چگونگی تخریب شهر در اثر تقابل استراتژی‌های عقلانی اتخاذ شده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

مقاله «کابل، پایتختی غیر رسمی» به یکی از حادترین مشکلات شهر کابل یعنی کمبود مسکن و اسکان غیر رسمی می‌پردازد. رشد سکونت‌گاه‌های غیر رسمی در شهر کابل معلول ناکارآمدی ساختارهای کلان‌سیاسی - اقتصادی، فقر اقتصادی و توزیع نابرابر امکانات بین شهر و روستا، بی‌ثباتی سیاسی و دهه‌ها جنگ، عدم حاکمیت قانون، محدود بودن حقوق مالکیت و سوء استفاده نیروهای قدرت از زمین‌های دولتی بوده است. پیامد واقعی رشد شهرنشینی در کابل ظهور یک طبقه جدید از شهرنشینان است که بطور عمده متشکل از افراد فقیر، کم‌سواد و بدون مهارت است. شکست مسئولان شهری در تامین نیازهای این گروه از مردم، رشد فضاهایی را تشویق می‌کند که به طور عموم به

سکونتگاه‌های غیر رسمی و متصرفین غیر قانونی معروفند.

مقاله «همبستگی شهری در کابل؛ چالش‌ها و تهدیدها» جدایی‌گزینی شهری در کابل را براساس ایدئولوژی، قومیت و طبقه اقتصادی-اجتماعی بررسی می‌کند. به باور نویسنده، این جدایی‌گزینی برای ثبات کنونی و آتی و پایداری توسعه شهری در این شهر خطرناک است. مفهوم همبستگی در شهر، حکایت از انواع مختلف ارتباطات نیرومند عاطفی و اجتماعی ساکنین دارد. در این صورت، ارزش‌های اجتماعی، اعتقادی و اقتصادی مشترک عامل تعیین‌کننده‌ای در تأمین نسبی همبستگی اجتماعی شهروندی محسوب می‌گردند.

مقاله پایانی این کتاب «شهر به عنوان صحنه» الگوهای خشونت در دو شهر کابل و کراچی را با هم مقایسه می‌کند. خشونت در شهرهای امروزی امکان حکومت‌داری موثر شهری را محدود می‌سازد. این خشونت همچنین امکان اقدامات جمعی در جهت توسعه سیاسی و اقتصادی را تخریب می‌نماید و بدین ترتیب امکان رقابتی بودن این شهرها را در سطح منطقه‌ای به خطر می‌اندازد. برای توضیح این مسئله، عوامل سببی بی‌شماری عنوان شده است، از جمله شهرنشینی، ناهمگونی قومی، از هم گسیختگی اجتماعی و فقر گسترده. مورد کابل در افغانستان و مورد کراچی در پاکستان نه تنها این دینامیسم را به نمایش می‌گذارد، بلکه نشان می‌دهد که مشخصات سیاسی تاریخی، نهادهای ضعیف کنترل قانونی و سیال بودن فاصله بین جنگ و صلح در آسیای جنوب مرکزی برای توضیح این روندها ضروریست.

در پایان لازم است از تمام کسانی که برای تهیه این کتاب مرا یاری دادند از جمله خانم گیسو جهانگیری، آقایان حسن جواهری، خلیل رستم‌خانی، دکتر ایرج تیموری، روح الامین امینی، کبیر احمد نشاط، سید جواد دروازیان و حسیب حمیدی تشکر نمایم.

شورانگیز داداشی

دی‌ماه ۱۳۹۱

بخش اول:

چه کسی بر کابل حکومت می کند؟

شهرها، جنگ و تروریسم شهرها به عنوان مکان‌های استراتژیک (تخریب مکان‌ها و جغرافیای سیاسی شهری)

ویراسته استیفن گراهام^۱

مقدمه

دکتر استیفن گراهام

استاد جغرافیای انسانی در دانشگاه دورهام است. او از ۱۹۹۲ تا بهار ۲۰۰۴ در دانشکده معماری، برنامه‌ریزی و دورغا در دانشگاه نیوکاسل کار می‌کرد. او چند کتاب نوشته است از جمله محاورات و شهر (به همراه سایمون ماروین، ۱۹۹۶) و شهرنشینی رو به گسست (به همراه سایمون ماروین، ۲۰۰۱) و ویراستار کتاب شهرهای مجازی (۲۰۰۳) و کتاب شهرها، جنگ و تروریسم است که مقاله حاضر از همین کتاب اخیر انتخاب شده است.

زیست‌شناسان «کتاب‌های سرخ» نگاشته‌اند که در آن‌ها، نام گونه‌های منقرض شده یا در حال انقراض را ذکر کرده‌اند؛ اکولوژیست‌ها «کتاب‌های سبز» را به رشته تحریر در آورده‌اند که در آن‌ها از زیست‌گاه‌های در خطر نام برده‌اند. شاید ما نیز به «کتاب‌های سیاه» نیاز داریم که در آن‌ها، نام مکان‌های ویران‌شده در اثر اعمال انسان‌ها را بنویسیم. برای این کار، در واقع، کتاب‌ها و نقشه‌های شهری زیادی برای یاد کردن از شهرک‌ها، محله‌ها و ساختمان‌های ویران‌شده در جنگ‌های اخیر لازم است.^۲

قابل بحث است که بشر تقریباً همان میزان نیرو، تلاش و فکر را برای رشد، برنامه‌ریزی و آبادانی به کار گرفته که برای نابودی و ویرانی شهرها صرف کرده است.^۳ تلاش برای نابودی شهرها یک عمل هدفمند و مستلزم تجزیه و

1. Cities, War and Terrorism: Towards an Urban Geopolitics, Stephen Graham, Blackwell, Oxford, 2004.

2. Hewitt, 1987, 275.

3. Berman, 1996

تحلیل دقیق است و اغلب، نیاز به برنامه‌ریزی "علمی" و استراتژی‌های عملکردی دارد که از لحاظ پیچیدگی و برجستگی با تمامی اقدامات انجام شده برای تداوم برنامه‌ریزی شهری "عمرانی" که موضوعی آشنا تر است برابری می‌کند^۴. البته این نظریات هیچ‌گاه مورد تحسین قرار نگرفته‌اند و معمولاً آگاهانه یا ناآگاهانه ناشناخته و مبهم باقی مانده‌اند. اما با کمی جستجو، می‌توان مطالعاتی را یافت که نقشه‌برداران، جغرافی‌دانان و برنامه‌ریزان، معماران، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، روانشناسان و متخصصان آمار، درباره فجایع و ویرانگری‌های قرن بیستم (و اوایل قرن بیست و یک) انجام داده‌اند، مثل اسامی مکان‌های مسافرتی ساحلی مشهور انگلستان که در درون «کندی» {آب نبات‌های} مصرفی در تعطیلات دیده می‌شود.

ویرانی شهرهای آلمان و جاپان در بمباران‌های متفقین در جنگ جهانی دوم را برای مثال (البته بسیار افراطی) در نظر بگیرید. برای "موفقیت" - مرگ بیش از ۹۰۰۰۰۰ شهروند جاپانی و ۶۰۰۰۰۰ شهروند غیرنظامی آلمانی "موفقیت" محسوب می‌شد - سیستم‌های پیشرفته تکنولوژیکی علمی و اداری مورد نیاز بود^۵. در انجام این بمباران‌ها، نیاز به نیروی کار زیاد و تقسیم کار به شدت پیچیده بود. برای این فرایند کشتار باید بر انسان فرض نکردن باشندگان شهرهای "هدف" و توجیه علمی و عادی‌سازی اتکا می‌شد. این کار بر پایه زبان حسن تعبیر در باره داستان‌های قهرمانانه و "جنگ هوایی" برای پنهان نمودن واقعیت وحشتناک - واقعیتی که هنوز هم کاملاً افشا نشده - روی زمین بنیاد گذاشته شد^۶. برای مثال، مردمی که در حملات آتش سوزی و انفجار آواره و «بی‌خانمان» شدند، «بی‌خانه» توصیف شدند^۷.

با تجزیه و تحلیل بمباران کامل شهرهای جاپان و آلمان به این شیوه، به دلیل استفاده از ابزار آلات مخصوص ویران‌سازی و کشتار عام صنعتی، می‌توان شباهت‌های زیاد بین این بمباران‌ها و هولوکاست یافت^۸. دو مورخ، مارکوسن و کپف، (۱۹۸۵) در مقایسه‌ای تفصیلی بین این دو

4. Bauman, 1996

5. Hewitt, 1983, 1987

6. Sebold, 2002, Friedrich, 2003, Gray, 1997

7. Davis, 2002

8. Cole, 2003

استراتژی اظهار داشته‌اند که اگرچه درک این حقیقت بسیار تلخ است (برای انگلیس و امریکا در هر حال)، شباهت‌ها به قدری زیاد است که نابودی شهرها در بمباران‌های جنگ جهانی دوم را باید کشتار عام نامید.

این مثال به طور واضح نشان می‌دهد که در یک جهان شهری شونده، شهرها چیزی فراتر از فضا و محیط جنگ و ترور هستند. یعنی ساختمان‌ها، دارایی‌ها، موسسات، مراکز صنعتی و زیرساخت‌ها، گوناگونی فرهنگی و مفهوم نمادین آن‌ها در بسیاری از حملات آگاهانه و برنامه‌ریزی شده، خود هدفی آشکار محسوب می‌شوند.

نکته اولیه در این فصل این است که در آغاز قرن بیست و یکم، این حملات علیه شهرها آن چیزی را می‌سازند که در اندیشه ما "جنگ" و "تروریسم" است. و با وجود این عجیب است که به ویرانی‌های هدفمند و برنامه‌ریزی شده شهرها به ندرت در مطالعات جامعه‌شناسی شهری اشاره شده است. قتل برنامه‌ریزی شده و هدفمند شهرها در پس موانع و محرمانه فرهنگی، روشنفکری و حرفه‌ای پنهان و مخفی مانده است.

در سال ۱۹۸۳، جغرافی‌دانی به نام کن هویت^۹ اظهار داشته که از دیدگاه علم جامعه‌شناسی شهری، نسبت به وقایع دیگر، «تخریب شهرها، مثل بسیاری چیزهای دیگر، به صورت قطعه زمین کشف نشده باقی مانده است»^{۱۰}. اگرچه بعد از گذشت بیست سال از زمانی که هویت اولین بار به این نکته اشاره کرد، پیشرفت‌هایی صورت گرفته، هنوز نابودی آگاهانه شهرها همانند قطعه زمین کشف نشده در جامعه‌شناسی شهری است. تلاش برای نابودی وردن^{۱۱}، بیرس^{۱۲}، گرنیکا^{۱۳}، نانکینگ^{۱۴}، روتردام^{۱۵}، کاوتتری^{۱۶}، لندن^{۱۷}، لنینگراد^{۱۸}، استالین‌گراد^{۱۹}،

9. Ken Hewitt
10. Hewitt, 1983, 258
11. Verdun
12. Ypres
13. Guernica
14. Nanking
15. Rotterdam
16. Coventry
17. London
18. Leningrad
19. Stalingrad

ورشو^{۲۰}، هامبورگ^{۲۱}، درسدن^{۲۲}، تنگ چانگ^{۲۳}، توکیو^{۲۴}، هیروشیما^{۲۵}، ناگازاکی^{۲۶}، سئول^{۲۷}، پنوم پن^{۲۸}، مای لای^{۲۹}، الجزیره^{۳۰}، بیروت^{۳۱}، ساریو^{۳۲}، جنین^{۳۳}، یاگروزنی^{۳۴} به ندرت در کتاب‌های درسی برای برنامه‌ریزان شهری، جغرافی‌دانان، جامعه‌شناسان یا معماران مورد بحث قرار گرفته است^{۳۵}. آن چه مایک دیویس^{۳۶} (۲۰۰۲) «آینده قطعی کلانشهر»^{۳۷} می‌نامد به طور مداوم و فعالانه در حال فراموش شدن است.

هویت اشاره می‌کند که این فراموشی حتی مشکل‌سازتر شده است زیرا تغییر به سمت «جنگ کامل» در قرن بیستم به این معنی بود که شهرها و جمعیت‌های ساکن در آن‌ها به طور کلی اهداف واقعی جنگ هستند^{۳۸}. هویت اشاره می‌کند که جنگ جهانی دوم به طور خاص جنگی بود که هدفش اگرچه الزاماً به آن نرسید- پایان دادن به مکان‌های تاریخی ثابت واقع در قلب زندگی شهری و نابودی کلیت جوامع بود.^{۳۹}

برای این تمرکز صریح بر روی قتل شهرها در جنگ مدرن، هویت واژه «نابودی مکان» را ساخته است (۱۹۸۳). او تأکید می‌کند که برای یک دانشمند علوم اجتماعی ضروری است که بپرسد در این جنگ‌های نابودی مکان در اثر خشونت چه کسانی می‌میرند و خانه‌های چه

20. Warsaw

21. Hamburg

22. Dresden

23. Tengchong

24. Tokyo

25. Hiroshima

26. Nagasaki

27. Seoul

28. Pnohm Penn

29. My Lai

30. Algiers

31. Beirut

32. Sarajevo

33. Jenin

34. Grozny

35. Bishop and Clancey,

36. Mike Davis

37. Radical contingency of the metropolis

38. ibid

39. ibid

کسانی (کجاها) ویران می‌شود؟^{۴۰} این به این دلیل است که این گونه استراتژی‌های جنگی معمولاً هیچ تمایزی قائل نمی‌شوند و معمولاً دارای برنامه‌ریزی گسترده هستند تا خشونت‌ها، تخریب‌ها و تأثیرات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، زیست محیطی و فرهنگی مد نظر مهاجمان را بر روی جماعت مورد هجوم و مکان زندگی آن‌ها باقی بگذارند.

تمامی این‌ها به معنای این است که مرز بین برنامه‌ریزی شهری معطوف به رشد و پیشرفت شهری و برنامه‌ریزی متمرکز بر نابودی مکان یا حمله، معمولاً خیلی آشکار نیست. این مرز مسلماً مبهم‌تر از آن است که شهرسازان - با تصورات ملهم از روشنگری درباره رسالت خود برای القای "پیشرفت" و "نظم" - بخواهند باور کنند. در واقع لازم است فرض کنیم که زنجیره‌ای وجود دارد که کارهای مربوط به ساخت و ساز و بازسازی فیزیکی را از یک طرف و جنگ سازمان‌دهی شده و کامل و نابودی مکان‌ها را از طرف دیگر، به هم وصل می‌کند.

البته این حقیقت که خود تغییرات شهری بسیار برنامه‌ریزی شده شامل خشونت در حد جنگ، بی‌ثبات‌سازی، گسیختگی، تخلیه شهری و نابودی مکان‌ها است، این زنجیره را پیچیده می‌کند.^{۴۱} مخصوصاً در میان فراز و نشیب‌های پیچیده شهرنشینی سرمایه‌داری، برنامه‌ریزی دولتی اغلب به پاکسازی مجاز شده بخش‌های بزرگی از شهرها تحت عنوان پاکسازی خرابی، مدرن‌سازی، پیشرفت، نظم، رقابت اقتصادی یا تسهیل تغییرات تکنولوژیکی و انباشت سرمایه و معامله املاک خلاصه می‌شود. همانطور که دیویدهاروی می‌گوید:

«فرایندهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی منجر به تخریب خلاقانه از طریق تخلیه و بازسازی، اغلب به همان اندازه اعمال خودسرانه جنگ ویرانگر هستند. بیشتر قسمت‌های بالتیمور کنونی با چهل هزار خانه متروک، شبیه یک منطقه جنگی در سارایوو است»^{۴۲}.

هدف من در این بخش، نمایش پیوستگی بین جنگ، ترور، نابودی

مکان ها و شهرنشینی مدرن است. من این کار را با آشکار کردن "تاریخچه‌های پنهان" آن چه «وجه تاریک» مدرنیته شهری می نامم - تمایل به حمله آگاهانه به زندگی شهری از طریق حملات جنگ سازمان یافته یا ابزار بوروکراسی برنامه‌ریزی شهری و رژیم‌های دولت - ملت - انجام داده‌ام. بدین منظور، من چند مثال گویا یا مطالعه موردی کوچک ارائه می‌دهم.

معماری‌های نابودی: "ایدئولوژی جنگی برنامه"

برنامه‌ریزی شهری، توسعه، مدرن سازی و بازسازی اغلب شامل میزانی از ویرانی شهرها، تخریب و بازاسکان اجباری است که با وقایع جنگ‌های همه جانبه تطبیق دارد. حتی در جوامع مثلاً دموکراتیک، بازسازی شهری برنامه‌ریزی شده، اغلب باعث خشونت، استبداد دولتی، تخریب گسترده شهری، تخریب قهری مکان‌های زندگی و حتی مرگ در سطح گسترده می‌شود. این مسائل از طریق گفتمان‌های حماسی و اساطیری با تاکید بر مدرن سازی، گسترش بهداشت یا پیشرفت توجیه می‌شوند. در پی آن تخریب همواره علیه مکان‌های حاشیه‌ای و مردمی که عقب‌افتاده، کثیف، قدیمی یا مخالف نظم حاکم توصیف می‌شوند، انجام می‌شود^{۴۳}. در واقع هم در جوامع استبدادی و هم جوامع دموکراتیک، ایدئولوژی‌های برنامه‌ریزی شهری به عمد به استعاره‌های جنگ و نظامی گری استناد کرده‌اند تا اعمال خشونت‌آمیز ناشی از این دگرگونی برنامه‌ریزی شده را توجیه کنند^{۴۴}. آنتونی ویدلر^{۴۵} این را «ایدئولوژی جنگی برنامه»^{۴۶} می نامد.

بنابراین نابودی مکان‌ها را می توان نوعی تاریخچه برنامه‌ریزی پنهان - برخی اوقات نه چندان پنهان - نامید. تخریب و قتل برنامه‌ریزی شده شهرها، وجه تاریک برنامه‌ریزی شهری است که به ندرت مورد پذیرش قرار می‌گیرد چه برسد به این که مورد تجزیه و تحلیل قرار بگیرد. برای مثال به ندرت این نکته مورد توجه قرار گرفته است که

43. Sandercock, 1988

44. Sandercock, 1988

45. Anthony Vidler 2001, 38

46. the war ideology of the plan

از روش‌های آماری و تحلیلی که اغلب در برنامه‌ریزی شهری بعد از جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفته - گاهی توسط همان "متخصصان" آماری، اقتصادی و برنامه‌ریزی - به منظور سازمان دهی رژیم آپارتایدی در آفریقای جنوبی؛ حداکثرسازی "کارامدی" بمباران آتش افروزانه سیستماتیک شهرهای آلمان و جاپان؛ تخریب خانه به خانه در شهر ورشو در ۱۹۴۵؛ تنظیم شهری - منطقه‌ای فرایند هولوکاست، یا ایجاد قحطی در شهرها و مناطق اروپای شرقی و در نتیجه وادار کردن آن‌ها به تسلیم در اواسط دهه ۱۹۴۰، استفاده شده است. مورد اخیر حتی بنیان‌گذار تئوری مکان مرکزی، والتر کریستالر را که یک جغرافی‌دان اقتصادی بزرگ است تبدیل به ستاره‌ای در هر دوره درسی جغرافیای انسانی سنتی کرد. بعد از حمله نازی‌ها به شرق در ۱۹۴۱، آلمانی‌ها او را استخدام کردند تا جغرافیای اقتصادی اروپای شرقی «آربابی شده» - را مورد بررسی مجدد قرار دهد - فرایندی که مستقیماً به قحطی برنامه‌ریزی شده و مهاجرت اجباری میلیون‌ها انسان مربوط می‌شد.^{۴۷}

خانه‌هایی شبیه خانه‌های آلمانی و جاپانی، به طور کامل با مصالح واقعی سقف‌ها، دکوراسیون داخلی و حتی پارچه‌های استفاده شده در آن‌ها، در شهر نوادا^{۴۸} ساخته شد تا طرح و ترکیب شیمیایی مواد آتش افروزی برای سوزاندن توکیو و درسدن کاملاً در تطبیق با اهداف متفقین برای ویرانی بر پایه یک یک این شهرها، هماهنگ باشد.^{۴۸} هزاران نفر از دانشمندان عملیاتی و متخصصان آمار شهری در تلاش برای افزایش "کارآیی" قتل شهری و "خانه زدایی" شهری یک یک انفجارهای بمب در شهرهای جاپان و آلمان را مورد مطالعه دقیق قرار دادند.^{۴۹} برای پیشبینی آثار آتشافروزی و بمبهای "A" بر شهرهای جاپان، باز در نوادا با کمک دانشکده طراحی هاروارد حتی یک "دهکده جاپانی" ساخته شد. این دهکده به طور کامل دارای تمام انواع ساختمان‌های طرح جاپانی، محتویات و زیرساخت‌های آن‌ها بود.^{۵۰}

47. Aly and Heim, 2002, Rössler, 1989, Cole, 2003

48. Davis, 2002, 65-84

49. Vanderbilt, 2002

50. Vanderbilt, 2002, Goodman, 2002

این کار هنوز ادامه دارد. اخیراً، ارتش‌های امریکا و اسرائیل در ساخت و اداره نوعی نظام شهری سایه با شهرهای کامل پر از "مسجد، لباس‌های شسته شده بر روی بند، و حتا چند الاغ که در خیابان‌های پر از گرد و خاک پرسه می‌زنند" با یک دیگر هم‌کاری کرده‌اند.^{۵۱} از این شهرها برای آموزش دادن به تفنگداران و سربازانی که بغداد، بصره و جنین را اشغال کردند در تمرین‌های مشترک نظامی استفاده شده است.^{۵۲}

این موضوع به ندرت درک شده است که متخصصان جمعیت‌شناسی، متخصصان امار، جغرافی دانان، معماران و برنامه ریزان در تلاش‌های اسرائیل برای گسترش کنترل خود بر فضاهای سه بُعدی در مناطق اشغالی نقش کلیدی داشته‌اند.^{۵۳} تحلیل‌ها به توصیه‌های آن‌ها به تکوین الحاق زمین‌های فلسطینی، ساختن دیوارها و "مناطق حایل"، تخریب گسترده خانه‌ها و باغ‌های زیتون، تجددزایی از شهرهای فلسطینی، پاکسازی قومی در مناطق معین، ساخت شهرک‌های یهودی نشین و جاده‌های ارتباطی در مناطقی که به دقت انتخاب شده‌اند و تملک آب و فضای هوایی کمک کرده‌اند.^{۵۴}

"برنامه ریزی" و اشغال به عنوان جنگ علیه شهر استعمار شده

«یکی از دستاوردهای موج بزرگ مدرنیزاسیون که در اواخر قرن هجدهم آغاز شد گنجانیدن شهرکشی^{۵۵} در فرآیند توسعه شهری [...] بود. قربانیان آن به همراه محله‌ها و شهرها بدون باقی گذاشتن هرگونه ردی ناپدید می‌شوند»^{۵۶}.

بسیاری از استراتژی‌های اشغال و استعمار به طور آشکار بر ویرانی و تخریب برنامه ریزی شده شهرها بنا شده است. البته استعمار در اساس به معنای تبعیت، نابودی یا استثمار فرهنگ، محیط زندگی و مکان‌های یک مردم به وسیله مردمی دیگر است. بنابراین "برنامه ریزی" شهری

51. Marsden, 2003, 2

52. Marvin, Graham

53. Weizman, this volume

54. Graham, this volume

55. urbicide

56. Berman, 1996, 181

در بسیاری از شهرهای استعمار شده اغلب چندان تفاوتی با تخریب و در هم کوبیدن شهرهای بومی به منظور تأکید بر کنترل استراتژیک و اجتماعی اشغال کنندگان بر باشندگان ندارد.^{۵۷} در این جا اثر "منظم" برنامه ریزی شهری و قانون مالکیت سبک غربی مدتها است که به عنوان شکلی از جنگی شهری مورد استفاده قرار می گیرد.^{۵۸} این کار در ابتدا به منظور فرونشاندن شورش ها در شهرهای استعمار شده و غیرغربی انجام شد. بعدها، این نوع استراتژی های برنامه ریزی نظامی اغلب برای تغییر شکل پایتخت های بزرگ امپراتوری با مقاصد مشابه دوباره وارد "میهن" شد.^{۵۹}

قابل ملاحظه است که اولین دست نامه ویژه درباره "جنگ شهری" را ارتش فرانسه در سال ۱۸۴۷ تهیه کرد تا نشان دهد که نیروهای نظامی چگونه می توانند شورش هایی را که در آن زمان به رهبری عبدالقادر در الجزیره رخ می دادند بی رحمانه سرکوب کنند. این کتاب را با عنوان جنگ در خیابان و خانه،^{۶۰} رهبر نیروهای فرانسوی، بوژو^{۶۱} (۱۹۹۷) نوشته است پس از یک مبارزه خونین هفت ساله در یک جنگ شهری "نامتقارن" کلاسیک - ۱۰۰۰۰۰ نیروی فرانسوی در مقابل ۱۰۰۰۰ جنگجوی محلی مقاومت - بوژو محله های متعددی را در ارگ^{۶۲} پر جمعیت الجزیره به طور کامل ویران کرد. در این فرایند، او فجایع زیادی علیه غیرنظامیان و مبارزان مرتکب شد و خیابان های بسیار بزرگی را در داخل شهر برای تداوم امور شناسایی، تحرک و نیروی کشتار نیروهای اشغال گر ایجاد کرد. این اقدام مقاومت را (حداقل برای مدتی) درهم شکست.^{۶۳}

در فرایندی که بعدها بارها تکرار شد، از این نوع روش ها برای تقویت استراتژی های برنامه ریزی شهری به منظور فرونشاندن ناآرامی های مدنی و اجتماعی در "میهن"، در مراکز امپراتوری قدرت های

57. Said, 1993, Yeoh, 1996, Yiftachel, 1995

58. Blomley, 2003

59. Misselwitz and Weizman, 2003

60. La Guerre des Rues et des Maison

61. Bugeaud

62. Casbah

63. Misselwitz and Weizman, 2003

استعمارگر، مورد استفاده قرار گرفت. برای مثال، دکترین‌های بوژو در دهه ۱۸۷۰ تأثیر مهمی بر بارون هاسمن گذاشت و او با خشونت یک استراتژی بلوارهای بزرگ و تاق‌های شلیک توپ را در پاریس در پیش گرفت که بخشی از آن به منظور بهبود در کنترل استراتژیک دولت بر پایتخت ناآرام بود.^{۶۴} در این فرایند «هاسمن ظاهری از تئاترها، کافه ها و مغازه‌ها را در بلوارها برای نیروهایی ایجاد کرد که ممکن بود برای فرونشاندن ناآرامی‌های مدنی اعزام شوند»^{۶۵}.

بنابراین، لفاظی ضد شهری نخبگان حاکم شهرهای استعمار شده و «میهن» را بستر ناآرامی‌های مسموم اخلاقی تلقی می‌کردند که باید از طریق اقدام‌های بازسازی یکسان و خشن شهری «نظم» و انضباط می‌یافتند. میسلویتز و وایزن می‌نویسند:

«توجه طرح استراتژیک شهری در گذشته به تقویت دیوارها و برج و باروی پیرامونی شهر برای دور نگه داشتن دشمن بود. اما حالا، با در نظر گرفتن این که دشمن در داخل شهر است، شهر را باید از داخل کنترل کرد. بافت شهر، خیابان‌ها و خانه‌های آن، باید برای این کار سازگار می‌شد. [۰۰۰] کنترل نظامی بر روی تخته رسم، مطابق با قواعد طراحی، مد و علائق فکری تمرین شد»^{۶۶}.

گاهی بین استراتژی‌های کنترل مورد اجرا در شهرهای مستعمره و به اصطلاح «پسا مستعمره» تداوم چشمگیری وجود دارد. در ماجرای ۱۹۳۶، انگلیسی‌ها ۴۲۰۰ کیلو مواد منفجره را به اردوگاه آوارگان در جنین بردند و بخش کاملی از شهر را با خاک یکسان کردند. این کار مجازات جمعی برای ادامه مقاومت در برابر اشغال فلسطین به وسیله انگلیسی‌ها بود.^{۶۷}

در همان سال ارگ فلسطینی در یافا به همین روال به وسیله مواد

64. Misselwitz and Weizman, 2003

65. Muschamp, 1995, 105

67. Corera, 2002

۶۶-۲۰۰۳، ۲۷۲، تأکید در متن اصلی

منفجره در عملیات انگلیسی‌ها به نام "عملیات لنگر" تغییر شکل یافت.^{۶۸} اشغالگران انگلیسی با این کار کوشیدند با زور تعدادی بلوار پهن به شکل لنگر در داخل ارگ بسازند تا از آسیب پذیری خود در برابر تک تیراندازان در خیابان‌های تنگ شهرک قدیمی بکاهند.^{۶۹} گفتمان‌های نظامی که شهرها و مناطق ساخته شده را تهدیدی برای نظم و کنترل به شمار می‌آوردند در قلب گفتمان استراتژیک مربوط به شهرها در جهان پس از جنگ سرد باقی مانده‌اند.^{۷۰}



لوح ۱-۱ "عملیات لنگر": استفاده از مواد منفجره برای ساختن بلوار در ارگ فلسطینی یافا در ۱۹۳۶ برای بهبود در کنترل استراتژیک انگلیسی‌ها بر شهرک (منبع: میسلویتز و وایزمن، ۲۰۰۳، ۲۷۵).

۶۸- شهر قدیم یافا که از سال ۱۹۴۸ در کلانشهر تل آویو اسرائیل ادغام شده، به نوبه خود، در بخشی از فرایند کشورسازی اسرائیل، تخلیه شده، تغییر اسکان و تغییر شکل یافته و از مفهوم اصلی فرهنگ فلسطینی خود عاری شده است (نگاه کنید به Rotbard, ۲۰۰۳).

69. Missewitz and Weizman, 2003

70. Graham, Marvin, Weizman, Hills, this volume

مدرنیزم و جنگ شهری ۱:

زندگی هوایی به عنوان واکنشی به جنگ هوایی

«هوایما شهر را تهدید می‌کند!»^{۷۱}

مورد بعدی ما بر روی دو ارتباط عمیق بین شهرنشینی مدرن و بمباران هوایی متمرکز است. علاقه شدید لو کربوزیه به برج‌های مدرن گل و گشادگی که در میان پارک‌ها قرار می‌گرفتند - مشهورترین نظر او در این باره در شهر درخشان^{۷۲} (۱۹۳۳) تشریح شده - تنها تجلیل از نور، هوا و خانه مدرن به عنوان «ماشینی برای زیستن در آن» نبود. این‌ها در عین حال واکنشی به علاقه شدید به دوباره سازی شهرها در دهه ۱۹۳۰ در اروپا بود تا در حد امکان کوچکترین هدف برای انبوه بمب افکن‌های سنگین در دست ساخت قدرت‌های بزرگ باشند. برج‌های کربوزیه - که بعضی از انواع آن سقف‌های ضد بمب «ضد هوایما» داشتند - برای این طراحی شده بودند که باشندگان را از حمله‌های احتمالی گاز محافظت کنند^{۷۳}.

لو کربوزیه از مدرنیزم هوایما و قدرت تخریب عمودی آن تجلیل کرد. «چه موهبتی است که می‌توان با بمب‌ها بر شهرهای خواب مرگ پاشید»^{۷۴}. واکنش او به «ستایش مبالغه آمیز شیطانی» مرگ و تخریب که وعده جنگ هوایی بود این بود که تمامی شهر قدیمی را ویران کند و به جای آن یک شهر آرمانی مدرن بسازد که به طور مشخص «برای خروج پیروزمندانه از جنگ هوایی توانا» طراحی شده باشد^{۷۵}.

پس از ۱۱ سپتامبر - رویدادی که ظاهراً بر آسیب‌پذیر بودن آسمان خراش‌ها تاکید ورزید - رویاهای آن ستایشگر شدید آسمان خراش‌ها به قصد کاستن از آسیب‌پذیری شهرها در برابر نابودی هوایی طعنه آمیز به نظر می‌رسد. نظریه پرداز مشهور مدرنیست معماری زیگفرید گیدئون - که به شدت زیر تاثیر نظریات لو کربوزیه بود - در سال ۱۹۴۱ استدلال کرد که:

71. Le Corbusier, 1935, 100

72. Ville Radieuse

73. Markou, 2002

74. 1935, 8-9

75. 1935, 60-61

«خطر حمله هوایی تغییرات شهری را می‌طلبد. شهرهای بزرگ که در زیر آسمان گسترش می‌یابند و مناطق پر جمعیت خود را به کرم‌ب‌هایی می‌سپارند که از آسمان می‌ریزد، تخریب را فرامی‌خوانند. این شهرها به شکل کنونی در عمل قابل دفاع نیستند و روشن است که بهترین روش دفاع از آن‌ها از یک طرف تمرکز عمودی زیاد است که سطح حداقلی را در معرض بمب افکن قرار دهد و از طرف دیگر فضای باز وسیع و آزاد ارایه می‌کند»^{۷۶}.

مدرنیزم و جنگ شهری ۲:

بیماران هوایی به عنوان «شانسی تازه»

در پی جنگ که میزان و گستره نابودی مکان مشخص شد، طرفداران حفظ شهر^{۷۷} به موفقیت محدودی در بازسازی بخش‌هایی از بعضی شهرها بر اساس نظریات قدیمی دست یافتند. بسیاری از ساختمان‌های مخروبه - به ویژه کلیساها - نیز به عنوان یادبود جنگ حفظ شدند. هنرمند انگلیسی جنگ کنت کلارک حتا استدلال کرد که «خرابی‌های بمب نیز تماشایی است»^{۷۸}.

برخی مدرنیست‌ها معتقد هستند که تخریب غیرقابل تصور را باید به عنوان فرصتی بی نظیر برای بازسازی سراسر شهرها بر اساس اصول لو کربوزیه و دیگر معماران مدرنیست دید. برنامه‌ریزان مدرنیست و معماران، به عنوان بخشی از «دنیای قشنگ نو» برای بازسازی پس از جنگ، در بسیاری موارد گویا سپاسگزار بودند که فعالیت مرگبار بمب افکن‌ها مناظر طبیعی شهری سنتی و خیابان‌ها و ساختمان‌های درهم تنیده را تخریب کرده است^{۷۹}. برای مثال، جان مانسبریج در جزوه‌ای که طی جنگ دوم جهانی در انگلستان منتشر کرد، از این نماد مدرنیستی، هواپیما، سپاسگزاری کرد که نه تنها «به ما چشم اندازی تازه داده

76. 1941, 543

77. preservationist

78. Woodward, 2001, 212

79. Tiratsoo et al, 2002, Diefendorf, 1993

است» بلکه بمباران به انگلستان «با منفجر کردن مراکز شهرها شانسی تازه‌ای داده است.» بنابراین، بازسازی مدرنیستی اکنون برای حفظ «جریان سریع ترافیک مدرن در نمایش نور و هوا» انجام خواهد شد.^{۸۰}

در این میان، در آلمان، در مراحل نهایی جنگ جهانی دوم، برنامه‌ریزان رایش سوم می‌خواستند به عنوان یک مورد آزمایش «شهریت زدایی» کامل جامعه آلمان، شهرهامبورگ را - که در اثر حمله‌های توفان آتش سال ۱۹۴۳ به شدت تخریب شده بود - کاملاً پراکنده کنند. زمانی که والتر گروپیوس، بنیانگذار باوهاس، در سال ۱۹۴۷ از تبعید به آلمان بازگشت تا در بازسازی پس از جنگ مشورت بدهد، استدلالش این بود که تخریب شهری در آلمان بدین معناست که آلمان «بهترین جا برای آغاز تکه تکه کردن شهرها به صورت شهرهای خانگی و تشکیل جوامع کوچک است که در آن‌ها اهمیت اساسی فرد قابل تحقق باشد».^{۸۱}

بنابراین، بمباران کامل در جنگ کامل - اقدامی بزرگ در تخریب برنامه‌ریزی شده شهر در جای خود - به نوعی به شدت به برنامه‌ریزی مدرنیستی شهری، معماری و شهرنشینی شتاب بخشید. لوح سفید که هر مدرنیست معتقدی در آرزوی آن است ناگهان، به ویژه در اروپا و جاپان پس از جنگ، به جای استثنا به قاعده تبدیل شد. در نتیجه، به بیان کن هویت^{۸۲}، «ارواح معماران بمباران شهری - (گیلو) دوخت، (بیلی) میچل، (سر هیو) ترنچارد، (فردریک) لیندمان - و عملکرد هوانوردانی مثل ("بمب انداز") هریس و (کرتیس) لومی، هنوز در خیابان‌های شهرهای ما قدم می‌زنند.»

جغرافیای سیاسی جنگ سرد

شهرهای جنگ سرد اغلب به عمد به عنوان تابعی از این مفهوم بازسازی شده‌اند که گویا در وسط هدف هسته‌ای قرار دارند. همان‌طور که ماتيو فریش نشان داده^{۸۳}، داستان آشنای تمرکززدایی و پخش شدن

80. Tiratsoo et al, 2002

81. Kostof, 1992, 261

82. 1983, 278

83. 2003

در شهرهای پس از جنگ آمریکا تنها در اثر یارانه‌ها، برنامه جاده‌سازی بین ایالت‌ها و «فرار سفیدپوستان» شتاب نیافت. استراتژیست‌های نظامی نیز برای کاستن از آسیب‌پذیری استراتژیک ایالات متحده آمریکا در برابر آغاز حمله هسته‌ای اتحاد شوروی آن را تشویق کردند.

علاوه بر نقب‌های زیر زمین^{۸۴}، تلاش‌های وسیعی برای گستردن شهرها انجام شد. در ایالات متحده آمریکا، به ویژه، بخش‌های بزرگی از حومه شهرها به عنوان ارگ خانگی مطرح شد که در آن خانواده‌های هسته‌ای کامل در «رویای امریکایی» می‌زیستند و در عین حال طوری شکل یافته بودند که در برابر درگیری نهایی اتمی مقاوم باشند^{۸۵}. در این میان، رسانه‌های توده‌پسند و برنامه‌ریزان، شهرهای مرکزی را خطرناک و ناامن توصیف می‌کردند. این سیاست ترس بود که با نژادی شدن مراکز شهری در امریکای پس از جنگ ترکیب می‌شد و به زوال شهر مرکزی بیشتر دامن می‌زد^{۸۶}.

همزمان، شهرهای تحقیق و توسعه عظیم - مجتمع‌های "کمبرند اسلحه" شهری مثل کمبریج (ماساچوست)، پالو آلتو و نووسیبیرسک - ایجاد شدند تا علم و فن آخر زمان را به میزان روزافزونی در اختیار ارتش قرار دهند^{۸۷}. به علاوه، مجتمع‌ها و پایگاه‌هایی به اندازه شهرها برای تداوم استفاده نیروهای دریایی، هوایی و زمینی ابرقدرت‌ها در سراسر جهان ایجاد شد. بعضی از آن‌ها، مثل خلیج گوانتانامو در کوبا، بعدها شهرت بدی کسب کردند زیرا به عنوان اردوگاه‌های خارج از کشور برای پیگرد استراتژی پس از جنگ سرد به کار رفتند (در این مورد با زندانی کردن متهمان به "تروریزم" به دور از دسترس حقوق داخلی و حقوق بین‌المللی حقوق بشر)^{۸۸}.

84. McCamley, 1998, Vanderbilt, 2002

85. Zarlengo, 1999, McEnaney, 2000

86. Galison, 2001, Farish, this volume

87. Castells, 1989, Hookway, 1999

88. An Architektur, 2003

برنامه ریزی به عنوان "شهر کُشی":

"احیای" شهریت پس از جنگ و مجتمع نظامی صنعتی در ایالات متحده آمریکا

«ساختمان، در ماهیت خود، یک اقدام تهاجمی و حتا جنگ گونه است»^{۸۹}.

برنامه ریزی شهری شبه نظامی تأثیر اساسی بر تلاش عظیم برای "احیای" شهریت در ایالات متحده آمریکا بعد از جنگ گذاشته است. یکی از طرفداران سرسخت آن، رابرت موزس - که در بخش اعظم این دوره شهردار نیویورک بود معتقد بود که برای نوسازی نیویورک، «وقتی در یک کلان شهر پر ساخت و ساز کار می کنید باید راه تان را با یک ساتور باز کنید»^{۹۰}.

در پی بی خانمانی اجباری ۵۰۰۰۰ نفر به خاطر ساختن جاده‌های در برانکس، برای مثال، موزس در به راه انداختن فرایند جنگ ماندنی برای پراکندن مردم نقش داشت. در دهه ۱۹۷۰، «خانه‌ها و مجتمع‌ها یکی پس از دیگری فرو می ریختند و صدها هزار نفر از خانه‌های شان بیرون رانده می شدند»^{۹۱}. مارشال برمن خاطر نشان می سازد که میزان تخریب در این گونه برنامه‌ها و - در صورتی که زندگی انسان‌ها از دست نرود - بدین معناست که برانکس را باید در وضعیت جنگ‌های چریکی مشابه برلین، بلفاست و بیروت دید. او و چند نویسنده دیگر حتا از واژه "شهر کُشی" - یا "قتل شهر" - برای توصیف تمام این وضعیت‌ها و بسیاری موارد دیگر استفاده کرده است^{۹۲}.

رابرت گودمن، در کتاب خود به نام پس از برنامه ریزان در سال ۱۹۷۲، استدلال کرد که این حرکت در جهت "احیای شهریت" در حقیقت چندان تفاوتی با خشونت دولتی نژادپرستانه (ضد سیاهان) ندارد و با حمله‌های نسل‌کشی علیه بومیان آمریکای شمالی که آن‌ها را به سرحد انقراض کشانید برابری می کند^{۹۳}.

89. Woods, 1995, 50

90. Berman, 1982, 307

91. Berman, 1996, 172

92. 1996, 175

93. Porteous and Smith, 2001

مهم است که مراجع اصلی تحقیق و توسعه نظامی مثل RAND، اس‌سی و میترا^{۹۴} نیرو و اطلاعات زیادی برای تحلیل‌های آماری، استراتژی‌های تحقیق عملیاتی و دکترین‌های برنامه ریزی "عقلایی" به کار گرفته اند که به "احیای شهریت" بعد از جنگ در مقیاس بزرگ توسعه جامع در ایالات متحده امریکا دامن زد^{۹۵}. بنابراین، در بسیاری از موارد، در این دوره "علم" استراتژی شهری و نظامی به شدت درهم شد و در هم آمیخت. از یک طرف، شهرداری‌ها علیه "بحران شهری" اعلام جنگ کردند. از طرف دیگر، مجتمع نظامی صنعتی کوشش کرد از طریق شکل دهی دوباره به فضاهای استراتژیک مدنی در شهرها سرمایه و قدرت کسب کند^{۹۶}. نتیجه این بود که «تا پیش از سال ۱۹۷۰، مجتمع نظامی صنعتی با موفقیت آن چه را می خواست، در شروع آن دهه انجام داده بود: گسترش دادن بازار خود به برنامه ریزی و مدیریت شهری»^{۹۷}.

این گونه شهرکشی برنامه ریزی شده، گرچه به ندرت مورد بحث قرار گرفته، در سراسر جهان به شدت رایج است. برای مثال، در سراسر جهان شهرک‌های غیررسمی بیشماری را به نام مدرنیزاسیون، ساختن آزادراه، توسعه اقتصادی، بهداشت و بهبود چهره شهر تخریب می کنند^{۹۸}. به علاوه، در این دوران سرمایه داری مالی نولیبرال، "بازسازی" شهری با حمایت دولت به طور روزافزونی نابودی کلیت منطقه‌ها را در بخش‌های فقیرنشین شهرها هماهنگ می کند. این کار برای مهندسی کردن ساخت و سازهای گسترده به قصد تداوم سودهای عظیم برای صنایع مالی از طریق زمین بازی؛ فراهم کردن امکان ساخت "پروژه‌های کلان" در ایجاد امکان برای هموار کردن فضا برای ساخت مسکن گران قیمت انجام می شود. در این زمینه، زمین‌های بندری لندن مثال افراطی و مشهوری است، اما مثال‌های بی شماری نیز وجود دارد^{۹۹}.

94. RAND, STC, MITRE

95. Light, 2002

96. Beauregard, 2003

97. Light, 2002

98. Patel et al, 2002

99. Harvey, 2003

تخریب شهری و سیاست "کاستن از ساختمان"

تأکید بر این موضوع مهم است که پس از چندین دهه انواع بحران های شهری و مستحکم شدن بازسازی نولبرالی، رشته برنامه ریزی شهری اکنون با "آینده قطعی کلانشهر"^{۱۰۰} در اشکال مختلف و جاهای فراوان مقابله می کند. جهان سرمایه داری و پاسوسیالیستی ملو از شهرهای کوچک شونده، مناظر شهری فاسد شونده و آرمانی و زیرساخت های عیب دار است. بسیاری از این شهرها اکنون به مکان های کابوس درگیری های قومی، سقوط اقتصادی و اجتماعی، فروپاشی مالی و زوال فیزیکی شباهت دارند^{۱۰۱}.

در شهر مدرن نمونه ای، برای مثال، دیترویت، بخش اصلی دکترین و تلاش های برنامه ریزی شهری اکنون به جای ساختن بر "کاستن از ساختمان" متمرکز شده است^{۱۰۲}. در بسیاری از شهرهای اصلی امریکا، شهرهای قدیمی صنعتی اروپا و کلان شهرهای آسیا و امریکای لاتین که با سقوط مالی اخیر رو به رو هستند، مشکل "برنامه ریزی" برای رشد، شکوفایی و مدرنیزاسیون نیست^{۱۰۳}. به جای آن، برای غلبه بر ساختارهای قدیمی، محله های متروک، مناظر شهری نیمه ساخته یا نیمه مخروبه، زیرساخت های خراب و آتش سوزی و خشونت جنگ گونه مربوط به باندها، قوم ها و مواد مخدر کوشش می شود^{۱۰۴}. این گونه:

«کاهش سرمایه گذاری کدهای عادی توسعه کنترل شده را معکوس می کند؛ این ها انفجار از داخل شهر به روش سقوط آزاد، مشارکت در خشونت جنون آمیز [...] است که تنها با سایبورگ های نیمه مکانیکی در فیلم های علمی تخیلی رُبوکاپ قابل مقایسه است. در این جا پلیس خواهان سلاح های اتوماتیک خود، خواهان شکست از باندهای نوجوانان است^{۱۰۵}».

100. the radical contingency of the metropolis

101. Olalquiaga, 1995, Buck-Morss, 2000, Humphrey, 2003

102. Daskalakis et al, 2001

103. Wilson, 2003.

104. Vergara, 1997,1999, Roldán, 2003, Mullings, 2003

105. Shane,1995, 65

«جغرافیای سیاسی فروپاشی شهری و بازی سایبرنتیکی»:

نابودی شهری، سرگرمی و استراتژی نظامی

این موضوع ما را به این بحث می‌رساند که نادیده گرفتن نابودی مکان در علوم اجتماعی شهری باعث شده که ارتباط بین شهرهای امروزی و علاقه افراطی به مناظر مخروبه پسا آخرزمان در فرهنگ عمومی معاصر در اساس مورد بررسی قرار نگیرد. این موضوع مهم است زیرا شهرها ساخت خود را از دست می‌دهند و نابود می‌شوند، هم به صورت پراکنده و هم از طریق بربها، هواپیماها، موشک‌ها، بولدوزرها، برنامه‌ها و اقدامات تروریستی.

با سلطه‌یابی هرچه بیشتر رسانه‌های الکترونیکی در ارایه فرهنگ شهری، تصویری که آن‌ها از شهرها عرضه می‌کنند تاثیر مهمی بر درک جمعی از شهرها و زندگی شهری یا آینده آن‌ها می‌گذارد. در این دوران فرهنگ پسامدرن الکترونیک، شهرها در فیلم‌ها، مان‌ها، بازی‌های ویدیویی و سایت‌های اینترنتی به طور فزاینده‌ای به عنوان مکان‌های مخروبه، ترس و فروپاشی نمایش داده می‌شوند و نه به عنوان مکان‌های توسعه، نظم یا پیشرفت. "معنای مهم این وضع این است که «ارتباط هزاران ساله بین تمدن و بربریت معکوس می‌شود: زندگی شهری به وضعیت طبیعی تبدیل می‌شود که ویژگی آن حاکمیت ترور به همراه ترس حاضر در همه جا است»^{۱۰۶}.

در دهه ۱۹۶۰، سوزان سوتناگ ملاحظه کرد که، برای مثال، بیشتر فیلم‌های علمی تخیلی بر «زیبایی تخریب، زیبایی‌های عجیبی که در ویران‌سازی و کثافت کاری یافت می‌شود» تاکید دارند^{۱۰۷}. در دوره اخیر، کلیر اسپانستر، در تحلیلی از داستان‌های علمی تخیلی سایبرپانک، به تشخیص چیزی رسید که به گفته او «جغرافیای سیاسی فروپاشی شهری و بازی سایبرنتیکی» است^{۱۰۸}. او به ویژه تحت تاثیر مناظر رایج در «شهرهای سایبری نوع شیطانی، مملو از آوار و درهم شکسته با گستره وسیعی از فروپاشی، سردی و پس مانده تمدن» قرار گرفت.

106. Diken and Laustsen 2002, 291

107. 1966, 213

108. 1992, 253

حتا بازی‌های پرتفردار شبیه سازی شهری مثل سیم سیتی تی ام^{۱۰۹} - که اغلب در دانشگاه‌ها برای آموزش دادن به برنامه‌ریزان شهری به کار می‌رود - معرفی و رهنمودهایی را ارائه می‌کنند که بر گرایش‌های خداگونه بازیکنان به مشارکت در جلسه‌های (مجازی) شهرکشی تاکید می‌کنند. یکی از آن‌ها به این شرح است: «بیباید با تخریب توکیو شروع کنیم! تحقیقات نشان می‌دهند که "شهردار"های نه تا از هر ۱۰ [شهر مجازی] شغل شان را با جنون تخریب آغاز می‌کنند [...] به حادثه انتخابی خودتان اشاره کنید و برای فعال کردن آن فشار دهید»^{۱۱۰}.

علاوه بر این، یک سری از فیلم‌های اخیر پسا-آخرزمایی فرهنگی جمعی شهرنشینی را طوری شکل داده‌اند که واکنش مرسوم به فاجعه ۱۱ سپتامبر به این شکل شده بود «درست مثل صحنه‌ای از یک فیلم بود!» با وجود این که تولید این گونه فیلم‌ها پس از ۱۱ سپتامبر متوقف شد، دوباره به طور کامل به راه افتاده است^{۱۱۱}. مایک دیویس استدلال کرده که حمله‌های ۱۱ سپتامبر:

«به شکل سینمای وحشت آفرین با دقت کامل به میزانشن سازماندهی شده بودند. هواپیماهای ربوده شده به دقت مرز بین تخیل و واقعیت را هدف گرفته بودند [...] هزاران نفر از مردمی که تلویزیون شان را در روز ۱۱ سپتامبر روشن کردند معتقد بودند که این حادثه بزرگ تنها یک برنامه تلویزیونی و یک شوخی است. آن‌ها گمان می‌کردند که تکه‌هایی از فیلم‌های تازه بروس ویلیس را تماشا می‌کنند [...]». «حمله به امریکا» و قسمت‌های بعدی آن «امریکا مقابله می‌کند» و «امریکا در هیجان» توهم‌های پی در پی سلولویدی را به نمایش گذاشته‌اند که می‌توان از ویدیو کلوب‌ها کرایه کرد: تهاجم، روز استقلال، اقدام اجرایی، اتفاق، مجموع تمام ترس‌ها و غیره»^{۱۱۲}.

در واقع، ارتباط بین نمودهای مجازی، فیلمی و تلویزیونی شهرکشی و اقدامات واقعی جنگ شهری طوری درهم شده‌اند که تقریباً قابل

109. SimCity TM

110. Bleecker, 1994

111. Maher, 2002

112. 2002, 5

تشخیص نیستند. از یک طرف، حداقل در میان نیروهای امریکایی، الگوی هدف‌گیری نظامی شهرها حداقل در بخشی به عنوان "جنگ جوی استیکی"^{۱۱۳} تغییر می‌کند. این الگو از طریق شبیه‌سازی "مجازی"، یعنی سیستم‌های کامپیوتری کشتن، و کناره‌گیری رو به افزایش مجری از سایت‌های کشتن و کشته شدن عمل می‌کند. در این فرایند، مرزهای حقایق جنگ شهری - حداقل برای بعضی‌ها - با فرهنگ بازی‌های علمی تخیلی، فیلم و ویدیویی و سرگرمی‌های پرتعداد در هم می‌شود^{۱۱۴}.

برای مثال، هواپیماهای "درنده" بدون سرنشین را در نظر بگیرید که در ارتفاع کم پرواز می‌کنند و از یک "غار" مجازی در پایگاهی در فلوریدا در فاصله ۸ یا ۱۰۰۰۰ مایلی برای ترورهای فراقضایی متهمان "تروریست" (و هر کسی که اتفاقاً در آن نزدیکی است) در بین افغانستان و عراق هدایت می‌شود. برای پرسنل نظامی امریکا که هدایت را انجام می‌دهند، این کار "مجازی" تقریباً از یک بازی ویدیویی "آن‌ها را با تیر بزیند" غیرقابل تشخیص است (به جز کسانی که کشتگان واقعی هستند). یکی از مجریان هواپیماهای درنده در جنگ خلیج اخیرا به این بآلید که «در پایان روز کاری، زندگی را در امریکا ادامه می‌دهید»^{۱۱۵}.

از طرف دیگر، از آن‌جا که جماعت مشتاق به تماشا فیلم‌های جنگی را بیشتر نگاه می‌کنند، تکنولوژی‌های دیجیتال نیز هیجان‌های جایگزین جنگ شهری را مستقیم به خانه‌های مصرف‌کننده و تشنه هیجان می‌برند. در جنگ سال ۲۰۰۳ عراق، برای مثال، روزنامه‌ها و وبسایت‌های رسانه‌ای نقشه‌های شهر را به شکل تصویرهای عمودی ماهواره‌ای نشان می‌دادند که فقط چند تا هدف برای تخریب از هوا دیده می‌شد. درک گرگوری چنین می‌گوید:

«نیویورک تایمز نقشه روزانه بغداد را به عنوان شهر هدف‌ها منتشر کرد. یو اس آ تودی در نقشه فعال "مرکز شهر" بغداد در اینترنت از کاربران دعوت کرد: "منظره ماهواره‌ای از بغداد را

113. joy stick war

114. Thussu and Freedman, 2003

115. Newman, 2003

بینید. سایت‌های استراتژیک و هدف‌های مباران علامت دارند، اما برای نگاه نزدیک‌تر می‌توانید روی هر یک از مربع‌ها کلیک کنید. این وبسایت تصویرهایی از هدف‌ها را "پیش" و "پس" از حمله‌های هوایی را نشان می‌داد. نقشه‌های واشنگتن پست از تماشاگران دعوت کرد "روی عددها بروید تا ببینید ب‌ها در چه روزی به کدام یک از هدف‌ها اصابت کرده‌اند؛ کلیک کنید تا در باره هدف‌ها بیشتر بخوانید"^{۱۱۶}.

در یک چرخش انحراف‌گونه، صنایع تولید سرگرمی و شرکت‌های رسانه‌ای به طور فزاینده‌ای بازی‌ها و فیلم‌های کامپیوتری را ارایه می‌کنند که به طور مجازی جنگ‌های شهری را برای توده مشارکت‌کنندگان به صورت مجازی شبیه سازی می‌کنند و نیز شبیه سازی مجازی و فیزیکی شهرهایی را که نیروهای امریکایی برای تمرین مهارت‌های جنگی خود در کابل، بغداد یا فری‌تاون استفاده می‌کنند. رویداد واقعی جنگ‌ها بیش از پیش با صنایع سرگرمی الکترونیکی درهم ادغام می‌شود. «ارتش امریکا برای جنگ‌هایی آماده می‌شود که به همان روش نمایش الکترونیکی، در زمان واقعی شبکه‌ها و نمایش زنده ویدیوها، در کامپیوترها به طور واقعی و مجازی رخ می‌دهد»^{۱۱۷}. «ارتش اکنون نویسندگان علمی تخیلی و دیگر آینده‌نگران را برای برنامه ریزی جنگ‌های فردا به کار می‌گیرد همان‌طور که نوجوانان را برای بازی ویدئویی همان جنگ به کار می‌گیرد»^{۱۱۸}. همان‌طور که هنری جنکینز می‌گوید، "در جهانی که بر اثر درگیری‌های بین‌المللی به چند پاره تقسیم شده است، زمانی که مردم به پایان اخبار شبانه می‌رسند یک چیز از ذهن همه آن‌ها می‌گذرد: «پسر، این می‌توانست یک بازی خوب باشه!»"^{۱۱۹}.

برای بهره برداری از این بازار، مجتمع‌های رسانه‌ای جهان منابع زیادی را صرف تکرار شهرکشی مجازی برای مصرف‌کنندگان می‌کنند. همان شبی که بمب افکن‌ها و موشک‌های امریکا بغداد را تخریب کردند،

116. 2004b, 29

117. Der Derian, 2002, 61

118. Gray, 1997, 190

119. 2003, 18

سونی عبارت "شوک با ترس" را به ثبت تجاری رساند تا از آن برای عنوان یک بازی کامپیوتری استفاده کند.

ارتش آمریکا برای این که عقب نماند، در سال ۲۰۰۲، ۸ میلیون دلار برای تولید (بازی کامپیوتری) ارتش آمریکا^{۱۲۰} - که ابزاری سنجیده برای سربازگیری بود - صرف کرد. این بازی اینترنتی شبیه سازی سربازان تا سال ۲۰۰۳ یکی از پنج بازی ویدئویی بسیار پرطرفدار آنلاین جهان با ۲ میلیون کاربر ثبت شده بود^{۱۲۱}. در این میان، ارتش نقش مهمی در جنگ سراسری^{۱۲۲} - بازی آموزش جنگ شهری - داشت که در سال ۲۰۰۳ در همکاری با شرکت پارامونت پیکچرز و مؤسسه تکنولوژی های خلاق هالیوود^{۱۲۳} برای سیستم اکس باکس مایکروسافت تولید شد. این بازی که در سال ۲۰۰۴ به عنوان یک بازی تجاری جنگ شهری به بازار آمد، صحنه های مجازی به شدت واقعی دارد و در آن "دولت های شرور"، "رهبران تروریست"، میدان های نبرد شهری در خاورمیانه و شبیه سازی های عصبی کننده جنگی شهری وجود دارد که داوطلبان "جنگ به خاطر آزادی" با بربرهای منحرف روبرو هستند که از شهر برای مقاصد خود استفاده می کنند^{۱۲۴}. برای تکمیل کردن این سری، سیستم های واقعی سلاح - برای مثال خودروی جنگ شهری دراگون رانر کنترل از راه دور - در شرف طراحی است که از کنترل های پلی استیشن سونی تقلید می کنند تا سربازان تازه کار بتوانند به سرعت از جنگ شبیه سازی شده به جنگ واقعی گذار کنند.

نتیجه این مسائل ایجاد «یک فرهنگ رسانه ای است که می تواند کودکان را کاملاً برای جنگ مسلحانه آماده کند». جیمز در دریان (۲۰۰۱) برای بیان ارتباط های پر دسیسه رو به رشد بین ارتش، صنایع دفاعی، فرهنگ عامه و سرگرمی های الکترونیکی، عبارت «شبکه صنایع نظامی - رسانه ها - سرگرمی» را ابداع کرده است. در این جا، شبیه سازی های نرم افزاری بسیار بزرگ، با نیروهای گسترده، تلفات، نگاه رسانه ها و مشارکت سه بعدی همزمان هزاران نفر، برای

120. America's Army

121. Turse, 2003

122. Full Spectrum Warfare

123. Institute for Creative Technologies (ICT)

124. Turse, 2003

بازتولید سناریوهای محتمل جنگ شهری انجام می شود. متخصصان فیلم های کامپیوتری هالیوود به این شبیه سازی ها "واقع گرایی" را می افزایند؛ در عین حال، طراحان پارک های موضوعی به ساختن شهرهای آموزشی برای جنگ شهری "واقعی" در سراسر امریکا کمک می کنند. "تهاجم های" بزرگ - مثل تمرین نظامی "جنگجوی شهری"^{۱۲۵} در مارس ۱۹۹۹ - از هوا، زمین و دریا برای بهبود آموزش درباره حمله های خارجی و کنترل ناآرامی های اساسی شهری داخلی حتی در شهرهای اصلی امریکا انجام می شود. در این تمرین های نظامی، غیرنظامیان را برای ایفای نقش های مختلف استخدام می کنند^{۱۲۶}. حتا پیشنهاد شده است که این تهاجم های ساختگی در بخش های رو به پسرقت شهرها به عنوان ابتکارهای توسعه اقتصادی محلی به کار گرفته شود.

سراانجام، باید به یاد بیاوریم که ارتش امریکا ارتباط خود را با شرکت های بزرگ رسانه ای تقویت می کند تا جنبه "جنگ اطلاعاتی" عملیات آن - یعنی تبلیغات - موفق تر باشد. همان طور که القاعده حمله هواپیمای دوم را در ۱۱ سپتامبر طوری تنظیم کرد که رسانه های خبری جهان بتوانند آن را زنده برای میلیاردها تماشاگر حیرت زده پخش کنند، استراتژی "شوک و ترس" در آغاز مباران بغداد به وسیله امریکا یک نمایش رسانه ای به دقت هماهنگ شده بود. (گزارشگران تلویزیونی جهان در هتلی بزرگ ردیف شده بودند، در فاصله ای نزدیک، اما امن از ساختمان های به دقت انتخاب شده - و اغلب خالی - که قرار بود با سیستم جی پی اس نابود شوند). به گفته روانشناس دپا، هدف این بود که هر دوی این رویدادها «درست در برابر چشمان باشند»^{۱۲۷}.

بنابراین، هم حمله های رسمی و هم غیررسمی علیه شهرها به صورت "ریزومی"^{۱۲۸} پدیدار می شوند، و عملیات شبکه ای بین المللی به دقت و با در نظر داشتن عرضه آن ها در رسانه های بین المللی انجام می شود^{۱۲۹}. هم القاعده و هم ارتش امریکا سازمان های فراملی هستند

125. Urban Warrior

126. Willis, 2003

127. Deppa, 2001, cited in Konstantin and Hornig, 2001, 126

128. Rhizome

129. Deleuze and Guatarri, 1987

که تأثیرات نمادین و تخریب واقعی مکان های محلی را مدنظر دارند^{۱۳۰}. «این جنگ در فضای نامرئی ترور تخیلی امریکا (حمله به ساختمان ها و دولت، آلودگی میکروبی و غیره) و در افغانستان آشکارا فقیر روی می دهد»^{۱۳۱}.

جیمز لوکازویسکی، مشاور روابط عمومی در امریکا که به ارتش امریکا مشاوره می دهد، تأیید می کند که ارتباط بین سازمان های تروریستی و رسانه های بین المللی نیز می تواند به همین اندازه دسیسه آمیز باشد:

«پوشش رسانه ای و تروریسم روح هایی در یک بدن هستند - تقریباً جدایی ناپذیر. آن ها یکدیگر را تغذیه می کنند. آن ها به همراه یکدیگر رقص مرگ را برپا می کنند - یکی به خاطر انگیزه های سیاسی یا ایدئولوژیک، دیگری به خاطر موفقیت تجاری. فعالیت های تروریستی از پوشش زیادی برخوردار می شوند و تماشاگر می آورند. رسانه های خبری نیاز به طول دادن در این گزارش ها دارند زیرا این گزارش ها تماشاگر و خواننده جذب می کنند»^{۱۳۲}.

میهن / جهان: جنگ، "امنیت"، و جغرافیای سیاسی تولید و مصرف جهانی

هر نسلی تابویی دارد و تابوی ما این است که منابع بنیادی زندگی ما رو به اتمام است»^{۱۳۳}

جدایی ناپذیری بین جنگ معاصر و مراکز شهرنشینی و راه های بازسازی مناظر و عادت های مصرفی در شهرهای ثروتمند شمال جهان بر امنیت، ترور و شهری کردن جنگ در جاهای دیگر تأثیر می گذارند^{۱۳۴}. یک مثال قدرتمند از این ارتباط های مهم که کمتر مورد تحقیق قرار

130. Zizek, 2003

131. Aretxaga, 2003, 144

132. Rampton and Stauber, 2003, 134

133. Monbiot, 2003, 25

134. Le Billon, 2001

گرفته با مُد رو به رشد استفاده از "خودروهای اسپرت"^{۱۳۵} در شهرهای غربی و به ویژه آمریکایی عرضه می‌شود.

با توجه به نفوذ بسیار زیاد شرکت‌های نفتی مهم آمریکا بر رژیم بوش، شواهد رو به افزایشی درباره ارتباط‌های مستقیم بین روش استفاده بیش از پیش بی بندوبار نفت در شهرهای آلاینده آمریکا؛ بازسازی سیاسی جغرافیایی نیروهای دفاعی آمریکا، و به اصطلاح "جنگ علیه ترور" که ایالات متحده آمریکا از طریق آن به کنترل سیاسی جغرافیایی زیادی بر بزرگترین ذخایر نفت دست نخورده جهان در حوزه خزر دست می‌یابد، در دست است^{۱۳۶}. بنابراین، ۱۱ سپتامبر به شدت مورد بهره برداری قرار گرفته است. به ویژه، حمله‌ها «رویداد فاجعه بار و تسریع کننده» را عرضه کردند که در گزارش پرنفوذ پروژه قرن تازه آمریکایی در سال ۱۹۹۷ برای فراهم کردن توجیه اشغال عراق با مقداری مشروعیت لازم تشخیص داده شده بود و دونالد رامزفلد و پل ولفوویتز از نویسندگان آن بودند^{۱۳۷}.

استراتژی ایالات متحده آمریکا الزاما به کنترل مستقیم بر حوزه خزر و منابع نفت عراق مربوط نیست، اما چندان تردیدی نیست که «به کسب اطمینان از این که هر کس آن را کنترل کند، خرید و فروش آن را از طریق بازار کالای نیویورک» که در چند صد متری "منطقه صفر" در مرکز منهن قرار دارد «به دلار آمریکا انجام دهد»^{۱۳۸}. چندان تردیدی نیست که یکی از هدف‌های اصلی حمله آمریکا به عراق به قدرت رساندن یک رژیم تولید کننده نفت دوست با آمریکا بود که به تدریج جای عربستان سعودی به عنوان "تولید کننده تعیین کننده" را بگیرد و به ایالات متحده آمریکا امکان دهد به جای اوپک قیمت بین المللی نفت را تعیین کند^{۱۳۹}.

سه نکته اساسی در این جا اهمیت دارند. اول، خودروهای اسپرت پس از جنگ اول خلیج به عنوان «خودروهای لوکس حمله شهری»

135. Sports Utility Vehicles = SUV

136. Klevevan, 2003 -see Plate 1.4

137. Harvey, 2003a, 15

138. Halevi and Varoufakis, 2003, 66

139. Gregory, 2004b, Harvey, 2003a, Vidal, 2003, 19

شبه نظامی طراحی شدند و به بازار آمدند.^{۱۴۰} کلوتر راپایل، مشاور روانشناس تولیدکنندگان مهم خودروهای اسپرت در امریکا، آشکار کرده که بر اساس تحقیق او امریکایی‌ها خواهان «تومبیل‌های تهاجمی» هستند که بتوان آن‌ها را به عنوان «سلاح» یا «تومبیل‌های زرهی برای میدان نبرد» در نظر گرفت. برای به دست آوردن سهم بازار و سودآوری، او می‌گوید طرح و بازاریابی این‌گونه خودروها - با نام‌هایی مثل «استیلت»^{۱۴۱} و «جنگجو»^{۱۴۲} - باید به ترس‌های مصرف‌کنندگان درباره خطرها و ریسک‌های ذاتی زندگی معاصر شهری جواب بدهد.^{۱۴۳} بنابراین، نمایش این‌گونه خودروها در آگهی‌ها گفتمان جنگ پسامدرن را به بحث درباره زندگی روزمره شهری برمی‌گرداند. آگهی جیب گراند چروکی در انگلستان که در سال ۲۰۰۳ پخش شد می‌گوید: «فقط سعی کنید من را وارد کنید».

بنابراین، پس از ۱۱ سپتامبر روشن است که آگهی دهندگان به عمد از ترس گسترده از تروریزم فاجعه بار برای افزایش فروش خودروهای اسپرت و پر سود بهره برداری کرده‌اند. راپایل خود به تازگی از تولیدکنندگان اصلی اتومبیل خواسته با توسل به ابتدایی‌ترین احساسات خریداران به این واقعیت که «میهن در جنگ است» توجه نشان دهند.^{۱۴۴}

دوم، خودرو اسپرت به عنوان کیسول دفاعی یا «تمدن قابل حمل» در حال ورود به زندگی روزمره شهری است و این نشانه امنیتی است - مشابه مکان‌های دروازه دار که این خودروها وارد آن‌ها می‌شوند - که در آگهی‌ها به عنوان مصون از خطر زندگی شهری غیرقابل پیشبینی در «بیرون» تصویر می‌شود.^{۱۴۵} این‌گونه خودروها ظاهراً ترسی را که طبقات متوسط شهری در هنگام حرکت - یا توقف در ترافیک - در شهر «موطن» حس می‌کنند تسکین می‌دهد.

فراوندهای نیمه خودآگاه نظامی شدن شهری و فرهنگی در این جا

140. Rampton and Stauber, 2003

141. Stealth

142. Warrior

143. Rampton and Stauber, 2003, 138

144. Ibid, 139

145. Gamer, 2000

در جریان است. این وضعیت با تبدیل خودروهای تهاجمی "زرهی" {هاموی} ۱۴۶ ارتش آمریکا به خودروهای اسپرت "هامر" درست پس از جنگ اول عراق به خوبی نشان داده شد. ایده این کار از بازیگر فیلم ترمیناتور آرنولد شوارتزنگر (که اکنون فرماندار ایالت کالیفرنیا است) به دست آمد و خود او بلافاصله اولین نمونه این خودرو را از خط تولید دریافت کرد. طی اشغال عراق در سال ۲۰۰۳، سازمان های رانندگان هامر آمریکایی کارزاری برای تبلیغ خودروهای خود با عنوان نماد وطن پرستی به راه انداختند. سام برنستاین، یکی از دارندگان این خودروها، این طور به خود بالید: «وقتی تلویزیون را روشن می کنم، از این سر تا آن سر هاموی می بینم و افتخار میکنم. [سربازان آمریکایی] آنجا سوار آثودی ۴×۴ اس نیستند» ۱۴۷. اندرو گارنر این طور می نویسد:

«برای طبقات متوسط، خودروهای اسپرت به لحاظ فرهنگی به همان میزان نیرومند و شکست ناپذیر اما غیر متمدن هستند. در حالتی که طبقه متوسط از داخل شهر بیگانه شده است، این ها خودروهای تهاجم شهری هستند. راننده تبدیل به سربازی می شود که با دنیای روز به روز خطرناک تر می جنگد. این حس امنیت ناشی از راندن خودروهای اسپرت حتا زمانی که راندن در کار نیست ادامه دارد. نمادهای قدرت، نیرو، فرماندهی و امنیت خودروهای اسپرت بخش مهمی از نشانه خود بودن است [۰۰۰]. با شناسایی دشمنان در داخل کشور، این خودرو وسیله ای برای محافظت از افراد طبقه متوسط در برابر تهدید علیه روش زندگی آن ها شده است» ۱۴۸.

سرانجام، این واقعیت که فروش خودروهای اسپرت بیش از ۲۵٪ فروش اتومبیل ها در آمریکا را تشکیل می دهد تأثیر بسیار مهمی بر جغرافیای سیاسی جهانی نفت دارد. با توجه به این که میزان مصرف این خودروها دو برابر یا سه برابر اتومبیل های معمولی است، این بخش اقتصادی پرسود به طور مستقیم بر قدرت نوحافظه کاران و مدیران "تندرو" نفتی پیشین در رژیم بوش می افزاید. به ویژه این که آن ها

146. Humvee

147. Adbusters, 12(1), 2004, 12

148. 2000, 6

«جنگ داعی علیه ترور» را به روش هایی عملیاتی کرده اند که به امریکا کمک می کند تا به ذخایر عظیم و ارزان قیمت نفتی دست یابد. امریکا می گوید به این ذخایر برای تأمین مصرف رو به رشد خود نیاز دارد. (در سال ۲۰۰۳، این میزان برابر با ۵٪/۲۵ مصرف جهانی برای حمایت از کشوری بود که جمعیت آن کمتر از ۵٪ جمعیت جهان است).

بنابراین آشکار است که مصرف بی رویه نفت و طراحی نظامی خودروهای اسپرت «با توجه به نقش وابستگی به نفت خارجی اهمیت بیشتری در تعیین روابط امریکا با کشورهای خاورمیانه پیدا می کند»^{۱۴۹}.

تیم واتسن می نویسد: «زیرساخت اقتصادی، فرهنگی و نظامی که اساس سیاست خاورمیانه ای امریکا را تشکیل می دهد به آسانی برچیده نخواهد شد. بدون اصلاح یا برچیدن کامل آن، تروریست های اسلامی به آسانی از صحنه خارج نخواهند شد»^{۱۵۰}. رویدادهای ۱۱ سپتامبر به نوعی، همچون ملیت های همه جهانی مردگان، ارتباط هایی بین زندگی روزانه شهری به شکل شهر با خشونت ناشی از درگیری جغرافیایی سیاسی و تهاجم نوامپراتوری را بازتاب می دهد و نماد آن ها است. واتسن می نویسد که تصویرهای صدها خودرویی که افراد عازم به برج های دوقلو در ایالت های نیویورک، کانکتیکات و نیوجرسی در ایستگاه های راه آهن باقی گذاشته بودند و هرگز برای بردن آن ها باز نگشتند، از ۱۱ سپتامبر به بعد او را عذاب داده است. برای او «این نمادهای تحریک» در عوض:

«به تصویرهای بی حرکتی و مرگ تبدیل شدند. اما این اتومبیل های گران قیمت و خودروهای اسپرت در عین حال نماینده نقطه گری بین اقتصاد داخلی امریکا و بازار جهانی نفت است که در آن تولید نفت سعودی، کویت و عراق هنوز بسیار پراهمیت است»^{۱۵۱}.

149. Rampton and Stauber, 2003, 139

150. 2003, 110

151. 2003, 110-111

نتیجه گیری: نگاهی به خرابه ها

«تماشای خرابه ها بسیار دردناک است، اما اگر بکوشیم آن ها را نبینیم، در بلندمدت دردناکتر خواهد بود»^{۱۵۲}.

در نتیجه گیری، کاملاً آشکار است که نادیده گرفتن تلاش برای انکار، تخریب یا نابود کردن شهرها یا جنبه "تاریک" مدرنیته شهری که شهرها را در ارتباط نزدیکی با خشونت سازمان یافته سیاسی قرار می دهد، در میان شهرگرایان یا پژوهشگران شهری دیگر قابل دفاع نیست. در جهان "پس از ۱۱ سپتامبر" و "پس از جنگ علیه ترور"، پژوهشگران شهری و دانشمندان اجتماعی - مثل هر کس دیگر - ناگزیر می شوند به تابوهای شان درباره تلاش به قتل شهر، نابود کردن مکان و "شهر کشی" توجه نشان دهند. به همین ترتیب، نظریه پردازان روابط بین المللی ناگزیر می شوند مکان های شهری و محلی را برای اولین بار به عنوان مکان های مهم جغرافیایی سیاسی در نظر بگیرند.

در نتیجه، پژوهشگران هر دو رشته اکنون به مکان ها و رویه هایی توجه نشان می دهند که در تقاطع شهرگرایی، تروریسم و جنگ پدیدار می شوند. با ادامه مطالعات، به تدریج بیشتر پذیرفته می شود که فجایع خشونت بار که به دست انسان ها انجام می شوند، بخش تفکیک ناپذیر زندگی مدرن شهری است. بنابراین جغرافیای سیاسی بسیار مورد نیاز و به طور مشخص شهری به تدریج پدیدار می شود.

به عنوان یک سنتز آزمایشی، در این فصل چشم انداز وسیعی از روش هایی ارائه شده است که تخریب و نابودی هدفمند شهرها، برنامه ریزی و بازی مجازی با مدرنیته شهری به طور کامل در هم تنیده شده اند. همچنان که نگاه علوم اجتماعی شهری یک بار دیگر متوجه تخریب و نابودی هدفمند مکان می شود، این سنتز بر پنج چالش تأکید می کند. اول، تابوهای پژوهشی و حرف هایی که بر جنبه های جغرافیای سیاسی و استراتژیک شهرگرایی مدرن پرده می افکنند باید کنار گذاشته شوند. دوم، تاریخ های نظامی و "پنهان" برنامه ریزی مدرن شهری و ترور دولتی شهری باید کشف و بی وقفه افشا شود. سوم، ویژگی

های مکان های شهری که آن ها را به گزینه عالی برای جویندگان اقدامات تروریستی تبدیل می کند باید مورد تجزیه و تحلیل مشروح قرار گیرد. چهارم، ارتباط های فراملی بین جغرافیای سیاسی جنگ و اقتصاد سیاسی تولید، مصرف، تکنولوژی و رسانه ها باید موضوع نظریه پردازی و تجزیه تحلیل دقیق قرار بگیرد. سرانجام، حوزه های معمولاً پنهان پژوهش "سایه" شهری که ارتش های جهان از طریق آن ها مکان های شهری را در نظر می گیرند، بازسازی می کنند و هدف قرار می دهند باید آشکار شود.

References:

1. Aly, G. and Heim, S. (2002) *Architects of Annihilation: Auschwitz and the Logic of Destruction*. Wiedenfeld and Nicolson: London.
2. An Architektur (2003) "Extra-territorial spaces and camps in the 'War on Terrorism'." In A. Franke (ed.) *Territories*. KW Institute for Contemporary Art: Berlin, 20–9.
3. Aretxaga, B. (2003) "Terror as thrill: First thoughts on the 'war on terrorism'." Mimeo.
4. Beauregard, R. (2003) *Voices of Decline: The Postwar Fate of US Cities*, 2nd edn. New York: Routledge.
5. Berman, M. (1982) *All That's Solid Melts Into Air*. London: Verso.
6. Berman, M. (1996) "Falling towers: City life after uricide." In D. Crow (ed.) *Geography and Identity*. Washington, DC: Maitsonneuve Press, 172–92.
7. Bishop, R., Phillips, J., and Wei Wei, Y. (eds.) (2003) *Postcolonial Urbanism: Southeast Asian Cities and Global Processes*. London: Routledge.
8. Bleecker, J. (1994) "Urban crisis: Past, present and virtual," *Socialist Review*, 24, 189–221.
9. Blomley, N. (2003) "Law, property, and the geography of violence: The frontier, the survey, and the grid," *Annals of the Association of American Geographers*, 93 (1), 121–41.
10. Buck-Morss, S. (2000) *Dreamworld and Catastrophe: The Passing of Mass Utopia in East and West*. Cambridge, MA: MIT Press.
11. Castells, M. (1989) *The Informational City* Oxford: Blackwell.
12. *City*. New York: Princeton Architectural Press, 54–70.
13. Clark, K. (2004) Untitled article, *Adbusters*, 12 (1), 16.
14. Cole, T. (2003) *Holocaust City: The Making of a Jewish Ghetto*. London: Routledge.
15. Corera, G. (2002) "The British in Jenin." www.bbc.co.uk/radion4/today/reports/international/jenin.shtml; accessed September 2003.
16. Daskalakis, G., Waldheim, C., and Tound, J. (eds.) (2001) *Stalking Detroit*. Barcelona: Actar.
17. Davis, M. (2002) *Dead Cities*. New York: New Press.
18. Deleuze, G. and Guatarri, F. (1987) *A Thousand Plateaus*. Minneapolis: University of Minnesota Press.

19. Der Derian, J. (2002) "Cyberspace as battlespace: The new virtual alliance of the military, the media and the entertainment industries." In J. Armitage and J. Roberts (eds.) *Living With Cyberspace*. London: Continuum, 61-71.
20. Diefendorf, J. (1993) *In the Wake of War: The Reconstruction of German Cities after World War II*. Oxford: Oxford University Press.
21. Diken, B. and Laustsen, C. (2002) "Security, terror, and bare life," *Space and Culture*, 5 (3), 290-307.
22. Farish, M. (2003) "Disaster and decentralization: American cities and the Cold War," *Cultural Geographies*, 10, 125-48.
23. Friedrich, J. (2003) *Brandstätten: Der Anblick des Bombenkriegs*. Propyläen: Munich.
24. Galison, P. (2001) "War against the center," *Gray Room*, summer, 6-33.
25. Garner, A. (2000) "Portable civilizations and urban assault vehicles," *Techne': Journal of the Society for Philosophy and Technology*, 5 (2), 1-7.
26. Gray, C. (1997) *Postmodern War: The New Politics of Conflict*. London: Routledge.
27. Gregory, D. (2004b) *The Colonial Present*. Oxford: Blackwell.
28. Halevi, J. and Varoufakis, Y. (2003) "The global minotaur," *Monthly Review*, July-August, 57-75.
29. Harvey, D. (2003a) *The New Imperialism*. Oxford: Oxford University Press.
30. Harvey, D. (2003b) "The city as a body politic." In J. Schneider and I. Susser (eds.), *Wounded Cities: Destruction and Reconstruction in a Globalized World*. London: Berg, 25-46.
31. Hewitt, K. (1983) "Place annihilation: Area bombing and the fate of urban places," *Annals of the Association of American Geographers*, 73 (2), 257-84.
32. Hewitt, K. (1987) "The social space of terror: Towards a civil interpretation of total war," *Environment and Planning D: Society and Space*, 5, 445-74.
33. Hookway, B. (ed.) (1999) *Pandemonium: The Rise of Predatory Locales in the Postwar World*. New York: Princeton Architectural Press.
34. Humphrey, C. (2003) "Rethinking infrastructure: Siberian cities and the great freeze of January 2001." In J. Schneider and I. Susser (eds.) *Wounded Cities: Destruction and Reconstruction in a Globalized*

World. London: Berg, 91–110.

35. Kleveman, L. (2003) “The new Great Game,” *Guardian*, October 20, 17.

36. Konstantin, H. and Hornig, F. (2001) “Die echtzeit-katastrophe,” *Der Spiegel*, September 15, 126.

37. Kostof, S. (1992) *The City Assembled: The Elements of Urban Form Through History*. London: Thames and Hudson.

38. Le Corbusier (1935) *La Ville radieuse, elements d’une doctrine d’urbanisme pour l’équipement de la civilization machiniste*. Boulogne: Editions De L’Architecture D’Aujourd’Hui.

39. LeBillon, P. (2001) “The political ecology of war: Natural resources and armed conflicts,” *Political Geography*, 20, 561–84.

40. Light, J. (2002) “Urban security: From warfare to welfare,” *International Journal of Urban and Regional* Maher, K. (2002) “Back with a bang,” *Observer*, June 30, www.guardian.co.yj; accessed September 2003.

41. Markou, E. (2002) “Militariers et urbanistes durant les anne’es trente,” *Les Annales de la Recherche Urbaine*, 91, 18–27.

42. McCamley, N. (1998) *Secret Underground Cities*. Barnsley: Leo Cooper.

43. McEnaney, L. (2000) *Civil Defense Begins at Home: Militarization Meets Everyday Life in the Fifties*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

44. Miladi, N. (2003) “Mapping the Al-Jazeera phenomenon.” In D. Thussu and D. Freedman (eds.) *War and the Media*. London: Sage, 149–60.

45. Miladi, N. (2003) “Mapping the Al-Jazeera phenomenon.” In D. Thussu and D. Freedman (eds.) *War and the Media*. London: Sage, 149–60.

46. Misselwitz, P. and Weizman, E. (2003) “Military operations as urban planning.” In A. Franke (ed.) *Territories*. Berlin: KW Institute for Contemporary Art, 272–85.

47. Monbiot, G. (2003) “Bottom of the barrel,” *Guardian*, December 2, 25.

48. Mullings, L. (2003) “After the drugs and the ‘war on drugs’: Reclaiming the power to make history in Harlem, New York.” In J.

49. Schneider and I. Susser (eds.) *Wounded Cities: Destruction and Reconstruction in a Globalized World*. London: Berg, 173–202.

50. Muschamp, H. (1995) "Things generally wrong in the universe." In P. Lang (ed.) *Mortal City*. New York: Princeton Architectural Press, 102-7.
51. Olalquiaga, C. (1995) "Paradise lost." In S. Allen (ed.) *Sites and Stations: Provisional Utopias*. New York: Lusitania, 43-50.
52. Patel, S., D'Cruz, C., and Burra, S. (2002) "Beyond evictions in a global city: People-managed resettlement in Mumbai," *Environment and Urbanization*, 14 (1), 159-72.
53. Porteous, J. and Smith, S. (2001) *Domicide: The Global Destruction of Home*. Montreal and Kingston: McGill-Queen's University Press.
54. Rampton, S. and Stauber, J. (2003) *Weapons of Mass Deception: The Uses of Propaganda in Bush's War on Iraq*. London: Robinson.
55. Rampton, S. and Stauber, J. (2003) *Weapons of Mass Deception: The Uses of Propaganda in Bush's War on Iraq*. London: Robinson.
56. Rosser, M. (1989) "Applied geography and area research in Nazi society: Central place theory and planning, 1933-1945," *Environment and Planning D: Society and Space*, 7, 419-31.
57. Roldán, M. (2003) "Wounded Medellín: Narcotics traffic against a background of industrial decline." In J. Schneider and I. Susser (eds.) *Wounded Cities: Destruction and Reconstruction in a Globalized World*. London: Berg, 129-48.
58. Rotbard, S. (2003a) "Tower and stockade." In R. Segal and E. Weizman (eds.) *A Civilian Occupation*. Tel Aviv: Babel Press; London: Verso.
59. Rotbard, S. (2003b) "White lies, white city." In Witte de With Center for Contemporary Art, *Territories: Builders, Warriors and Other Mythologies*. Rotterdam, 27-40.
60. Said, E. (2003) *Orientalism*. Harmondsworth: Penguin Books.
61. Sandercock, L. (ed.) (1998) *Making the Invisible Visible: A Multicultural Planning History*. Berkeley, University of California Press.
62. Sebald, W. G. (2003) *On the Natural History of Destruction*. London: Hamish Hamilton.
63. Shane, D. (1995) "Balkanization and the postmodern city." In P. Lang (ed.) *Mortal*
64. Tiratsoo, N., Hasegawa, J., Mason, T., and Matsumura, T. (eds.) (2002) *urban Reconstruction in Britain and Japan, 1945-1955: Dreams, Plans and Realities*. Luton: University of Luton Press.

65. Turse, N. (2003) "Bringing the war home: The new military–industrial–entertainment complex at war and play." www.ccmep.org/2003_articles/General/101703_bringing_the_war_home.htm; accessed November 2003.
66. Vanderbilt, T. (2002) *Survival City: Adventures Among the Ruins of Atomic America*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
67. Vergara, C. (1997) *The New American Ghetto*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
68. Vergara, C. (1997) *The New American Ghetto*. New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
69. Vergara, C. (1999) *American Ruins*. New York: Monacelli.
70. Vergara, C. (1999) *American Ruins*. New York: Monacelli.
71. Vidal, J. (2003) "Forced to slum it," *Guardian*, October 10, 27.
72. Vidler, A. (2001) "Photourbanism: Planning the city from above and below." In G. Bridge and S. Watson (eds.) *A Companion to the City*. Oxford: Blackwell, 35–45..
73. Willis, S. (2003) "Empire's shadow," *New Left Review*, July–August, 59–70.
74. Wilson, A. (2003) "Bangkok: The bubble city." In J. Schneider and I. Susser (eds.) *Wounded Cities: Destruction and Reconstruction in a Globalized World*. London: Berg, 203–26.
75. Woods, L. (1995) "Everyday war." In P. Lang (ed.) *Mortal City*. New York: Princeton Architectural Press, 46–53.
76. Woodward, C. (2001) *In Ruins*. London: Chatto and Windus.
77. Yeoh, B. (1996) *Contesting Space: Power Relations and the Urban Built Environment in Colonial Singapore*. Kuala Lumpur: Oxford University Press.
78. Yiftachel, O. (1995) "The dark side of modernism: Planning as control of an ethnic minority." In S. Watson and K. Gibson (eds.) *Postmodern Cities and Spaces*. Oxford: Blackwell, 216–42.
79. Zarlengo, K. (1999) "Civilian threat, the suburban citadel, and atomic age American women," *Signs: Journal of Women in Culture and Society*, 24 (4), 925–58.
80. Zizek, S. (2003) *Welcome to the Desert of the Real!* London: Verso.

شهر و هژمونی

نقش نیروهای سیاسی در تحولات

شهری

حسن جواهری

۱- مقدمه

شهرها نظام های اجتماعی - فضایی هستند که از ابعاد مختلف طبیعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و نهادی تشکیل شده اند. در واقع، بافت و ساختار شهرهای امروزی حاصل فرآیندی است که تحت تاثیر نیروهای مختلفی از قبیل تاریخی، نهادی، اقتصادی، سیاسی و نیروی اجتماعی شکل گرفته است.^۱ در این بین، بعد سیاسی و نهادی به دلیل داشتن قدرت و سازوکار کنترل دیگر ابعاد حیاتی شهر، از اهمیت ویژه ای برخوردار است. به همین دلیل، مناسبات سیاسی و قدرت و تاثیر آن در توسعه فضای شهر، همیشه مورد توجه جغرافی دانان بوده است.^۲ به عبارتی، فضای شهری عرصه و تجلی گاه قدرت سیاسی و اجتماعی است. علاوه بر این که کانون های قدرت از گذشته تلاش کرده اند شاخص های نمادین قدرت خود را در شهر به رخ بکشند، در سازمان دهی فضایی شهر نیز از قدرت و نفوذ خود بهره

دکتر حسن جواهری

دکتری جغرافیا و برنامه ریزی شهری از دانشگاه تهران. نویسنده مقالات متعدد در زمینه برنامه ریزی شهری در مجلات علمی داخلی و بین المللی. برخی از مقالات وی در این زمینه عبارتند از: به کارگیری شش سیگما در بهبود فرآیند مدیریت راهبردی کلان شهرها (نمونه موردی: کلان شهر تهران)، به کارگیری تکنیک های برنامه ریزی راهبردی در تجدید حیات شهری (نمونه موردی: محله شیخ جنید شیراز)، حمل و نقل و سازوکار تغییر ساختار فضایی شهر، الگوی بهینه سازی برنامه ریزی و مدیریت تقاضای حمل و نقل شهری، و برخی از مقالات وی به زبان انگلیسی که در مجلات بین المللی منتشر شده:

1- Using Crime Mapping to Study Relationship between Urban Region's Demographic Characteristics and Street Crime Patterns, Case Study: Tehran,

2- Site Selection of MSW Landfills Using Analytical Hierarchy Process (AHP) Method in a GIS Environment, Case Study: Giroft, Iran

۱- سلطانی و نامداریان، ۱۳۸۹

۲- کمانرودی کجوری و دیگران، ۱۳۸۹

برده اند. از این رو شهرها همواره بستر و هدفی برای جدال، مبارزه و رقابت بر سر کسب قدرت بوده اند. تحولات دنیای کنونی، جلوه نوینی از پویایی توسعه شهری را به نمایش گذاشته است که پیامد آن تبدیل شدن شهرها به عرصه و گره گاه های اصلی کنش ها، فعالیت ها و فرایندهای متأثر از ساختار سیاسی - اقتصادی حاکم بر جوامع و روابط جهانی است. این مقاله تلاش دارد با تاکید بر نقش هژمونی قدرت در تغییرات شهر کابل به تبیین جایگاه قدرت در شکل گیری، گسترش و تغییرات فضایی شهرهای در اشغال در فضای کنونی تعاملات جهانی بپردازد.

۲- رویکردی نظری به هژمونی، نیروی سیاسی و فضای شهری

۲-۱- مفهوم هژمونی

از زمان پیدایش رسمی دانش روابط بین الملل در دهه دوم سده بیستم تاکنون همواره یکی از مباحث مهم آن چگونگی اداره روابط میان دولت ها و مسائل مرتبط با آن بوده است و برای توصیف این موضوع و تجویز راه کار بهینه، نظریه های مختلفی عرضه شده است؛ از موازنه قدرت، امنیت جمعی، نهادهای بین المللی و صلح دموکراتیک گرفته تا نظام سلسله مراتبی و یا حکمرانی جهانی. اما یکی از جدی ترین مفاهیم در این باره، مفهوم هژمونی است که نظریه پردازان مختلف در درون سنت های فکری متفاوت بدان پرداخته اند.

هر چند پیدایش مفهوم هژمونی عمدتاً با ادبیات مارکسیستی و چپ روابط بین الملل گره خورده بود، در دهه ۱۹۶۰ نظریه پردازان سیستمی و از دهه ۱۹۷۰ نظریه پردازان لیبرال، وابستگی متقابل و نهادگرا نیز به آن توجه کرده اند. در سال های پس از جنگ سرد محافل نو محافظه کار امریکا به طور جدی به این موضوع پرداخته اند و در حال حاضر به عنوان یک چارچوب نظری جدی پذیرفته شده است و مجادلات موجود نه بر سر نفی، بلکه بر سر اطلاق آن بر وضعیت موجود نظام بین الملل در آن است.

واژه هژمونی از زبان یونانی گرفته شده و به معنای رهبری است و در روابط بین الملل، هژمون، رهبر یا وضعیت رهبری گروهی از دولت

هاست. در واقع، رهبری ضرورتاً درجه ای از نظم اجتماعی و سازمان جمعی را مفروض می‌گیرد که در آن يك واحد، نقش عمده تری را به عهده می‌گیرد.^۳ برخی، هژمونی را به نفوذی اطلاق می‌کنند که يك قدرت بزرگ می‌تواند در نظام بین الملل بر دیگر کشورها وارد کند و میزان این نفوذ از رهبری تا سلطه در نوسان است.^۴ برخی نیز به وضعیت عدم توازن قدرت اشاره کرده اند: «وضعیتی که در آن رقابت میان قدرت های بزرگ به قدری نامتوازن است که يك قدرت در درجه اول قرار می‌گیرد و در نتیجه، می‌تواند قواعد و امیال خود را در حوزه های اقتصادی، سیاسی، نظامی، دیپلماتیک و حتی فرهنگی تحمیل کند.^۵ کاکس آن را گونه ای از نظم بین المللی می‌داند که ثباتش مدیون نقش هدایت گر و تنظیم کننده يك قدرت برتر جهانی است که ابتکار و مدیریت را در ابعاد اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی اعمال می‌کند.^۶

از نگاه گرامشی، باید میان سلطه و هژمونی تفاوت قائل شد. او سلطه را به معنای اعمال قدرت بدون رضایت بر افراد تحت حکومت و هژمونی را گونه ای رهبری فکری و اخلاقی می‌داند که نمایندگان قدرت همواره برای پنهان ساختن فقدان اجماع، اصول اخلاقی و الایی را برای توجیه کاربرد زور مطرح می‌کنند و ارزش های اخلاقی، سیاسی و فرهنگی خود را به عنوان هنجارهای متعارف رفتار سیاسی جا زده و جهان بینی و فلسفه تبدیل می‌کنند. بدین معنی که قدرت واقعی نظام حکومتی در خشونت طبقه حاکم یا قدرت با عنف و جبر نهفته نیست، بلکه در این است که کسانی که بر آن ها حکومت می‌شود، پذیرفته اند که متعلق به طبقه حاکم هستند و این مفهوم به صورت مفهومی از جهان عقلانی عرضه می‌شود.^۷

بسیاری از نظریه پردازان روابط بین الملل میان هژمونی و «امپراتوری» تفاوت قائل اند. از این نگاه، از سال ۱۸۱۵، تلاش

3. O'Callaghan & Griffiths, 2002

۴- بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳، ۳۴۳

۵- مشیرزاده، ۱۳۸۴

۶- بلیس و اسمیت، ۱۳۸۳

۷- اوچلی و مورفی، ۱۳۸۳ و فیوری، ۱۳۶۰

برای ایجاد امپراتوری در اروپا و جهان پایان یافته است و مفهومی غیرسرسزمینی از امپراتوری مطرح شده که ضعیف تر از آن است. از نگاه والرشتاین، نظام جهانی سرمایه داری که از قرن شانزدهم پدید آمد، یک چارچوب سیاسی ملت - دولت دارای حاکمیت است که از طریق توازن قدرت به هیچ دولت واحدی اجازه نمی دهد که این سیستم را به سمت ایجاد یک امپراتوری واحد جهانی پیش برد. اما در این نظام، هژمونی برای مدت کوتاهی امکان پذیر است. از نظر والرشتاین، در امپراتوری، ساختار سیاسی، فرهنگ را با اشتغال پیوند می دهد، اما در وضعیت هژمونی، ساختارهای سیاسی، فرهنگ را با جایگاه مکانی در پیوند قرار می دهند. اگر نظام جهانی واحد یک نظام سیاسی مشترک باشد به یک امپراتوری جهانی تبدیل می شود، اما در حال حاضر، این امکان وجود ندارد.^۸ همچنین منظور امپریالیسم با هژمونی نیز متفاوت است. سلطه «امپریالیسم» دولت های قوی مرکز بر مناطق ضعیف پیرامون است. این دولت ها برای بهره گیری از منابع جهانی گاه به شکل استعمار مستقیم و گاه به شکل امپراتوری غیر رسمی (امپریالیسم) عمل می کنند.^۹

مدلسکی، مفهوم «پیشوایی» را به جای هژمونی به کار می برد. منظور وی از این مفهوم سازی، رساندن این پیام است که پیشوای جهانی، بازیگری است که «توان نوآوری و حرکت به جلو» را در جهت ارتقای مصلحت عمومی دارد. به نظر مدلسکی، زمانی که کشور پیشوا در جهت مصلحت عموم اقدام کند، عملش مشروعیت خواهد داشت؛ بنابراین، وی مفهوم پیشوایی را مناسب تر از مفهوم استیلا و هژمونی می داند. او نظریه «چرخه بلند استیلای سیاسی» خود را بر محور یک برهه صدساله بنیاد می نهد و مدعی است که نظام سیاسی چرخه بلند پیشوایی او قدمتی ۱۵۰۰ ساله دارد.^{۱۰}

با این وجود، از منظر رئالیستی، هژمون بر قابلیت مادی و به ویژه توان نظامی خود تکیه دارد و پیدایش قدرت هژمونیک، تابعی از نحوه

۸- سیف زاده، ۱۳۷۶

۹- کرمی، ۱۳۸۵

۱۰- سیف زاده، ۱۳۷۶

توزیع در نظام بین الملل است. هر چند هژمون نمی تواند آنارشی را حذف کند، اما تأثیرات و پیامدهای آن را به شدت کاهش می دهد. از آن جا که عدم توازن در قدرت بین هژمون و سایر دولت ها وسیع است، انتظار می رود در شرایط هژمونیک، منازعات به شدت کاهش یابند. با این حال، با وجود فقدان جنگ های وسیع، در شرایط ثبات هژمونیک استفاده از نیروی نظامی در برابر دولت های ضعیف، متداول است. از منظر رئالیستی، سیستم هژمونیک، سیستمی است که در آن توزیع قدرت نابرابر است و در آن یک دولت ابرقدرت نقش هژمون را بازی می کند. از این دیدگاه، قدرت هژمون بر پایه قابلیت های نظامی و اقتصادی، استوار شده است.^{۱۱}

اگر چه معمولاً هژمونی در چارچوب نظریه واقع گرایی و به ویژه واقع گرایی ساختاری بررسی می شود، اما درباره این مفهوم در چارچوب نظریه های مختلف دیگر نیز بحث شده است. مارکسیست ها آن را به عنوان مرحله پیشرفته و پیچیده ای از سلطه، غلبه طبقاتی و امپریالیسم، و برای جبران ناتوانی نظریه های امپریالیسم و وابستگی مورد توجه قرار داده اند.^{۱۲} از این رو، در ادبیات جدید این حوزه، به ویژه در نظریه «نظام جهانی»، فراوان از آن بهره جسته اند. همچنین والرشتاین آن را به طور جدی و از منظر جامعه شناسی تاریخی روابط بین الملل مورد بررسی قرار داده است.^{۱۳} در دهه ۱۹۷۰ نظریه پردازان اقتصاد سیاسی بین الملل و نهادگرایی لیبرال نیز به طوری اساسی مفهوم ثبات مبتنی بر هژمونی و وضعیت ثبات پس از هژمونی را مورد کند و کاو قرار دادند و بیشترین تلاش فکری برای بسط نظری، در واقع، مفهوم محوری و کاربردی آن انجام گرفت.^{۱۴}

نظریه پردازان لیبرال مسئولیت قدرت هژمون را عمدتاً در ایجاد هماهنگی و مدیریت اقتصادی می بینند و در این چارچوب، نظریه «ثبات هژمونیک» را عرضه می کنند. دو نظریه پرداز اصلی در این حوزه، کیندلبرگر و گیلپین هستند. کیندلبرگر با بررسی رکود بزرگ

11. Keohane, 1984

۱۲- سیف زاده، ۱۳۷۶

۱۳- کولایی، ۱۳۷۷

14. Guzziui, 1998

۱۹۲۹-۳۹، انزوای امریکا و ناتوانی انگلیس، نتیجه می‌گیرد که برای ثبات در اقتصاد وجود يك قدرت ثبات بخش ضروری است. از نظر مدعیان نظریه ثبات هژمونیک، برای به وجود آوردن و توسعه کامل اقتصاد لیبرالی بازار جهانی يك هژمون یعنی يك قدرت حاکم نظامی و اقتصادی نیاز است؛ زیرا در نبود چنین قدرتی، قواعد لیبرالی نمی‌تواند اجرا گردد. به بیان ساده تر، نظریه ثبات هژمونیک که خود مرهون تفکرات مرکانتیلیستی در مورد سیاست است، عهده دار اقتصاد می‌شود. اما نظریه ثبات هژمونیک، مرکانتیلیسم خالص نیست و يك عامل لیبرالی نیز در آن وجود دارد؛ یعنی قدرت حاکم از روابط اقتصادی بین الملل تنها برای خود استفاده نمی‌کند، بلکه يك اقتصاد بازار جهانی بر مبنای داد و ستد آزاد به وجود می‌آورد که نه تنها به نفع خود هژمون، بلکه به نفع همه دولت‌های شرکت‌کننده است. پس، در نبود يك قدرت هژمون، حفظ اقتصاد بازار آزاد جهان بسیار دشوار خواهد بود. اما برای به وجود آمدن يك نظم جهانی اقتصادی لیبرالی توانایی صرف يك قدرت حاکم کافی نیست، بلکه تمایل او برای پذیرفتن این کار و تعهد او به حفظ این نظم لیبرالی نیز لازم است.^{۱۵}

بر خلاف دیدگاه‌های لیبرال، نظریه پردازان سیستمی و انتقادی دیدگاه متفاوتی در این باره دارند. از نظر والرشتاین، هژمون يك وظیفه بسیار ظریف دارد و آن این که میان دو نظام دولت‌های ملی و سرمایه داری جهانی، نوعی تعادل، هماهنگی و محیطی نسبتاً مطلوب به وجود آورد که انباشت سرمایه بتواند در سراسر سیستم سودآور باشد. هژمون این کار را با ایجاد نهادها و رویه‌های خاص و تحمیل قواعدی که بتواند بر تمامی تعاملات بین الملل حکم فرما باشد، انجام می‌دهد. همچنین، هژمون يك کار مهم دیگر انجام می‌دهد و مانع شکل‌گیری امپراتوری جهانی شده، از آنا‌رشی نسبی با تعدد قدرت‌های بزرگ نسبتاً برابر جلوگیری می‌کند. راه میانه این دو وضعیت که برای نظام جهانی بهینه است، وجود يك قدرت (و فقط يك قدرت) است و آن قدر قوی است که می‌تواند قواعد بازی «هژمون» را وضع کند و مراقب اجرای آن‌ها در اغلب موارد باشد. از نگاه والرشتاین، قدرت هژمون هر کاری را نمی‌

تواند بکند و فقط می تواند مانع از آن شود که دیکران با عملکرد خود قواعد را به شکل بنیادین تغییر دهند و از این رو، هژمونی هرگز به طور کامل تحقق نمی یابد.^{۱۶}

در نظریه های رئالیستی بر عنصر قدرت نظامی و زور و در نظریه های لیبرالی بر حفاظت از هنجارها و قواعد نظم اقتصادی لیبرال از سوی هژمون، تأکید می شود. هرچند این دو رویکرد تا حدی به مسئله رضایت در نظام هژمونیک نیز اشاره می کنند، با این حال تأکید اصلی آن ها بر قابلیت های مادی است. بر این اساس تنها در رویکرد مارکسیستی و به ویژه در رویکرد نئوگرامشی است که به ابعاد اجتماعی هژمونی و عناصری مانند رضایت، تأکید می شود. سایر رویکردها به هژمونی ها مادیگرا بوده و امکانی برای طرح هرگونه مفهومی از مشروعیت باقی نمی گذارند. در رویکردهای دیگر هژمونی و قدرت، اغلب به منابع اجبارآمیز فرو کاسته می شوند، اما تصور نئوگرامشی ها از هژمونی، متفاوت است. از این دیدگاه، تنها زمانی می توان از هژمونی صحبت کرد که میزانی از مشروعیت، وجود داشته باشد و نظم هژمونیک براساس مشروعیت، رضایت، سازگاری منافع، همکاری دولت ها و منافع اقتصادی شکل گیرد.^{۱۷} از این رو، این رویکرد تنها منابع اقتصادی و نظامی و یا کنترل نظام اقتصاد لیبرال جهانی را برای نظم هژمونیک، کافی نمی داند و شرایط اجتماعی نوینی را در این خصوص مطرح می کند.

۲-۲- نیروهای موثر بر گسترش و توسعه شهرها

پدیده شهر، مهمترین شکل سازمان یابی زندگی اجتماعی بشر در عرصه فضا محسوب می گردد. جغرافی دانان بر این عقیده اند که شهرها در بستر جغرافیا و در راستای تحقق اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با اندام، وزن و نقش خاص شکل می گیرند.^{۱۸} در صورتی که شهر، متشکل از ساخت اصلی و ساخت غیر اصلی فرض شود،

۱۶- مشیرزاده، ۱۳۸۴

17. Clark, 2009

۱۸- فرید، ۱۳۷۹

عوامل و نیروهای مختلفی در تحول و تغییر شکل کالبدی شهرها موثر هستند. هر دو بخش تحت تاثیر عواملی چون شرایط طبیعی و اقلیمی، نیروهای اقتصادی و مالی، نیروهای سیاسی و مدیریتی و نیروهای اجتماعی و فرهنگی دچار تحول و تطور می گردند.^{۱۹} از این رو می توان نظام حیات شهری را در نظامی باز و متشکل از ابعاد کالبدی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بر بستر نهاده های محیطی دانست که سازمان اجتماعی و فضایی آن در یک ارتباط توپولوژیک و درهم تنیده تحت تاثیر، نظارت، هدایت یا کنترل فرایندهای نهادی و سیاسی ایجاد و تحول می یابد.^{۲۰}

در این زمینه نیروهای تاثیرگذار بر تحولات کالبدی شهرها را می توان به پنج نیرو و مولفه تفکیک نمود که به صورت مجرد یا در ترکیب با هم، گسترش و توسعه شهرها را متاثر می سازد.

نخستین نیرو، به گفته کوستوف^{۲۱} نیروی زمان یا همان تاثیر فرهنگ و گذشته تاریخی است. این نیرو، محصول سال ها تجربه ساکنین و توجه به شرایط اقلیمی و ارزش های اجتماعی است. هر ساخت و ساز جدیدی بر اساس سابقه تاریخی، خواست ها و نیازهای اجتماعی و زیست محیطی صورت می گیرد و نتیجه آن، ظهور بافت های اندام وار شهری است که در اغلب بافت های سنتی و قدیمی می توان آن را

شکل شماره ۱: ابعاد نظام زیستگاه های انسانی و جایگاه نهادی و سیاسی آن



۱۹- برزگر، ۱۳۸۲

۲۰- کمانرودی کجوری و دیگران، ۱۳۸۹

21. Kostoff, 1991

مشاهده نمود. یکی از ویژگی های این بافت ها، وجود نوعی همگنی و تناسب بافت با ارزش ها و ویژگی های طبیعی است که منعکس کننده هویت شهری است. بنتلی^{۲۲} معتقد است در نتیجه نیروی تاریخی، بافت کالبدی شهرها همراه با تحولات فرهنگی و اجتماعی تغییر می کند. بر اساس این دیدگاه، شرایط تاریخی نیازهایی دارد و از قوانین غیر قابل انعطافی پیروی می کند و فرم شهر، در حقیقت پاسخی است منطقی به این نیازها^{۲۳}.

دومین نیرو در گسترش و توسعه شهرها را می توان نیروی نهادی نامید که با تهیه طرح های توسعه شهری و مدیریت بر اداره امور شهر سعی می کند کنترل های اداری را جایگزین نیروهای تاریخی کند. احداث شبکه های شطرنجی، صدور پروانه ساختمانی توسط شهرداری و نظارت بر ساخت و سازها از جمله ساز و کار اداری در توسعه و گسترش بافت های جدید محسوب می شود. ظهور بافت های منظم شهری حاصل تاثیر نیروهای نهادی بر شهرهاست. این گونه شهرها را می توان شهرهای دیاگرامی (واجد طرح و نقشه) نامید. به اعتقاد لینچ، شهرهای دیاگرامی بیانگر نگاه آرمانی و محصول تحمیل نظم از بالا به پایین هستند. شهرهای دیاگرامی معمولاً غیر انسانی بوده، چرا که صرفاً محصول نظم و ترتیب ذهنی طراح بوده و از تمایلات ساکنان به دور هستند^{۲۴}.

نیروی اقتصادی (یا نیروی سرمایه) نیروی سومی است که در توسعه شهرها نقش دارد. ریچارد راجرز معتقد است، بسیاری از محصولات برنامه ریزی شهری امروز، تولید برآمده از نیروهای اقتصادی و بازار سرمایه است تا حاصل ایده و عمل برنامه ریزان شهری^{۲۵}. در واقع، در این نگرش، برنامه ریزان شهری تنها به صورت ابزاری در دست نظام اقتصادی و تمایلات آن خواهد بود. اثرات منفی نیروی اقتصادی و گرایش های سرمایه سالاری مختص شهرهای کشورهای در حال توسعه نیست. تالن در نقد شهرسازی امروز می نویسد: «جامعه مشتری محور و رسانه مدار ما شهری را تولید کرده است که آن را می توان واقعیت ثانویه نامید و این محصول، واقعیت اولیه را بیش از همیشه گنج کننده می کند. در این میان، گرایشات تجاری به تشدید این تجربه و

22. Bently, 1999

۲۳- موریس، ۱۳۸۵

۲۴- لینچ، ۱۳۷۶

۲۵- راجرز، ۱۳۸۷

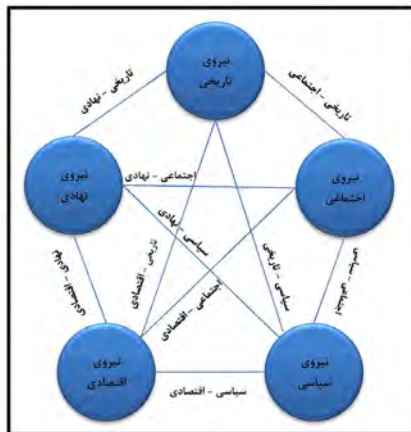
دگرگونی کمک می‌کنند.»^{۲۶}.

چهارمین نیرو، نیروی سیاسی است. شهر، مکان تجلی قدرت است. قدرت در هر جامعه‌ای تلاش می‌کند تا محیط، مکان و فضا را تحت کنترل قرار دهد. شهر فضایی است که توسط قدرت مدیریت می‌شود.^{۲۷}.

پنجمین نیرو، نیروی اجتماعی است. حاکمیت نیروهای اجتماعی حاصل ضرورت توجه به ارزش‌های اجتماعی و مصالح بلند مدت جامعه است. آن چه که از حاکمیت نیروی اجتماعی در شهر می‌توان مشاهده نمود، نقش این بافت‌ها در سامان‌دهی نظام اجتماعی و ایجاد تشکل‌های جمعی (احزاب سیاسی، گروه‌های قومیتی و سازمان‌های غیردولتی) در محیط‌های شهری است. به عبارتی دیگر، تاثیر نیروهای اجتماعی موجب می‌گردد تا شهرها، امکان و بستر لازم را برای تقویت مناسبات اجتماعی و در نتیجه احساس تعلق به اجتماع ساکن فراهم نمایند.^{۲۸}.

در نتیجه می‌توان فضای شهری را بر اساس رویکرد ذکرشده، مکانی برای تعامل و گفت و گوی نیروهای مختلف و تاثیرگذار بر روند توسعه و گسترش شهری دانست به گونه‌ای که فرصت برای اثرگذاری هر یک از این نیروها فراهم آید.

شکل شماره ۲: فضای شهری، نیروهای موثر بر تحولات شهری



26. Ellin, 2006

27. Fiske, 1993

۲۸. اردشیری و نامداریان، ۱۳۸۵

۲-۳- نیروی سیاسی و فضای شهری

برای درک مفهوم نیروی سیاسی در ارتباط با شهر، بررسی مفهوم سیاست و ارتباط آن با توسعه شهر ضروری است. علم سیاست ارتباط بین قدرت و سیاست گذاری را مورد بررسی قرار می دهد. مهم ترین و اثرگذارترین مولفه سیاست، قدرت است. قدرت موجود در جامعه به لحاظ ماهیت، منابع، عرصه و نتایج، در قلمرو سیاست قرار می گیرد. عرصه علم سیاست در برگیرنده همه اندیشه ها و نهادهایی است که با قدرت و نفوذ در جامعه سر و کار دارند. علم سیاست رفتار سیاسی (قدرت جویی) گروه ها، سازمان ها و نهادهای حاکم کم و بیش جدا از دولت می کوشند بر سیاست عمومی و دگرگونی اجتماعی تاثیر گذارند را بررسی و تحلیل می کند.^{۲۹}

در هر حال ساخت سیاسی به مفهوم ترکیب و تعامل اجزاء قدرت، جزئی از نظام کلان اجتماعی است و درجه اهمیت آن در هر نظام اجتماعی، به نوع آن بستگی دارد. به طوری که در جوامع حائز طبقات اجتماعی تثبیت شده، عرصه اقتصادی و در جوامع فاقد تمایز طبقاتی، منابع اقتدار سیاسی بیشترین نقش را در رابطه بین عرصه های سه گانه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و توزیع و میزان دسترسی به منابع و ساخت فضا بر عهده دارند. بر این اساس، فضا ترجمان عینی تعامل و تاثیرگذاری هر یک از عوامل سه گانه مذکور با اعمال یا تصمیم گیری های مشخص سیاسی است.^{۳۰}

دیوید هاروی در خصوص ارتباط بین فضا و فرایندهای اجتماعی معتقد است که درک فضا با تمام پیچیدگی هایش مستلزم درک و شناخت فرایندهای اجتماعی است و درک فرایندهای اجتماعی مستلزم درک اشکال فضایی است و شهرنشینی را شکل یا الگوی خاصی از پویای اجتماعی به شمار می آورد. او شهر را یک محصول می داند. محصولی که به عنوان محیطی محسوس و مصنوع که متاثر از شیوه تولید است. شیوه تولید به آن عناصر، فعالیت ها و روابط اجتماعی اشاره دارد که برای

۲۹. عالم، ۱۳۸۷

۳۰- کمانرودی کجوری، ۱۳۸۵

تولید و بازتولید زندگی مادی لازم هستند^{۳۱}. این در حالی است که کاستلز فضا را تجلی جامعه و فرایندها و شکل های فضایی را نتیجه پویایی ساختار کلی جامعه به شمار می آورد^{۳۲}. کاستلز هم چنان معتقد است که کارکرد نظام شهری اقتصادی است. کارکرد اقتصادی نظام شهری نیز عمدتاً به مصرف برمی گردد. کارکرد خاص نظام شهری در بازتولید نیروی کار، یعنی گسترش ظرفیت بهره وری نیروی کار است. هنری لوفور نیز فضا را یک محصول اجتماعی می داند. با این وجود، با انتقاد از دیدگاه های ذکر شده در ارتباط با مفهوم فضا، بر اهمیت بعد ایدئولوژی و سیاسی فضا تاکید نموده و اعتقاد دارد که فضا یک موضوع جدای از ایدئولوژی یا سیاست نیست و همیشه سیاسی و ایدئولوژیک بوده است. به نظر ری پال مدیران نظام شهری به طور مستقل، یا با تسلط، در تخصیص منابع کمیاب و توزیع امکانات شهری نقش عمده ای بر عهده دارند. اما چگونگی توزیع آن منابع معلول رفتار کسانی است که موقعیت های استراتژیک را در نظام اجتماعی اشغال می کنند. بنابراین منطبق توزیع فضایی، متاثر از الگوی اجتماعی توزیع است. به اعتقاد ماکس وبر عوامل سیاسی و فرهنگی هم می توانند مستقل از عوامل اقتصادی به تحولات اجتماعی منتهی گردند. اشارت ماکس وبر در مورد تعیین کنندگی عوامل سیاسی و استقلال آن ها از یک سو و تقسیم نابرابر فرصت های زندگی در چارچوب قانون مدنی های بازار بر اساس توزیع نابرابر قدرت از سوی دیگر، منتهی به دیگاه جدید (نئووبری) گردید. بر این اساس، نظام فضایی، ویژگی ها و ناهمگونی های آن، به نقش قدرت وابسته است^{۳۳}. نقش شهرها در زه کشی مازاد تولید حوزه نفوذ خود به تدریج آن ها را به کانون های انباشت سرمایه مالی و اقتصادی تبدیل کرده است. از این منظر علاوه بر این که به طور سنتی شهر نقطه تلاقی قدرت و ثروت به شمار رفته است، جایی برای شکل گیری بنیادهای نظام سرمایه داری جهانی نیز بوده است. از این رو شهر به یکی از مولفه های مهم در ژئوپلیتیک سرمایه تبدیل گردید و به تعبیر هاروی، شهرها به عنوان واحدهای ژئوپلیتیک،

۳۱- هاروی، ۱۳۷۶

۳۲- کاستلز، ۱۳۸۴

۳۳. افروغ، ۱۳۷۷

بازتاب خطوط اصلی قدرت و نفوذ اقتصادی هستند.^{۳۴}

بنابر ماهیت متکثر و در هم تنیده و توپولوژیک نظام حیات شهری در سطوح عملکردی محلی تا جهانی و در اشکال و قلمروهای شهری، موضوعات و مسائل مختلفی قابل طرح است. از جمله این موارد می توان به نقش شهرها به عنوان قرارگاه های استراتژیک، تامین منابع حیاتی شهر و ناهمگونی و فقر شهری اشاره نمود. شهرها به عنوان قرارگاه های استراتژیک دارای اهمیت ژئوپولیتیکی فراوانی هستند. شهرها به دلیل جای دادن مراکز اقتصادی و سیاسی مهم کشور در خود، به عنوان اهداف نظامی برای طرف های درگیر به شمار می روند. زیرا از این طریق هم قدرت های اقتصادی رقیب نابود می شود و هم این که از این راه با افزایش فشار سیاسی به راحتی می توانند به اهداف خود نائل آیند.^{۳۵} از طرفی، نرخ بالای تمرکز جمعیت در سطح شهرها مسئله امنیت تامین منابع حیاتی مانند آب سالم، منابع غذایی کافی و مطمئن برای تغذیه شهروندان، تاسیسات برق و... را ضروری می سازد. علاوه بر این، شهر به عنوان مرکزی که قدرت سیاسی - اقتصادی در آن متمرکز شده است، بستری برای رقابت سیاسی و اقتصادی و آرایش لایه های اجتماعی و چینش فضایی آن ها است. گروه های مختلف (به ویژه حاکمان) از آن به عنوان ابزاری برای دست یابی به اهداف خود استفاده می نمایند.^{۳۶}

۳- هژمونی در جهان امروز

معمولاً وقتی از نظام بین المللی سخن گفته می شود، بیشتر به وضعیت سیاسی جهان از قرن شانزده و هفده به بعد اشاره می شود و تا پیش از آن بیشتر نظام های محدود منطقه ای مطرح بوده است. در واقع طی پنج قرن گذشته، تمرکز قدرت به شکل جهانی درآمده و مفهوم سیاست جهان محقق شده است. برخی معتقدند روند تمرکز قدرت در سطح جهانی پنج مرحله را پشت سر گذاشته و در هر مرحله از تعداد قدرت های

۳۴. هاروی، ۱۳۸۷

35. Gorham, 2004

۳۶. کمانرودی کجوری و دیگران، ۱۳۸۹

برتر کاسته شده است:

۱ - مرحله امپراتوری های جهانی (قبل از قرن شانزدهم): تکثر قدرت های بزرگ؛

۲ - مرحله قدرت های بزرگ (قرن شانزدهم تا هیجدهم): اسپانیا، هلند، پرتغال، بریتانیا، فرانسه و روسیه؛

۳ - مرحله رهبری جهانی (قرن ۱۹): انگلستان، امریکا و آلمان؛

۴ - مرحله هژمونی دوگانه (۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰): امریکا و شوروی؛ و

۵ - مرحله هژمونی کامل (۱۹۹۱ تا کنون): امریکا (شوری، ۱۳۸۲)

اما والرشتاین سه دوره هژمونی را مطرح می کند که شامل هلند در اواسط قرن هفدهم (۱۶۲۰-۱۶۷۲)، بریتانیا در اواسط قرن نوزدهم (۱۸۷۳-۱۸۱۵) و امریکا در اواسط قرن بیستم (۱۹۴۷-۱۹۴۵) است.^{۳۷}

بر اساس نظریه های هژمونی، امریکا بعد از جنگ سرد، خاورمیانه و خلیج فارس را یکی از مناطق جهانی ژئواستراتژیک و مهم تلقی می کند که باید تحت هژمونی کامل این قدرت باشد و به حوزه نفوذ انحصاری آن تبدیل شود. این در حالی است که امریکا در دوره دوقطبی، توازن سازی در مقابل شوروی را به عنوان محور اصلی سیاست خود در خاورمیانه تعریف می کرد. حضور نظامی مستقیم امریکا در خلیج فارس، افزایش سطح روابط نظامی با کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، تلاش برای محدودسازی و مهار ایران و حمله به افغانستان و عراق، از جمله سیاست های امریکا در این منطقه بعد از جنگ سرد در قالب سیاست هژمونی، تلقی می شود.^{۳۸}

در واقع با فروپاشی اتحاد شوروی، موقعیتی برای امریکا ایجاد شد که در عرصه بین المللی در بحران های مختلفی نظیر عراق، یوگسلاوی، سومالی، هائیتی و افغانستان مداخله نماید. این مداخلات در مواردی با موافقت نهادهای بین المللی و در مواردی نیز بدون موافقت آنها (همانند بحران کوزوو در سال ۱۹۹۹ و بحران عراق در سال ۲۰۰۳) بود.

۳۷. کرمی، ۱۳۸۵

۳۸. واعظی، ۱۳۸۹

با این حال، امریکا بعد از جنگ سرد، به رغم تلاشهای متعدد برای ایجاد نظام تک قطبی و پدیدار شدن به عنوان هژمونی جهانی، با چالش‌های عمده‌ای مواجه شده است که موازنه سازی‌های سایر قدرت‌های بزرگ را نیز می‌توان در این راستا مورد توجه قرار داد. جان مرشایر معتقد است، نمی‌توان امریکا را به عنوان هژمونی جهانی تلقی کرد، بلکه امریکا تنها یک هژمونی منطقه‌ای در نیمکره غربی است. بر این اساس، وی می‌گوید نظام بین الملل کنونی نظامی چندقطبی است که امریکا، روسیه و چین قدرت‌های بزرگ آن محسوب می‌شوند و امریکا اصلی‌ترین قدرت در این نظام است.^{۳۹} برخی از تحلیل‌گران همانند برژینسکی و هانتینگتون در پاسخ به نظریه پردازانی که از دهه ۱۹۷۰ از افول هژمونی امریکا سخن گفته بودند، از احیای قدرت امریکا و از سرگیری دوباره وضعیت هژمونی آن خبر می‌دهند. این موضوع به ویژه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به طور جدی مطرح شد که جهان پس از جنگ سرد دنیایی تک قطبی و عرصه نقش آفرینی امریکا به عنوان یک قدرت هژمون است. ساموئل هانتینگتون معتقد است که عصر تک قطبی امریکا در حال رفتن به سوی ساختاری چندقطبی است و به زودی ساختاری چندقطبی آشکار می‌شود.^{۴۰} از نگاه والتز اختلاف و تضاد منافع میان امریکا و اروپا با گذشت زمان بیشتر می‌شود، به ویژه اگر کشورهای مثل چین چالش جدی برای منافع امریکا ایجاد کنند. روسیه نیز منافع امریکا و اروپا را به یکسان مورد توجه قرار می‌دهد. تهدید تابعی است از قدرت، مجاورت، قابلیت تهاجمی و تمایلات تهاجمی. این چهار مؤلفه نشان می‌دهد که چرا سایر دولت‌ها تاکنون کار چندانی برای مواجهه با امریکا انجام نداده‌اند. از نظر والتز، قدرت اگر از سطحی فراتر رود، سایر کشورها توازن طلبی را پی فایده می‌دانند. فاصله جغرافیایی امریکا یک دارایی ارزشمند برای آن است که دیگران را کمتر نگران کند، در حالی که سایر قدرت‌های مجاور (اروپا، روسیه، چین و...) بیشتر در مورد یکدیگر نگران‌اند تا درباره امریکا.^{۴۱}

39. Mearsheimer, 2001

۴۰. هانتینگتون، ۱۳۸۰

۴۱. ایکنبری، ۱۳۸۲

۴- هژمونی و چشم انداز شهری کابل

در یک چشم انداز کلی، تنها چند حوزه بزرگ شهری در افغانستان وجود دارد. شهرهای افغانستان در دو فرایند توام و همزمان مداخلات نظامی و اقتصادی در طول نیمه دوم قرن بیستم رشد و گسترش یافتند.^{۴۲} به گونه ای که روستاها به عنوان مرکز بحران شهری باقی ماندند. دو شهر کابل و هرات به عنوان مراکز بزرگ تجاری افغانستان، ساکنان این کشور را به سوی خود جذب نمودند.^{۴۳}

زمانی که بزرگان سیاسی و نظامی امریکا تصمیم به حمله به طالبان در افغانستان گرفتند، با واقعیت فیزیکی و فرهنگی بسیار متفاوتی با عراق در ۱۹۹۱، یوگسلاوی بعد از دهه ۱۹۹۰ (که بعد از ۱۹۹۱ توسط آمریکا مورد حمله قرار گرفتند) و یا هندوچین در دهه ۱۹۵۰ روبرو شدند (جدول شماره ۱)^{۴۴}. نسبت جمعیت شهرهای بزرگ به کل جمعیت کشور در افغانستان با کشورهای ذکر شده دیگر قابل مقایسه نبود (۴۵ درصد). این بدین معنی بود که در سال ۲۰۰۰ شهرهای بزرگ افغانستان حدوداً نیمی از جمعیت شهرنشین کشور را در خود جای داده بودند.

جدول شماره ۱: سطح شهرنشینی در سه کشور افغانستان، یوگسلاوی و عراق

جمعیت شهری (میلیون)	۱۹۸۰	۲۰۰۰
افغانستان	۲.۵	۵.۸
یوگسلاوی	۴.۵	۵.۶
عراق	۸.۵	۱۷.۹
نسبت شهرنشینی (درصد)	۱۹۸۰	۲۰۰۰
افغانستان	۱۶	۲۲
یوگسلاوی	۴۶	۵۲
عراق	۶۶	۷۷

42. Herold, 2004

43. Curzon, 1999

44. Herold, 2004

نسبت جمعیت شهرهای بزرگ به کل جمعیت کشور(درصد)	۱۹۸۰	۲۰۰۰
افغانستان	۳۹	۴۵
یوگسلاوی	۲۴	۲۷
عراق	۳۹	۲۷

Source: World Bank, 2002

پس از حمله به افغانستان دو عامل اصلی کابل را هم از لحاظ فرهنگی و هم از لحاظ اجتماعی به سمت زندگی شهری ناپایدار هدایت کرد، اول مداخله نیروهای خارجی (نیروهای هژمون) و دوم دولت ضعیف. بافت شهری کابل تا حد زیادی متشکل از خوشه های قومی و مذهبی تفکیک شده است. برخی ممکن است ادعا کنند که این نکته مثبتی است که می تواند رقابت قومی و مذهبی را تسهیل کند. اما، این امر تنها در شرایط عادی، هنگامی که مقررات دولتی مناسب وجود داشته باشد، امکان پذیر است.^{۴۵} اما در حال حاضر کابل در شرایط عادی قرار ندارد و همبستگی شهری در این شهر در خطر است. زمانی که وفاداری به حکومت در سطح پایینی قرار داشته و زمانی که خود حکومت در خطر حمله و تهدید قرار دارد، جدایی گزینی امری غیر قابل انتظار نیست.^{۴۶} برخلاف زمانی که ثروتمندان و فقیران در کنار هم و در یک شهر سنتی زندگی می کردند، اکنون آن ها در کابل از هم تفکیک شده اند. جدایی گزینی در کابل تنها بر اساس مذهب و قومیت اتفاق نیفتاده است، بلکه درآمد و شیوه زندگی نیز عامل این جدایی گزینی است. از طرفی، جدایی گزینی مبتنی بر شیوه زندگی تنها مربوط به شکاف اجتماعی بین ثروتمندان و فقرای شهری نیست، بلکه توسعه زمین هایی بدون امکانات و تسهیلات شهری را نیز در بر می گیرد. بافت امروزی شهری کابل به لحاظ ایدئولوژیک، اجتماعی و اقتصادی و قومی در قسمت های مختلف شهر منزوی شده است. این شرایط توسط مداخله جانبدارانه سیاسی که گاهی به خشونت و ناامنی منجر می شود، بدتر نیز می شود. به عنوان

45. Habib, 2011

46. Abu-lughod, 1987

مثال، کمپنی در غرب کابل عمدتاً پشتون، کوتل در شمال کابل عمدتاً تاجیک و افشار و چارقلاچ عمدتاً هزاره هستند. هر گروه قومی ترجیح می‌دهد در منطقه‌ای خاص ساکن شود که این امر می‌تواند منجر به ناامنی و حتی سقوط کابل در یک خلاء قدرت شود.^{۴۷}

آژانس‌های کمک‌رسان فراملی به دنبال خدمات‌رسانی به اسکان غیررسمی، حفظ حقوق مالکیت و اجرای حقوق بشر جهانی در کابل بودند. با توجه به منشاء اصلی بین‌المللی جامعه کمک‌رسان در کابل، [قدرت هژمون]، چنین تمایلی در نتیجه خود انتخابی و پالایش از طریق سازوکارهای نهادی است که آژانس‌های کمک‌رسان فراملی را به کابل می‌آورد. با این وجود، این سازمان‌های غیردولتی تحت شرایط بازار آزاد به تنهایی خدمات زیادی را به کابلی‌های فقیرتر از طریق رقابت برای سهام مسکن کابل ایجاد کرده‌اند. رقابت برای مسکن از اواخر دسامبر ۲۰۰۱ تا می ۲۰۰۲ زمانی که سازمان‌های غیردولتی دهکده‌های جهانی را در کابل ایجاد نمودند، تشدید شد.^{۴۸}

اثرات جامعه بین‌المللی کمک‌رسان تنها مربوط تأثیرگذاری بر بازار مسکن نبود. کارکنان و کارگران جهان اول و سوم در کنار یکدیگر یک جامعه بین‌المللی را شکل دادند. جامعه‌ای که هر یک از افراد آن در بازتولید، دوام، بازتعریف، کسب منافع مالی از طریق ساختارهای قدرت ژئوپولیتیکی و سیستم‌های اقتصادی نئولیبرال [هژمون] موجود نقش موثری داشتند.^{۴۹}

در حالی که تصمیمات سیاسی غربی، فشار شدیدی را در بازار مسکن ایجاد کرد. در تلاش برای حمایت از دولت نوپای کرزی، دولت بلر نیروهای بین‌المللی کمک‌به‌امنیت (آیساف)^{۵۰} را ایجاد کرد که امنیت فضایی کل پایتخت را تضمین کرد. این امر نه تنها منجر به یورش فوری به زمین‌های کابل توسط چند صد هزار

47. Habib, 2011

48. Calogero, 2011

49. Fluri, 2009

50. International Security Assistance Force (ISAF)

خانوار افغان در ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ گردید^{۵۱}. بلکه اثر منفی را در روابط بین کارکنان و کارگران محلی و بین المللی ایجاد نمود. نتیجه چنین وضعیتی ایجاد جدایی گزینی و در اغلب اوقات بدگمانی به نیروهای کار بین المللی گردید^{۵۲}. امنیت فضایی به عنوان کالایی نایاب توسط خانوارهای افغان که در فضای شهری تحت حفاظت سپر محافظ نیروی امداد امنیت بین الملل قرار داشتند، به شمار می رفت. عامل فشاری که به این هجوم کمک کرد، اعلامیه امریکایی در زمینه پایان یافتن کشمکش های ۲۳ ساله در افغانستان بود. این اعلامیه با ابطال پناهندگی جنگی بیش از چهار میلیون افغان در پاکستان و ایران موجب بازگشت افغان های بسیاری به وطن گردید. افغان هایی که بنا به دلایلی مانند مین های موجود در زمین، بیابان زایی، مصادره زمین توسط فرماندهان محلی و نزاع های دائمی روستایی قادر به اسکان در روستاهای خود نبودند. بیش از نیم میلیون نفر در جستجوی مکانی امن در پناهگاه ایمن کابل بودند^{۵۳}. از طریق تصمیمات سیاسی، از مقیاس کلان ژئوپولیتیکی تا تصمیم گیری ها و سیاست های شهری در مقیاس بلوک، هژمونی قدرت فشار زیادی را بر کابل ایجاد نمود.

بسیاری از خوشه های قومی همگن به طور غیررسمی شکل گرفته و توسعه پیدا کرده اند. گروه خاصی از مردم در تلاش برای آغاز زندگی شهری با کیفیت های روستایی بودند. خوشه ها و مجموعه های مسکونی بر روی شیب کوه آسمایی، که در سال ۲۰۰۶ ایجاد شد، نمونه ای از این دست است. مردم این خانه ها عمدتاً از دره پنجشیر مهاجرت کرده اند و قبلاً تجربه زندگی در چنین زمینی را داشته اند. مهاجرت افراد به کابل و اسکان از طرق مختلف مانند چادر، پناه گاه موقت و یا خرید زمین در زمین های خالی از سکنه کشاورزی، خود به خود، توسعه زمین های شهری را در پی داشت. نتیجه این امر ایجاد شهرک ها و محله های غیررسمی در شهر کابل بود. در حالی که شهرک سازی های غیررسمی به سرعت در حال رشد است، دولت قادر به ارائه خدمات اساسی نیست

51. Calogero, 2011

52. Nawa, 2006

53. Calogero, 2011

و شکاف میان فقیر و غنی هنوز وسیع تر می شود. بر اساس یادداشت های بانک جهانی، ۸۰ درصد از جمعیت کابل در سکونت گاه های غیررسمی زندگی می کند.^{۵۴}

اگر چه بسیاری از سکونت گاه های غیررسمی هستند و در نتیجه رشد خود به خود بر روی زمین های شهری خالی و کشاورزی سابق ایجاد شدند. اما برخی از مناطق مسکونی بر اساس قدرت های سیاسی و نظامی شکل گرفته اند. به عنوان مثال، شهرک فامیلی ریش خور واقع در شمال شرق دارالامان (که عمدتاً خانه های مردم بدخشان است) نتیجه فرآیندهای سیاسی توسط یک فرمانده از آن استان است. این شهرک به دلیل نقش سیاست های دولت دارای توسعه نیمه رسمی است.^{۵۵} شخصیت های با نفوذ با اهداف کسب و کار از طریق فرایندهای رسمی دولتی اقدام به خرید زمین در شهر کابل می کنند.^{۵۶} همان گونه که گفته شد توسعه ناموزون شهری که اصولاً در اراضی آماده نشده شهری اتفاق افتاد^{۵۷}، نتایج بسیاری از جمله گسستگی بخش های شهری و جدایی گزینی اجتماعی و فضایی را در پی داشت.^{۵۸}

۵- هژمونی امریکا و آینده شهرنشینی در کابل

کنت والتز مدعی است که جهان امروز تک قطبی است و این وضعیت به سبب قدرت عظیم امریکا، از زمان سقوط امپراتوری روم تاکنون بی سابقه بوده و مشخصه اصلی این جهان تک قطبی، فقدان قدرت های موازنه دهنده است. تاریخ به طور مکرر نشان داده کشورهایی که قدرت عظیمی دارند، همچنان که اکنون امریکا دارد، از قدرت شان سوءاستفاده کرده، دیگران را نگران ساخته اند. بنابر نظریه واقع گرایی ساختاری نیز در مقابل قدرت هژمون یک موازنه قدرت شکل می گیرد. قدرت هژمون برای پیگیری آمال و آرزوهایش آزاد است، چون محدودیت های خارجی بسیار ضعیفی در مقابل این قدرت وجود دارد

54. Bertaud, 2005

55. Habib, 2011

56. Bertaud, 2005

57. Zhang, 2000

58. Hess, 2001

و در این زمینه همه چیز به سیاست داخلی کشور صاحب هژمونی بستگی دارد. اکنون می توان تصور کرد که سیاست داخلی خود به مثابه يك عامل بازدارنده یا محدودیت محسوب می شود. تصور امکان وجود متعادل کننده و توازن دهنده از سوی سیاست داخلی و تأثیر آن بر سیاست خارجی در تفکر امریکایی ها دیرینه است. اما واقعیت این است که چنین مواردی مؤلفه و مانع مؤثر و بازدارندهایی در جهت کنترل سیاست خارجی امریکا محسوب می شوند. از نظر والتز، شکافی بین امریکا و سایر کشورها از لحاظ فناوری و قدرت نظامی وجود دارد که هیچ دولتی به تنهایی و یا حتی ائتلاف چندین کشور نیز در آینده نزدیک قادر به ایجاد تعادل و توازن قدرت با امریکا نخواهد شد. امروز تعداد کشورهایی که از سلطه نظامی امریکا بر جهان ناراضی اند، کم نیست. او مقام ابرقدرتی در آینده (یعنی کسانی که موازنه را ایجاد خواهند کرد) را اتحادیه اروپا یا اتحادی به رهبری آلمان، چین، جاپان و در آینده دور، روسیه می داند. به نظر وی، آرزوی امریکا در متوقف سازی روند تحولات تاریخی با تلاش در حفظ نظام جهانی تك قطبی محکوم به شکست است. در آینده نه چندان دور، این وظایف از توان اقتصادی، نظامی، جمعیتی و سیاسی امریکا فراتر رفته و تلاش در حفظ يك موقعیت هژمونی، همان عاملی است که آن را به نابودی می کشد.^{۵۹}

بنابر نظریه ها و شواهد تاریخی، فرایند موازنه قوا به همین شکل شروع و نظام چندقطبی پدیدار می شود. به تعبیر چارلز کویچان، هر چند امریکا برای مدتی در رأس سلسله مراتب بین المللی قرار خواهد داشت، يك دورنمای جهانی که در آن، قدرت و نفوذ به شکل عادلانه تری تقسیم گردد، در راه است. با توزیع عادلانه تر قدرت، رابطه سنتیتر ژئوپلیتیک شکل خواهد گرفت و توازن رقابتی باز خواهد گشت؛ توازنی که به علت تفوق بلامنازع امریکا به تعویق افکنده شده است. جهانی شدن اقتصاد، سلاح های اتمی، فناوری های جدید اطلاعاتی و گسترش دموکراسی به خوبی می تواند ژئوپلیتیک را مهار کرده و رقابت هایی که به دنبال توزیع پراکنده تر قدرت به وجود می آید را تخفیف دهد. از نظر کویچان، ظهور يك جهان چندقطبی به سبب وجود دو منبع

دگرگونی بین‌المللی امکان‌پذیر است. یک قدرت اروپایی در حال شکل‌گیری و خسته شدن آمریکا از دشواری‌های هژمونی، احتمالاً موجب درگیری میان آن‌ها خواهد شد. از سوی دیگر، احتمال دارد آمریکا قبل از آماده شدن جهانیان، از بسیاری تعهدات بین‌المللی شانه‌خالی کند. در این حالت، چالش اصلی برای آمریکا آماده شدن برای جنگ با رقیب مخالف هژمونی آن نیست، بلکه منصرف کردن اروپا و شرق آسیا از اتکای بیش از حد به حمایت از آن است. قطعاً قدرت آمریکا انگیزه پیدایش یک اتحاد مخالف نمی‌شود. آمریکا با اقیانوسی عظیم از اروپا جدا شده و همین، قدرت اروپا را تهدیدآمیز جلوه نمی‌دهد. اگر چه احساسات ضد امریکایی در خاورمیانه و سایر بخش‌های در حال توسعه جهان روبه‌فزونی است، اما قابل تصور نیست که ایالات متحده رفتار آن چنان تهاجمی‌ای اتخاذ کند که موجب مقابله جویی در کشورهای صنعتی شود. قدرت‌های محلی در اروپا و شرق آسیا نسبت به نیروهای امریکایی خوش‌برخورد هستند. با وجود شکایات فرانسه، روسیه و چین در مورد رفتار سلطه‌جویانه آمریکا، این کشور در مجموع به شکل یک قدرت خوش‌رفتار جلوه می‌کند تا یک هژمون یغماگر. با وجود این، از نگاه کوچک‌ان، حدود یک یا دو دهه طول می‌کشد تا نظام نوین جهانی تکامل یابد، اما تصمیماتی که آمریکا در این سال‌ها خواهد گرفت، نقش مهمی را در تعیین چندقطبی شدن به وجود خواهد آورد.^{۶۰}

توماس رایس به نظریه‌های لیبرال و نهادگرا در روابط بین‌الملل اشاره دارد و می‌نویسد: «به غیر از چین، همه قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل دارای یک ساختار دموکراتیک لیبرال و سرمایه‌دار هستند، روسیه یک کشور در حال‌گذار است و معلوم نیست که به زودی بتواند خود را در میان قدرت‌های بزرگ مطرح سازد. نظام کنونی جهان تحت سلطه کشورهای لیبرال است و لیبرال دموکرات‌ها، طبق پیشبینی صحیح نظریه صلح دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند، بلکه جوامع امنیتی ویژه‌ای تشکیل می‌دهند که به شکل مؤثری معمای امنیت را تا حد زیادی حل کرده و امکان جنگ قدرت‌های بزرگ را از میان می‌برد. از نظر سمتی، در حال حاضر آمریکا یک طرف طیف قرار گرفته،

اتحادیه اروپا در يك طرف و قدرت های آسیایی هم در سویی دیگر از خودشان آمادگی نشان می دهند که به طور جدی به حساب بیایند. اما همکاری فرآتلاتتیکی بسیار استراتژیک است و این دو (اروپا و امریکا) نمی توانند از هم جدا شوند، و دعوای بر سر میزان نقش و تعریف سهم است. دوران هژمونی بر سر آمده، اما همکاری استراتژیک وجود دارد.^{۶۱}

والرشتاین در آخرین کتاب خود افول قدرت امریکا، امریکا در جهانی پرآشوب، به سپری شدن دوران «صلح امریکایی» اشاره کرده و از اقدامات آن پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به عنوان عاملی برای يك سقوط (تا يك خروج آرام) یاد می کند. اگر امریکا مجبور به عقب نشینی بشود شرایط برای تداوم هژمونی نسبتاً ضعیف و رو به افول امریکا دشوارتر از قبل خواهد بود. بدون شك هژمونی امریکا در طول دهه آینده افول بیشتری را تجربه خواهد کرد، اما آیا امریکا می تواند ترتیبی اتخاذ کند که این افول با آرامی و نرمش همراه باشد و کمترین خسارت را برای واشنگتن و جهان به همراه داشته باشد؟^{۶۲}

با توجه به دیدگاه هایی که در این بخش مورد بررسی قرار گرفت، می توان استدلال کرد که با وجود نشانه های متعارضی که از احیا و افول قدرت امریکا مطرح می شود، در حال حاضر و تا آیندهای نزدیک امریکا کمابیش نقش يك قدرت هژمون را بازی خواهد کرد.

از طرفی شهرهای بزرگ افغانستان از جمله کابل دست کم در سه دهه گذشته و در اثر جنگ، چندین بار دست خوش تغییر ترکیب جمعیتی شده اند. به طوری که بخش قابل توجهی از جمعیت شهرنشین سابق به مرور کشور را ترک کرده اند و مردم از روستاها، عمدتاً به خاطر عدم شرایط مناسب در روستاها، به شهرها مهاجرت کرده اند. در واقع، کابل اکنون بیش از آن که چهره شهری داشته باشد، بیشتر به روستای بزرگی شبیه است که فرهنگ شهرنیشینی در آن رعایت نمی شود. شهرکابل به عنوان نمونه ای بارز از شهرنیشینی افغانستان، در حال حاضر با مشکلات عمده ای روبرو است. مشکل مسکن یکی از جدی ترین دشواری های مردم افغانستان به شمار می رود. جنگ های سه دهه گذشته در کنار

نابودی زیربناهای اقتصادی، نه تنها که زمینه سرمایه گذاری در بخش مسکن را مانع شده، بلکه خانه های مردم را نیز ویران کرده و کمبود مسکن مردم را با مشکلات جدی روبرو ساخته است. دولت، غصب زمین ها را یکی از دشواری های جدی در برابر سرمایه گذاری بخش خصوصی در زمینه مسکن می داند.^{۶۳} از دیگر مشکلات شهر می توان به ازدحام و ترافیک شهری اشاره کرد. خیابان های کابل توان تامین نیاز جابجایی جمعیت کنونی را ندارد. وضعیت فعلی محیط زیست یکی از مشکلات بزرگ شهروندان شهر کابل به شمار می رود. نبود سیستم فاضلاب شهری، محل های تخلیه زباله در کنار آلودگی هوا از جمله این موارد هستند. علاوه بر مشکلات ذکر شده، ناراحتی های روانی و عصبی، بخش دیگری از مشکلات شهروندان را تشکیل می دهد. گذار از سه دهه جنگ، آن چه را که بر پیکره جامعه افغانستان بر جای گذاشت، در کنار فلج شدن نیروی سیاسی و راکد ماندن وضعیت اقتصادی، تأثیرات عمده بر روح و روان افراد جامعه بود.

آن چه در نهایت می توان گفت این است که شهرنشینی در افغانستان با توجه به مداخله نیروهای هژمون و مدیریت شهری ضعیف ننگه داشته شده و همچنین ساختار اجتماعی - فرهنگی حاکم بر افغانستان در شرایط بحرانی قرار دارد که نتایج بارز آن در جدایی گزینی شهری، وجود مشکلات مالکیت زمین به واسطه تصاحب آن توسط افراد ذی نفوذ و نیروهای نظامی، امنیتی بودن فضای شهرها، اسکان غیررسمی و فقر شهری منعکس شده است. هرچند نمی توان تأثیرات گرایش های قومی و قبیله ای را بر شرایط کنونی و آتی شهرنشینی در افغانستان نادیده گرفت، اما ادامه سلطه گری هژمون امریکا و وجود نیروهای نظامی در افغانستان و نداشتن دانش مدیریتی در نزد مدیران شهری نه تنها شرایط وخیم کنونی را بهبود نخواهد داد، بلکه به تشدید آن کمک خواهد کرد.

منابع:

- ۱ - اردشیری، مهیار و نامداریان، احمدعلی (۱۳۸۵)، «تنوع، همگرایی و مشارکت در طراحی و ساخت مراکز شهری»، کنگره بین المللی طراحی شهری، اصفهان.
 - ۲ - افروغ، عماد (۱۳۷۷)، «فضا و نابرابری اجتماعی»، انتشارات دانشگاه تربیت مدرس، تهران.
 - ۳ - اوچلی، انریک و مورفی، کریگ (۱۳۸۳)، «کاربرد دیدگاه گرامشی در روابط بین الملل»، ترجمه حمیرا مشیرزاده، فصلنامه راهبرد، شماره ۵، زمستان. تهران.
 - ۴ - ایکنبری، جان (۱۳۸۲)، «تنها ابرقدرت: هژمونی امریکا در قرن ۲۱»، ترجمه عظیم فضلی پور، موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، تهران.
 - ۵ - برزگر، محمدرضا (۱۳۸۲)، «شهرسازی و ساخت اصلی شهر»، انتشارات کوشامهر، شیراز.
 - ۶ - بهار، نکهت»، (۱۳۸۶) غصب زمین از چالش های جدی فرا روی سرمایه گذاری:
- <http://www.bosa.blogsky.com/?PostID=226>
- ۷ - بیلینس، جان و استیواسمیت (۱۳۸۳)، «جهانی شدن سیاست»، ترجمه ابوالقاسم راه چینی، موسسه مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، تهران.
 - ۸ - جکسون، رابرت و گئورگ سورنسون (۱۳۸۳)، «درآمدی بر روابط بین الملل»، ترجمه مهدی ذاکریان، انتشارات میزان، تهران
 - ۹ - راجرز، ریچارد (۱۳۸۷)، «عینیت در معماری»، ترجمه امیر اعلاعدیلی، انتشارات همام، تهران.
 - ۱۰ - سلطانی، علی و نامداریان، احمدعلی (۱۳۸۹)، «بررسی تاثیر نیروهای مختلف در شکل گیری فضای شهری»، نشریه هویت شهر، سال پنجم، شماره ۷، پاییز و زمستان، تهران.

- ۱۱ - سمتی، هادی (۱۳۸۲)، «لحظه تك قطبی شدن»، (گفت و گو) ویژه نامه نوروز روزنامه همشهری، تهران
- ۱۲ - سیف زاده، سیدحسین (۱۳۷۶)، «نظریه پردازی در روابط بین الملل: مبانی و قالب های فکری»، انتشارات سمت، تهران
- ۱۳ - شوری، محمود (۱۳۸۲)، «هژمونی و ضد هژمونی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۲۷، بهار، تهران.
- ۱۴ - عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۷)، «بنیادهای علم سیاست»، نشر نی، تهران.
- ۱۵ - فرید، یدالله (۱۳۷۹)، «شناخت شناسی و مبانی جغرافیای انسانی»، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، اهر.
- ۱۶ - فیوری، جوزپه (۱۳۶۰)، «آنتونیو گرامشی، زندگی مردی انقلابی»، ترجمه مهشید امیرشاهی، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ۱۷ - کاستلز، امانوئل (۱۳۸۴)، «عصر اطلاعات»، جلد اول: جامعه شبکه ای، ویراستار: علی پایا، ترجمه: احد علیقلیان، افشین خاکباز، انتشارات طرح نو، تهران
- ۱۸ - کمانرودی کجوری (۱۳۸۵)، «ساخت سیاسی - مدیریتی و توسعه شهری»، فصلنامه اقتصاد سیاسی، سال سوم، شماره ۱۱، تهران.
- ۱۹ - کمانرودی کجوری، موسی، کرمی، تاج الدین و عبدی، عطاء الله (۱۳۸۹)، «تبیین فلسفی - مفهومی جغرافیای سیاسی شهر»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره سوم، تهران.
- ۲۰ - کرمی، جهانگیر (۱۳۸۵)، «هژمونی در سیاست بین الملل؛ چارچوب مفهومی، تجربه تاریخی و آینده آن»، پژوهش علوم سیاسی، شماره سوم، پاییز و زمستان، تهران
- ۲۱ - کولائی، الهه (۱۳۷۷)، «برداشتی کوتاه از نظریه چرخه های طولانی در سیاست های جهانی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۱، پاییز، تهران
- ۲۲ - لینچ، کوین (۱۳۷۶)، «تئوری شکل خوب شهر»، ترجمه دکتر سید حسین بحرینی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

- ۲۳ - مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، «تحول در نظریه های روابط بین الملل»، انتشارات سمت، تهران
- ۲۴ - موریس، جیمز (۱۳۸۵)، «تاریخ شکل شهر تا انقلاب صنعتی»، ترجمه راضیه رضازاده، انتشارات دانشگاه علم و صنعت، تهران.
- ۲۵ - واعظی، محمود (۱۳۸۹)، «نقش قدرت های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش های هژمونی امریکا»، فصلنامه بین المللی روابط خارجی، سال دوم، شماره ششم، تابستان، تهران.
- ۲۶ - والتز، کنت (۱۳۸۳)، «رمز و راز سیاست بین المللی و گفتگو»، ترجمه امیر حسین تیموری، ماهنامه آفتاب، شماره ۳۱، آذرماه، تهران.
- ۲۷ - هاروی، دیوید (۱۳۸۷)، «شهری شدن سرمایه: چرخه ی دوم انباشت سرمایه در تولید محیط مصنوع»، ترجمه عارف اقوامی مقدم، نشر اختران، تهران.
- ۲۸ - هاروی، دیوید (۱۳۷۶)، «عدالت اجتماعی و شهر»، ترجمه محمدرضا حائری، فرخ حسامیان و بهروز منادیزاده انتشارات شرکت پردازش و برنامه ریزی
- ۲۹ - هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۰)، «تمدن ها و بازسازی نظام جهانی»، ترجمه مینو، احمد سرتیپ، انتشارات کتابسرا، تهران.

30- Abu-Lughod, J.L. (1987), "The Islamic city-Historic Myth, Islamic Essence, and Contemporary Relevance", International Journal of Middle East Studies, 166, 155-176.

31- Bentley, Ian (1999). "Urban transformations, power and urban design", Routledge, USA & Canada.

32- Bertaud, A., (2005), "Kabul Urban Development Current City Structure", Spatial Issues, Recommendations on Urban Planning. World Bank, Kabul (3)

33- Calogero, Pietro (2011), "Kabul cosmopolitan: Geopolitical empire from the planner's viewpoint", Planning Theory, Vol. 10, No. 2.

34- Clark, Ian. (2009), "Toward an English School Theory of Hegemony", European Journal of International Relations, Vol. 15

(2).

35- Curzon, G. (1999), "British and Russian commercial competition in central Asia (1859–1925)", *Asiatic Quarterly Review*, 8, July–August.

36- Ellin, Nan (2006), "Integral Urbanism", Architectural Press, New York.

37- Fiske, John (1993), "Power Plays, Power Works", VERSO, London.

38- Fluri, Jennifer (2009), "Foreign Passports Only": Geographies of (Post)Conflict Work in Kabul, Afghanistan, *Annals of the Association of American Geographers*, 99:5, 986-994

39- Graham, Stephen (2004), "Cities, war, and terrorism: towards an urban geopolitics", Blackwell Publishing, London.

40- Guzziui, Stefano (1998), "Realism in International Relations and International political Economy", Routledge, London.

41- Habib, Jamshid (2011), "Urban cohesiveness in Kabul City: challenges and threats", *International Journal of Environmental Studies*, Vol. 68, No. 3,

42- Herold, Marc W. (2004), "Urban Dimensions of the Punishment of Afghanistan by US Bombs", *Cities, war, and terrorism: towards an urban geopolitics (Studies in urban and social change)*, edited by Stephen Graham. p. cm., BLACKWELL PUBLISHING, UK

43- Hess, G.R. (2001), "Just what is Sprawl Anyway?", www.4.ncsuedu/grhess

44- Keohane, Robert O. (1984), "After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy", Princeton University Press, New Jersey.

45- Kostoff, Spiro (1991), "The City Shaped Urban Patterns and Meanings through History: Boston, Massachusetts", Bulfinch Press.

46- Mearsheimer, John J. (2001), "The Tragedy of Great Power Politics", Norton, New York.

47- Nawa, F. (2006), "Afghanistan, Inc.: A CorpWatch investigative report", Oakland, CA: CorpWatch.

48- O'Callaghan, T., & Griffiths, M., (2002), "International Relations: The Key Concepts", Routledge, London.

سیاست نامه ۱۵-۱۴

49- Wallerstein, I. (2002), “the Incredible Shrinking Eagle”, Foreign Policy, and Monthly Review (July 2003).

50- World Bank(2002), “World Development Indicators 2002”, at: <http://www.worldbank.org/data/wdi2002/pdfs/table%203-10.pdf>

51- Zhang, T (2000), “Land Market Forces and Government’s Role in Sprawl”, Cities, Vol.17, No. 2.

چه کسی بر کابل حکومت می کند؟ توضیح سیاست های شهری در یک پایتخت پس از جنگ

دانیل اِسِر^۱
دانشگاه کلمبیا، نیویورک

خلاصه

با شدت گرفتن پیوندهای درونی بین المللی و اظهارات همزمان که شهرها جای حکومت داری ملی را خواهند گرفت، پایتخت ها به نقاط برخورد بین کنترل سیاسی و حذف، ثروت و فقر و نیز سنت و مدرنیته تبدیل می شوند. اهمیت روزافزون شهرها به عنوان مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی و نیز به عنوان منابع در کشورهای در حال توسعه به طور فزاینده ای مدعیان را وامی دارد که مبارزه سیاسی مسالمت آمیز و خشونت بار را در فضای اولویت شهری متمرکز کنند. اما، مبارزه شهر - محور که در پی آن می آید نه تنها بر سر منابع و دستیابی به قدرت رخ می دهد بلکه با معانی و کارکردهای ملت به طور کلی نیز سروکار دارد.

این بحث مطرح شده است که نتیجه این گونه درگیری های چند لایه در پایتخت ها نوعی «تعیین کننده گی چندعاملی»^۲ در بحث سیاسی ایجاد می کند که به برنامه های

دکتر دانیل اِسِر

آثار دانیل اِسِر به بررسی کمک های خارجی و حکومت داری محلی در جنوب جهان، به ویژه در شهرهای جنگ زده و پیدایش و تمویل سیاست بهداشت جهانی می پردازد. او همچنین درباره توجه به رویه های واقع گرایانه در توسعه بین المللی مطالعه می کند. وی در افغانستان، پاکستان، سیرالئون و مکزیک پروژه هایی انجام داده و مقاله هایی در توسعه جهان، نشریه مطالعات مدرن افریقایی، اخلاق و امور بین المللی، مطالعات شهری (در دست انتشار)، محیط زیست و شهرنشینی، برنامه ریزی انتقادی، نشریه اخلاق اقتصادی، و دانشنامه ایرانیکا نوشته است. دکتر اِسِر در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴ پژوهشگر SPURS در ام آی تی و در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲ پژوهشگر کارلو اشمید در دفتر بین المللی کار بود و در ۲۰۰۸-۲۰۰۶ دو سال در بانکوک برای کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل در آسیا و اقیانوسیه و در مقر مرکزی برنامه توسعه سازمان ملل در نیویورک کارکرده است.

1. WHO GOVERNS KABUL? EXPLAINING URBAN POLITICS IN A POST-WAR CAPITAL CITY, Daniel Esser
2. over-determination

بلندپروازانه توسعه شهری و حکومتداری اهمیت بیشتری می دهد. این موضوع به ویژه در پایتخت های پس از جنگ صحت دارد که «درگیری های مستقل» در خطوط گسل نهادهای محلی، ملی و بین المللی برنامه های سیاسی و اقتصادی را در پایتخت های پس از جنگ و برای آن ها شکل می دهند. با سرازیر شدن پول تمویل کننده ها و ماشین آلات بازسازی، این شهرها بار دیگر به صحنه های بسیار سیاسی تبدیل می شوند که ویژگی آن ها تفاوت بین نفوذ سیاسی و اقتصادی در میان عوامل ذی نفع مختلف است. با کنار گذاشتن زبان رسمی، این شهرها به طور کامل نه زیر حاکمیت محلی هستند و نه زیر حاکمیت مشترک محلی و ملی، بلکه محورهای موقت حکومت داری در آن ها به گرد انگیزه های کوتاه مدت و منافع عوامل ملی و بین المللی شکل می گیرد.

این مقاله با مقایسه ای میان سیاست و خط مشی های اخیر با داده های تاریخی، نشان می دهد که در کابل پس از جنگ، محور ملی-بین المللی بیشترین نفوذ را بر شکل دهی به خط مشی های ناظر بر تغییرات در نهادهای موجود در چارچوب محدوده شهری با کنار گذاشتن منافع و اولویت های محلی، دارد. در مقایسه با سیاست در کابل پیش از اشغال به وسیله شوروی که خطوط گسل درگیری شهری از بین منافع قبیله ای و قومی رقیب عبور می کرد، این وضع تغییری اساسی به شمار می رود. در مقابل، سیاست گذاری پس از سال ۲۰۰۱ حتی بیشتر «در بالای سر» باشندگان شهر متمرکز شده است. این بی اعتنائی عملی به توسعه شهری عادلانه به عوامل محرک درگیری خشونت بار در چارچوب شهری جان تازه ای می بخشد، مثل دسترسی محدود مردم به سیاست گذاری محلی و بازار زمین شهری، میزان بالای بیکاری جوانان و خدمات ضعیف شهری.

بنابراین برای جلوگیری از این که شهرهایی که "با چند عامل تعیین می شوند" خشونت در مقیاس بزرگ را دامن بزنند تحلیل مشخص از تاریخچه شهری و فصل مشترک ویژه آن با اقتصاد سیاسی کشور سازی و تثبیت آن لازم است. گذشته از این، برای این کار ارزیابی واقع بینانه از فرصت ها و نیز محدودیت های مشارکت سازنده سیاسی در سطح شهری به عنوان صحنه تعیین کننده در ایجاد صلح در کشورهای در حال توسعه الزامی است.

شهرها، درگیری و حکومتداری پس از جنگ: یک همزیستی

آنتونی گیدنز^۴ اوج گیری دولت بوروکراتیک را به توسعه شهرهای صنعتی سرمایه داری به عنوان تمرکز منابع^۵ که «فاصله بین زمان و فضا»^۶ را سرعت بخشیده، و رابطه بین شهر و روستا را از قدرت انضباطی که نخبگان شهری بر عوام روستایی اعمال می کنند به کالا شدن زمان (کار) و فضا (سرمایه فیزیکی) نسبت داده است که فراتر از جغرافیا می رود؛ اما دولت گرایی در اقتصاد را در مراکز شهری متمرکز می کند. گرچه تغییر نهادهای روستایی هدف نبود، رسوخ تدریجی در آن ها یکی از نتایج جنبی حکومت سرمایه داری بود.

باید توجه کرد که دقیقاً رشد شهرها بود که به تجاری شدن کشاورزی، از طریق تأمین خدمات و سرمایه مالی، انجامید و کشت بیشتر یا افزایش توانایی های فنی برای پیشبرد کارایی را ممکن کرد.^۷ این وضع چنان نیرویی ایجاد کرده است که، همان طور که رولاندز^۸ ملاحظه می کند، در مقیاس جهانی «نقش رو به رشد شهرها در امور اقتصادی و سیاسی حاکی ست که «محَل» ممکن است برای حکومت داری به طور کلی مهمتر باشد.» پست و باود^۹ حتا بر این نظر هستند که شهرها و حکومت های شهری «فضای دولتی» تازه هستند که در موقعیت خوبی برای جایگزین کردن حوزه ملی حکومت داری قرار دارند.

علاوه بر کالا شدن کار و سرمایه، امنیت عنصر اساسی دیگر در تشکیل شهر است. با وجود این، همین ویژگی ها شهرها را به هدف تبدیل کرده است. از آن جا که شهرها همیشه بخشی از صحنه نبرد در جنگ بوده اند، اکنون نیز فضای وقوع جنگ هستند.^{۱۰} این مشاهده به روشنی تأیید ادعاهای مربوط است که جنگ به عنوان یک پدیده فضایی بُعد سیاسی شهری شده است.^{۱۱} پل ویریلو، فیلسوف^{۱۲}، حتا

4. 1984: 143-197; cf. Gurr and King 1987: 28

۵- گیدنز به شهریت به عنوان «انبار» منابع اداری می پردازد ۱۹۸۴: ۱۸۳.

۶- به بیان دیگر، مدت تاریخی برای تحکیم ثبات نهادینه

7. Bates 2001: 53

8. Rowlands 2001: 147

9. Post and Baud 2002

10. Graham 2004; Legault 2000

11. Beall 2006; Graham 2006; Enzensberger 1993

12. Paul Virilio 2004:3

سخن از «جنگ پسامدرن به شدت متمرکز - از آوردگاه‌های نظامی گذشته تا یک استراتژی علیه شهرها» می‌گوید.^{۱۳} برب گذاری های ماه جولای {۲۰۰۷} در لندن، حمله به سیستم حمل و نقل عمومی در مادرید و مومبای {بمبئی}، شورش های شهری در سراسر فرانسه، یادآوری های آشکار این روند هستند.

این تحول به هیچ وجه مختص کشورهای کاملاً صنعتی نیست. درگیری های مسلحانه عصر کنونی که در خارج از مناطق شهری در کشورهای در حال توسعه رخ می دهند به هر حال رشد سریع محله های فقیر شهری را شتاب می بخشد و فشار بر خدمات و زیر ساخت شهری را افزایش می دهند. باشندگان شهری نه تنها با یکی از ویژگی های اساسی این «مجازات شهری»^{۱۴} رو به رو هستند: بلکه سیاست گذاران و برنامه ریزان نیز خود را با محومه های بزرگ روبه رو می بینند. با وجود این اغتشاش بر روش رسیدگی به آن ها حاکم است. گرونوالد^{۱۵} در یک پژوهش اخیر اظهار می دارد که «عوامل انسانی از کارکرد پیچیده شهر آگاه هستند، اما از این محیط اطلاع عمیق ندارند.» [۰۰۰] امروزه سازمان های بشردوستانه هنوز چندان تمایلی به پذیرش انواع تازه تخصص ندارند که تنها کلیدهای واقعی برای گشودن مشکلات در شهر گرفتار در درگیری به شمار می روند.^{۱۶}

فعالیت های بازسازی اخیر بین المللی در بخش های جنگی مناطق در حال توسعه توجه چندانانی به بُعد شهری درگیری ها نکرده اند و در نتیجه به علیت های احتمالی بین سیاست شهری، واقعیت اجتماعی شهری و درگیری خشونت بار توجه نداشته اند. گذشته از این، در کارکرد حقوقی بین المللی، کنترل پایتخت هنوز با در اختیار داشتن حاکمیت معادل است.^{۱۷} در عین حال، آن چه می توان وجه تاریک جهانی شدن نامید، حاکمان رده پایین تر را که می خواهند بر «محدوده های کوچکتر از یک کشور» حکومت کنند تشویق می نماید.^{۱۸} «محدوده های کوچکتر

۱۳- ترجمه از نویسنده

14. UN Habitat 2006
15. Grünewald 2004:362

۱۶- ترجمه از نویسنده

17. Walter 2002: 50
18. Herbst 2004: 305

از یک کشور» می تواند شهرهای مرتبط با مناطق ثروتمند کشور باشد. بنابراین، جنگ های داخلی، به عنوان برجسته ترین نمود جنگ در زمان کنونی، از یک بعد مهم شهری برخوردار هستند، نه تنها در زمینه صدمه های اجتماعی، بلکه در زمینه ایجاد چالش در مقابل حکومت سیاسی و تغییر در آن. در این چارچوب است که باید فرایندهای حکومت داری را که در شهرهای بحرانی و در حال درگیری در سطوح مختلف پدیدار می شود، توضیح داد^{۱۹}. بررسی تاریخی سیاست های شهری در کابل و درباره آن فرصت بسیار خوبی برای تحقیق درباره چندین جنبه از این چالش را فراهم می سازد.

کابل در چشم انداز تاریخی: پیدایش تعیین کنندگی چندعاملی^{۲۰}
مرکز گرایی زود هنگام و پراکنندگی

«در شهر اهلی باش و در کوه یاغی - ضرب المثل پشتو»

تاریخ افغانستان در اساس با فراز و نشیب هایی که در دوران حاکمیت امیر عبدالرحمن خان - ۱۹۰۱ - ۱۸۸۰، در دوران حکومت کمونیستی ۱۹۹۲ - ۱۹۷۹ و در دوران طالبان ۲۰۰۰ - ۱۹۹۶ غالب بود شکل گرفته است، با وجود این که طالبان به یک برنامه ضد شهری معتقد بودند؛ در مقابل، ویژگی «الگوی دوم» حکومت داری ملی در دوره های میانی حکومت های حبیب الله و امان الله ۱۹۲۹ - ۱۹۰۱ و به میزان کمتری نیز در دوره حکومت پادشاهی ظاهرشاه - ۱۹۷۳ - ۱۹۳۳، اولویت دادن به مدرن سازی دستگاه دولتی در کابل بود. الگوی هزینه کردن همگی این رژیم ها به سود شهرها در جهت «ساختن یک بخش دولتی مدرن در کابل که قدرت مداران روستایی را دور بزند و استقلال محلی قابل توجهی را در اختیار آن ها باقی بگذارد» بود^{۲۱}. این عدم توازن در فضا شانه به شانه شروع «قبیله گرایی» دولت پیش می رفت^{۲۲}، یعنی برای کاستن از فشار قبایل بر دستگاه اداری و قبیله زدایی

19. Beall 2008

20. overdetermination

21. Johnson and Leslie 2004: 139

22. Shahrani 2001; cf. Lake and Harrison 1990

تدریجی از جامعه، رهبران قبایل را وارد ساختارهای مرکزی می کردند. حتا در ۱۹۳۲، مبارزه قدرت های مرکزی با قدرت های محلی به عنوان «خط قرمز» تاریخ افغانستان توصیف شده است^{۲۳} و دیگران^{۲۴} این ملاحظه را ۷۰ سال بعد تکرار کرده اند.

از نظر قومی - مکانی، کابل در مرز مناطق تاجیک، پشتون و هزاره قرار دارد. بنابراین قدرت مداران قومی برای اعمال قدرت سیاسی خود باید از منطقه خود خارج می شدند و به مناطق نامشخص می رفتند. در نتیجه هر کس که می توانست کابل را کنترل کند ثابت می کرد که در خارج از منطقه خود نیز تا حدودی از مشروعیت برخوردار است. به گفته آدامک^{۲۵}، «کسی که می خواست به عنوان حاکم افغانستان شناخته شود، باید شهر [کابل] را در اختیار می داشت.» گیوستوزی^{۲۶} نیز به همین ترتیب درباره تاریخ اخیر سیاست کشور به عنوان مبارزه برای در اختیار گرفتن پایتخت ملاحظه می کند:

«با وجود اینکه عجیب به نظر می رسد که پایتخت یک کشور در هم پاشیده دلخواه کسی باشد، همگان همیشه آگاه بوده اند که هر کس کابل را کنترل کند برای کسب شناسایی بینالمللی در وضعیت بهتری خواهد بود و در صورت مصالحه سهم بیشتری از قدرت به دست خواهد آورد.»

با وجود گوناگونی مذهبی کابل، که هندوها، یهودیان، ارمنی ها و سیک ها را در بر می گرفت، این شهر مرکز بسیج جنگجویان مسلمان به وسیله حاکم آن زمان، دوست محمد، برای جنگ با قبیله های سیک در شرق بود. با وجود این که این فعالیت ها در لفافه گفتمان مذهبی انجام می گرفت، اساس آن ها، هدف سیاسی تأمین یک حوزه نفوذ یک پارچه بود. با وجود این، زد و خورد های جناح های قومی و کوشش حکومت مرکزی برای زیر تسلط گرفتن قبیله های هم جوار پیامدهای سنگینی برای حکومت ملی یا شهری داشت و بر توسعه شهر تأثیر می

23. Schwager 1932: 34

24. Thier and Chopra 2002: 895

25. Adamec 1996: 129

26. Giustozzi 2003: 6-7

گذاشت^{۲۷}. در نتیجه، بخش بزرگی از زیرساخت کابل رو به نابودی می رفت^{۲۸}. علاوه بر این افول، و بر خلاف شهرهای دیگر افغانستان مثل قندهار و هرات، کابل هدف نیروهای استعماری نیز قرار داشت و دو بار مورد هجوم و اشغال ارتش هندوی انگلستان قرار گرفت؛ حمله دوم به تخریب گسترده انجامید و در پی عقب نشینی نیروهای انگلیسی شهر در معرض غارت و تخریب گروه های جنایتکار شهری قرار گرفت^{۲۹}.

تهاجم اول و دوم

لرد آکلند در تاریخ ۷ آگوست ۱۸۳۹ دقیقاً با هدف اخراج دوست محمد و قرار دادن شاه شجاع، یکی از مهم ترین رقیبان او، به جای او پایتخت را تصرف کرد. پس از بهره مندی از شیوه زندگی استعماری از طریق واردات فراوان کالاهای لوکس - به اظهار مفسران، افسران و سربازان "بسیار چاق" بودند^{۳۰} - مردمان شهری به پا خاستند و نیروی اشغالگر را از کابل بیرون راندند. براساس داستان ها، تمام سربازان به جز یک نفر در ژانویه ۱۸۴۲ در گذرگاه خیبر به قتل رسیدند. نیروهای انگلیسی مستقر در هندوستان استعمار شده در یک انتقام جویی خونین کابل را ظرف چند روز تسخیر کردند، صدها نفر شورشی را کشتند، بازار را تخریب کردند و بخشی از برجسته ترین میراث معماری شهر را با خاک یکسان نمودند.

تصرف کابل در جنگ دوم انگلستان و افغانستان کوتاه اما خونین بود. پس از این که ارتش هند ابتدا کابل را در ماه مه ۱۸۷۹ در یک چشم برهم زدن تسخیر کرد، چهار ماه بعد یک خیزش مسلحانه انگلیسی ها را بیرون راند. با وجود این اشغالگران در بیرون شهر تجدید قوا و به شورشیان حمله کردند و آن ها را در نبردی سریع شکست دادند. انگلیسی ها سپس حکومت نظامی اعلام و جریمه های سنگینی بر شهروندان وضع کردند. مجازات اعدام اغلب اجرا می شد و کسانی که متهم به رهبری شورش ها بودند در انتظار عمومی به دار آویخته می

27. Shahrani 1986: 35-36

28. Masson 1842: 264, 289

29. Canfield 1986: 76

30. Macrory 1966: 124

شدند. تا پیش از ماه دسامبر، مردم دوباره به پا خاستند و انگلیسی‌ها را به قلعه شیرپور عقب راندند، اما انگلیسی‌ها از آن جا دست به ضد حمله موفقیت آمیزی زدند. با وجود این، از آن پس ارتش به جای ساختمان‌های شهرداری از قلعه "حکومت" می‌کرد، نیروهای آن به شدت تحلیل رفته بود و بازماندگان «دچار چنان ترسی شده بودند که هرگز برطرف نشد»؛ زمانی که گروه‌های تبهکار شهری در شهر دست به غارت گسترده می‌زدند آن‌ها ناگزیر منفعل نظاره می‌کردند و در اوایل ۱۸۸۰، به فکر عقب نشینی منظم از کابل افتادند.^{۳۱} نه تنها این تهاجم‌های اولیه بلکه روش «حکومت‌داری از راه دور» به طور چشم‌گیری نشان از تحولات معاصر در افغانستان و ارتباط آن با انعطاف‌پذیری شهری و بحران به عنوان تابعی از کشمکش ملی دارد.

گسترش ملت از مرکز

عبدالرحمن، که رهبری منطقه افغانی را در سال ۱۸۸۰ به دست گرفت، از موضع سلف خود در مورد تعیین کابل به عنوان مرکز سیاسی و مادی ملت تقلید کرد؛ او این کار را به هزینه توسعه اقتصادی و اداری اکثر مراکز ولایت‌های دیگر و روستاها انجام داد. در واقع، او بازسازی دستگاه اداری افغان را با تمرکز قوای مجریه در دست خود ترکیب کرد.^{۳۲} علاوه بر این، عبدالرحمن ولایت‌ها را به واحدهای کوچکتری تقسیم کرد تا قدرتمداران قبیله‌ای در ولایت‌ها را تضعیف کند و ولایت کابل را که زیر حکومت مستقیم او بود، گسترش دهد تا به حدی که مناطق دورافتاده‌ای مثل اروزگان و کافرستان را نیز در بر گرفت و ولایت کابل را «به تنهایی در عمل به یک قلمروی پادشاهی» تبدیل کرد.^{۳۳}

عبدالرحمن دستور داد که هزینه‌های ولایتی از درآمدهای محلی تأمین شود، اما درآمد اضافی باید سالانه به مرکز تحویل می‌شد و مسئولان تازه منصوب شده ولایتی باید منظم به کابل گزارش می‌دادند و در انتظار فرمان باقی می‌ماندند. با ابتکارهای شخصی از طرف

31. Adamec 1996: 206, cf. Roberts 2002: 18-19

32. Kakar 1979: 135, 224; Gregorian 1969: 160; Ghoobar 1967: 343-344

33. Kakar 1979: 48-49

مسئولان ولایتی به صراحت مخالفت می شد و آن ها حتا در مورد جزئی ترین امور اداری یا ظاهرا شخصی خود دستور دریافت می کردند. عبدالرحمن با تعیین مسئولان دولتی کوتوال و نمایندگان انتخابی کلانتر، که سپس مورد تأیید قرار می گرفتند و تا پایان عمر منصوب می شدند، حکومت محلی را در شهرها به رسمیت شناخت. با وجود این که عبدالرحمن دوران جدیدی در تاریخ شهری شدن افغانستان را با تمرکز قدرت سیاسی در شهر شروع کرد، این تحکیم در سیاست عملی توسعه شهری برگردانی نیافت و این توسعه بعدها در دهه ۱۹۲۰ پذیرفته شد^{۳۴}.

عبدالرحمن تمرکز سیاسی را با تعهدی عمیق به ملی گرایی اقتصادی و ملی کردن گسترده شرکت های بزرگ دنبال کرد. این کار نه تنها بر کل کشور، که مرزهای آن در دوران او کاملا مشخص شده بود، بلکه بر اقتصادهای شهری موجود از جمله در کابل تأثیر منفی داشت. وخامت سریع وضعیت اقتصادی شهری با قدرت خرید رو به کاهش باشندگان شهر تناسب داشت؛ آن ها از عوارض و هزینه های به شدت افزایش یافته دولتی و محدودیت در واردات خارجی به دستور عبدالرحمن در عذاب بودند. عبدالرحمن به این باور رسیده بود که تجارت و حضور بازرگانان خارجی تنها به فقر کشور پادشاهی از طریق خروج پول و وجه می انجامد^{۳۵}. سیاست های ملی گرایانه و انحصارگرایانه عبدالرحمن تنها پس از مرگ او و به تخت رسیدن پسرش حبیب الله خان در ۱۹۰۱ منتفی شد و یک بوروکراسی مرکزی باقی گذاشت که زیاد فراتر از پایتخت نمی رفت و نظم اجتماعی را به طور عمده از طریق تهدید به اعمال زور برقرار می کرد و در عین حال اساس طبقه تازه پدیدار روشنفکران شهری را تشکیل می داد^{۳۶}.

در سال ۱۹۰۱ زمانی که حبیب الله میراث تمرکزگرایی پدرش را تحویل گرفت، کابل فراتر از یک شهر قدیمی بود که در کنار دریای {رود} کابل قرار داشت و در آن جا بعضی سازه های اوایل قرن

34. Grötzbach 1979: 14

35. Kakar 1979: 205-212

36. Grevemeyer 1990: 167-168, Rubin 1988: 1195; Kakar 1979: 209

پیش باقی مانده بودند. امروز محله های تازه بسیاری پدیدار شده اند که کارته های {منطقه های} دوم و سوم را تشکیل می دهند. حبیب الله طرفدار معماری مدرن اروپایی بود و طبقات متوسط و بالا ساختمان های ویلایی را ترجیح می دادند که با فقر در بیرون از مراکز شهری در تضاد آشکار بود و به ویژه زمینه برخورد بین مدرن و سنتی را تشکیل می داد که این بار در چارچوب طرح های معماری و پیامدهای آن برای زندگی خصوصی و نقش مرکزی مذهب در زندگی خصوصی خود را نشان می داد.

پس از این که حبیب الله در طی شکار به قتل رسید، پسر او امان الله در سال ۱۹۱۹ قدرت را به دست گرفت. درگیری کوتاه دیپلماتیک با حاکمان انگلیسی در هند و حمله هوایی به کابل و جلال آباد به استقلال کامل افغانستان انجامید و امان الله کاملاً مصمم شد که سرانجام کابل را به پایتخت شایسته یک ملت سربلند تبدیل کند. امان الله، برخلاف پدر بزرگش عبدالرحمن، در «شهر کابل متولد و بزرگ شده بود و در عمل هیچ تماسی با قبایل افغانستان نداشت»^{۳۷}. الگوی توسعه او بسیار اساسی بود و پیامدهای گسترده ای برای کابل به عنوان یک صحنه سیاسی و اجتماعی - فرهنگی داشت. امان الله، با کمک مالی به صورت وام از بانک های دولتی اروپایی، کوشید همزمان اصلاحات ارضی، هماهنگی مالیاتی، سرمایه گذاری های زیربنایی و بهبود آموزش را اجرا کند. چهار برنامه نام برده در سال ۱۹۲۱ به اعلام اولین قانون اساسی افغانستان انجامید^{۳۸}. در سال ۱۹۲۱، دولت امان الله با استفاده از کارمندیانی که در یک اداره کوچک صفایی {اداره تنظیف شهری} از زمان گشایش آن زیر نظر امیر شیر علی خان - ۱۸۶۸-۱۸۵۹ بر تمیز کردن شهر نظارت داشتند، به تشکیل اداره شهرداری در کابل پرداخت.^{۳۹} این اداره برخلاف مشارکت مستقیم خود در تمیز کردن و آب پاشی، از طریق یک سیستم غیر مستقیم با انتصاب وکیل گذر به

37. Rubin 2002: 57

38. Rubin 2002: 54; Johnson and Leslie 2004: 138-139; Grevenmeyer 1990: 103-104;

39. Yavari d'Hellencourt et al. 2003: 7 .

مدعی است که تغییر نام بعدها صورت گرفت، یعنی در زمان ظاهر شاه در ۱۹۶۴ که در قانون اساسی ذکر شد. من توانسته ام تاییدی برای این موضوع بیابم. بلدی، پس از ۱۹۶۴ شاروالی، نگاه کنید به

Viario ۲۰۰۴: ۱۵۴

گرفتن عوارض شهرداری اقدام کرده بود. وکیل گذر باید دریافتی های خود را روزانه تحویل می داد.

سه سال بعد، یک قانون شهرداری به تصویب رسید که ایجاد ۱۴ شورای شهری انتخابی را در سراسر کشور مقرر می کرد؛ اعضای انتخابی باید باسواد بودند، انتخاب کنندگان باید پیش از انتخابات ثبت نام می کردند و این انتخابات در مسجدها برگزار می شد؛ انتصاب بیش از یک عضو مرد خانواده در هر دوره انتخاباتی ممنوع بود.^{۴۰} اصل عدم تمرکز، به عنوان ابزار حکومت داری محلی، تصویب شد و شهرها بخشی از درآمدهای ولایتی را دریافت می کردند، در حالی که پیش از آن تمام این درآمد باید برای دولت مرکزی ارسال می شد. این کار در حالی انجام می شد که هزینه های برآورده نشده شهری هنوز متکی به تأیید نخست وزیر بود و این وضعیت ویژگی دائمی امور مالی شهرداری در کابل بود که در آن هزینه های عمومی به طور معمول بیش از درآمدهای عمومی بود. به این ترتیب، این وضعیت رسماً قدرت سیاسی - اقتصادی نهادهای ملی را در مقایسه با پایتخت تقویت کرد.^{۴۱}

بنابراین شهرهای افغانستان را می توان به عنوان اولین و تنها فضای دموکراسی تجربی در تاریخ اخیر افغانستان در نظر گرفت.^{۴۲} در واقع، اگر چارچوب نهادینه شده دنبال شده بود، نمی شد درباره تأثیر شهرهایی که به طور دموکراتیک اداره می شوند، مبالغه کرد. این موضوع هم ناشی از رشد مراکز شهری از دهه ۱۹۲۰ به بعد و نیز کارکرد ساختاری آن ها در تبدیل یک جامعه کاملاً کشاورزی به یک حکومت مرکزی بود.^{۴۳}

با وجود این، رویه سیاسی در شهرهای افغانستان به کمک بی اطلاعی گسترده باشندگان شهری از تغییرات قانون اساسی در زمینه قلمرو شهری، کماکان متأثر از نادیده گرفتن اصول دموکراتیک بود.

40. Yavari d'Hellencourt et al. 2003: 7-8

۴۱- گروتزباخ ۱۹۷۹ (Grötzbach ۱۹۷۹) خاطرنشان می سازد که شهرداری کابل «تقریباً یک دهه» پیش از دیگر نهادهای مشابه در کشور تشکیل شد. او اعتبار ایجاد نظاممند شهرداری را به جانشین امان الله، نادر شاه ۱۹۲۳-۱۹۲۹ نسبت می دهد.

42. Grevemeyer 1990: 237-238, f. 391 fn. 74; Hondrich 1966: 226; Dupree 1963 in Grevemeyer 1990: 241

43. Grötzbach 1979: 31-33

کارگزاران قدرت در سطح ملی فرایندهای انتخاباتی را کنار می گذاشتند و رهبران محلی متمایل به حکومت مرکزی را منصوب می کردند. ایجاد ظاهری فضاهای دموکراتیک در شهرهای افغانستان تحت تأثیر نقش و اهمیت این شهرها در تشکیل یک دولت ملی منسجم قرار داشت. به بیان دیگر، منافع ملی با از دست دادن کنترل بر شهرهای رو به رشد دایمی در تناسب نبود و برنامه مدرن سازی که نقش مرکزی را به تولید شهری می داد در این میان کم اهمیت نبود.

یک عامل مهم دیگر در شکست دموکراسی ترکیب قبیله‌ای حکومت در کابل در آن زمان بود. پشتون‌ها گروه مسلط در حکومت محلی و ملی بودند، اما تعداد نمایندگان تاجیک‌ها و ازبک‌ها و هزاره‌ها کم تناسب بود. به همین ترتیب، پشتون‌ها و محمدزی‌ها با فاصله زیادی مهم‌ترین گروه در پیدایش طبقه متوسط مسئولان به شمار می رفتند که به گفته روبین «طبقه بوروکراتیکی است که در کابل زندگی می کرد یا مایل بود زندگی کند. این شهر طبقات بالا و متوسط با شیوه زندگی غربی یا نیمه غربی را ایجاد کرده بود».^{۴۴} همزمان، حکومت مرکزی به کمک‌های دولت‌های غربی وابسته بود و در نتیجه در «تغییر الگوهای سنتی قدرت و اقتصادی در مناطق روستایی» و مقابله با آن شکست خورد.^{۴۵} چون نمی توانست خطر بر هم زدن تعادل قدرت را که حافظ موازنه پرداخت‌های آن بود، بپذیرد. زمانی که امان‌الله بالاخره با برقراری مالیات بر تولید کشاورزی به استفاده از منابع داخلی و تمویل انباشت دولتی برای بازپرداخت وام‌های بین‌المللی متعهد شد، با زمین داران ولایتی درگیر شد که به شدت در مقابل اجرای این سیاست مقاومت کردند.^{۴۶} در نتیجه، آهنگ دموکراسی شهری کند شد و سیاست ملی - محلی به عنوان نیروی تعیین‌کننده سیاسی در کابل حاکم شد.

انسجام ملی و رشد شهری

امان‌الله، پیش از آن که در سال ۱۹۲۸ به سفری طولانی در اروپا

44. Rubin 1992: 82

45. Goodhand 2004: 50

46. Rubin 2002: 54-55

برود، یک بار دیگر فشار خود را بر ماموران وصول مالیات افزایش داد و این کار باعث سختی و مشقت به ویژه در مناطق اطراف پایتخت شد. در نتیجه، یک شورشی اجتماعی مشهور به بچه سقا به سوی کابل به راه افتاد. او پس از ورود به شهر در سال ۱۹۲۹ به عنوان امیر حبیب الله تاجگذاری کرد. با وجود این، تنها چند ماه بعد برکنار شد و در اکتبر نادرشاه، که یکی از اعضای طایفه مصاحبان از قوم پشتون بود، در غیبت امان الله بر تخت نشست. سرنوشت کابل به عنوان یک شهر بار دیگر بر اساس منافع و اقدام هایی فراتر از قلمرو شهری تعیین شده بود. تاسف بارتر این بود که نادرشاه برای تصرف پایتخت باید به ارتشی مزدور متشکل از چند قبیله اتکا می کرد و آن ها زمانی که دریافتند که او از توانایی مالی برای پرداخت دستمزد خدمات آن ها برخوردار نیست، به غارت و چپاول گسترده کابل دست زدند و «نادرشاه» را در رأس دولتی بدون ارتش و بدون خزانه ترک کردند.^{۴۷} این «شکست از راه دور» دوگانه، به تقویت اعتقاد پا بر جای روشنفکران شهری کابل انجامید: دگرگونی اجتماعی در افغانستان هدف بلندپروازانه ای است و تنها راه مؤثر به پیش ایجاد یک «دولت-ملت در انزوا است که تا سرحد امکان در درون در مقابل جامعه سنتی مورد محافظت قرار گیرد.»^{۴۸}

در زمان جانشین نادر، ظاهرشاه، شهری نشینی در نتیجه اولین برنامه توسعه متمایل به شهر رو به رشد بود.^{۴۹} کارته {منطقه} چهارم در سال ۱۹۴۲ افزوده شد و از آن پس هفت منطقه، تقریباً هر چهار سال یکبار تا سال ۱۹۷۶، در پی آمدند، از جمله وزیر اکبرخان که اولین محله به طور عمده تروتمند بود.^{۵۰} در سال ۱۹۴۸، تمام برنامه های مدیریت شهری زیر نظر شهرداری کابل قرار گرفت. طی یک دهه بعدی، شهر قدیمی^{۵۱} تخریبی گسترده و دوپارچه شدن در نتیجه ساختن جاده میوند، پلوار میوند و ساختمان های چهار طبقه تجاری و اداری در دو طرف آن را تجربه کرد. مجموعه های پارتمانی پیش ساخته، که اغلب برای

47. Rubin 2002: 58

48. Rubin 1988: 1196

49. Newell 1972: 74; Grötzbach 1979: 22-23

50. Arez and Dittmann 2005: 41; cf. Najimi 2004: 79

۵۱- که امروزه به آن "شهر کهنه" می گویند.

مسئولان دولتی و افسران ارتش و خانواده های شان در نظر گرفته شده بود، در شهر قدیمی برپا شد و چهره به سرعت متغیر و از شکل افتاده آن را بدتر کرد.^{۵۲}

برنامه ریزی شهری برای کابل براساس فرض رشد منظم و معتدل ناشی از کارکردهای شهر به عنوان پایتخت و مرکز آموزش عالی کشور انجام می شد. ساختار صنعتی آن و نیز نقش آن در توزیع دوباره درآمدهای دولتی از طریق شبکه های رسمی و غیررسمی به افزایش جمعیت کمک کرد. اولین طرح جامع در سال ۱۹۶۲ با مشارکت قابل توجه کارشناسان ریزی افغانستان تکمیل شد. این طرح، شهری با جمعیت ۸۰۰،۰۰۰ نفر را در نظر داشت که ظرف ۲۵ سال بنا شود. اولین بازبینی در این طرح اولیه در سال ۱۹۷۱ به منظور در بر گرفتن رشد شهر که بسیار سریع تر از حد انتظار رخ داده بود انجام شد. این طرح بازنگری شده جمعیتی به میزان ۱،۵ میلیون نفر را در سال ۱۹۹۵ پیش بینی می کرد، اما باز تأثیر چندانی نداشت. مفاد آن که از طریق ساخت واحدهای مسکونی در مقیاس گسترده افزایش تراکم را در نظر داشت، به خاطر نادیده گرفتن اولویت های محلی به نفع خانه های دورافتاده که جدایی شدید بین حوزه های خصوصی و عمومی را ممکن می ساخت، مورد انتقاد قرار گرفت. این انتقاد نمود خود را در حداقل ۶،۰۰۰ درخواست فردی زمین از شهرداری تنها در سال ۱۹۷۵ پیدا کرد. به علاوه، افسار کم درآمد، و به ویژه مهاجران از ولایت های روستایی اطراف، از توان مالی برای خرید مسکن در این مجموعه های آپارتمانی برخوردار نبودند؛ و سرانجام، ساخت و ساز در مقیاس بزرگ که در این طرح پیشبینی شده بود توانایی محدود صنعت ساختمان سازی و سرمایه مالی موجود را نادیده گرفته بود.^{۵۳}

به علت کمبود منابع و نیز تأثیر توجه لازم به «ملت سازی در کابل»، حکومت در زمان ظاهرشاه یک بار دیگر مناطق دورافتاده را بیشتر به حال خود گذاشته بود و عملکرد بی تفاوت «جذب حکومت های محلی مستقل از طریق لطف و مرحمت» در پیش گرفته بود.^{۵۴}

52. Najimi 2004

53. Grötzbach 1979: 55-56; cf. Viaro 2004: 155

54. Grötzbach 1979: 55-56

تغییر همزمان در خط مشی کشوری و شهری از طریق قانون اساسی سال ۱۹۶۴ در پیش گرفته شد که چارچوبی نهادینه را برای مشارکت غیرمستقیم از طریق نمایندگان گزینشی در شورای ملی در پیش می گذاشت و جدایی کارکردهای قانون گذاری، اجرایی و قضایی دولت را پیش بینی می کرد. این وضع سطح شهر را در برمی گرفت و مقرر می کرد که شهردار کابل با رأی مستقیم و مخفی برای سه سال انتخاب شود. در واقع، انتخابات شهرداری در چندین شهر افغانستان در سال ۱۹۶۶ انجام شد و این اولین گام برای ایجاد یک ساختار محلی در سطحی پایینتر از دولت مرکزی به شمار می رفت. اما «تمرکززدایی»، با تقلیدی از تجربه های اولیه دموکراسی محلی، در نقش مشورتی نمایندگان ولایت محدود بود و تغییری در کارکردهای قانون گذاری و اجرایی نمی داد.^{۵۵}

کابل به عنوان صحنه

در گسستی از دهه های پیشین، مسیرهای برخورد مستقیم دهه ۱۹۷۰ در افغانستان از «مرکز در مقابل پیرامون» یا «دولت در مقابل قبایل» به سوی «منطقه بندی دو گانه» در سطح شهر تغییر کرد که به نوعی از تعیین چندعاملی دامن زده است که ویژه سیاست پایتخت در افغانستان شده است. گروه های تحصیل کرده ای از جوانان - شامل روستاییانی که از تحرک رو به رشد در دهه ۱۹۵۰ سود برده و طرفدار برنامه مدرن حاکمان کابل بودند - به دلایل ایدئولوژیک و نسلی، در مقابله با نخبگان مدرن دولتی که از نگاه فرهنگی هنوز سنتی بودند، نقش اصلی را بازی کردند.^{۵۶} گذشته از این، تنش رو به رشد اجتماعی - سیاسی در درون پایتخت با تنش در سطح روستاها تناسب داشت. روستاییان در مقابل مسئولان محلی دولت قرار داشتند که دولت مرکزی اعزام کرده بود و فسادشان به حاکمیت خشن مالکان محلی افزوده می شد؛ این مالکان نیمی از محصول را از اجاره دارها می گرفتند ولی از طریق روابط سنتی امکانات بلندمدتی در اختیار قرار می دادند.^{۵۷}

55. Newell 1972: 181

56. Shahrani 1986: 61

57. Newell 1972: 31; cf. Kakar 1979: 205

این وضعیت به ایجاد ساختاری از برخورد انجامید که مخالفت با دولت مرکزی را در سطح کشور در سراسر خطوط گسل شهری - روستایی و در «حیاط خلوت» خود آن پایتخت تشدید می کرد. در واکنش به آن، حمایت شدید دولت برای سکولار کردن فن مدارانه به کمک اتحاد با قدرت های غربی، بسیج مذهبی در خارج از مراکز شهری را برمی انگیخت. همگی این دینامیک ها با هم به شتاب کافی برای تضعیف ۴۰ سال حاکمیت سلطنتی پیاپی - که به عنوان «عصر طلایی صلح و شکوفایی» در افغانستان نامیده شده - ایجاد کرد. یکی از دلایل اساسی سقوط ظاهرشاه در اثر کودتای نظامی در اواسط دهه ۱۹۷۳ و اعلام جمهوری افغانستان در پی آن را می توان در رقابت ناآرام قدرت مداران شهری و روستایی و ناتوانی دولت مرکزی از پروراندن سیاست های سازنده شهری در محبوحه رقابت بر سر منابع و حاکمیت ملی جستجو کرد.

این ناکامی های سیاسی در حین رشد مداوم شهری، به ویژه در پایتخت افغانستان، آشکار شد. در اواخر دهه ۱۹۷۰، بودجه شهرداری کابل بیش از مجموعه بودجه تمام شهرهای دیگر افغانستان شده بود.^{۵۸} این نیز یکی دیگر از مثال های پایبندی پیوسته به حاکمیت مرکزگرا است که از سیستم کنترل مرکزی با تمرکز نیمه ملی تخصیص منابع در پایتخت حمایت کرد. تعجبی ندارد که این توزیع غیرمتوازن نه تنها در میان شهرها بلکه بین شهرها و سرزمین های دورافتاده، دشمنی علیه «نویدهای» زندگی شهری را که در میان افغان های سنتی شدید است تقویت کرد.^{۵۹} الگوی حذف و دفع سرانجام مخالفان خود را از طریق ایجاد گروهی از رهبران تحصیل کرده اقلیت از طیف سیاسی و مذهبی وسیعی به وجود آورد: «مردان بلند پروازی که از دسترسی آن ها به قدرت ممانعت می شد. با مشارکت در سیستم آموزشی دولتی و زندگی در پایتخت، به پرورش آرمان های خود و نیز ملت پرداختند».^{۶۰} این استدلال کلیدی است زیرا گروه های حاشیه ای اما تحصیل کرده و «ملی شده» در شهر را در مرکز توجه تحقیقات قرار می دهد. آن چنان که پس

58. Wiebe 1978: 74

59. Hatch Dupree 2002: 982; Tajbaksh 2001

60. Rubin 1992: 94

از این خواهیم دید، عامل تغییر نه تنها در اثر شورش روستاییان علیه به اصطلاح پروژه مدرنیته شهری بلکه در اثر اقدام های مشخص انجام شده در شهر پرورش یافت.

یکی از تأثیرهای آب شدن یخ جنگ سرد در دهه ۱۹۷۰ این بود که جریان کمک به کشور از ایالات متحده امریکا و بوروکراسی روسی ابتدا راکد شد و سپس به تدریج کاهش یافت.^{۶۱} جنبش های پرسروصدای جوانان، که از اعلام قانون اساسی ۱۹۶۴ - که در عمل قرین «دموکراسی از بالا» و محدود به مراکز شهری باقی مانده بود -^{۶۲} برانگیخته شده بودند «به عنوان نیرویی تازه در فرآیند سیاسی کشور» وارد شده بودند.^{۶۳} آن ها خواهان کنترل سیاسی بیشتر و نیز سیاست های مشخص برای توجه به بیکاری گسترده در میان فارغ التحصیلان دانشگاه در شهرها بودند.

عقاید رادیکال راست مذهبی به رهبری استاد ربانی و نیز گلبدین حکمتیار که بعداً به یک چهره مرکزی در مقاومت مجاهدین و مبارزه پس از دوره مجاهدین بر سر کابل تبدیل شد و چپ سیاسی به طور عمده چپی های پرچم، متشکل از تاجیک ها و پشتون های شهری، و خلق که بیشتر پشتون ها و نیز تاجیک ها و ازبک های روستایی را در بر می گرفت؛^{۶۴} در میان دانشجویان پا گرفتند. در واقع، کوشش های نخبگان مترقی شهری برای توجه به عدم تعادل دایمی بین فقر در روستا و حاشیه شهری و از طرف دیگر ثروت بازرگانان شهری و زمین داران روستاها بیشتر در زمان امان الله انجام شده بود. در سال ۱۹۶۶، نخست وزیر وقت محمدهاشم میوندوال یک سخنرانی به شدت سوسیالیستی انجام داد که در آن خواستار از میان برداشتن بقایای فئودالیسم از طریق اصلاحات ارضی شد. این فراخوان بلافاصله با استقبال عمومی تحصیل کردگان شهری رو به رو شد اما نخبگان زمین دار را نگران کرد. میوندوال یک سال بعد ناگزیر از استعفا شد و اصلاحات ارضی بعدها در ۱۹۷۶ در حکومت داوود و کمی پیش از آشکار شدن یک بحران

61. Shahrani 1986: 60

62. Boesen 2004: 5; cf. Grevemeyer 1990; Newell 1972: 78

63. Shahrani 1986

64. ICG 2005: 2

سیاسی تازه انجام شد.

تهاجم سوم

در سال ۱۹۷۷، حکومت داوود در بن بست کامل قرار داشت. از طرفی نخبگان تکنوکرات و بوروکرات و از طرف دیگر قدرت مداران سنتی و مذهبی با پایه های گسترده در روستاها به آن فشار می آوردند. اما در مقایسه با سیاست مداران جوان آرمان خواه و پرتفردار مستقر در شهر از خانواده های مرفه شهری برای نمونه، بپرک کارمل و خانواده های تهیدست روستایی برای نمونه، نورمحمد ترکی، خطر سیاسی بلافاصله ای از طرف گروه دوم وجود نداشت. این حکومت همچنین مسئولان بلندپایه را در میان غیرنظامیان و نیروهای نظامی ادغام کرده بود.^{۶۵}

در نتیجه این افزایش فشار داخلی در پایتخت، خلق و پرچم که به طور موقت متحد شده بودند داوود را در سال ۱۹۷۸ سرنگون کردند. آن ها برنامه اصلاحات رادیکالی شامل اصلاحات ارضی را در پیش گرفتند و کوشیدند آن را به روشی غیرمتمرکز با اعزام اعضای جوان سازمان های دانشجویی و کادرهای حزبی برای نظارت بر آن در سطح محلی انجام دهند. تعجبی ندارد که این استراتژی با مقاومت شدید روبرو شد، نه تنها از سوی زمین داران بلکه از سوی سودبرندگان که اصلاً باور نمی کردند که حکومت مرکزی در درگیری های محلی به نفع آن ها مداخله کند و بنابراین، این سیاست را تجاوزی خطرناک به معاش خود تلقی می کردند. به زودی اولین شورش روستایی رخ داد و در نتیجه نفوذ اسلامی و القائنات بعدی شتاب گرفت. زد و خورد در آگوست ۱۹۷۹ به کابل رسید ولی در فوریه ۱۹۸۰، دو ماه پس از اشغال نیروهای روسی در کریسمس ۱۹۷۹، در شب «الله اکبر» به اوج رسید. این شورش «نهی خودجوش رژیم و حامیان شوروی آن» بود^{۶۶} که دانشجویان، دکانداران و کارگران را دربرمی گرفت. در این جا باز می بینیم که نمی توان تاریخ اخیر افغانستان را به قصه «شهر در مقابل روستا» کاهش داد. خطوط گسل جامعه از سراسر پایتخت عبور

65. Westad 2005: 299-300

66. Rubin 2002: 135, 186

و نقش کابل را به عنوان دروازه و نیز فصل مشترک رقابت ملی بر سر حاکمیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی تقویت می کرد.

اشغال نیروهای روسی میزان بیشتری از هماهنگی و تحرک را در میان گروه های مقاومت ضروری می کرد^{۶۷} و دقیقاً جدایی حکومت داری مرکزی از پایه های محلی بود که یکی از عوامل اصلی ماندگاری جنبش شورشی موفق را تشکیل می داد. مجاهدین با توصیف کردن نیروی اشغالگر به عنوان «اشغالگران کافر خارجی» مستقر در کابل و مصمم به واژگون کردن کشور، توانایی و حساسیت سیاسی قابل توجهی را به نمایش گذاشتند.^{۶۸} به علاوه، و بر خلاف جنبش های انقلابی پیشین در فرانسه، روسیه و چین، مجاهدین مجبور نبودند برای حمایت به نارضایتی داخلی اتکا کنند. آن ها یک بار دیگر توانستند منابع عظیم مالی از سیستم بین المللی و این بار در حمایت صریح از برنامه خشونت بار دریافت کنند.

به گفته گلاتزر^{۶۹}، اشتباه بنیادی کمونیست های مستقر در کابل که از مسکو هدایت می شدند این بود که توازن ناعادلانه اما باثبات روستایی و تمایل نخبگان شهری به ایجاد یک دولت مرکزی مؤثر با کنترل کافی سیاسی و اقتصادی بر روستاها را به هم زدند و این وضع سرانجام منجر به این شد که «دولت کابل روستاهایش را در دهه ۱۹۸۰ از دست بدهد».^{۷۰} این فرایند با فعالیت های نیروهای روسی در خارج از پایتخت تشدید شد. روس ها کابل و ولایت های شرق به سوی پاکستان و شمال را «افغانستان استراتژیک» تلقی می کردند و جنگ را علیه زیرساخت فیزیکی که برای شورشیان ارزش استراتژیک داشت به پیش بردند.^{۷۱} نتیجه، سرکوب خشونت بار روستاییان نافرمان و گاهی بسیج اجباری آن ها برای کندن سنگر و تونل برای تقویت دفاع پایتخت بود.^{۷۲} همزمان، شرایط به نسبت بهتر زندگی و ورود آوارگان داخلی فشار بر زیرساخت شهری کابل را افزایش داد که نمونه آن را

67. Grevemeyer 1990: 112-130

68. Westad 2005: 350; cf. Schetter 2006

69. Glatzer 2005

۷۰- ترجمه از نویسنده، 12، Glatzer, 2005

71. Roy 1986: 189-190; cf. Cramer and Goodhand 2002: 895

72. Hippler 2005: 26; Goodhand 2004: 51; Arez and Dittmann 2005: 102

می توان در دو برابر شدن جمعیت به ۱،۵ میلیون نفر در ظرف یک دهه اشغال روس ها دید. گسترش سریع، فقر شهری را در پایتخت تشدید کرد و بدین ترتیب قدرشناسی عمومی از حاکمیت در مقایسه با دشمنی علیه حاکمیت کمونیستی کاهش یافت.

تهاجم‌های چهارم و پنجم

با افزایش مقاومت علیه نقش از راه دور کابل، گذار شهر رو به عقب «از یک مرکز مدرن شهری به یک شهر اشباح»^{۷۳} شروع شد.^{۷۴} یک فضای سیاست زده آرام آرام از هم فروپاشید. در پایان این فرایند تکان دهنده، به بیان گلاتزر،^{۷۵} «افول موقت مرکز» آمد. در اوج نبردهای شدید، ابتدا بین مجاهدین شورشی و اشغالگران روسی و سپس بین جناح های مجاهدین، کابل یکی از سه ستون تشکیل دهنده مثلث اسلام آباد-کابل-پیشاور باقی ماند که بعضی از سازمان های کمک رسان بین المللی در آن ها فعالیت می کردند.^{۷۶} با وجود این که خطوط گسل دایما متغیر درگیری در پایتخت تحویل کمک های بشردوستانه را بسیار سخت می کرد، عملیات ادامه یافت.^{۷۷} تهاجم های نظامی بعدی در ماه های مارچ و آگوست ۱۹۹۵ به وسیله ائتلافی از فرماندهان علیه نیروهای بسیار منظم زیر فرماندهی مسعود، یکی از رهبران مجاهد پنجشیری که شمال شهر را در کنترل داشت، ناموفق ماند. تسخیر کابل به وسیله طالبان یک سال بعد بیشتر نتیجه دینامیک سیاسی و بی ثباتی بین جناح هایی در جنگ مجاهدین بود و نه حاصل استراتژی سیاسی مهاجمان.^{۷۸} در پی توافقی در ماه مه ۱۹۹۶، مسعود ناگزیر شد انتصاب گلبدین حکمتیار را که کابل را از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۵ بمباران کرده بود، به عنوان نخست وزیر و ورود او را به کابل بپذیرد.^{۷۹} زمانی که نیروهای طالبان در آگوست پایگاه نظامی حکمتیار را در جنوب کابل تصرف

۷۳- ترجمه از نویسنده

74. Magnaldi and Patera 2004: 69

75. Glatzer 2005: 11

76. Magnaldi and Patera 2004: 81

77. Atmar and Goodhand 2001: 51; Marsden 1998

78. Arez and Dittmann 2005: 115

79. Rubin 2002: 272-273; Ward 1996

کردند، مسعود برای تأمین نیروی کمکی از پایگاه های شهری خود زیر فشار قرار گرفت که در نتیجه آن خطوط دفاعی او در پایتخت تضعیف شد و تعادل را به نفع نیروهای در حال پیشروی طالبان به هم زد و آن ها در تاریخ ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ کابل را بدون مقاومت چندانی از سوی نیروهای در حال عقب نشینی مسعود تصرف کردند.^{۸۰}

با توجه به این که ایدئولوژی طالبان ریشه در سنت گرایی مناطق روستایی داشت، چرا آن ها تا این حد به تصرف کابل علاقه نشان دادند؟ در آن زمان، شهر از قدرت نمادین برخوردار بود؛ بخش اعظم زیرساخت ها و خانه های آن تخریب شده بود. روی^{۸۱} تفسیر دوگانه قانع کننده ای ارائه کرده است. از طرفی، کابل، «بابل» آماده تزکیه بود که باید برای گنجاندن نهایی آن در ویژگی های سنت گرایی افغان «به ریشه های خود» پس رانده می شد. از طرف دیگر، تمایل به «انسان واره کردن» کابل به عنوان یک فضای سیاسی و به نوعی «تنبیه» آن از طریق وارد کردن درد و رنج بر باشندگان آن به طور مستقیم باتجربه اشغال شوروی ها و تحمل آن ها به وسیله نخبگان شهری مرتبط است. در این جا دقیقاً تراژدی تعیین کنندگی چند عاملی کابل را می بینیم. در واقع، به جای پرداختن به احیای شهر «به عنوان شهر»، هیچ اقدام قابل توجهی برای بازسازی شهر در زمان حاکمیت طالبان انجام نشد؛ نه تنها به علت کمبود اولیه منابع بلکه در اساس به خاطر ایدئولوژی آشکار ضد شهری آن ها.^{۸۲}

تهاجم ششم: کابل پس از ۲۰۰۱

رقابت بر سر مسئولیت برنامه ریزی شهری

شدت آخرین تهاجم به کابل به تهاجم پنجم در یک دهه پیش شباهت داشت. اما، این بار باز یک ابرقدرت خارجی بود که علیه شهر به جنگ پرداخت. محله های درهم ریخته باز هدف قرار گرفتند، اما این بار به نام جنگ با تروریسم.

80. Davis 2001: 56-68; Cooley 2006: 143-145

81. Roy 2001: 21

82. Arez and Dittmann 2005: 148

فعالیت های بلافاصله پس از جنگ شهرداری کابل بیشتر با کمک مالی سازمان های بین المللی متوجه نوسازی ساختمان های اداری و سازه های نماینده شهر، مدیریت خرد ترافیک از طریق ساختن چند میدان و فشار برای انجام طرح های مسکونی در مقیاس وسیع بود. نوسازی زیر ساخت شهری، شامل بازسازی خیابان های شهری، معمولاً در ارتباط با سازمان های غیردولتی بین المللی انجام می شد و شهرداری «نقش نظارتی» داشت.^{۸۳} در سال ۲۰۰۲، بنا به گزارش ها، شهرداری ۳،۱۰۵ کارگر در استخدام خود داشت که با مجموع ۷۹۲ کارمند دولت مرکزی برای نظارت بر اجرای کارهای ساختمانی شهری در سراسر کشور، شامل ۳۰۶ نفر در خارج از پایتخت، قابل مقایسه است.^{۸۴}

شهرداری با خوش بینی، با کوشش به حفظ جریان ترافیک و پاک سازی بخش های مختلف شهر از فعالیت های کسبی غیرقانونی یا خطرناک در طول دریای {رود} کابل و چهارراه های اصلی درکی اساسی از نقش خود در فرآیند توسعه اقتصاد شهری نشان داد، گرچه این کار به روش استبدادی و گاهی خودسرانه انجام شد. دو تن از مشارکت کنندگان در یک گروه فعال یادآوری کردند:

«[۲]: تلویزیون تظاهراتی را در جلوی شهرداری نشان داد. دکانداران زیادی در آن جا بودند که دکان های آن ها به دستور شهرداری برای راه سازی تخریب شده بود. [۱]: آن ها از شهردار خواهان راه حل بودند.»

یک مفسر دیگر افزود: «زمانی که شهردار این عمده فروشان را جمع کرد، فرماندهان و پولدارها مقاومت زیادی نشان دادند؛ آن ها پول زیادی به او پیشنهاد کردند اما او نپذیرفت.»

با وجود این، «مدیریت ضعیف شهری» مدام به عنوان یکی از مشکلات اصلی پس از جنگ مطرح می شد و سازمان های بین المللی در این زمینه کمک مستقیم زیادی ارائه نمی کردند. همان طور که در بالا مطرح شد، بیشتر فعالیت های بازسازی در چارچوب شهری در افغانستان یا به شکل بازسازی مستقیم یا غیر مستقیم از طریق سازمان

83. Soave 2004

84. CSO 2003

های امداد رسانی و تقاضای ناشی از آن برای کارگران ماهر و ساده در شهرها انجام شده است.^{۸۵} یک ناظر محلی در سال ۲۰۰۲ نوشت: «طبقه سوم شهرداری کابل صحنه آشفتگی مطلق است. هیچ جایی برای حرکت یا تنفس صدها افغان درمانده وجود ندارد که راهروها را پر کرده اند و می کوشند به اداره املاک برسند و ببینند آیا بالاخره یک قطعه زمین ارزشمند به آن ها تخصیص یافته است یا خیر».^{۸۶} سه سال بعد، یکی از افرادی که برای این تحقیق مورد مصاحبه قرار گرفت، باز گفت:

«مدیریت تقریباً در تمام اداره ها و شهرداری ها حقیقتاً یک فاجعه است. آن ها نمی دانند بخش های دیگر چه می کنند و بنابراین در حقیقت بی اطلاع هستند. به علاوه، هیچ نوع هماهنگی از سوی وزارت خانه ها که در امور شهری فعال هستند انجام نمی گیرد. [...] آن ها را نمی توان مقصر دانست زیرا باید به سرعت کار کنند و چیزهایی را که ۲۵ سال پیش آموخته اند تغییر دهند. اما باید راهی برای رد کردن نظر آن ها وجود داشته باشد.»

باشندگان کابل همچنین گفتند که باید مبلغی برای کارهایی مثل ثبت نام برای مسکن و آبادانی محل، دیدار با هر یک از مسئولان یا دریافت خدمات عمومی بپردازند. مسئولان عمومی بدین ترتیب می کوشند درآمد واقعا ناچیز خود بین ۲۵ دلار و ۲۰۰ دلار امریکایی در ماه را افزایش دهند. اما این نوع از فساد به سه دلیل بسیار نگران کننده است. اول، اعتماد کم باشندگان را به سیستم مدیریت شهری بیشتر تضعیف می کند. دوم، امکان برقراری سیستم های مالیاتی سالم را کاهش می دهد و بنابراین از منابع شهرداری به شدت می کاهد. سوم و مهمتر از همه، دارایی های مردم آسیب پذیر را کاهش می دهد.^{۸۷}

مرکز اسکان بشر سازمان ملل متحد^{۸۸} در اواسط ۲۰۰۳ نیروی ویژه ای را برای توسعه شهری به راه انداخت که وزارت دارایی را

85. Djallalzada 2004: 21

86. Saeed 2002

87. Beall and Esser 2005: 31-32; Schütte 2004

88. UN-HABITAT

به عنوان مذاکره کننده اصلی و نمایندگان بلند رتبه شهرداری کابل و وزارت شهرسازی و مسکن را در بر می گرفت. با وجود این، جلسه های منظم به اصطلاح "مسئولان مستقیم شهری" به نتایجی بیش از مدیریت اتفاقی بحران دست نیافت و نتوانست تحلیلی از وضعیت سیاسی - اقتصادی به دست دهد و از آن استراتژی های همکاری و اجرا را نتیجه گیری کند. حتا گفته شده است که منابع مالی خارجی که کشورهای تمویل کننده ارائه می کنند «نیروی قوی و با نفوذ در شکل دهی به توسعه شهری به شمار می رود که عنصر اصلی و تعیین کننده آن اغلب نیاز به سرعت بخشیدن به «جریان پول» است».^{۸۹}

مصاحبه هایی که به عنوان بخشی از این تحقیق انجام شد این ادعا را تأیید می کنند. یکی از مسئولان ارشد یک سازمان دوجانبه با غرور گفت: «ما تصمیم می گیریم چه پیام هایی ارسال شود، به چه کسی، چه موقع و به چه دلیل و تمام این مسائل با رسانه ها هماهنگ می شود، [ولی] دولت مرکزی دستگاه سیاسی توانمندی ندارد.» این تنش بین تمویل کنندگان و سازمان های اجرا کننده بومی ابعاد بزرگی دارد و این سازمان ها در وسط «مشارکت» به شکل جلسه های پی در پی و فشار مداوم برای ارائه گزارش از طرفی و حذف در نتیجه بی اعتمادی ادامه دار تمویل کننده های بین المللی به وفاداری و توانایی فعالان کشور و به ویژه محلی از طرف دیگر گرفتار هستند.^{۹۰}

شهرداری کابل در پایان ۲۰۰۳، با انتصاب دوباره شهردار پیشین غلام سخی نورزاد، که در دوره قبلی خود در اواخر دهه ۱۹۷۰ شهرت خوبی کسب کرده بود، به بیان آرزو و دیتمان^{۹۱} «تغییر الگو» داد: او فاسد عمل نمی کند و از درک فنی برخوردار است. هدف او از سرگیری فعالیت به خاطر «روایای به عقب افتاده» خود بود.^{۹۲} این هدف اجرای طرح جامع سال ۱۹۷۸ شوروی ها بود، در زمانی که کابل در حدود ۷۸۰،۰۰۰ باشنده داشت. به گفته یکی از پاسخ دهندگان، این کار «وسیله ای برای کاهش از برنامه ها» است.

89. Knapp 2004: 101

90. Brynen 2005: 242, cf. Stewart 2006

91. Arez and Dittmann 2005: 151

92. Cloud 2005

تصور نورزاد ایجاد خیابان های اصلی پهن، وزارتخانه های پرزرق و برق بر اساس طرح های روسی و محله های با نظم بود. یکی از کارکنان یک سازمان بین المللی گفت: «میزان توسعه بخش خصوصی که دولت ترغیب می کند ناکافی است. شهرداری می خواهد تمام زمین ها را در دست بگیرد و سپس آن ها را توسعه دهد. این کار کاملا غیر واقع گرایانه است و اصلا به صرفه نیست.» یک مصاحبه شونده دیگر به این ترتیب نقش کارکردی توسعه شهری را روشن کرد: «تنها مورد مسئولیت پذیری از طرف شهردار کابل این است که او می خواهد کاری انجام دهد و پیش از انتخابات ببینند که او کاری انجام می دهد. او را [ریاست جمهوری] کرزی منصوب کرده و او زیر فشار زیادی برای انجام کارها است، همان طور که آژانس توسعه بین المللی امریکا برای حمایت از او زیر فشار است. [...] این یکی از دلایلی است که ما برنامه هم یاری با شهرداری داریم.»

شهردار کمبود مسکن را به عنوان یکی از مهمترین مشکلات مدیریت شهری در پایتخت تأیید کرد. او از جریان ادامه دار ورود روستائیان، چه موقت به عنوان کارگران مهاجر و نیز دائمی، و تحقیق شهرداری در ۱۹۹۹ که دیگر کهنه شده است که نشان می داد ۵۸،۶۱۴ واحد مسکونی یعنی تقریباً نیمی از امکانات مسکونی شهر در «مناطق غیررسمی» است، نگران بود. با وجود این، به نظر او اسکان دوباره و اجباری بیش از سه میلیون نفر از باشندگان سیاست قابل اجراتری از اصلاح چارچوب برنامه ریزی بر اساس نقشه ۲۸ ساله است. یکی از کارکنان ارشد شهرداری که می کوشید این موضع را توضیح دهد، گفت که کابل «تنها برای یک میلیون نفر بنا شده است. رشد اخیر جمعیت شهری غیرطبیعی است!».

بر این مبنا، شهرداری بر اجرای طرح جامع قدیمی شده اصرار ورزید و تلاش های خود را برای توسعه در مناطق برنامه ریزی شده متمرکز کرد. یکی از کارمندان ارشد او توضیح داد: «ما نمی توانیم و نباید طرح جامع کنونی را تغییر بدهیم یا تخریب کنیم، بلکه باید از آن به عنوان چارچوب کار خود استفاده کنیم.» بدین ترتیب، کارکنان شهرداری به طور آشکار نبود اراده سیاسی برای توجه به تامین خدمات در شهرک

های غیررسمی را به نمایش گذاشتند^{۹۳} و «علاقه ای به فعالیت در این حمله ها نشان ندادند زیرا این کار در تناقض با برنامه های بزرگتر توسعه قرار می گیرد و خطر جا افتادن تازه واردان را افزایش می دهد».^{۹۴} مداخله سردمداران کشور در امور محلی گسترده است: «[۲]: شهردار یک بار به ما گفت در ناحیه ۱۰ کار نکنید زیرا آن جا به یک منطقه تحت برنامه مربوط نمی شود. او طرح جامع خود را آورد و گفت، «اگر در این جا کار کنید، من علیه شما اقدام خواهم کرد.» اما یونس قانونی [وزیر پیشین داخله و آموزش] می خواست ما در آن جا کار کنیم، بنابراین ما بالاخره کار در آن جا را شروع کردیم. قانونی اکنون یکی از رهبران اصلی مخالفان است.»

همزمان، مقامات کشور از انفعال شهرداری خشمگین هستند و این را می توان در اظهارنظر رئیس یکی از ادارات یک وزارتخانه ملاحظه کرد: «ما به تمام خانواده ها می گوئیم آشغال خود را در سطل ها بگذارند، اما سطلی وجود ندارد. اداره ما مسئول گذاشتن سطل در همه جا نیست. شهرداری باید این کار را انجام دهد، اما آن ها نیز اولویت های متفاوتی دارند [۰۰۰]. وزارت داخله به ما برای مقابله با تحلف های زیست محیطی کمک می کند، اما هیچ فصل مشترک قابل توجهی با کسی در شهرداری وجود ندارد.» سوء تفاهم های کامل نیز زیاد است. یکی از برنامه ریزان ارشد شهرداری گلایه کرد:

«من درباره این نظریه «توانمندسازی» تردید دارم. مرکز اسکان بشر سازمان ملل مدعی است که شهرداری را توانمند می کند. اما ما نمی توانیم خانه های غیرقانونی را در این منطقه تخریب کنیم زیرا ما به تأیید سه وزارتخانه متفاوت نیاز داریم که نمی توانیم به دست بیاوریم. ما از پلیس و ارتش خواسته ایم از تخریب حمایت کنند، اما هیچ حمایتی دریافت نمی کنیم. بنابراین، شهرداری نمی تواند براساس طرح جامع پیش برود. اگر مرکز اسکان بشر سازمان ملل به شهرداری استقلال عمل ندهد، این توانمند سازی نیست.»

93. Schütte 2005: 25

94. ACF 2004: 13

در سال ۲۰۰۴، شهرداری کابل اختیار تأیید طرح‌ها را به نفع وزارت انکشاف شهری و مسکن از دست داد و این باعث خشم کارکنان شهرداری شد. یکی از پاسخ دهندگان گفت: «ببینید، پست شهردار معادل وزیر و کابل پایتخت کشور است. قدرت شهر باید در توازن با خدمات خوب باشد. [...] وزارت انکشاف شهری و مسکن باید واقعا به مراکز ولایت‌ها توجه کند و دخالت خود در امور کابل را کاهش دهد.» یک نفر دیگر این طور گلایه کرد: «وزارت انکشاف شهری و مسکن برنامه ریزی و شهرداری اجرا می‌کند. در شرایط حاضر، این تقسیم کار قابل پذیرش نیست. مادر شهرداری نیز به اختیار برنامه ریزی نیاز داریم. [...] عجیب است: شهرهایی مثل جلال‌آباد، هرات و قندهار امکانات و راهنمایی بیشتری از وزارت انکشاف شهری و مسکن می‌خواهند ولی دریافت نمی‌کنند. ما کمتر ولی به جای آن آزادی بیشتری می‌خواهیم اما آن‌ها دائم به ما می‌گویند چه کار باید بکنیم.» کارکنان شهرداری ادعا کردند که خود آن‌ها باید مسئول شهر باشند و افزایش بودجه بزرگی برای توسعه محله‌ها یکی پس از دیگری براساس طرح جامع قدیمی یا آن‌طور که می‌گفتند طرح تازه‌ای که باید تنظیم شود درخواست کنند.

در همان سال، برنامه شهرسازی ملی با هدایت سازمان‌های توسعه بین‌المللی شکل گرفت.^{۹۵} با این برنامه تلاش می‌شد چارچوبی برای اطلاع‌رسانی درباره فعالیت‌های جاری شهرسازی در سطح محلات ایجاد شود. این برنامه با شش برنامه فرعی درباره موضوع‌های متفاوت، بلندپروازانه است ولی خالی از اشکال نیست. با وجود این آن‌طور که یک برنامه ریز ارشد غیردولتی توضیح داد، مشارکت در فرایند بحث درباره خط مشی بسیار کمتر از شرایط مقرر در این خط مشی بود.

«بگذارید با صراحت بگوییم: آن‌ها هرگز مجبور نبودند این برنامه را به مردم ارائه کنند. [...] تا زمانی که احساسات مردم را نادیده می‌گیرند، این نوع پنهان‌کاری وجود خواهد داشت. [...] تحمیل این برنامه به مردم فرایند حیرت‌انگیزی است. اگر تقویل‌کنندگان پول زیادی را به میان می‌ریزند، پس دولت

95. NUP; cf. TISA 2004a, 2004b

چه کاری قرار است انجام دهد و به مردم چه می رسد؟ [۰۰۰] سراسر فرایند مشورتی برنامه شهرسازی ملی بسیار ترحم آمیز بود. این تصور که می توان سیاستی را در ظرف دو هفته تنظیم کرد کاملاً اشتباه است. پس از تشکیل این کارگاه ها، بی توجهی کامل و نبود حساسیت فرهنگی [۰۰۰] حالا به کجا رسیده ایم؟ وزارت دارایی؟ من به وزیر گفتم: «هیچ چیزی نیست که در برنامه شهرسازی ملی وجود نداشته باشد!» بعضی بخش های آن حقیقتاً متضاد است: از طرفی درباره محیط زیست توانمند صحبت می کنند و سپس از تأمین مسکن سخن می گویند ...»

به علاوه، فشار دفتر ریاست جمهوری و نیروی کمک امنیت بین المللی (ایساف) در این برنامه بسیار زیاد بود. یکی از مصاحبه شوندگان توضیح داد: «برای تمویل کنندگان اصرار بر ظرفیت سازی بسیار سخت است. انجام کار توسعه در یک محیط بسیار سیاسی آزردهنده است.» یکی دیگر بی پرده تر سخن گفت:

«رئیس جمهوری می گوید «تنها مسئله مهم به جریان افتادن پروژه ها در محل است» و دلیل آن این ست که صلح و پروژه سیاسی به این مسئله وابسته هستند. بنابراین، این چیز است که در پس برنامه های اولویت ملی قرار دارد. برنامه ریزان ایساف مشاوران ما بودند که برای ما درباره «وسیله و هدف» سخن گفتند [۰۰۰] آن ها گفتند «برای ما روش رسیدن شما به آن جا، وسیله و روش کار مهم نیست، بلکه فقط مهم است که به کجا می رسید.» [۰۰۰] در بخش شهرسازی وضعیت پایانی وجود ندارد، تمام آن فرایند محسوب می شود و وضعیت پایانی داریم در حال تکمیل است. در بعضی از برنامه های اولویت ملی دیگر، افراد دچار تردیدهای مشابه ای بودند، اما جواناترها از اعتماد به نفس کافی برای مورد سؤال قرار دادن آن ها برخوردار نبودند. [۰۰۰] ما یک تیم برنامه ریزی تشکیل دادیم تا پنج پروژه را تعریف و کارهای ۱۰ سال آینده را براساس دستور ارتش تعیین کند. ما شش برنامه فرعی برای برنامه شهرسازی ملی تنظیم کردیم. باید انتظار می داشتیم که این برنامه ها با ما یا بدون ما به پیش بروند و در مورد زمان نیز نگرانی زیادی وجود داشت.»

یک مستشار بین المللی دیگر توضیح داد: «این یک فرایند تکاملی برای شهرداری و وزارت خانه بر این اساس بود: «در حال انجام کار مسائل را حل کنید و امیدوار باشید که بعد نیازهای پیشبینی نشده را برطرف خواهید کرد.» در بعضی موارد، انجام فعالیت های توسعه ای در این جا آسان تر از جاهای دیگر است زیرا مقرراتی وجود ندارد، اما آن ها ممکن است ما را با تیر بزنند. ما می توانیم از کرسی بجواییم دربارہ این زمین یا آن پروژه و افراد ذی نفع فرمان صادر کند، اما دست آخر دستورالعمل یا آیین نامه ای وجود ندارد.»

با در نظر گرفتن این گونه مواضع، درک اذعان تمویل کننده های مختلف در کنفرانس افغانستان در پاریس، فرانسه، در ژوئن ۲۰۰۸ که برنامه های بین المللی برای افغانستان ممکن است «بیش از اندازه بلندپروازانه» بوده باشد، تعجب آور است.^{۹۶} با توجه به چشم اندازهای مورد بحث در بالا، چندان قابل درک نیست که این مسئله تا این حد جامعه بین المللی را غافلگیر کرده باشد. علاوه بر این، برنامه ریزی تنها جنبه استراتژی های ناموفق بازسازی بین المللی برای این کشور نبوده است. یک جنبه ظاهرا مهم دیگر مبارزه برای «احیای» ملیت افغانی به عنوان بنیاد لیبرال دموکراسی است. چشم پوشی از تضادهای واقعی در زمینه تقویت ساختارهای لازم برای دولت در این جنبه دوم آشکار است. در این جا نیز، بررسی نقش کابل به عنوان پایتخت چشم انداز روشنی از مشکلات بازسازی پس از جنگ به دست می دهد.

خیالپردازی درباره یک ملت یا حکومت بر یک کشور

تقرین ملت سازی معاصر در افغانستان پیشینه ای در حکومت طایفه محمدزی پس از امان الله دارد که در آن زمان اولین قانون اساسی نوشته شد، تعطیلات رسمی تعیین شد و تماس بین مناطق روستایی و مناطق خارجی تشویق شد.^{۹۷} روی آوردن دوباره بخشی از مردم به یک گفتمان ملی گرایانه در افغانستان با تجربه فردی آوارگی تقریبا یکی از هر دو نفر افغان در دوران اشغال روسیه، جنگ داخلی پس از آن، و

96. Gebauer 2008

97. Hatch Dupree 2002: 981

حمله نظامی بین المللی به طالبان مرتبط است. این مسئله در ایجاد آگاهی نسبت به فضای ملی مؤثر بود که در آن آوارگان داخلی و بین المللی افغان ملیت را به عنوان کمترین فصل مشترک تازه می بینند.^{۹۸}

اما در عین حال، تفاوت های زیادی در مورد انتظاراتی که بر اساس مفهوم ملیت در افغانستان ایجاد شده بود در میان افراد در رده های مختلف تحصیلی وجود داشت و این پدیده های متناسب با مکان است. بسیاری از باشندگان جوان و تحصیل کرده شهری با شور و احساس عاطفی از مفهوم «ملت» استقبال می کنند، در حالی که برای باشندگان معمولاً آموزش ندیده روستایی این مفهوم به طور عمده نشان گر میزان ضعف حضور آن ها در بوروکراسی دولتی است.^{۹۹} در واقع، «از آن جایی که بسیاری از «ایده های تازه» از کابل آمده و کوشیده اند در مناطق ولایتی و روستایی نفوذ کنند، هر چیزی که از نقاطی وری محدودی های منطقه بیاید به چشم تردید نگریسته می شود».^{۱۰۰}

مقاومت بیشتری علیه پروژه ملت، که سازمان های بین المللی و تحصیل کردگان مستقر در کابل در نظر داشتند و مورد حمایت نیروهای پان اسلامی به رهبری پاکستان بود، از نقاط محل سکونت قبیله های پشتون در جنوب، شرق و جنوب شرقی کشور بروز کرد. پیدایش تدریجی احساس با هم بودن در پیوند با دولت که نویسندگانی مثل مُف^{۱۰۱} مطرح کرده اند، جایگزینی برای ایجاد شهروندی از طریق صندوق رأی بود که در حال حاضر دور از دسترس به نظر می رسد. با وجود نیاز به «حضور داشتن» در کابل به دلایل سیاسی و اقتصادی، وضعیت این گونه است. آن طور که یکی از پاسخ دهندگان گفت: «[۲] کابل به عنوان محل برد یا باخت مدنظر است، یا صحنه نبرد سیاسی مسالمت آمیز یا صحنه نبرد سیاسی خشونت بار. [...] جنگ داخلی ما را در نظر بگیرید که کابل را به مناطق مختلف تقسیم کرده بود...» یکی دیگر از مصاحبه شوندگان از این نظر پشتیبانی کرد و آن را به ترتیب زیر شرح داد:

98. Schetter 2005: 60, cf. Saeed and Nasrat 2005

99. Johnson and Leslie 2004: 137

100. ACSF 2004: 29

101. Mouffe 1993: 84-85, 1992: 235-26

«من فکر می‌کنم که ما هنوز در فرآیند تمرکزگرایی هستیم. برای تمرکززدایی، اول باید تمرکز داشت. مشکل این است که، زمانی که تمرکز داشته باشید، آیا واقعا تمرکززدایی خواهید کرد، زیرا مردم کابل دارای تمام قدرت خواهند بود. تاکنون، آن‌ها این قدرت را ندارند، زیرا هنوز افرادی هستند که ولایت‌ها را کنترل می‌کنند. [...] مشکل این است که فرایند تمرکززدایی تنش‌های زیادی را ایجاد می‌کند. اگر به عنوان یک جامعه روستایی نتوانید در کابل در سیستم شرکت داشته باشید، در این صورت کاملا بازنده خواهید بود.»

بیش از شش سال پس از تهاجم ششم، هنوز «حقیقتا هیچ چیز نبود که در ولایت‌ها موضوع تصمیم‌گیری باشد.» یک ناظر دانشگاهی خاطر نشان کرد که «تخصیص پست‌ها و مقام‌ها این‌جا در کابل متمرکز است؛ هرکس که بخواهد در این مبارزه شرکت کند باید شخصا به کابل بیاید.»^{۱۰۲} در واقع، در ادامه الگوهای سنتی بار عام، هنوز برای بسیاری از روستاییان افغان عادی است که از راه‌های دور به کابل سفر کنند و انتظار داشته باشند که با یک وزیر یا حتی ریاست جمهوری ملاقات کنند و اغلب خواستار تعویض بوروکرات‌های ارشد بشوند.^{۱۰۳}

روشنفکران برجسته افغان می‌گویند دقیقا رابطه بین ولایت‌ها و مرکز است که باید تقویت شود. اما این کار سیاست‌گذاری در کابل را تقویت خواهد کرد ولی پیرامون را توانمند نخواهد ساخت. بنابراین، «فضای حکومتداری در افغانستان باید از نو آفریده شود و گزارش دهی قلب این موضوع را تشکیل می‌دهد. هر ولایت و ولسوالی باید به طور منظم به مرکز گزارش بدهد. [...] ما باید قالب‌های حکومت داری با مکانیزم‌هایی برای پیوند دادن ولایت‌ها به مرکز ایجاد کنیم.»^{۱۰۴}

در عین حال، موضوع کابل به عنوان کانون اصطکاک بین نیروهای مدرن و سنتی به هیچ وجه اهمیت خود را از دست نداده است.^{۱۰۵} برای مثال، مقامات مذهبی مستقر در شهر، از جمله وزارت حج و اوقاف، به

۱۰۲- آنتونیو گیوستوتزی، سخنرانی در انستیتوت امریکایی مطالعات افغانستان، کابل، ۴ می ۲۰۰۵
103. Giustozzi 2004: 2

۱۰۴- اشرف غنی، سخنرانی در چتام هاوس، لندن، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۵
105. Poya 2005; Sands 2006

دقت ایستگاه های رادیویی کابل را کنترل می کنند. رادیو قره باغ یک بار نامه هایی از شنوندگان را نقل کرد که از شهردار شهر به خاطر استفاده از جشن روز معلم برای گفتار سیاسی در تجلیل از مجاهدین شکایت کرده بودند. شهردار بلافاصله این ادعا را تکذیب کرد و از یک شورای محلی [شورای مذهبی شامل ملاها و ریش سفیدان] خواستار مداخله شد. اما شورا سرانجام به نفع ایستگاه رادیویی نظر داد.^{۱۰۶} با توجه به این گونه اصطکاک ها، توصیف رقابت بر سر ارزش های بومی به عنوان مبارزه بین «شهر» و «روستا» شرح بسیار ساده گرایانه ای از واقعیت اجتماعی در افغانستان خواهد بود. درست برخلاف این، این گونه برخوردها در داخل پایتخت رخ می داد.

در چنین محیط متنوعی، مفهوم غیرسیاسی و سکولار «جامعه مدنی شهرنشین افغانستان» که در عمل در مقابل قدرت دولت و دشمنان آن در سطح های مختلف تعادل ایجاد و آن را کنترل کند، به روشنی غیر واقع گرایانه است. این گونه امیدها آن اعتبار اجتماعی را که علمای مذهبی هنوز در میان مردم روستایی و شهری دارند نادیده می گیرند. در حالی که به ویژه باشندگان شهری اغلب از مقامات اجتماعی ناراضی هستند، بی اعتنایی به نظر شوراهای مذهبی ساده نیست.^{۱۰۷} به علاوه، سخن گفتن شوراها علیه تصمیم های دولت یا حتا بعضی مسئولان غیرمعمول نیست. سه حلقه قدرت - قبیله، دولت و مذهب - بر یکدیگر سایه نمی اندازند. مقداری هم پوشانی و نیز تعریف و موقعیت یابی دوباره در جریان است. بنابراین، این فرض که ساختارهای مذهبی و اولویت آن ها به نوعی با ساختارهای دولتی یکسان است، و هر دو علیه شهروندان متحد هستند، هم از نظر مفهومی و هم عملی نادرست است. در واقع، کمک عوامل بین المللی به سازمان های سکولار مستقر در شهر اغلب به شکل ایجاد غیر مستقیم مشاغل و پشتیبانی از «سازمان های غیردولتی چمدانی» درآمده و از پذیرش فرصت های موجود در جامعه مدنی استوار بر مذهب و کمتر درک شده سرباز زده است.

به طور خلاصه، رهیافتی غیرسیاسی شده به رونق بخشیدن مفهوم

106. Kumar 2006: 266; cf. Mojumdar 2005

107. Johnson and Leslie 2004: 40

شهروندی در افغانستان مثل معادل دانستن سازمان های کشاورزان - که دارای انگیزه اقتصادی هستند - با جامعه مدنی^{۱۰۸} غیر تاریخی به نظر می رسد. قابلیت انتقال این مفهوم در محیط اجتماعی شبکه هایی که به جای این که گرد منافع مشخص عمومی جمع شوند، گرد روابط خانوادگی و قومی گسترده شکل گرفته اند، محدود است. گذشته از آن، اگر توانایی های اجتماعی موجود در ساختارهای قبیله ای و سنتی را پیشاپیش کنار بگذاریم،^{۱۰۹} در این صورت، تلاش برای «ساختن یک جامعه مدنی» در افغانستان حتا به مراتب نادرست تر است.

نتیجه گیری

مطالعه درباره کابل نشان داده است که فرایندهای «بازیابی» شهری و ملی در افغانستان پس از مداخله نمونه های گویایی به دست می دهد از این که کمک های بین المللی چگونه می تواند نتیجه منفی به بار آورد. تحقیقات نشان می دهند که گرچه افغانستان در هنگام نگارش^{۱۱۰} رسماً «در جنگ» نبود، هنوز در چندین سطح از حکومت گرفتار کشمکش های بین منافع ریشه دار و نهادهای موازی است که شهر را به یک ساختار چندلایه تبدیل می کنند.

بدین ترتیب، این تحقیق به این نتیجه می رسد که محور ارتباطی بین سازمان های ملی و بین المللی نیرومندترین محور است؛ این محور بیشترین نفوذ را در زمینه سیاست گذاری برای انجام تغییر در نهادهای موجود در قلمروی شهری را دارا است. با گسترش مفهوم نظری که تاجبخش^{۱۱۱} (۲۰۰۱) پیش نهاده است، من مفهوم «تعیین کنندگی چندعاملی» را برای توضیح بنیاد ساختاری پیشنهاد می کنم که فرایندهای حکومت داری شهری با کنترل محدود از راه دور بتواند بر پایه آن تکامل یابد. مسئله اساسی این است که مداخله بین المللی

108. Rondinelli and Montgomery 2004: 233

109. Schmeidl 2004

۱۱۰- در ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۶، در بحبوحه تلفات رو به رشد نیروهای ناتو که در جنوب افغانستان با طالبان می جنگیدند، شبکه خبری امریکایی سی ان ان درون مایه گزارش های خود را از این کشور به «جنگ ناتمام» تغییر داد.

۱۱۱- کیان تاجبخش، نویسنده کتاب آرمان شهر، فضا، هویت و قدرت در اندیشه اجتماعی معاصر

و پروژه های ملت و دولت سازی و «توانمندسازی» ناشی از آن در بهترین حالت به نتایج تردیدآمیز منجر شده اند و این کار به ضرر «فضای سیاست گذاری» برای شهر تمام شده است.^{۱۱۲}

علاوه بر این، این تحقیق نشان می دهد که حداقل سه فرضیه مرسوم درباره بازسازی شهرهای پس از جنگ در کشورهای آسیب پذیر باید مورد بازنگری اساسی قرار بگیرد. اول، خط فاصل بین آسیب پذیران و حفاظت شوندهگان، فقرا و ثروتمندان، بی زبانها و قدرتمندان را نمی توان به سادگی بین فضاهاى شهری و روستایی کشید زیرا این خط از میان شهرها نیز می گذرد. دوم، دیدگاهی غیرسیاسی و بازار - محور و استراتژی های ناشی از آن برای پیشرفت در محیطی با ضعف نهادی بهترین رهیافت به شهرسازی پس از مداخله و پس از جنگ نیست بلکه در حقیقت بدترین رهیافت است زیرا از امکان تقویت ساختارهای انحصاری و الگوهای اقتصاد سیاسی شهری و در عین حال توانمند ساختن نیروهای ضد دولتی برخوردار است. سوم، تحمیل استراتژی های توسعه شهری بدون در بر گرفتن سیاست های محلی و تعهد به شکیبایی لازم برای تعدیل نهادی محلی نه تنها ناکارآمد است، بلکه ممکن است نامنی انسان ها را افزایش دهد و به این ترتیب برنامه ریزی برای این گونه شهرها و حکومت بر آن ها را مشکل تر سازد.

سرانجام، اگر بتوان شروع دوشاخه گی در ساختار سیاست در کابل و درباره آن را از این تحقیق نتیجه گرفت، این نقطه شروع به نظر می رسد اشغال روس ها در حدود ۳۰ سال پیش باشد. اگر از چشم انداز تطبیقی نگاه کنیم، این یافته خبر خوشی برای تداوم اشغال عراق نیست؛ عراق صحنه نبرد بین المللی دیگری است که وعده های دموکراسی و شکوفایی در آن بسیار دورتر از چیزی به نظر می رسند که در شروع اشغال عنوان می شد. اگر بنا است که این گونه هدف های شکوهمند کاملاً از دیدرس خارج نشوند، در این صورت شهرها به عنوان موتور پیشرفت اقتصادی و سیاسی در وضعیت پس از جنگ شایسته توجه دقیق تری هستند.

112. cf. Cavill and Sohail 2004: 170

References:

1. ACF. 2004. Kabul Vulnerability Mapping: Final Report. Kabul: Action Contre la Faim.
2. ACSF. 2004. Understanding Civil Society in Afghanistan: Baseline Study for Donor Support. Kabul: Afghan Civil Society Forum/swisspeace, mimeo.
3. Adamec, Ludwig W. 1996. Dictionary of Afghan Wars, Revolutions, and Insurgencies. Lanham, MD: Scarecrow Press.
4. Arez, Ghulam Jailani and Andreas Dittmann. 2005. Kabul: aspects of urban geography. Peshawar [s.n.].
5. Atmar, Haneef and Jonathan Goodhand. 2001. Aid, Conflict and Peacebuilding in Afghanistan: What Lessons Can Be Learned?. London: International Alert.
6. Banuazizi, Ali and Myron Weiner. 1986. Introduction, to The State, Religion, and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan. Ed. Ali Banuazizi and Myron Weiner, 1-20. Syracuse, NY: Syracuse University Press.
7. Barakat, Sultan. 2004. Setting the Scene for Afghanistan's reconstruction: the challenges and critical dilemmas, in Reconstructing War-Torn Societies. Ed. Sultan Barakat, 801-816. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
8. Bates, Robert H. 2001. Prosperity and Violence. New York and London: W.W.Norton & Co.
9. Beall, Jo 2008. Cities, State Fragility/Resilience and Development: Frameworks, Findings and Thoughts Aloud. Crisis States Research Centre Workshop Paper, Bogotá, Colombia, August.
10. Beall, Jo. 2006. Policy Arena: Cities, Terrorism and Development. Journal of International Development 18 (1): 105-120.
11. Beall, Jo and Daniel E. Esser. 2005. Dynamic or Disordered? Afghan Cities and the Struggle for Effective Management. Briefing Paper Series, Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.
12. Boesen, Inger W. 2004. From Subjects To Citizens: Local Participation in the National Solidarity Programme. Working Paper Series, Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.
13. Bokhari, Farhan and Rachel Morarjee. 2006. Four die in Kabul bomb assassination attempt. London: Financial Times, 13

March.

14. Brynen, Rex (2005), Donor Assistance: Lessons from Palestine for Afghanistan, in: Junne, Gerd and Willemijn Verkoren (eds.), Postconflict development: meeting new challenges, Boulder, CO: Lynne Rienner, 223-248.

15. Canfield, Robert L. 1986. Ethnic, Regional, and Sectarian Alignments in Afghanistan. In *The State, Religion, and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan*, ed. Ali Banuazizi and Myron Wiener, 75-103. Syracuse, NY: Syracuse University Press.

16. Cavill, Sue and M. Sohail. 2004. Strengthening accountability for urban services. *Environment and Urbanization* 16(1): 155-170.

17. Cloud, David S. 2005. Rebuilding Kabul: Reprising his role as mayor, Noorzad has big plans. *The Wall Street Journal*, 4 March.

18. Cooley, Daniel. 2006. *Afghans to Drug Lords: Keep Profits Home*. Associated Press, 14 March.

19. Courtney, Morgan, Hugh Riddell, John Ewers, Rebecca Lindner and Craig Cohen. 2005. In *The Balance: Measuring Programs in Afghanistan*. Washington, DC: Center for Strategic and International Studies.

20. Cramer, Christopher and Jonathan Goodhand. 2002. Try Again, Fail Again, Fail Better? War, the State, and the 'Post-Conflict' Challenge in Afghanistan. *Development and Change* 33(5):885-909.

21. CSO. 2003. *Afghanistan Statistical Yearbook*. Kabul: Central Statistics Office, Traditional Islamic Government of Afghanistan.

22. Davis, Anthony. 2001. How the Taleban became a military force. In *Fundamentalism Reborn? Afghanistan and the Taleban*, ed. William Maley, 43-71. London: Hurst & Company.

23. Djallalzada, Qiamuddin. 2004. Planning the future development of Kabul. In *Development of Kabul: Reconstruction and planning issues: 10th Architecture & Behaviour colloquium 4-7*

24. April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 19-22, *Ascona: Colloquia - Parc Scientifique à l'Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne*.

25. Enzensberger, Hans Magnus. 1993. *Aussichten auf den*

Bürgerkrieg [Perspectives on civil war]. Frankfurt am Main: Rowohlt.

26. Esser, Daniel E. 2007. Target Kabul: human insecurity in the Afghan capital. In Human Security for an Urban Century: Local Challenges, Global Perspectives, ed.humansecuritycities.org, 14-15. Ottawa: Foreign Affairs and International Trade Canada.

27. Evans, Gareth. 2006. World Must Help Afghanistan Through Its Risky Pause. London:Financial Times, 29 January.

28. Gall, Carlotta. 2006. Kabul riot toll raised as inquiry continues. New York: The New YorkTimes, 8 June.

29. Gebauer, Matthias. 2008. Diplomaten reden Klartext mit Karzai. Spiegel Online, 12 June.

30. Ghobar, Mir Gholam Mohammad. 1967. Afghanistan dar masir-i tarikh. Kabul: BookPublishing House.

31. Giddens, Anthony. 1984. The Constitution of Society. Berkeley: California University Press.

32. Giustozzi, Antonio. 2003. Respectable Warlords? The Politics of State-Building in Post-Taleban Afghanistan. Working Paper No. 33. London: Crisis States Research Paper (LSE).

33. Giustozzi, Antonio. 2004. Factional politics and state re-building in Afghanistan. Paper presented at the Crisis States Programme Research Seminar, 29 January, in London, London School of Economics and Political Science.

34. Glatzer, Bernt. 2005. Afghanistan - Staat im Umbruch. Entwicklung und ländlicher Raum 39(5): 11- 13.

35. Goodhand, Jonathan. 2004. Aiding violence or building peace? The role of international aid in Afghanistan. In Reconstructing war-torn societies: Afghanistan, ed. Sultan Barakat, 37-59. London: Palgrave Macmillan.

36. Goodson, Larry P. 2001. Afghanistan's Endless War. State Failure, Regional Politics and the Rise of the Taleban. Seattle, WA: University of Washington Press.

37. Graham, Stephen D. N. 2004. Postmortem city: Towards an urban geopolitics. City 8(2): 165-196.

38. Graham, Stephen D. N. 2006. Cities and the 'War on Terror'. International Journal of Urban and Regional Research 30(2): 255-276.

39. Gregorian, Vartan. 1969. The Emergence of Modern Afghanistan: Politics of Reform and Modernization, 1880-1946. Stanford, CA: Stanford University Press.
40. Grevemeyer, Jan-Heeren. 1990. Afghanistan: sozialer Wandel und Staat im 20. Jahrhundert. Berlin: Verlag für Wissenschaft und Bildung.
41. Grötzbach, Erwin. 1979. Städte und Basare in Afghanistan. Eine stadtheographische Untersuchung, Beihefte zum Tübinger Atlas des Vorderen Orients 16, Reihe B, Wiesbaden:Reichert.
42. Grünewald, François. 2004. Avant-propos / Premier bilan sur la réponse des acteurs humanitaires en milieu urbain. In Villes en guerre et guerres en ville, ed. François Grünewald and Éric Levron, 7-14, 359-382. Paris: Éditions Karthala.
43. Gurr, Ted Robert and Desmond S. King. 1987. Introduction / A Theory of State-City Relations in Western Societies. In The state and the city, ed. T.R. Gurr and D.S. King, 1-42. Basingstoke: Macmillan.
44. Hatch Dupree, Nancy. 2002. Cultural heritage and national identity in Afghanistan. Third World Quarterly 23(5): 977-989.
45. Herbst, Jeffrey (2004), Let Them Fail: State Failure in Theory and Practice: Implications for Policy, in: Rotberg, Robert I. (ed.), When States Fail: Causes and Consequences, Princeton: Princeton University Press, 302-318.
46. Herold, Marc. 2004. Urban Dimensions of the Punishment of Afghanistan by US Bombs. In Cities, War and Terrorism, ed. S.D.N. Graham and S. Marvin, 312-329. Oxford: Blackwell.
47. Hersh, Seymour M. 2004. The Other War. New York: The New Yorker, 12 April. Hippler, Jochen. 2005. Fragile Staaten - Was lehren uns die Länderbeispiele?. Entwicklung und ländlicher Raum 39(5): 23-26.
48. Hondrich, Karl-Otto. 1966. Verfassungsentwicklung, politische Stabilität und sozialer Wandel. Die Modernisierung des traditionellen politischen Systems in Afghanistan. Verfassung und Verfassungswirklichkeit 1, 200-245. Köln: Opladen.
49. ICG. 2003. Afghanistan: The Problem of Pushtun Alienation. Kabul and Brussels: International Crisis Group.
50. ICG. 2005. Crisis Watch, no. 28. Brussels: International Crisis Group.

51. IWPR. 2006. Kabul's Unprecedented Day of Riots. Afghan Recovery Report 217. Kabul: Institute for War and Peace Reporting.
52. Johnson, Chris and Jolyon Leslie. 2004. Afghanistan - The Mirage of Peace. London: Zed Books.
53. Kakar, Hasan Kawun. 1979. Government and Society in Afghanistan. The Reign of Amir 'Abd al-Rahman Khan. Austin, TX: University of Texas Press.
54. Knapp, Eberhard. 2004. The need for one 'Urban vision' and many 'Master plans'. In Development of Kabul: Reconstruction and planning issues, 10th Architecture & Behaviour colloquium 4-7 April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 101-110. Ascona: Colloquia - ParcScientifique à l'Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne.
55. Kumar, Krishna. 2006. Building A Community Radio Network in Afghanistan. In Promoting Democracy in Postconflict Societies, ed. Jeroen de Zeeuw and Krishna Kumar, 257-272. Boulder, CO: Lynne Rienner.
56. Lake, Anthony and Selig. S. Harrison. 1990. After the Wars: Reconstruction in Afghanistan, Indochina, Central America, Southern Africa, and the Horn of Africa. New Brunswick, NJ: Transaction.
57. Lefebvre, Henri. 1996. Space and Politics [1973]. In Writings on Cities, ed. Eleanore Kofman and Elizabeth Lebas, 185-202. Cambridge, MA: Blackwell.
58. Legault, Roch. 2000. The Urban Battlefield and the Army: Changes and Doctrines. Canadian Military Journal, Autumn: 39-44.
59. Lister, Sarah and Andrew Wilder. 2005. Strengthening subnational administration in Afghanistan: technical reform or state-building? Public Administration and Development 25(3): 39-48.
60. Macrory, Patrick. 1966. Signal Catastrophe. The Story of the Disastrous Retreat from Kabul 1842 London: Hodder and Stoughton.
61. Magnaldi, Stephan and Jessica Patera. 2004. Kaboul, de la destruction à la reconstruction. In Villes en guerre et guerres en ville, ed. François Grünwald and Éric Levron, 69-105. Paris: Éditions Karthala.
62. Marsden, Peter. 1998. Dilemmas facing agencies in the urban centres of Afghanistan. Forced Migration Review 3: 15-18.

63. Masson, Charles. 2005. Narrative of Various Journeys in Baloochistan, Afghanistan, and Panjab and Kalat, Including a Residence in Those Countries from 1826-1838. In Journalism Freedom Report 5, ed. Aunohita Mojumdar. Kabul: Media Watch and InterNews. Originally published as 3 volumes (London, 1842).
64. Mouffe, Chantal. 1992. Democratic Citizenship and the Political Community. In Dimensions of Radical Democracy: Pluralism, Citizenship, Community, ed. Chantal Mouffe, 225-239. London: Verso.
65. Mouffe, Chantal. 1993. The Return of the Political. London: Verso. Mumtaz, Babar and Kaj Noschis. 2004. Development of Kabul.: Introduction. In Development of Kabul: Reconstruction and planning issues, 10th Architecture & Behaviour colloquium 4-7 April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 5-12. Ascona: Colloquia – Parc Scientifique à l’Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne.
66. Najimi, Abdul Wasay. 2004. Preservation and revival of cultural identity. In Development of Kabul: Reconstruction and planning issues, 10th Architecture & Behaviour colloquium 4-7 April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 77-84. Ascona: Colloquia - Parc Scientifique à l’Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne.
67. Newell, Richard S. 1972. The Politics of Afghanistan. Ithaca, NY: Cornell University Press. Paasch, Rolf. 2005. Die Armut bleibt, der Terror schwillt. Frankfurt: Frankfurter Rundschau.
68. Post, Johan and Isabelle S.A. Baud. 2002. Evolving views in urban and regional development debates in Africa, Asia, and Latin America: introducing the key issues. In Re-aligning actors in an urbanizing world: institutions and governance in an international perspective, ed. Johan
69. Post and Isabelle S.A. Baud, 1-22. Aldershot: Ashgate.
70. Poya, Fridon. 2005. After Ismail Khan, miniskirts and dating in Herat. Lahore: The Daily Times, 29 November.
71. Pugh, Michael C. and Neil Cooper with Jonathan Goodhand. 2004. War Economies in Regional Context - Challenges of Transformation. Boulder, CO: Lynne Rienner.
72. Roberts, Adam. 2002. Counter-terrorism, Armed Force and the Laws of War. Survival 44(1):7-32.
73. Rondinelli, Dennis A. 2004. International goals and strategies for Afghanistan’s development: reconstruction and

beyond. In *Beyond reconstruction in Afghanistan: lessons from development experience*, ed. John D. Montgomery and Dennis A. Rondinelli, 11-31. New York, NY: Palgrave Macmillan.

74. Rowlands, Ian H. 2001. *Transnational Corporations and Global Environmental Politics*. In *Non-state Actors in World Politics*, ed. Daphné Josselin and William Wallace, 133-149. New York, NY: Palgrave.

75. Roy, Olivier. 1981. *Afghanistan - Die 'Revolution' aus dem Nichts [Afghanistan - 'Revolution' out of the blue]*. *Befreiung* 21: 78-88.

76. Roy, Olivier. 1986. *Islam and Resistance in Afghanistan*. Cambridge: Cambridge University Press.

77. Roy, Olivier. 2001. *Vingt ans d'humanitaire en Afghanistan : et maintenant?* *La Revue Humanitaire* 4 : 19-27.

78. Rubin, Barnett R. 1988. *Lineages of the State in Afghanistan*. *Asian Survey* 28(2): 1188-1209.

79. Rubin, Barnett R. 1992. *Political Elites in Afghanistan: Rentier State Building, Rentier State Wrecking*. *International Journal of Middle East Studies* 24(1): 77-99.

80. Rubin, Barnett R. 1994. *Afghanistan in 1993: Abandoned but Surviving*. *Asian Survey* 32(2): part II, 185-190.

81. Rubin, Barnett R. 2000. *The Political Economy of War and Peace in Afghanistan*. *World Development* 28(10): 1789-1803.

82. Rubin, Barnett R. 2002. *The Fragmentation of Afghanistan*. 2nd edition, New Haven, CT: Yale University Press.

83. Rubin, Barnett R. 2003. *Transitional justice and human rights in Afghanistan*. *International Affairs* 79(3): 567-581.

84. Rubin, Barnett R., Abby Stoddard, Humayun Hamidzada and Adib Farhadi. 2004. *Building a New Afghanistan: The Value of Success, the Cost of Failure*. New York: Center on International Cooperation in cooperation with CARE International.

85. Saeed, Abdul Baseer. 2002. *Reconstructing the capital*. *Afghan Recovery Report* 20, Kabul: Institute for War and Peace Reporting.

86. Saeed, Abdul Baseer and Amanullah Nasrat. 2005. *Where Streets Have No Name*. *Afghan Recovery Report* 179. Kabul: Institute for War and Peace Reporting.

87. Sands, Chris. 2006. Kabul clerics rally behind Taleban, urge worshippers to 'pick up a gun' against government. Toronto: Toronto Star, 22 May.
88. Schetter, Conrad. 2005. Ethnoscapes, National Territorialisation, and the Afghan War. *Geopolitics* 10: 50-75.
89. Schetter, Conrad. 2006. Afghanistan: Willkommen im Umerziehungslager, *FriEnt-Impulse* 5, Bonn: Arbeitsgemeinschaft Entwicklungspolitische Friedensarbeit.
90. Schmeidl, Susanne. 2004. Civil Society Report. Kabul: Afghan Civil Society Forum/swisspeace, mimeo.
91. Schütte, Stefan. 2004. Urban Vulnerability in Afghanistan: Case Studies from Three Cities. Case Study Series, Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.
92. Schütte, Stefan. 2005. Emerging Trends in Urban Livelihoods. Working Paper Series. Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.
93. Schwager, Joseph. 1932. Die Entwicklung Afghanistans als Staat und seine zwischenstaatlichen Beziehungen. Leipzig: Universitätsverlag Robert Noske.
94. Shahrani, M. Nazif. 1986. State Building and Social Fragmentation in Afghanistan: A Historical Perspective. In *The State, Religion, and Ethnic Politics: Afghanistan, Iran, and Pakistan*, ed. Ali Banuazizi and Myron Weiner, 23-74. Syracuse, NY: Syracuse University Press.
95. Shahrani, M. Nazif. 2001. The future of the state and the structure of community governance in Afghanistan. In *Fundamentalism Reborn? Afghanistan and the Taleban*, ed. William Maley, 212-242. London: Hurst & Company.
96. Soave, Anna. 2004. The historical neighbourhoods of Kabul: Planning efforts and negotiation processes. In *Development of Kabul: Reconstruction and planning issues*, 10th Architecture & Behaviour colloquium 4-7 April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 85-92. Ascona: Colloquia - Parc Scientifique à l'Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne.
97. Stewart, Rory. 2006. All Politics Is Local. New York: The New York Times, 13 July.
98. Tajbakhsh, Kian. 2001. The promise of the city: space, identity, and politics in contemporary social thought. Berkeley, CA:

University of California Press.

99. Thier, Alexander J. and Jarat Chopra. 2002. The road ahead: political and institutional reconstruction in Afghanistan. *Third World Quarterly* 23(5): 893-907.

100. TISA. 2004a. Urban Development Public Investment Programme, Submission for the SY 1383-1385 National Development Budget. Kabul: Ministry of Urban Development and Housing, Ministry of Interior, Kabul Municipality.

101. TISA. 2004b. National Priority Programmes: the National Urban Programme, Kabul: Transitional Islamic State of Afghanistan. <http://www.afghanistangov.org/npp> (Accessed: 12 August 2004).

102. UN Habitat. 2006. State of the World's Cities 2006/7 – The Millennium Development Goals and Urban Sustainability: 30 Years of Shaping the Habitat Agenda. London: Earthscan.

103. Van der Tas, Jurjen. 2004. Social services, access to land and transportation. In *Development of Kabul: Reconstruction and planning issues*, 10th Architecture & Behaviour colloquium 4-7 April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 67-72. Ascona: Colloquia - Parc Scientifique à l'Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne.

104. Viaro, Alain. 2004. What is the use of a Master plan for Kabul?. In *Development of Kabul: Reconstruction and planning issues*, 10th Architecture & Behaviour colloquium, 4-7 April, ed. Babar Mumtaz and Kaj Noschis, 153-163. Ascona: Colloquia - Parc Scientifique à l'Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne.

105. Virilio, Paul. 2004. Die überbelichtete Stadt [The overexposed city]. *Aus Politik und Zeitgeschichte B* 44: 1-8.

106. Walter, Barbara F. 2002. *Committing to peace: the successful settlement of civil wars*. Princeton, NJ: Princeton University Press.

107. Ward, Gavin. 1996. *Urban Rehabilitation in Kabul - Bridging between Communities and Institutions*. Revival 5. York: University of York.

108. Westad, Odd Arne. 2005. *The Global Cold War: Third World Interventions and the Making of Our Times*. Cambridge: Cambridge University Press.

109. Wiebe, Dietrich. 1978. *Stadtstruktur und kulturgeographischer Wandel in Kandahar und Südafghanistan*. Kiel: Universität Kiel.

110. Wimmer, Andreas and Conrad Schetter. 2003. Putting state-formation first: some recommendations for reconstruction and peace-making in Afghanistan. *Journal of International Development* 15: 525-539.
111. World Bank. 2006. Kabul Faces Urban Land Crisis, Warns World Bank Report. Press Release. Kabul: The World Bank, 22 June.
112. Yavari d'Hellencourt, Nouchine, Shuhrat Rajabov, Nasrollah Stanikza, and Abdul Salam. 2003. Preliminary Study of Land Tenure Related Issues in Urban Afghanistan with Special Reference to Kabul City. Kabul: Global Campaign on Secure Tenure/UN Habitat, mimeo.

جهان شهر کابل: امپراتوری جغرافیای سیاسی از دیدگاه برنامه ریز^۱

پیتر و کالگرو

چکیده:

دکتر پیتر و آندرس کالوگرو

دارای دکترای برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای، دانشگاه کالیفرنیا، برکلی (-۲۰۱۱ ۲۰۰۴) با تأکید بر مطالعات شهری در جهان؛ تأکید بیرونی: "جامعه‌شناسی توسعه جهانی‌سازی"، به سرپرستی پیتر اونز. تأکید داخلی: "فصل مشترک‌های نظریه برنامه‌ریزی و نقد رادیکال فرهنگی." پایان‌نامه او با عنوان «برنامه‌ریزی در کابل: سیاست شهرنشینی در افغانستان» برنده بهترین پایان‌نامه بین‌المللی درباره برنامه‌ریزی شد. برخی از نوشته‌های منتشر شده او عبارتند از:

2011. "Kabul cosmopolitan: geopolitical empire from the planner's viewpoint."

Planning Theory 10(1), 66-78

2009. "Dilemmas in a general theory of fieldwork." Berkeley Planning Journal 22 (3) pp. 2-8.

2008. "Urban Planning in Kabul" Volume 15 (supplement) pp. 7-9

1992. Cartographer for "The Unrepresented Nations and Peoples Organization: Diplomacy's cutting edge." Whole Earth Review 77 (Winter) pp. 32-36.

1992. "Moore, Lyndon, Turnbull, and Whitaker: A Celebration." CED News 10 (1) pp. 6-7

این مقاله مفهوم جهان‌شهرگرایی را به عنوان چارچوب نظری به منظور کاوش شهرنشینی و اخلاق برنامه‌ریزی در کابل مورد استفاده قرار داده است. در این مقاله استدلال‌های جهان‌شهری ساندرکاک^۲ با به کارگیری استدلال سیاسی موفی^۳ جهت تشریح تفصیلی مفهوم جهان‌شهرگرایی مجادله‌ای {آگونیستی}^۴ در تقابل با مفهوم جهان‌شهرگرایی جهانی ساز مورد تحلیل قرار می‌گیرد. رویه‌هایی که زندگی شهری در کابل را شکل می‌دهد با آن چه سایمون^۵ از آن با عنوان فرایند دنیاگرایی در شهرهای جنوب صحرای آفریقا نام می‌برد، مشابهت دارد. در چنین شرایط متناقضی، شهروندان کابل ابعاد حیاتی کثرت‌گرایی مجادله‌ای را به نمایش می‌گذارند. برعکس، جامعه‌ای فراملی

1 . Kabul cosmopolitan: Geopolitical empire from the planner's viewpoint, Pietro Calogero, Planning Theory

2. Sandercock

3. Mouffe

4. Agonist

5. Simone

در کابل، جهان‌شهرگرایی کمتر انتقادی و احتمالاً جهانی را از طریق ایجاد دهکده ای جهانی که زمین خواری از هم گسیخته ای را به طور اجتماعی تشویق می کند، در برمی گیرد. ارزش فهم انتقادی تر و مجادله‌ای تر از طریق تحلیل ناهمگونی پیش بینی شده در آرمان های برنامه ریزی بین نهادهای برنامه ریزی ملی و محلی در کابل مشخص می شود. این تحلیل وظیفه اخلاقی جدیدی را برای برنامه ریزان شهری نشان می دهد: به چالش کشیدن امپراتوری جغرافیای سیاسی از طریق اخلاق جهان‌شهری که در برگزیده تعارض های ماهوی است که به همراه بازشناسی واقعی و دربرگرفتن سیاسی دیگران حاصل می شود.

این مقاله تبارشناسی ویژه ای از جهان‌شهرگرایی را از نظریه برنامه ریزی معاصر، از طریق فلسفه رواقی^۶، و سپس رویه های دنیاگرایی نهادهای کلیدی در برنامه ریزی کابل ردیابی می کند. عنوان مقاله تجلیلی از کتاب دایان سینجرمن^۷ و پل امار^۸ با عنوان جهان‌شهر قاهره^۹ است. بر اساس نظریه پسااستعماری و جامعه شناسی انتقادی، آن ها جهان‌شهرگرایی متمایزی را در قاهره مورد بحث قرار دادند که اصیل است و برگرفته از چیز دیگری نیست^{۱۰}؛ این همان جهان‌شهرگرایی است که از دید سایمون (۲۰۰۱) و روی^{۱۱} (در این شماره) دنیاگرایی تعبیر شده است. مطابق با بحث جنیفر رابینسون^{۱۲} (۲۰۰۲)، سینجرمن و امار قاهره را به عنوان شهر جهانی که شایسته جایگاهی والا در نقشه نظریه شهری است، معرفی می کنند.

با اعلام این که کابل جهان‌شهر است، من همانند سینجرمن و امار همان ادعای دوگانه را دارم. اول، مدعی هستم که کابل به حق جهان‌شهر است، حتی اگر مشخصات جهان‌شهرگرایی کابل برای خوانندگان انگلیسی زبان ناشناخته باشد. دوم، از خوانندگان این

6. Stoic

7. Diane Singerman

8. Paul Amar

9. Cairo Cosmopolitan (2006)

10. Chatterjee, 1986

11. Roy

12. Jennifer Robinson

مقاله خواهان تعهد اخلاقی به جهان‌شهرگرایی هستیم: نه تنها برای تشخیص جهان‌شهرگرایی کابل، بلکه برای تفکر در پیچیدگی‌ها و ابهام‌های برنامه ریزی شهری در این مقطع زمانی از امپراتوری جغرافیای سیاسی.

بازگشایی و بازساخت اجمالی مفهوم جهان‌شهرگرایی

استدلال سینجرمن و آمار این است که اگر قرار باشد ایده جهان‌شهرگرایی به عنوان دیدگاه انتقادی ضد هژمونیک مورد استفاده قرار گیرد، اصلاح استفاده نادرست استعماری آن ضروری است. از این رو آن‌ها ساختن جهان‌شهرگرایی نوستالژیک یا میراثی و روشی را که این ایده برای تجسم بخشیدن به تفاوت و نابرابری به کار رفته، رد می‌کنند.^{۱۳} آن‌ها رد این تصور نادرست مدرن از جهان‌شهرگرایی را در رساله ۱۷۹۵ امانوئل کانت^{۱۴} به نام صلح دائمی^{۱۵} نشان می‌دهند. همانند استدلال دولت جهانی که جنگ را غیرضروری می‌سازد، تفسیر جهان‌شهرگرایی کانت وعده مدرن راه حلی دائمی برای منشا دیرینه رنج انسان را ارائه کرده است. همانطوری که مارشال برمن^{۱۶} اشاره می‌کند، تمایل غائی راه حل دائمی بخشی از «مدرنیسم است که در تضاد با تغییر یا خلاف آن است و یا مدرنیسمی است که در جستجوی یک تغییر بزرگ است و نه چیزی بیشتر»^{۱۷}. تفسیر کانت از جهان‌شهرگرایی از طریق جامعیت بخشیدن به منطق روشنگری اثر غیر منتظره‌ای داشته است: بُعد سیاسی مفهوم جهان‌شهرگرایی را به تعویق انداخت و بر آن سرپوش گذاشت.

به منظور اصلاح جهان‌شهرگرایی به صراحت سیاسی، من از هم‌گشایی این پوسته جهان‌شمول، بررسی دوباره معنی رواقی قدیمی تر آن و سپس بازسازی مفهوم جهان‌شهرگرایی به همراه مفهوم

13. Singerman and Amar, 2006: 30

14. Immanuel Kant

15. Perpetual peace

16. Marshall Berman

17. Berman, 1988: 7

چانتال موفی^{۱۸} از کثرت گرایی مجادله‌ای را پیشنهاد می‌کنم. دلیل ارائه چنین راهبرد ویژه‌ای این است که سعی دارم مفهومی از جهان‌شهرگرایی را تبیین کنم که از تجربیاتم در کابل یاد گرفته‌ام. در حالی که نقطه مرجع کالیفرنمایی من به شدت از کانت تأثیر پذیرفته، به نظر می‌رسد افغان‌ها از این اخلاق رواقی از طریق تبارشناسی متمایزی بهره می‌برند که بازتفسیر کانت کمتر تأثیر داشته است.

مارتا نوسباوم^{۱۹} (۱۹۹۷) پیدایش و تکوین جهان‌شهرگرایی را به عنوان یک بیان رادیکال برگرفته از دیوژن^{۲۰} فیلسوف کلبیون می‌داند. اگر چه دیوژن از پُلّیس {شهر} سینوپ بود، اما خود را کازمو - پولیتیس معرفی می‌کرد که برگردان تحت اللفظی شهروند جهان است.^{۲۱} چنین اظهارنظری آشکارا بیانیه‌ای سیاسی بود. در میان هلنی‌های باستان، فردیت به شهروند بودن شهر مشخصی بستگی داشته است. فیلسوفان رواقی این ایده را برگرفتند و چالش رادیکال آن را در برابر پایه بیگانه‌هراسی عمیق هویت هلنی {یونانی} حفظ کردند.^{۲۲} مفهوم رواقی جهان‌شهرگرایی نیازمند جهانی شدن همگن و فراگیر نیست، بلکه، استدلالی برای تشخیص فردیت کسانی است که متفاوت هستند، و تشخیص اعتبار آن‌ها در سیاست، بدون مفروض داشتن حذف آن تفاوت‌ها در حال یا در آینده است.

در کابل، مفهوم رواقی شهروند جهانی^{۲۳} تبارشناسی متفاوتی را از طریق کاربرد مستمر فلسفه یونان در آموزش عالی عالمان و مجتهدان مسلمان دنبال می‌کند. متحده^{۲۴} (۱۹۸۵)، میچل^{۲۵} (۱۹۹۱) و به ویژه مسیک^{۲۶} (۱۹۹۳) به ترتیب این جنبه فلسفی و مشاخره‌آمیز تحصیل اسلامی در ایران، مصر و یمن را توصیف

18. Chantal Mouffe

19. Martha Nussbaum

20. Diogenes

21. Laërtius, 1925

22. Glacken, 1967: 23-4

23. kosmo politiki

24. Mottahedeh

25. Mitchell

26. Messick

می‌کنند. من زمانی که در سال ۲۰۰۷ برنامه ریزی شهری را در دانشگاه کابل تدریس می‌کردم با چنین تمایل فلسفی در میان دانشجویان و دانشکده مواجه شدم. همچنین با اشتیاق گسترده‌ای در زمینه مباحثه ماهوی در میان فروشنده‌گان، راننده‌های تاکسی و سایر کابلی‌هایی که با آن‌ها ملاقات داشته و یا کار می‌کردم، رو به رو شدم. اغلب در مورد عقاید سیاسی و مذهبی ام از من سؤالاتی پرسیده میشد و متوجه شدم که می‌توانم درباره دیدگاه‌های مخالف با کابلی‌ها آسان‌تر از امریکایی‌های دارای عقاید مذهبی و سیاسی متفاوت بحث کنم.

این توانایی در مخالفت، برخلاف گرایش قطبی‌گرایی و ساکت‌سازی هم‌ستیزی، با مشخصات مجادله {آگونیسم} موفی تناسب دارد (Mouffe, 1993). هر دو مفاهیم قدیمی هستند ولی موفی اشاره می‌کند که سیاست دموکراتیک و کثرت‌گرایانه بیشتر نیازمند پذیرش دوام و بازپیدایی تضاد و کشمکش است تا تمایل غایی به راه حلی دائمی برای مسائل سیاسی. در مفهوم سیاه و سفید هواخواهی در برابر هم‌ستیزی تضاد سیاسی، موفقیت در مقابل مخالفان نیازمند دوری از انسانیت، تحقیر و نابودی‌هایی هم‌ستیز به عنوان یک دشمن است. از سوی دیگر، مفهوم تضاد سیاسی به عنوان مفهومی قهرآمیز تضادها را امری ذاتی (تشکیل‌دهنده) فضای سیاسی فرض می‌کند. جهان‌شهرگرایی در صورت بندی پیش‌گامی آن، ایده‌های مجادله‌ای است. بنابراین، مفهوم بازسازی شده جهان‌شهرگرایی به صراحت سیاسی جهان‌شهرگرایی مجادله‌ای نامیده می‌شود.

قصد ندارم کابلی‌ها را به عنوان الگوی فعال جهان‌شهرگرایی آگونیستی مطرح کنم، اگر چه به نظر می‌رسد چنین درک‌رواکی از جهان‌شهرگرایی با آن چه که در کابل تجربه کردم، تناسب دارد. به نظر می‌رسد وضع کابلی‌هایی که من با آن‌ها روبه‌رو شدم از تجربه آن‌ها از جنگ‌خشن داخلی نشأت می‌گیرد که بین جناح‌های مجاهدین از ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ صورت گرفته است.^{۲۷} طی چهار سال حدود ۵۰ هزار شهروند کشته شدند و حدود ۵۰۰

27. Benard, 2002

هزار نفر از شهر فرار کردند^{۲۸}. با ادامه جنگ، تضاد قومیتی به تدریج شدت گرفت. مجاهدین شروع به کشتار جمعی شهروندانی کردند که از طریق نزدیکی قومی با سایر جناح ها هم سو بودند. بنابراین، شهروندان به دنبال حمایت در قلمرو جناح هایی بودند که ادعا می کردند نماینده آن ها هستند.

هیچ یک از جناح های مجاهدین در جنگ داخلی پیروز نشد. در عوض، جنبش طالبان شهر را در سپتامبر ۱۹۹۶ تسخیر کردند و امنیت در شهر را دوباره برقرار ساختند. همکاران من در وزارت انکشاف شهری تنفر شدید خود را از طالبان بیان کردند، اما دلیل شان غیر منتظره بود: احساس آن ها این بود که طالبان به عمد سعی کرده اند فرهنگ شهری کابل را بکشند. طالبان استفاده عمومی از هر زبانی به جز پشتو را نهی کرده بودند، سیاستی که حتی برای پشتو زبان های این شهر چند زبانه اهانت آمیز بود. آن ها بسیاری از عناصر اجرایی زندگی شهری، از موسیقی زنده و ضبط شده تا رقص در عروسی ها را در شهری با سنت غنی هنرهای نمایشی سرکوب کردند^{۲۹}. طالبان به اعمال تفکیک جنسیتی و برقع که مجاهدین در سال ۱۹۹۲ تحمیل کرده بودند، ادامه دادند.

این مدرک روایت گونه نشان می دهد که پنج سال حاکمیت طالبان دوره سردی را به کابلی ها تحمیل کرده و مبنایی را برای بازگشت هویت شهری مشترک به واسطه بیزاری گسترده از اقدامات و سیاست های طالبان فراهم نمود. در ضمن، اقدامات همزیستی روزانه در شهری پرازدحام (اتوبوس سواری با هم، معامله با یک دیگر و زندگی تحت تسلط بیگانه) آن چه را که بوردیو^{۳۰} (۱۹۷۷) عادت های روزمره می نامد، ایجاد نمود که در این مورد عادت به جهان شهرگرایی آگونستی است.

همانند سینجرمن و آمار، لیونی ساندرکاک عادت ها و آداب و رسوم جهان شهری در میان برنامه ریزان شهری را در دو کتاب

28. Human Rights Watch, 2005

29. Rashid, 2000

30. Bourdieu

به سوی جهانشهر^{۳۱} (۱۹۹۸) و جهانشهر دو: شهرهای دورگه قرن بیست و یکم^{۳۲} (۲۰۰۳) مطرح می‌سازد. پنج سالی که این دو کتاب را جدا می‌کند، سال‌های تعیین‌کننده‌ای به شمار می‌رود. همان‌طور که ساندرکاک در مقدمه کتاب دوم می‌نویسد، هدف اصلی به روز نمودن کتاب به سوی جهانشهر بوده است. اما حملات ۱۱ سپتامبر موجب تغییر نگران‌کننده بین‌المللی به سمت جنگ ژئوپولیتیکی، بیگانه‌هراسی ملی‌گرایانه و محرومیت شهری شد. اگر چه چندفرهنگ‌گرایی آزادمنشانه ممکن است به دستورکار جهانشهرگرایی جهانی یا آگونستی کمک کند، بازنگری ساندرکاک در چندفرهنگ‌گرایی تعهد عمیق او به همزیستی قابل اعمال و آگونستی را آشکار می‌سازد:

وظیفه من بازاندیشی درباره چندفرهنگ‌گرایی به عنوان شکلی از سیاست دموکراتیک و به عنوان چشم‌انداز جامعه انسانی است... چنین طرحی جایگاه‌گزینی فرهنگی تمام انسان‌ها، گریزناپذیری و البته اشتیاق به تنوع فرهنگی و مبادله میان فرهنگی، حق شهری که بخشی از حقوق متفاوت بودن است، جامعه سیاسی به عنوان مبنایی برای تعلق به جوامع چندفرهنگی، و به اشتراک‌گذاری منصفانه قدرت اقتصادی و سیاسی برای تمامی فرهنگ‌ها به عنوان مبنایی ضروری برای جامعه چندفرهنگی ثابت و پویا را تایید می‌کند^{۳۳}.

اگر این پروژه حیاتی برای برنامه ریزان شهری در قرن بیست و یکم باشد، در این صورت محدوده چنین پروژه‌هایی نیازمند دربرگرفتن شهرهایی به جز شهرهایی است که برنامه ریزان وطن‌می‌دانند. همچنین برنامه ریزی فراملی فعالیت‌هایی را که اغلب به عنوان کمک‌رسانی بین‌المللی و توسعه‌ای تلقی می‌شود نیز در برگیرد. در این راستا، کابل نمونه موردی کاملاً متفاوتی است که نشان‌دهنده نقاط قوت و ضعف کمک‌رسانی بین‌المللی به عنوان شکلی از برنامه ریزی فراملی است.

31. Toward Cosmopolis

32. Cosmopolis II: *Mongrel Cities of the Twenty-First Century*

33. Sandercock and Lyssiotis 2003: 6-8

فراملی گرایي تفكيك شده: دهكده جهاني در كابل

افغان هايي كه در شكل گيري شهر كابل درگير هستند نه تنها به عنوان افراد متفاوت بلکه به عنوان اعضاي گروه هاي مجزا نيز بينش هاي بسيار متفاوتي درباره شهر در پيش مي گيرند. در مقايسه، من آژانس هاي كمك رسان فراملی را در وفاق نزديكي در مورد چگونگي درك از كابل و سياست هاي لازم براي اجرا در آن يافتم. توافق آگاهانه بر سر رسمي كردن اسكان غيررسمي، حفظ حقوق مالكيت و اجراي حقوق بشر همگاني بين آن ها وجود داشت. با توجه به منشاء اصلي بين المللي جامعه كمك رسان در كابل، فقط مي توانم حدس بزنم كه اين وفاق در بخشي، در نتيجه خود انتخابي و پالايش از طريق سازوكارهاي نهادي است كه آژانس هاي كمك رسان فراملی را به كابل مي آورد. من بخشي از آن فرايند هستم. به عنوان دانشجوي كارشناسي ارشد و مدرس مطالعات توسعه به دانشجويان بركلي در شكل گيري نهادي و اجتماعي اين طبقه از فراملیان اعزامي به منظور ايجاد نوعي دنياي بهتر سهيم هستم.

به جای توصيف آن چه آژانس هاي كمك رسان به دنبال اجراي آن در كابل هستند، تحليل چگونگي سكونت ما در كابل و چگونگي شكل دهی به آن از طريق رويه هاي سكونت ضروري به نظر مي رسد. به عنوان برنامه ريزان شهري لازم است اقتصاد سياسي دهكده جهاني فراملی كابل را درك كنيم.

در ماه می ۲۰۰۲، آژانس هماهنگ کننده برای کمک به افغانستان^{۳۴} فراخوان عمومي را خطاب به دولت انتقالی جديد جهت وضع قوانين اجاره و حمايت از مستأجرین در برابر تخليه ملك صادر كرد^{۳۵}. اين فراخوان را ۶۰ نهاد كمك رسان امضا کرده بودند. اين سازمان هاي غيردولتي مشاهده کردند كه تحت شرايط بازار آزاد آن ها ناخواسته صدمات زيادي را به كابلي هاي فقيرتر از طريق رقابت براي مسكن موجود در كابل ايجاد کرده اند^{۳۶}.

34. The Agency Coordinating Body for Afghan Relief (ACBAR)

35. Bearak, 2002

36. ACBAR, 2002

این رقابت برای مسکن از اواخر دسامبر ۲۰۰۱ تا می ۲۰۰۲ زمانی که سازمان های غیردولتی دهکده های جهانی را در کابل ایجاد نمودند، تشدید شد. من به طعنه از اصطلاح دهکده جهانی در اشاره به گفتمان خوشبینانه در مورد جهانی شدن و فعالیت گرایی فراملی دهه ۱۹۹۰^{۳۷} و همچنین دگرگونی ویژه فضای شهری حاصله از مدارهای فراملی سرمایه و نیروی انسانی استفاده می کنم. دهکده جهانی کابل در محله وزیر اکبرخان متمرکز است. این محله در محل اردوگاه دوم انگلیسی ها در ۱۸۸۱-۱۸۷۹، محل کلیدی دومین تلاش انگلستان برای مستعمره کردن افغانستان، ساخته شده است^{۳۸}.

محل و شکل دهکده جهانی کابل تحت تاثیر عوامل متعددی قرار گرفته است. اول این که، همانند مراکز تجاری فراملی در تحقیق کاستلز^{۳۹} (۱۹۹۶)، سازمان های غیردولتی در کابل دفاتر اصلی خود را نزدیک فرودگاه بین المللی برای تسهیل ورود و خروج، به ویژه خروج به هنگام فروپاشی ناگهانی رژیم قرار داده اند. دوم این که آن ها نزدیک به سفارتخانه ها و مقر سازمان ملل قرار گرفته بودند تا حدودی به منظور استفاده از خدمات شهری خارجی محور: بارها، کلپ های شبانه، سوپرمارکت ها، رستوران ها، بانک ها، دفاتر مخابراتی، حمام آب معدنی، فروشگاه های لوازم الکترونیکی، فروشگاه فرش های گران بها و سوغاتی و فروشگاه فروش جدیدترین نسخه های غیرقانونی نرم افزار و دیسک های فشرده. این محل ها همچنین جریان اطلاعاتی غیر رسمی و مبادله ای کارکنان را تسهیل می کند. با تکمیل قرارداد شش ماهه یا یک ساله، کارمندان بین المللی اغلب بین پست های سازمان های غیردولتی، سازمان ملل و بخش دیپلماتیک جابجا می شوند. آژانس های کمک رسان و سفارتخانه ها به کارکنانی با مجموعه مهارت های اجتماعی، اداری و فنی متمایز نیاز دارند. موازی با چنین شرایطی، تقاضا برای افراد حرفه ای متخصص

37. Keck and Sikkink, 1998

38. Forbes, 1892

39. Castells

کامپیوتر از نوع دره سیلیکون^{۴۰} وجود دارد^{۴۱}.

این حق حضور در این محل مشترک نوعی از اقتصاد شهرنشینی است^{۴۲}. بدین معنا که دهکده جهانی به عنوان محلی برای ایجاد شهروندی متمایز عمل می کند^{۴۳}. از طریق تجربه زندگی و کار، کارکنان آژانس، خود را به عنوان عناصر دارای امتیاز ویژه و ارجح در نظام فراملی توسعه - دیپلماسی - کمک رسانی قلمداد می کنند. گفتمان مشترک، جهان بینی و عادت های روزمره این جامعه بین المللی، که با قابل مبادله بودن کارکنان مورد تاکید قرار می گیرد. این چیزی است که من جهان شهرگرایی جهانی کننده می نامم.

سومین دلیلی که محله وزیراکبر خان به عنوان محلی برای دهکده جهانی جذابیت داشت این است که ساختمان های موجود را می توان به عنوان دفاتر مرکزی و خوابگاه های کارکنان مورد استفاده قرار داد. در شهرهای غربی سازمان ها می توانند با اجاره قسمتی از ساختمان های اداری از حداقل امنیت و زیرساخت های مشترک استفاده کنند. در کابل، تهدید مفروض برای ایمنی کارکنان بین المللی نقش بیشتری را در شکل گیری فضای شهری ایفا می کند. هر آژانسی مسئول ایمنی کارکنان خود است و برای ایمنی مجموعه ساختمان که با دیوار محصور می شوند، آسان ترین شیوه این سازی است. محله وزیراکبرخان با این نیازها تناسب داشت چون به صورت محله گران بهای شهر در دهه ۱۹۶۰ توسعه یافته بود. خانه هایی با زیربنای بیش از ۲۰۰ مترمربع به نسبت کابل بزرگ هستند. خانه هایی با سقف های مسطح، پنجره هایی از کف تا سقف و طرح های نقاشی رنگی یادآور سایر خانه های مدرن سرتاسر جهان در همان دوره هستند. محله های مرکزی کابل زیرساخت شبکه ای شهری ندارند. تنها مناطق کوچکی به سبک شوروی فاضلاب، آب لوله کشی کارآمد و سیستم گرمایش منطقه ای دارند. به هر حال سازمان های بین

40. Silicon Valley

41. Saxenian, 1994

42. Isard, 1956

43. Ong, 2006

المللی به استفاده از خدمات شبکه ای نیاز ندارند. اکثر زیرساخت ها می تواند در یک قطعه مسکونی به صورت واحد ایجاد گردد. ژنراتورهای دیزلی - الکتریکی برق مکان مورد نظر را تامین می کنند؛ دیش های ماهواره، رله های مایکروویو و تلفن های همراه ارتباطات را فراهم می آورند؛ آب شرب خریداری می شود و مخازن گندزدا از طریق پمپاژ فاضلاب به بیرون از شهر منتقل می شود. به گفته گراهام و ماروین^{۴۴} (۲۰۰۱) دهکده جهانی کابل آشکارا شهرنشینی متلاشی شده ای را نشان می دهد. این خودمختاری زیرساختی خطر را برای آژانس های بین المللی کاهش می دهد، ولی نتیجه فقدان وابستگی درونی با بقیه شهر کابل وجود دارد. نبود تقاضا برای خدمات شهری از سوی همان آژانس های فراملی قادر به پرداخت برای آن، شهرداری را از درآمدی محروم می کند که می توان از آن برای حفاظت از بقیه شهر و ارائه خدمات یارانه ای دیگر استفاده کرد.

دلیل چهارم این که خانه های بزرگ در مرکز کابل برای سازمان های غیردولتی جذاب هستند، این است که این خانه ها قابل اجاره هستند. اکثر مالکان آن ها از زمان کودتای کمونیستی در افغانستان در سال ۱۹۷۸ یا اشغال بعدی شوروی در اواخر ۱۹۷۹ به علت پیوندهای اجتماعی و سیاسی خود ناگزیر از کابل فرار کرده بودند. حکومت های مجاهدین و طالبان مالکیت خانواده های تبعیدی را، هم برای رد سوسیالیزم و هم برای جذب سرمایه انسانی و سرمایه گذاری، تایید کردند. این شناسایی سیاسی روابط مالکیت به بالا رفتن ناگهانی قیمت ها در محله وزیراکبرخان در ۶ ماه اول ۲۰۰۲ منجر شد. مالکان مستأجران قدیمی افغان خود را از ملك خود اخراج کرده و ده برابر به آژانسهای بینالمللی (۵۰۰۰-۳۰۰۰ دلار در ماه) اجاره دادند^{۴۵}.

در حالی که این اتفاق وضع اجاره املاک در مرکز کابل را تغییر می داد، تصمیمات سیاسی غربی، فشار شدیدی را بر کف بازار مسکن ایجاد کرد. در تلاش برای حمایت از دولت نوپای کُرسی،

44. Graham and Marvin

45. Bearak 2002

دولت بلر نیروهای بین المللی حافظ صلح (آیساف) را ایجاد کرد که امنیت فضایی کل پایتخت را تضمین کرد^{۴۶}. سفارتخانه ها و آژانس ها هم از این امنیت شهری بهره مند شدند، ولی این امر منجر به یورش فوری به زمین های کابل توسط چند صد هزار خانوار افغان در ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ گردید. امنیت فضایی به عنوان کالایی نایاب برای خانوارهای افغان که در فضای شهری تحت حفاظت سپر محافظ نیروهای آیساف قرار داشتند، به شمار می رفت. با محصور بودن شهر در میان کوه ها، کابل در سال ۲۰۰۲ به شهری دیواردار در مقیاس منطقه ای و پناه گاهی بی شباهت به سایر نقاط در افغانستان تبدیل شد.

عامل فشاری که به این هجوم کمک کرد، اعلامیه امریکا در زمینه پایان یافتن کشمکش های ۲۳ ساله در افغانستان بود. این اعلامیه پناهندگی جنگی بیش از چهار میلیون افغان در پاکستان و ایران را باطل کرد. ابتدا پناهندگان افغان برای برگشت مشتاق بودند. تنها در سال ۲۰۰۲ حدود یک میلیون و هفتصد هزار افغان به افغانستان برگشتند و انتظار و امکانات UNHCR را زیر فشار قرار دادند^{۴۷} ولی بسیاری از پناهندگان با این وضعیت روبرو شدند که بنا به دلایلی از جمله زمین های مین گذاری شده، بیابان زایی، مصادره زمین توسط فرماندهان محلی و نزاع های دائمی روستایی دیگر نمی توانند در روستاهای خود مستقر شوند. بیش از نیم میلیون نفر در جستجوی مکانی امن در پناهگاه امین کابل بودند. خانواده ها در خانه های اقوام و خویشاوندان خود دو برابر و سه برابر شدند، ساختمان های ویران و متروک را اشغال کردند و خانه های جدیدی روی تپه های شیب داری ساختند که مرکز شهر را احاطه کرده یا قطع می کرد. رقابت برای اسکان در فضای شهری کابل حتی در حاشیه ای ترین محدوده های غیررسمی نیز به گونه ای بود که اجاره ها تا می ۲۰۰۲ سه یا چهار برابر گردید.

از طریق تصمیمات سیاسی، از مقیاس ژئوپلیتیکی تا مقیاس

46. Erlanger, 2001

47. Turton and Marsden, 2002

ساختمان های واحد، آژانس های غربی فشار زیادی را بر روی بازار مسکن چه در سطح بالا و چه در سطح پایین آن در کابل ایجاد کرده بودند. در این مقطع، اخراج از مسکن بسیار شایع شد و نگرانی زیادی را در میان خانوارهای افغان به وجود آورد^{۴۸}. انگیزه های تعدی مذکور هم از سوی فراملی ها و هم از سوی خانوارهای افغان موجب ایجاد ارزش مصرف فرصت های کلی و کاهش خطر گردید. ولی سرمایه گذاری نامحدود در این زمینه ها فضای شهری را به عنوان فرمی از برنامه ریزی شهری شکل داد که اسمیت^{۴۹} (۲۰۰۲) آن را «گران سازی به عنوان راهبرد شهری جهانی»^{۵۰} می نامد.

خروج از وفاق

در ژوئن ۲۰۰۳، من داوطلبانه برای وزارت مسکن و انکشاف شهری شروع به کار کردم. وزیر یوسف پشتون ساماندهی پیمایش شرایط جمعیت شناسی و مسکن شهر را با همکاری کارکنان وزارتخانه به من واگذار کرد. مهندس پشتون در زمینه مهندسی، معماری و شهرسازی در دانشگاه امریکایی بیروت تحصیل کرده بود. پشتون که در سال ۲۰۰۲ و دوباره در ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹ به وزارت منصوب شد، فرهنگ سازمانی وزارتخانه را در حکومت کرزی درک و تعریف کرده است. او در سال ۲۰۰۵ "مسکن" را از نام و مأموریت وزارتخانه حذف کرد و سیاست هایی را در هماهنگی با وفاق بین المللی به پیش برد: رسمیت دادن به مالکیت، ارتقای تدریجی اسکان غیررسمی و برنامه ریزی مشارکتی مبتنی بر جامعه.

کار با کارکنان داخلی و مشارکت در بازدیدهای میدانی در محله ای مورد پیمایش فرصت خارق العاده ای برای یادگیری در مورد کابل بود. من نه تنها تنوع اجتماعی شهر را مشاهده نمودم بلکه با مخالفت با آن چه به عنوان وفاق فرض کرده بودم، نه تنها

48. Bearak, 2002

49. Smith

50. gentrification as global urban strategy

در مورد توصیه های خاص سیاسی بلکه در مورد چگونگی درك برنامه ریزی، مواجهه شدم. اساسی ترین محل مخالفت، اداره برنامه ریزی شهرداری کابل بود. در حالی که وزارت مسکن و انکشاف شهری بخشی از نظام ملی با پشتیبانی بین المللی و جدید بود، شهرداری در ابتدای امر نادیده گرفته شده بود. غربی ها فرض کرده بودند که کشور به واسطه جنگ طولانی تخریب شده است. در واقع شهرداری از سال ۱۹۲۴^{۵۱}، با حافظه سازمانی که گستره آن به رژیم توسعه گرای داودخان در دهه ۱۹۷۰ برمی گردد، به فعالیت های خود ادامه داده است. طبقه اجتماعی نقش مهمی را در چنین استمراری ایفا می کند. برخلاف فرماندهان نخبه و مهاجرانی که به افغانستان بازگشته بودند و در شکل گیری رژیم ملی جدید در ۲۰۰۲-۲۰۰۱ نقش فعالی داشتند، اکثر کارکنان شهرداری افراد بومی بودند که نه ثروت مورد نیاز برای فرار از جنگ داخلی را داشتند و نه ارتباط های لازم را.

آن چه شهرداری در اختیار داشت یک طرح بود: طرح جامع کابل ۱۹۷۸، طرح ۲۵ ساله برای هدایت رشد پایتخت از جمعیت حدود ۸۵۰ هزار نفر به جمعیت دو میلیون نفر. مشاوران غربی، شامل خودم در آن زمان، این طرح را طرح جامع قدیمی روسی نامگذاری کردیم به این معنا که این طرح نه تنها از لحاظ تکنیکی و ایدئولوژیکی منسوخ شده بود بلکه طرح خارجی تحمیلی از بالا به پایین توسط اشغالگران خارجی بود.

برنامه ریزان شهرداری چنان اهانتی از سوی غربی ها و برنامه ریزان افغان غرب گرا احساس می کردند که اولین باری که من سعی کردم طرح را ببینم با خصومت با من رفتار شد؛ رفتاری که قبلا از سوی افغان ها تجربه نکرده بودم و پس از آن هم تجربه نکرده ام. برنامه ریزان شهرداری رسماً اظهار داشتند که زمین خواران از اطلاعات طرح جامع برای سودجویی های خود استفاده می کنند. آن ها حق داشتند: از ابتدای ۲۰۰۲ نه تنها قیمت زمین ده برابر افزایش یافته بود، بلکه نظام امریکایی - کرزیی از تدوین مقررات بازار زمین با عدم استفاده از اداره کنترل قیمت

51. Nawid, 1999

گذاری به منظور سامان دهی اجاره ها خودداری می‌کرد. امریکا نسبت به از بین بردن نظام سوسیالیستی در افغانستان متعهد شده بود، پروژه ای تلافی جویانه که در زمان کارتر با مسلح کردن مجاهدین شروع شده بود^{۵۲}. در سال ۲۰۰۷، به عنوان استاد مدعو برنامه ریزی شهری در دانشگاه کابل، با درخواست از شهرداری برای ارایه طرح جامع به دانشجویانم به شهرداری دسترسی پیدا کردم. کارکنان شهرداری به خاطر ارایه نظر خود به نسل آینده برنامه ریزان افغان از احتیاط خود در مورد نشان دادن طرح به یک غربی دست کشیدند.

در واقع طرح ۱۹۷۸ سومین طرح اصلی جامعی بود که شهرداری با کمک فنی کشورهای بلوک شرق تهیه کرده بود. دو طرح اولیه ناقص بودند: طرح ۱۸۷۰ شیرعلی خان^{۵۳} برای کابل جدید (شهر نو)^{۵۴} توسعه به سمت شمال غرب پایتخت را بعد از ۱۹۳۰ مطرح ساخته بود^{۵۵}. طرح ۱۹۲۳ شاه امان الله برای کابل مدرن (کابل جدید)^{۵۶} پایتخت جدیدی را پیشنهاد داده بود که به سبک بیو آرت^{۵۷} در ۱۱ کیلومتری جنوب غربی شهر در آن زمان قرار داشت. این طرح در سال ۱۹۳۷ زمانی که رژیم امان الله سقوط کرد، رها شد^{۵۸}. ۳۰ سال بعد، شهرداری بخش های شهری را به عنوان شبکه های محلی قرار داد که شهر را به سمت شمال غربی و جنوب غربی توسعه دادند.^{۵۹}

در اواسط دهه ۱۹۵۰ جغرافیای سیاسی شروع به ایفای نقش تعیین کننده ای در برنامه ریزی کابل نمود. از یک سو، دولت آیزنهاور پیشنهادهای دیپلماتیک دولت افغان در سال ۱۹۵۳ را رد کرد، از سوی دیگر با مرگ استالین در همان سال، نیکولای خروشچف به تحکیم قدرت در شوروی پرداخت. در برنامه پنج ساله ششم ۱۹۶۰-۱۹۵۶، خروشچف جهت توسعه را از صنعتی

52. Coll, 2004

53. Sher Ali Khan

54. shahr-e naw

55. Gregorian, 1969

56. Kabul Jadid

57. Beaux-Arts

58. Wild, 1932

59. Arez and Dittmann, 2005

سازی گسترده به شهرسازی گسترده تغییر داد. منطقه کوچک {میکروریان} نمونه ای در جنوب غربی مسکو به منظور امکان سنجی برنامه ریزی شهری یکپارچه و ساخت شهرهای بزرگ مقیاس توسعه یافت. میکروریان‌ها واحدهای یکپارچه ای از مناطق برنامه ریزی شده شهری بودند که واحدهای جدایی ناپذیری از برنامه ریزی کلان شهرها به شمار می رفتند. هر میکروریان شامل بلوک بزرگی^{۶۰} از ساختمان های آپارتمانی با زیرساخت ها، فروشگاه ها و خدمات عمومی بود که به وسیله جادهای شریانی و سیستم بزرگراه شهری مرتبط می شد^{۶۱}. مفهوم بلوک بزرگ از طرح تسایلنبائو^{۶۲} در آلمان، اتریش و هلند برگرفته شد که کاترین بائر^{۶۳} ارائه کرده بود ولی میکروریان ها به عنوان واحد جدایی ناپذیر از طرح کلان شهر، بیشتر به سوپرکوادرای^{۶۴} برازیلیا پایتخت برزیل شباهت داشتند^{۶۵}. دولت خروشچف برنامه ریزی شهری یکپارچه و سیستم توسعه خود را در برنامه پنج ساله هفتم ۱۹۶۵-۱۹۶۱ در شوروی و در کشورهای هم پیمان خود گسترش داد. نتیجه چنین سیاستی در کابل، ساخت اولین میکروریان در ۱۹۶۴ و شروع مراحل طرح های جامع توسعه شهری در ۱۹۶۴، ۱۹۷۰ و ۱۹۷۸ بود. توسعه هر یک از طرح های جامع دو سال به طول انجامید و بر اساس تحلیل های فضایی و جمعیت شناسی وسیعی صورت گرفت^{۶۶}. طرح ها نیازهای محلی کابل را پاسخ می داد و محدوده های بزرگی را در مجاور رودخانه های لوگر و کابل برای تأمین و حفاظت از منبع آب آشامیدنی شهری به عنوان مناطق ذخیره در نظر گرفته شد. به هر حال، چنین برنامه هایی طرح های از بالا به پایین برای شهرسازی مدرن به شمار می رفتند. طرح ها براساس این آرمان شوروی ساخته شدند که تمام مردم شایستگی مدرنیزاسیون و پیشرفت را دارند. علاوه بر آن، ایجاد شهر انسان سوسیالیستی به

60. superblock

61. French and Hamilton, 1979

62. Zeilenbau

63. Catherine Bauer, 1934: 178

64. superquadra

65. Holston, 1989

66. Dastagir, 2007

هماهنگی یک پارچه و متمرکز نیاز دارد. دولت افغانستان، مجبور شد به منظور اسکان هجوم روبه افزایش آوارگان داخلی در سال ۱۹۹۲، طرح جامع ۱۹۷۸ را نقض کند. شورش مجاهدین در دهه ۱۹۸۰ موجب آواره شدن روستاییان افغان گردید. بعد از خروج شوروی در سال ۱۹۸۹، نجیب الله رئیس جمهور وقت افغان به دنبال دستیابی به حمایت های مردم از طریق یک رشته مصالحه و نادیده گرفتن مقررات بود. چنین سیاستی امکان اسکان آوارگان را در زمین های توسعه نیافته که برای توسعه شهری در طرح جامع ۱۹۷۸ در نظر گرفته شده بود فراهم میساخت. نه مجاهدین علاقه ای به اجرای این طرح داشتند و نه طالبان. لذا تا سال ۲۰۰۳ که طرح پایان می یافت، تقریباً تمام زمین های توسعه نیافته شهر در محدوده طرح جامع به طور غیررسمی توسعه یافته بودند. اجرای طرح در آن زمان نیازمند تخریب ۸۰ درصد از توسعه غیررسمی (نصف محدوده ساخته شده کابل تا ۲۰۰۳) بود.

به منظور جلوگیری از تهدید خرابی کامل محله های غیررسمی، وزیر پشتون، حامد کرزی را مجاب کرد تا طرح جامع ۱۹۷۸ را با حکم ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۵ به تعلیق در آورد. پشتون اختیارات وزارتخانه جهت توسعه طرح های شهری جدید را مطرح ساخت که شهرداری از آن استقبال کرد. به هر حال، شهرداری چنین وضعیتی را به منزله تضمینی جهت تهیه طرح جامع شهری جدید وزارتخانه تفسیر کرد. من از طریق کارکنان وزارتخانه مطلع شدم که تهیه چنین طرحی در ۲۰۰۷ و ۲۰۰۸ در دستور کار بود. با وجود این، در سال ۲۰۰۹ وزارتخانه طرح توسعه شهری را فقط برای شمال شهر به نام طرح کابل جدید تهیه نمود و هیچ طرح جامعی برای شهر ارائه نکرده است.^{۶۷} در عین حال، شهرداری از طریق مصادره و تخریب به اجرای سیستم خیابان کشی تعیین شده در طرح ۱۹۷۸ ادامه داده که ادامه آن در انتظار اقدام وزارتخانه است.

تعلیق نامعین طرح جامع ۱۹۷۸ موجب غیررسمی شدن کل

۶۷- طرح توسعه شهر کابل توسط وزارت انکشاف شهری تهیه شده است. افق زمانی این طرح سال ۲۰۲۳ و جمعیت پی‌ش بینی شده، نزدیک به ۸ میلیون نفر است.

برنامهریزی شهری در کابل شد. تمامی فعالیت های توسعه در تخطی از طرح جامع یا به عنوان مورد استثنایی در سیاست و مقررات يك موسسه یا موسسه دیگر رخ می دهد. ایهوا اونگ^{۶۸}(۲۰۰۶) وضعیت های استثنایی را ویژگی اصلی نئولیبرالیسم بر می شمارد. در این مورد، نئولیبرالیسم مستلزم غیررسمی کردن کل نظام شهری است. تحت شرایط حاکمیت نامنجم، هیچ یک از سرمایه گذاری های شهری از حمایت قانونی برخوردار نیست، تمام فعالیت های توسعه بر پایه اراده طبقات قدرتمند شهری انجام می شوند، یا مجاز هستند، یا نادیده گرفته و یا تخریب می شوند. اورن یفتاچل^{۶۹}(۲۰۰۸) این فرایند را ایجاد شهرهای خاکستری در فلسطین بر اساس فناوری حکومتی زیان بار اسرائیلی می نامد. ولی کاربرد این راهبرد استثنانگرا در شهرهای چین^{۷۰}، تایلند^{۷۱}، هند^{۷۲} و امریکا نشان می دهد که چنین راهبردی در واقع مؤلفه بارز جهانی سازی نئولیبرالی است.

برنامه ریزان غربی معمولاً برنامه ریزی مشارکتی را با نئولیبرالیسم مرتبط نمی دانند. با وجود این، ارتقای مشارکت محلی در برنامه ریزی برای برنامه ریزان شهری تحصیل کرده شوروی در کابل، همزمان با ابطال طرح واقعی و رسمی انجام شد. در مقایسه با برنامه ریزی فنی که متخصصان دولتی هدایت می کنند، برنامه ریزی مشارکتی مانند عقب نشینی از مدرنیزاسیون حکومت محور به نظر می رسد. اگرچه بخشی از تبارشناسی برنامه ریزی مشارکتی به جنبش حقوق مدنی در امریکا در دهه ۱۹۶۰ بر می گردد، آرمان دادن امکان اظهار نظر به بازیگران بی نماینده، در آرمان خودمستولیت پذیری نئولیبرالی وجود دارد^{۷۳}. در برابر این گرایش، برنامه ریزان شهرداری ادامه اجرای طرح ۱۹۷۸ را به عنوان تعهد خود نسبت به احیای اداره شهری می دانند؛ در مفهوم وسیع تری که فوکو در مطرح کردن مغایرت منطق حکومت

68. Aihwa Ong

69. Oren Yiftachel

70. Ong, 2006

71. Pongsawat, 2007

72. Roy, 2009

73. Ferguson and Gupta, 2002

داری^{۷۴} با درک کوتاه‌فکرانه‌تر نئولیبرالی از حکومت داری به آن اشاره داشت^{۷۵}.

هیلیر^{۷۶} مفهوم کثرت‌گرایی آگونیستی موفی در مجله و گفت‌وگو نظریه برنامه‌ریزی را به منظور گشایش راه‌های ممکن در برابر برنامه‌ریزان جهت درک منازعه ارائه نموده است. او اشاره کرده است که جستجوی هابرماسی در پی وفاق عقلانی بر این فرضیه تکیه دارد که هم‌سستی تنها شیوه ممکن منازعه است. یعنی هم‌سستی مکرر که وفاق را کنار می‌گذارد و امکان تشخیص تضادهای کنونی را به عنوان جنبه مشروع، حتی از جنبه ترکیبی سیاست خود، سلب می‌کند. در این جا من اختلاف شدید بین دو موسسه برنامه‌ریزی قدرتمند در کابل در مورد چگونگی درک و اجرای برنامه‌ریزی را ارایه می‌کنم. این اختلاف احتمالاً ادامه خواهد یافت. از طریق مفهوم ضدیت در منازعه، برنامه‌ریزی واقعی تحت چنین شرایطی نه تنها غیرممکن به نظر می‌رسد، بلکه غیرقابل تصور است^{۷۷}. مفهوم کثرت‌گرایانه منازعه، مفهومی است که برنامه‌ریزی قابل تصور و حتی عمل‌کردی در شرایط منازعه شدید را برای رقابت دائمی امکان‌پذیر می‌سازد.

به منظور امکان‌پذیر نمودن برنامه‌ریزی آگونیستی، و دارای قابلیت نظریه‌پردازی، به گام اساسی‌تر و رادیکال‌تری نیاز است: چالش بی‌وقفه خودمعرفی^{۷۸} از طریق به رسمیت شناختن حضور کامل و سیاسی. امکان‌ات بالقوه دیگر. شهرگرایی رواقی به امکان عضویت جهانی تمامی افراد تنها از طریق پذیرش حضور دیگران در فضای سیاسی و شناسایی هویت خاص برای هر فردی به عنوان شهروند اشاره می‌کند. همان‌گونه که موفی اشاره می‌کند این شناسایی نابرابری را حذف نمی‌کند. همچنین عدم توازن رادیکال را در روابط قدرت حذف نمی‌کند. بلکه بدین معناست که صدای بازیگران گوناگون شنیده می‌شود، آن‌هم نه تنها به عنوان امکان صحبت رسمی آنان.

74 . governmentality

75. Foucault, 1991

76. Hillier, 2003

77. Gregory 2004 and Roy

78. self-constitution

تضادهای زمان امپراتوری در برنامه ریزی شهری فراملی

عدم تقارن بنیادی در کابل که جهانشهرگرایی آگونیستی باید در بر بگیرد دامنه‌ای از خانوارهای کاملاً آسیب پذیر تا دولت های ملی و شهری تا وزارت خارجه و دفاع ایالات متحده آمریکا را شامل می شود. علاوه بر این، جهانشهرگرایی آگونیستی کابل شامل یک جامعه کمک رسانی است که در برابر انگیزه تمویل کنندگان و کارکنان خود برای نجات افغان ها مبارزه می کند و شاید از سوی افغان ها در صحنه های قدرت و گفتمان سیاسی سخن می گوید. البته همین مقاله باید برای اثبات این مدعا مورد بررسی قرار گیرد.

چنین شرایطی ما را به سوی دومین تقاضای جهان شهری برمی گرداند که در کار سینجرمن و امار قابل مشاهده است. ما خوانندگان نظریه برنامه ریزی، در امپراتوری جغرافیای سیاسی که بسیاری از شهرهای دنیا را دوباره شکل می دهد، همدست هستیم. آن چه من از کارم در کابل یاد گرفته ام این است که خواندن مقاله به زبان انگلیسی عملی ناشی از قدرت استدلالی است. این قدرت در جایی که نمی توان برنامه ریزی شهری فراملی را از مدیریت ژئواستراتژیکی جمعیت و توسعه را از گسترش سرمایه داری به هزینه امنیت انسانی اکیدا متمایز ساخت، به وضوح نامتناسب است. در مورد نوشته های یک امریکایی در مورد کابل تحت تسلط امریکا این عدم تقارن ها و هم دستی به وضوح دیده می شود.

دیویدف^{۷۹} (۱۹۶۵) و یفتاچل (۲۰۰۶) سوال مخربی را می پرسند: چه کسی برنامه ریزی می کند؟ این سؤال با افشا کردن و پرسش اخلاقی درباره نقش برنامه ریزان، سیاست را در مرکز برنامه ریزی قرار می دهد. من تصور می کنم برنامه ریزان با انگیزه عدالت اجتماعی رغبتی به تایید موقعیت تسلط نامتقارن بر روی سایر بازیگران در فرایند سیاست گذاری ندارند. ولی اگر به طور جدی به این مسئله توجه شود، جهانشهرگرایی می خواهد که ما نیز خود و یا نقش خود را در روند رو به افزایش شهرنشینی

ژئوپولیتیکی و امپراتوری به رسمیت بشناسیم.

راه دیگر تشریح این مطلب این است که امپراتوری به مسئله اصلی برنامه ریزی شهری تبدیل شده است که همه ما را، در شیوه های عملی و نظریه پردازی برنامه ریزی، دخیل می کند. عدم تقارن های بنیادی به نام امنیت اشخاص دیگر اصول اساسی دولت پاسخگو را مختل می کند تا چه برسد به حاکمیت سیاسی^{۸۰}. شناسایی موقعیت واقعی نسبی مان در درون امپراتوری، و مزایایی که با چنین موقعیت هایی همراه هستند، گام اساسی در به چالش کشیدن امپراتوری در چنین شرایطی است. در واقع، این تعهدات اخلاقی به آن چیزی که ساندراکاک، حتا در به تصویر کشیدن شهر خود فرد به عنوان جهان شهر، الزامی می دانست، بسیار نزدیک است. در عمل، شهرنشینی ما جمعی است و شناسایی ما از نقش مان در شهرنشینی دنیاگرا شاید شدیدترین عمل رادیکال شهروندی جهان شهری ما باشد.

80. Hardt and Negri, 2000

References

1. Agency Coordinating Body for Afghan Relief [ACBAR] (2002) Concerns related to housing rents in Afghanistan. Kabul: Open Letter to the Minister of Finance.
2. Arez, GhJ, Dittmann A (2005) Kabul: Aspects of Urban Geography. Peshawar.
3. Bauer C (1934) Modern Housing. Boston, MA: Houghton Mifflin.
4. Bearak B (2002) Kabul Journal: In the Afghan capital, rents go through the roof. New York Times, 14 May.
5. Benard C (2002) Veiled Courage: Inside the Afghan Women's Resistance. New York: Broadway Books.
6. Berman M (1988) All That Is Solid Melts into Air: The Experience of Modernity. New York: Viking Penguin.
7. Bourdieu P (1977) Outline of a Theory of Practice. Cambridge and New York: Cambridge University Press.
8. Castells M (1996) The Rise of the Network Society. Cambridge, MA: Blackwell.
9. Chatterjee P (1986) Nationalist Thought and the Colonial World: a Derivative Discourse? Totowa, NJ: Zed Books.
10. Coll S (2004) Ghost Wars: The Secret History of the CIA, Afghanistan, and Bin Laden, from the Soviet Invasion to September 10, 2001. New York: Penguin Press.
11. Dastagir Gh (2007) Presentation to fifth-year architecture students of Kabul University. Kabul: Municipal Plan Making Office (Daftar-e PlanSaziye Sharwaliye Kabul).
12. Davidoff P (1965) Advocacy and pluralism in planning. Journal of the American Institute of Planners 31(4): 331–338.
13. Erlanger S (2001) A nation challenged: After the Taliban; after arm-twisting, Afghan factions pick interim government and leader. The New York Times, 6 December.
14. Ferguson J, Gupta AJ (2002) Spatializing states: Toward an ethnography of neoliberal governmentality. American Ethnologist 29(4): 981–1002.
15. Forbes A (1892) The Afghan Wars, 1839–42 and 1878–80. New York: C. Scribner.

16. Foucault M (1991) Governmentality. In Graham B, Gordon C, Miller P (eds) *The Foucault Effect*. Chicago, IL: University of Chicago Press, 87-104.

17. French RA, Hamilton FEI (1979) *The Socialist City: Spatial Structure and Urban Policy*. New York: Wiley.

18. Glacken CJ (1967) *Traces on the Rhodian Shore: Nature and Culture in Western Thought from Ancient Times to the End of the Eighteenth Century*. Berkeley, CA: University of California Press.

19. Graham S, Marvin S (2001) *Splintering Urbanism: Networked Infrastructures, Technological Mobilities, and the Urban Condition*. New York: Routledge.

20. Gregorian V (1969) *The Emergence of Modern Afghanistan; Politics of Reform and Modernization, 1880-1946*. Stanford, CA: Stanford University Press.

21. Gregory D (2004) *The Colonial Present: Afghanistan, Palestine, Iraq*. Malden, MA: Blackwell.

22. Hardt M, Negri M (2000) *Empire*. Cambridge, MA: Harvard University Press.

23. Hillier J (2003) Agon'izing over consensus: why Habermasian ideals cannot be 'real'. *Planning Theory* 2(1): 37-59.

24. Holston J (1989) *The Modernist City: an Anthropological Critique of Brasilia*. Chicago, IL: University of Chicago Press.

25. Human Rights Watch (2005) *Blood-stained Hands: Past Atrocities in Kabul and Afghanistan's Legacy of Impunity*. New York: Human Rights Watch.

26. Isard W (1956) *Location and Space-economy*. Cambridge, MA: MIT Press.

27. Keck M, Sikkink K (1998) *Activists Beyond Borders: Advocacy Networks in International Politics*. Ithaca, NY: Cornell University Press.

28. Krogus V (1989) The management of town planning processes in the USSR. In Whitehead P (ed.) *Soviet Planning Int He 1980s: a Collection of Original Planning Papers from the Soviet Union*. Berwick-on-Tweed: How & Blackhall, 9-15.

29. Laërtius D 1925. *Lives of Eminent Philosophers*. Trans RD Hicks. London: Heinemann.

30. Messick B (1993) *The Calligraphic State: Textual Domination and History in a Muslim Society*. Berkeley, CA: University of California Press.
31. Mitchell T (1991) *Colonising Egypt*. Berkeley, CA: University of California Press.
32. Mottahedeh R (1985) *The Mantle of the Prophet: Religion and Politics in Iran*. New York: Simon and Schuster.
33. Mouffe C (1993) *The Return of the Political*. London: Verso.
34. Nawid SK (1999) *Religious Response to Social Change in Afghanistan, 1919–29: King Aman-Allah and the Afghan Ulama*. Costa Mesa, CA: Mazda.
35. Nussbaum M (1997) Kant and stoic cosmopolitanism. *Journal of Political Philosophy* 5(1): 1–25.
36. Ong A (2006) *Neoliberalism as Exception: Mutations in Citizenship and Sovereignty*. Durham NC: Duke University Press.
37. Pongsawat P (2007) *Border partial citizenship, border towns, and Thai-Myanmar cross-border development: Case studies at the Thai border towns*. PhD Thesis. Berkeley, CA: University of California.
38. Rashid A (2000) *Taliban: Militant Islam, Oil, and Fundamentalism in Central Asia*. New Haven, CT: Yale University Press.
39. Robinson J (2002) Global and world cities: A view from off the map. *International Journal of Urban and Regional Research* 26(3): 531–554.
40. Roy A (2009) Why India cannot plan its cities. *Planning Theory* 8(1): 76–87.
41. Sandercock L (1998) *Towards Cosmopolis: Planning for Multicultural Cities*. New York: John Wiley.
42. Sandercock L, Lyssiotis P (2003) *Cosmopolis II: Mongrel Cities of the 21st Century*. New York: Continuum.
43. Saxenian A (1994) *Regional Advantage: Culture and Competition in Silicon Valley And Route 128*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
44. Simone A (2001) On the worlding of African cities. *African Studies Review* 44(2): 15–41.

45. Singerman D, Amar P (2006) Cairo Cosmopolitan: Politics, Culture, and Urban Space in the New Globalized Middle East. The American University in Cairo Press.
46. Smith N (2002) New globalism, new urbanism: gentrification as global urban strategy. *Antipode* 34(3): 427-450.
47. Turton D, Marsden P (2002) Taking Refugees For a Ride? the Politics of Refugee Return to Afghanistan. Kabul: Afghanistan Research Evaluation Unit.
48. Wild R (1932) Amanullah: Ex-King of Afghanistan. Quetta: Nisa traders.
49. Yiftachel O (2006) Ethnocracy: Land and Identity Politics in Israel/Palestine. Philadelphia, PA: University of Pennsylvania Press.
50. Yiftachel O (2008) Theoretical notes on 'gray cities': the coming of urban apartheid? *Planning Theory* 8(1): 88-100.

چرخه معکوس: کابل و رقابت مردان قدرتمند برای کنترل قندهار: ۲۰۰۶-۲۰۰۱

آنتونیو گیستوتزی و نور الله^۱

چکیده

قبایل افغان و جوامع محلی دست کم از قرن نوزده به بعد تحت حمایت و قیمومیت خارجی قرار داشته اند اما مقیاس حمایت به نسبت داخلی افغانستان از اواخر دهه ۱۹۷۰ به طور چشم گیری افزایش داشته است. به طور حتم، این امر تاثیر عمده ای روی دینامیک های داخلی افغانستان و مکانیسم های مشروعیت سیاسی داشته است. این مقاله روی ولایت قندهار تمرکز دارد که فضای ویژه ای را در تاریخ و سیاست افغانستان اشغال می کند، و تقریباً خاست گاه تمامی حکمرانان کشور بوده است. این مقاله به سه گروه از مردان قدرتمند قبیله ای می پردازد که سعی داشتند تا با استفاده از سیستم های حمایت قبیله ای ادعای خود بر قدرت محلی را تحکیم بخشند.

دکتر آنتونیو گیستوتزی
پژوهشگر در مرکز پژوهش
کشورهای بحرانی (LSE). او
چندین مقاله و رساله و نیز سه
کتاب درباره افغانستان نوشته
است: جنگ، سیاست و جامعه
در افغانستان، ۱۹۹۲-۱۹۷۸
(نشر دانشگاه جرج تاون)، قرآن،
کلاسنیکف و لپ تاپ: شورش
طالبان نوین، ۷-۲۰۰۲ (نشر
دانشگاه کلمبیا) و امپراتوری های
خاکی: جنگ و جنگ سالاران
در افغانستان (نشر دانشگاه
کلمبیا). همچنین کتابی با عنوان
طالبان، رمزگشایی از طالبان نوین
(نشر دانشگاه کلمبیا، ۲۰۰۹) را
ویرایش کرده است که مقالاتی از
متخصصان مختلف را در بر دارد.
وی در حال حاضر درباره مسائل
مربوط به حکومت داری در
افغانستان از چشم اندازهای مختلف
تحقیق می کند که درک نقش ارتش،
پلیس، حکومت داری در مناطق و
سیستم اطلاعاتی را در بر می گیرد.

نور الله

در دانشگاه متروپولیتن لندن
پژوهشگر است. او پیشتر در سال
۲۰۰۲ کارمند سیاسی یوناما در
قندهار بود و چندین مقاله مشترک
با آنتونیو گیستوتزی نوشته است.

1. The inverted cycle: Kabul and the strongmen's competition for control over Kandahar, 2001-2006; ANTONIO GIUSTOZZI and NOOR ULLAH; <http://dx.doi.org/10.1080/02634930701517375>

مقدمه: جامعه و دولت قبیله‌ای تحت حمایت بین‌المللی

فروپاشی دولت افغانستان در دهه های ۱۹۸۰ با ۱۹۹۰ به پدیدار شدن طیفی از بازیگران سیاسی - نظامی غیردولتی در صحنه افغانستان انجامید که تاکنون توجه علمی به آن‌ها محدود بوده است. در مطالعاتی که درباره آن‌ها انجام شده، بحث به طور عمده به دور جنگ سالاران (۱) چرخیده است، با وجود این که در بخش اعظم کشور، جنگ سالاری هرگز عامل عمده ای نبوده است. این مساله قطعا درباره تمام منطقه پشتون نشین، از فراه تا کنر، درست است. در این مناطق نقش اصلی در فرازونشیب های یک ربع قرن گذشته به عهده بازیگری از نوع جدید - یعنی قدرتمند مسلح قبیله‌ای - بوده است. هدف این مقاله مطالعه درباره رابطه این قدرتمندان با دولت افغانستان و بازیگران بین‌المللی از دهه ۱۹۸۰ به بعد است. توجه اصلی ما به ولایت قندهار است که در آن گذار از رهبران قبیله‌ای به جنگ سالاران بسیار آشکارتر از هر نقطه دیگر در افغانستان بوده و حضور قدرتمندان بزرگ پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱ دوباره تثبیت شده است. رابطه آن‌ها با کابل و در میان خودشان را با توجه به سیاست های قبیله‌ای تحلیل خواهیم کرد و می‌کوشیم مشخص کنیم که این موضوع در افغانستان جدید به عنوان "تحت‌الحمايه" بین‌المللی چگونه تغییر کرده است (۲).

در این مقاله، تعریف جنگ سالار رهبر نظامی فرهمندی است که به دلایل مختلف نقش سیاسی ایفا می‌کند بدون این که به حق رهبر سیاسی باشد. پایگاه اصلی جنگ سالاران نظامیان حرف‌های هستند و آن‌ها برای باقی ماندن در قدرت، حداقل در کوتاه مدت، مجبور نیستند به گروه‌های اجتماعی دیگر توجه زیادی کنند. در نتیجه، سیاست جنگ سالاری از طریق جنگ افروزی گسترش می‌یابد (۳). برخلاف جنگ سالاران، قدرتمندان از توانایی نظامی زیادی برخوردار نیستند و بیشتر از پیروان مسلح خود برای کنترل کردن مردم یا زدو خورد با همسایگان استفاده می‌کنند. در عین حال، آن‌ها می‌کوشند با ادعای ایفای نقش سنتی،

مثل رهبر قبیله یا خان در افغانستان (۴)، برای خود مشروعیت ایجاد کنند و حداقل بعضی از محدودیت های همراه با آن را بپذیرند. به خاطر چند پاره شدن نظام قبیله ای و انعطاف پذیری آن در برابر نهادی شدن (۵)، قدرتمندان معمولاً برای تحکیم پایگاه خود دچار مشکل هستند و به توانایی خود برای "تهیه و توزیع منابع از بیرون قلمروی قبیله ای" و نیز توانایی تأمین امنیت اتکا می کنند (۶). با وجود این، در بخش هایی از افغانستان که پیش از جنگ ساختارهای اجتماعی "فتودالی" (۷) پدیدار شده بود، قدرتمندان (و جنگسالاران) با سهولت بیشتری توانستند ریشه بدوانند و پیروان خود را کنترل کنند؛ آن ها این کار را گاهی اوقات با تصرف زمین و گاهی اوقات با ایجاد پایگاهی از پیروان خود در میان شمار فراوان دهقانان فقیر و بی زمین یا شهرنشینان انجام می دادند (۸). با وجود این که نظام قبیله ای به شدت بر اثر گسترش "فتودالیزم" تضعیف شده بود، اولویت های قبیله ای تا حدود زیادی بر جا مانده بود. علاوه بر این، جنگ و سقوط حکومت مرکزی قبیله ای شدن دوباره جامعه را در پی آورد و با کوشش "قبیله ها" برای تأمین اندکی امنیت، ته مانده احساسات قبیله ای را تقویت کرد. گرچه شیوه تولید قبیله ای مدت ها پیش در جنوب از بین رفته بود، هویت های قبیله ای در صورت حمایت "از بیرون قلمروی قبیله" از جمله از خارج افغانستان، می توانست دوباره زنده شود. همان طور که تمام این قدرتمندان کاملاً آگاه بودند، فرایند قبیله ای شدن دوباره نیز می توانست با تأثیر مشروعیت بخشی شناسایی از سوی حکومت مرکزی تقویت شود. پذیرش یک رهبر محلی به عنوان طرف گفتگو و نماینده قبیله یا منطقه از سوی کابل می توانست او را بلافاصله به یک قدرت مهم در سیاست محلی تبدیل کند زیرا او می توانست به عنوان واسطه و مجری حمایت دولت عمل کند. همان طور که در صفحات آتی نشان خواهیم داد، بدین دلیل است که کسب حمایت کابل همیشه در قندهار مسأله ای مهم به شمار می رفت.

الگوی پرترفدار در میان مردم شناسان در زمینه رابطه بین قبیله ها و دولت، الگوی ابن خلدون است (۹) که جاذبه شهر را برای قبیله ها

مورد بررسی قرار می دهد. شهر مرکز ساختارهای کسب مازاد است و در عین حال خان‌ها را به سوی خود می طلبد. بعضی از رهبران قبایل پشتون در پی تماس با حکمرانان پارسی در قرن هجدهم با فنون کشور سازی "آشنا شدند" و به پتانسیل شهر ارج گذاشتند. کنترل شهر یا دست کم برقراری ارتباط با آن می توانست امکان دسترسی به ثروت و منابع مالی بی سابقه را فراهم کند و برای ساختن حکومت سیاسی مثل یک دولت قبیله‌ای به کار برود. چیزی که با عنوان چرخه ابن خلدونی شناخته می شود به این معناست که رهبر یا جانشینان او در طول زمان از پایگاه قبیله‌ای خود فاصله می گیرند، توانایی یا علاقه خود به اجر دهی به پیروان قبیله‌ای خود و بالاخره حمایت خود را از دست می دهند (۱۰). یک گروه نخبه یا سلسله تازه قبیله‌ای پدیدار می شود و مشروعیت خود را به عنوان رهبران کارآمد و توانا در برآوردن نیازهای افراد قبیله تثبیت می کند، با حمایت آن‌ها قدرت دولتی را در دست می گیرد و موفق می شود برای مدتی رژیمی با ثبات نسبی برپا کند.

آغاز درگیری در سال ۱۹۷۸ را می توان به عنوان شروع یک چرخه ابن خلدونی دانست. در حالی که دولت در شرف سقوط بود، اشرافیت قبیله‌ای (۱۱) در حاشیه قرار گرفته بود و خانواده‌های خانی جا افتاده در ولایت‌ها تضعیف شده بودند. در نتیجه، نسل جدیدی از رهبران خشن تر قبیله‌ای پدیدار شد که با راحتی بیشتری مردان مسلح را هدایت می کرد و می توانست حمایت موثرتری به روستاییان عرضه کند. نسل قبلی که به حمایت دولت متکی شده بود و نفوذ محلی خود را مدیون ثروت اقتصادی بود ولی تمایلی به توزیع دوباره آن نداشت، در سطح محلی جای خود را به نسل جدید داد (۱۲). اما جو بین‌المللی در دهه ۱۹۸۰، به ویژه در زمینه تاثیر بالقوه مداخله خارجی، با قرن چهاردهم تفاوت داشت. قدرت‌های خارجی در قرن‌های گذشته با قدرتمندان محلی ارتباط برقرار کرده بودند و میزان حمایت آن‌ها قابل مقایسه با گذشته نبود. با توجه به این که افغانستان در زمینه توسعه اقتصادی پیوسته از بقیه جهان عقب مانده بود، قدرت‌های خارجی قادر بودند بیش از پیش منابع بیشتری برای کسب نفوذ در آن کشور تخصیص دهند. در نتیجه، تاثیر آن‌ها بر سیاست داخلی افغانستان بسیار گسترش یافت. در واقع، اوج‌گیری قدرتمندان قندهار تا حدود

زیادی ناشی از حمایت خارجی بود با وجود این که حامیان خارجی به ندرت در موقعیتی قرار داشتند که بتوانند این قدرتمندان را به طور موثر کنترل کنند (۱۳).

پیدایش قدرتمندان جدید در دهه ۱۹۸۰ و پس از آن

پس از شکست کنفدراسیون غلزایی در سال ۱۷۴۷، جو قبیله‌ای پیچیده قندهار مدت ها زیر تسلط یک اتحاد قبیله‌ای به نام زیرک قرار داشت که قوی ترین قبیله های پوپلزی، بارکزی و الکوزی را در بر می گرفت (نگاه کنید به جدول ۱) (۱۴). اتحاد فرو دستی از قبایل ضعیف تری به نام پنجوایی نیز وجود داشت که به غلزایی مهار می زد. دو قبیله اصلی پنجوایی به نام های نورزی و علی‌زی از نگاه تاریخی روابط ناآرامی با اتحاد زیرک داشتند که با آن ها به عنوان اعضای کم اهمیت تر کنفدراسیون درآنی رفتار می کرد. اما روابط میان قبایل زیرک نیز هرگز راحت نبود، به ویژه تا وقتی که تهدیدی از سوی غلزایی مطرح نبود. الکوزی ها بیشترین ضرر را از این وضعیت دیدند و منطقه بزرگی را در مقابل بارکزی‌ها از دست دادند، اما بارکزی ها و پوپلزی ها نیز اختلافات جدی داشتند زیرا در کابل بر سر قدرت رقابت می کردند. این قبایل در تعیین شاه نقش داشته اند و تمام شاهان افغانستان از میان این قبایل برمی خاستند.

جدول ۱ - قبایل قندهار

غلزایی	پنجپایی درآنی	زیرک درآنی
	نورزی	پوپلزی
	علی‌زی	بارکزی
	اسحق‌زی	اچکزی
	خوگیانی	محمدزی
	ماکو	الکوزی

در سال ۱۹۷۸، با به قدرت رسیدن یک جناح رادیکال چپ به نام خلق که به سرعت حمله به نخبگان قبیله‌ای کهن را آغاز کرد و آن‌ها را وادار به فرار یا رفتن به زندان و اعدام کرد، چرخه این خلدونی تازه ای شروع شد. بی‌ثباتی که با برقراری رژیم خلقی آغاز شد در اواخر سال ۱۹۷۹ به مداخله گسترده ارتش شوروی انجامید که از طریق متحدان محلی خود، یعنی مخلوطی از خلقی‌های میانه رو و جناح چپ روی دیگری به نام پرچم، کنترل دستگاه دولتی را در دست گرفت. واکنش به اشغال در حدی بود که دولت افغانستان به سرعت به آستانه فروپاشی رسید و تقریباً کنترل تمامی مناطق روستایی را از دست داد. در عین حال مداخله شوروی توجه بین المللی را به این کشور جلب کرد و موجب حمایت خارجی از مخالفان مسلح در برابر نیروهای شوروی شد. در قندهار، مقاومت جدی تنها چند ماه پس از ورود نیروهای شوروی آغاز شد، اما به لطف حمایت خارجی قدرتمندان به نسبت نیرومندی در چهارچوب سیاسی عمومی به سرعت پدیدار شدند. تعجبی ندارد که در زمان جهاد، پویزی و بارکزی یکسان از گروه‌های سلطنت طلب مثل محاز ملی حمایت کردند. اما اختلافات در داخل اتحاد زیرک زمانی بروز کرد که قدرتمندان الکوزی به یک گروه نظامی مخالف با سلطنت مثل جماعت اسلامی پیوستند. قبایل وابسته پنجوایی ظاهراً در روش سیاسی خود فرصت طلب‌تر بودند و قدرتمندان آن‌ها بین سلطنت طلبان و اسلامی‌ها تقسیم شدند. غلزایی‌ها هنوز تجسم مخالفت شدید با درانی‌ها به شمار می‌رفتند. آن‌ها در قندهار تضعیف شده بودند اما در جنگ‌های قرن هجدهم به طور کامل از بین نرفته بودند و در دهه ۱۹۸۰ بیشتر از گروه‌های رادیکال اسلامی مثل حزب اسلامی حمایت می‌کردند (نگاه کنید به شکل ۱ برای موقعیت تقریبی این قبایل).

شکل یک - قبایل ولایت قندهار، مناطق اصلی سکونت به جز بلوچ‌ها و غلزایی‌ها، تمام قبایل جزو کنفدراسیون درانی بودند. این شکل براساس اطلاعاتی که دولت و مسئولان سازمان ملل جمع‌آوری کرده اند تهیه شده است.



در سال ۱۹۹۲ با سقوط اتحاد خلق - پرچم در کابل وضعیت تازه سیاسی پدیدار شد. زدوخورد آشکار، دست کم در قندهار، پایان یافت اما به علت تداوم تردید نسبت به آینده و چشم انداز صلح، تعدادی از قدرتمندان موفق شدند رهبری قبایل را در دست بگیرند. آن ها در این کار با استفاده از منابع و سلاح خود و کسب تأیید به عنوان کارآمدترین نمایندگان هر قبیله موفق شدند. به این ترتیب، به جای عبدالاحد کرزی، رهبر پیشین پوپلزی، و با تأیید ضمنی ولی غیر جدی خود او، امیر لالی آمد. گل آقا شیرزی رهبر بارکزی و جانشین پدر مرحومش عبداللطیف شد که خود با پیشینه به نسبت فرودست اجتماعی در طی جنگ و با بهره برداری از غیبت اشرافیت بارکزی به قدرت رسیده بود. ملا نقیب به عنوان رهبر الکوزی خود را مطرح کرد و رهبر قبلی یعنی سناتور واصفی در خارج به حاشیه رانده شد. قدرتمندان قبایل کوچک تر را نیز در دست گرفتند: عزیز سرقتیب رهبر غلزایی، عبدالحلیم رهبر نورزی، حاجی احمد رهبر اچکزی شدند و الی آخر. آن ها بر سر تقسیم قدرت در ولایت توافق کردند و نقیب فرمانده سپاه دوم شد که به لحاظ رسمی هنوز زیر فرمان وزارت دفاع بود، لالی فرمانده لشکر پانزدهم و احمد فرمانده پادگان فرودگاه شد. گل آقا فرماندار ولایت و حلیم رییس پلیس شد. فقط سرقتیب که از گروه رادیکال حزب اسلامی بود از گرفتن هر مقامی سر باز زد (۱۵).

هیچ یک از این رهبران خان نبودند و قدرتمندان دیگر همگی این ها را بیشتر به خاطر شجاعت شان (که نباید آن را با مهارت های رهبری نظامی اشتباه گرفت) آن ها را پذیرفته بودند. اما آن ها در واقع امر نتوانستند کمترین کنترلی بر قبیله های خود یا دیگر قدرتمندان اعمال کنند زیرا به علت کاهش شدید حمایت خارجی منابع مالی کمی در اختیار داشتند. این مساله از توانایی آن ها برای برقراری انضباط و اطاعت در میان رهبران مردان مسلح که به همان میزان قدرتمند بودند کاست. در حقیقت، آن ها با وجود این که توانستند به رهبری قبایل خود منصوب شوند، به طور مستقیم بر بخش کمی از قبایل مسلح کنترل داشتند (۱۶). اگر این واقعیت را اضافه کنیم که قدرتمندان اصلی، با وجود توافق بر سر تقسیم قدرت، با یکدیگر به خوبی کنار نیامدند، فهم این که وضعیت در قندهار پس از سال ۱۹۹۲ چگونه به آشوب و

هرج و مرج رسید مشکل خواهد بود. زمانی که طالبان در سال ۱۹۹۴ پدیدار شدند، به جز ملا نقیب که با نیروهای خود به طالبان پیوست، اکثر قدرتمندان پیروان خود را از دست دادند. در دهه ۱۹۹۰، پایگاه اجتماعی و اقتصادی قبایل جنوب ضعیف تر از آن بود که بدون کمک خارجی بتوانند دارای رهبری نیرومندی باشند. بدین ترتیب، چرخه ابن خلدونی دچار وقفه شد و خلأ قدرتی ایجاد کرد که با گرفتن شکل تازه ای از قدرت سیاسی به صورت جنبش روحانیت را امکان پذیر کرد.

با وجود این، چرخه ای که در سال ۱۹۹۴ قطع شده بود دوباره در سال ۲۰۰۱ از سر آغاز شد. با زوال طالبان و بازگشت حمایت خارجی در پی مداخله آمریکا، بسیاری از قدرتمندان دوباره سر برآوردند. رقابت های کهنه میان قبایل نیز با بعضی تفاوت های اساسی دوباره از سر گرفته شد. این بار، حمایت از بیرون قندهار برای تعیین نتیجه رقابت میان قدرتمندان مهمتر از دهه ۱۹۸۰ بود و یکی از دلایل آن این بود که ایجاد پایگاهی برای حمایت از مداخله در قندهار به عنوان یکی از نیازهای اصلی استراتژیک شناخته می شد. قندهار یکی از پایگاه های مهم طالبان بود و یکی از نقاط بالقوه دردسر ساز به شمار می رفت. در فاصله سال های ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲، نفع اصلی از این جو رو به رشد را گل آقا شیرزی برد که با موفقیت خود را به عنوان ”مردی که می توانست به مداخله آمریکا در جنوب کمک کند” مطرح کرده بود.

رهبر بلندپرواز جنوب: گل آقا شیرزی

پدر گل آقا، عبداللطیف، با وجود این که در زمان جهاد فرمانده کل محاز ملی بود، به لحاظ منشأ اجتماعی یک کاسب کوچک و شخصی در رده پایین قبیله محسوب می شد. او به عنوان یک رهبر نظامی در جنگ به طور مستقیم تنها فرماندهی گروه کوچکی از مجاهدین را در اختیار داشت و در برابر فرماندهان دیگر به جای قدرت بیشتر بر نفوذ اتکا می کرد. او که شخصی مورد احترام بود، در سال ۱۹۸۹ در اثر مسمومیت درگذشت. گل آقا ابتدا پس از از سقوط دولت نجیب الله در سال ۱۹۹۲، والی قندهار شد ولی نتوانست کاری انجام دهد. اما، او برخلاف فرماندهان دیگر در کشتار و جنایت های جنگ داخلی شرکت

نداشت و در زدو خورد ها با هیچ گروهی همراهی نکرده بود. به علاوه، او به خاطر شخصیت پدرش از حمایت اخلاقی و عاطفی برخوردار بود (۱۷).

او به حسب تصادف یا به عمد از طالبان و جبهه واحد مخالفان برکنار ماند و این موقعیت به او امکان داد که با مقامات پاکستان و امریکا روابطی برقرار کند. بعد از سقوط طالبان، او به جای پایگاه نظامی یسا قبیلہ ای بر حمایت دوجانبه خارجی برای در اختیار گرفتن دوباره والی گری قندهار اتکا کرد. ابتدا او را به عنوان یکی از فرماندهان مخالف برای دریافت پول از سیا و جنگیدن با طالبان انتخاب کردند احتمالاً به خاطر این که توان نظامی نیروهای شبه نظامی متحدان اچکزی او بیش از تمام متحدان امریکا در جنوب بود (۱۸). اهمیت حمایت امریکا بسیار بیش از پرداخت پول بود زیرا روستاییان و دیگر قدرتمندان تصور می کردند که در صورت بروز اختلاف او می تواند خواهان کمک مستقیم امریکا بشود. تاثیر این تصور شامل فرماندهان زیر دست گل آقا نیز می شد (۱۹). در پایان سال ۲۰۰۱، طالبان شهر قندهار را به ملا نقیب و حامد کرزی دادند و ملا نقیب والی ولایت شد اما گل آقا به زودی به حاشیه های شهر رسید و ملا نقیب و حامد کرزی را به مبارزه طلبید. پس از مذاکرات طولانی که در طی آن گل آقا تهدید کرد که جنگ همه جانبه را شروع خواهد کرد، سرانجام او به عنوان والی منصوب شد زیرا ملا نقیب الله از ترس مداخله امریکا به سود دشمن خود کوتاه آمد (۲۰). حتی وقتی کمی بعد گل آقا با انجام معامله ای با تعدادی از مسئولان طالبان به آن ها اجازه بازگشت به روستاهای شان را داد و بسیاری را در امریکا نگران کرد، امریکایی ها از وارد کردن فشار جدی بر او خودداری کردند (۲۱). در طول سال ۲۰۰۲ نشانه هایی از کمتر شدن حمایت امریکا از گل آقا دیده می شد. در جولای همان سال، نیروهای امریکایی بدون مشورت با او فرودگاه قندهار را از کنترل نیروهای شبه نظامی او درآوردند و این کار در سطح گسترده ای به عنوان نشانه پایان حمایت امریکا از او تفسیر شد. بعد زمانی که گل آقا چندان مشتاق به جنگیدن با چریک های طالبان به نظر نمی رسید، اعتماد امریکایی ها به او کمتر شد (۲۲). با وجود این، حمایت امریکا از او در شش ماه اول سال به او فرصتی تعیین کننده برای تحکیم قدرت خود داده بود. مشخص

نیست که حمایت پاکستان شامل پرداخت پول هم بود یا فقط حمایت سیاسی بود، اما در هر حال این رابطه با پاکستان نیز مهم بود زیرا این کشور نقشی اساسی در منطقه پشتون نشین افغانستان بازی می کرد. همین واقعیت که چندین قبیله پشتون در آن طرف مرز زندگی می کنند اهرم قابل ملاحظه ای در اختیار پاکستان می گذاشت. با وجود این، به دنبال حمله ای به خویشاوندان گل آقا در چمان در آپریل ۲۰۰۳، این رابطه به سرعت رو به وخامت رفت (۲۳).

در اوایل سال ۲۰۰۲، گل آقا با در اختیار داشتن حمایت مالی بیش از تمام فرماندهان رقیب خود در موقعیت کاملاً برتری در قندهار بود. بعد به راحتی رهبر قبیله بارکزی شد اما کوشید خود را به عنوان یک رهبر منطقه ای مطرح کند و مدعی کنترل بر ولایت های قندهار، هلمند، ارزگان، زابل و فراه شد. او هم زمان روابطی با قبایل پشتون در هرات برقرار کرد که از رفتار اسماعیل خان شکایت داشتند. به نظر می رسید، در عمل او مدعی نقش رهبری کنفدراسیون درانی است حتی اگر در سخنرانی های عمومی چنین ادعایی را مطرح نمی کرد (۲۴).

گل آقا برای به دست آوردن برتری منطقه ای مورد ادعایش به منابع مالی برتر خود، ارتباطش با کابل که ناشی از پست رسمی به عنوان والی قندهار بود و مشروعیت ناشی از انتصاب رسمی به عنوان والی ولایت و سرپرست منطقه جنوب اتکا داشت (۲۵). جریان پول امریکایی به زودی متوقف شد، اما گل آقا منابع درآمد دیگری یافته بود که مهم ترین آن ها پست مرزی اسپین بولدک بود (۲۶). او همچنین در چندین رشته اقتصادی، مثل منابع آبی، معادن سنگ، توزیع بنزین و خدمات تاکسی رانی بین قندهار و شهرهای دیگر انحصار برقرار کرده بود. او از برقراری مالیات بر بازرگانان محلی نیز سود می برد و از انحصارهای خود برای گسترش شراکت اقتصادی با طرف های مختلف استفاده می کرد که در عین حال به تقویت موقعیت سیاسی او کمک می رساند (۲۷). قدرتمندان دیگر نیز منابع درآمدی مثل قاچاق مواد مخدر، زمین خواری و غیره داشتند اما گل آقا تا زمانی که به درآمد گمرکی دسترسی داشت از آن ها پیش بود.

با وجود ادعای مبارزه با طالبان، کوشش های گل آقا برای ایجاد

یک اتحاد قبیله ای زیر رهبری خود بر مشروعیت نظامی او متکی نبود. او هیچ گاه افراد را در نبرد رهبری نکرده بود، در حقیقت ارتشی نیز در اختیار نداشت. تنها گروهی درهم برهم از شبه نظامیان قبیله ای، بدون سازماندهی و چند عدد سلاح سنگین در اختیار داشت. اتکای او برای توان موثر جنگی به شبه نظامیان اچکزی متحدش بود (۲۸). کنترل واحدهای وزارت دفاع مستقر در ولایت قندهار، همان طور که در جدول ۲ دیده می شود، یک دست نبود.

جدول ۲- واحدهای وزارت دفاع در ولایت قندهار به تفکیک وابستگی، ۲۰۰۳

واحد	وابستگی	فرمانده	محل استقرار
قول اردوی دوم	خان محمد	خان محمد	قندهار
فرقه پانزدهم	کرزی	امیر لالی	قندهار
فرقه هفتم	گل آقا	ملا سعید	زرای دشت
لوای مرزی ۳۵۸	اچکزی، متحد گل آقا	عبدالرازق، گود پیدا	اسپین بولدک
گارنیز یون میدان هوایی	گل آقا	عبدالرازق شیرزی	فرودگاه قندهار
لوای کماندو	گل آقا	--	قندهار
لوای ۵۳۰	شیرمحمد متحد احمد ولی	حبیب الله جان	در نزدیکی قندهار
لوای ۵۳۰	گل آقا	تورجان	میوند
نیروی ویژه	گل آقا	حاجی عطا محمد	قندهار
غند عملیاتی	گل آقا	جنرال داوود	قندهار
لوای هوانیرو ۴۶۶	احمد ولی	حاجی اخترمحمد	قندهار

منابع: مسئولان سازمان ملل، کابل و قندهار، فوریه - مارچ ۲۰۰۵

بنابراین، گل آقا در داخل سپاه دوم ارتش می توانست به ۱۰۰۰ - ۱۱۰۰ نفر اتکا کند. در مقایسه خان محمد به ۴۰۰ نفر و نیروهای پلیس مستقر در قندهار و احمدولی به ۷۰۰ نفر می توانستند اتکا کنند. البته به جز افرادی که رسماً نزد وزارت دفاع ثبت نام کرده بودند، هر یک از این قدرتمندان می توانستند بر تعداد زیادی از شبه نظامیانی که در وزارت داخله ثبت نام نکرده بودند اتکا کنند، اما حتا در این مورد به نظر نمی رسد گل آقا بیش از دو نفر دیگر و به ویژه الکوزی ها قدرت داشته باشد (۲۹). بنابراین روشن است که نفوذ او نه بر جاذبه نظامی متکی بود و نه بر نیروی نظامی. شواهدی وجود دارد که نیروهای شبه نظامی گل آقا و نیروهای رقبای او از قدرت نظامی خود برای ترساندن و آزار مخالفان و گاهی از بین بردن آن ها استفاده کرده اند که در اساس یک امر درون قبیله ای بوده است (۳۰). نیروهای شبه نظامی در داخل هر قبیله مخالفت را سرکوب و خود نیز به عنوان ابزار گسترش کنترل در بیرون قبیله عمل می کردند. بر اساس تعریفی که در مقدمه ارائه شد، بدین دلیل است که گل آقا هرگز یک رهبر قبیله نبود بلکه فرد قدرتمند قبیله به شمار می رفت.

گل آقا حتا در اوج قدرت خود در سالهای ۲۰۰۲-۲۰۰۳ توانایی چندانی برای بسیج نیروها در سراسر ولایت قندهار نداشت چه رسد به منطقه جنوب. با وجود لاف زنی او که می تواند ۲۰۰۰۰ نفر را بسیج و برای مقابله با خلافاکاری های اسماعیل خان (۳۱) به هرات حمله کند، زمانی که نیروهای شبه نظامی جنوبی در آگوست ۲۰۰۴ به هرات حمله کردند، نه تنها تعداد آن ها بسیار کمتر (۳۰۰۰-۲۰۰۰-) بود، بلکه نقش گل آقا در بسیج آن ها بسیار کم بود (۳۲).

ادعای گل آقا در باره رهبری محلی و منطقه ای متکی بر تأیید طرف های نیرومند ملی و بین المللی و وجود منابع برای تامین شبکه حمایتی خود بود. بررسی تقسیم غنائیم به وسیله گل آقا در حکومت محلی به روشنی نشان می دهد که هدف اصلی او برپا کردن اتحادی با دیگر قبایل زیرک، یعنی پوپلزی، بارکزی و الکوزی بود. قبایل دیگر پنجپایی (نورزی، علی زی، اسحق زی، خوگیانی، ماکو) در ردیف دوم قرار می گرفتند و غلزیایی ها کاملاً به حاشیه رانده می شدند. افراد

قبیله بارکزی گل آقا جایگاهی بسیار برجسته در حکومت ولایت قندهار به دست آوردند تا جایی که در سال ۲۰۰۳، از میان ۶۰ رییس اداره غیرنظامی تنها هشت نفر از قبایل دیگر بودند اما پوپلزی ها در اداره ولسوالی ها نقش عمده داشتند و شش فرماندار از ۱۷ نفر از میان آن ها بود در حالی که بارکزی ها، اچکزی ها، اسحقزی ها و نورزی ها هر یک تنها دو فرماندار و الکوژی ها و بلوچ ها هر یک تنها یک فرماندار داشتند. نفر آخر یک سید بود. الکوژی ها از انتصاب اکرم خاکریزوال به ریاست پلیس نسبتا راضی بودند و او نیروی پلیس را با افراد قبیله خود پرکرد (۳۳).

منابع مالی گل آقا و پست رسمی والی گری مهم ترین ولایت جنوبی امکاناتی بودند که به طور مسلم در نگاه رهبران قبایل کوچکتر که به طور سنتی به قبایل بزرگتر وابسته بودند، بسیار مهم بود. در مقابل، به حاشیه رفتن غلزیایی ها نیز پیامدهای مهمی داشت، از جمله این که ولایت زابل، درست در وسط منطقه غلزیایی ها، کاملا خارج از حیطه نفوذ گل آقا قرار گرفته بود. به علاوه، اقلیت های مهم غلزیایی که در هلمند، ارزگان و حتا قندهار زندگی می کردند دشمن او بودند (۳۴). بدتر از همه برای گل آقا این بود که تحکیم این شبکه اتحادهای بسیار مشکل ساز از کار درآمد. رهبری او حتی در میان درآنی ها در بلندمدت پذیرفته نمی شد.

قدرت سیستم حمایتی گل آقا نه تنها بر جذب افراد قبیله خود به داخل حکومت بلکه بر افزایش حقوق معلمان و دیگر کارمندان و حتا دو برابر کردن آن استوار بود. او خدمات دیگری نیز در اختیار معلمان و دانش آموزان قرار داد (۳۵). این کار او طرفداران زیادی داشت اما تا زمانی می توانست ادامه یابد که درآمدهای گمرکی در جریان بود. زمانی که جریان این درآمدها کند شد، حمایت از گل آقا نیز کاسته شد. به علاوه، تعلق خاطر گل آقا به حمایت قبیله ای بر کارآمدی حکومت ولایتی تاثیر منفی گذاشت زیرا تعداد افراد متخصص تحصیل کرده بسیار کم و فساد، حتی در مقایسه با ولایت های دیگر افغانستان، گسترده بود. به جز چند استثنا، اعضای قبایل پرنفوذ محلی در ولسوالی ها حاکم بودند حتا اگر خود آن ها اهل آن ولسوالی نبودند. بنابراین بعضی از

این فرماندارها شاید واقعا در میان مردم محلی دارای نفوذ بودند اما مهارت های اجرایی و تخصص نداشتند. در حقیقت، هیچ یک از آنان از آموزش عالی یا تجربه چندانی در کار اجرایی برخوردار نبودند (۳۶). این واقعیت به بی اعتبار کردن سیستم گل آقا در نگاه مردم و مهمتر از آن در نگاه حامیان خارجی کمک کرد.

انتخابات سال ۲۰۰۵ وضعیت رهبری گل آقا را در میان بارکزی ها به نمایش گذاشت. این واقعیت که ۱۲ نفر از بارکزی ها در انتخابات در قندهار نامزد شدند و با شکستن آرا از امکان انتخاب اعضای این قبیله کاستند نشان می داد که او از رهبری چندان قدرتمندی برخوردار نیست. گل آقا که والی ننگرهار شده بود حتا از آن جا به قندهار سفر کرد تا در سازمان دهی رقابت انتخاباتی شرکت و بعضی از نامزدها را به کناره گیری تشویق کند اما موفق نشد. نخبگان قدیم با تحصیل کردگان متحد شدند و از انتقال او به جلال آباد برای تضعیف نفوذ او در انتخابات بهره برداری کردند. سرانجام آرای بارکزی ها بین نامزدهای طرفدار گل آقا و مخالف او تقسیم شد. نورالحق علومی، رهبر جبهه ضد گل آقا، بر اساس آرای دریافتی بیشترین موفقیت را به دست آورد (۳۷).

قدرتمندان الکوزی به حاشیه رانده می شوند

گل آقا تا چند ماه پس از انتصاب به عنوان والی و سرپرست زون [منطقه] جنوب با مشکلات جدی از سوی فعالان اصلی دیگر در منطقه روبرو نبود. با وجود این از همان ابتدا، قدرتمندان اصلی و جنگ سالاران، از جمله شیر محمد آخوندزاده از قبیله علی زی، احمدولی کزی از قبیله پوپلزی و خان محمد از قبیله الکوزی همگی در صدد بودند که با دور زدن گل آقا ارتباط های خود را در کابل حفظ یا افزایش دهند. در میان آن ها، الکوزی ها که دشمنان شدید و سنتی بارکزی ها هستند، کمتر از همه به گل آقا به فرصت می دادند. رابطه آن ها با گل آقا پس از ۲۰۰۱ بیش از هر چیز به آتش بس موقت و مسلح شباهت داشت. پیش از آمدن طالبان، آن ها نیروی اصلی مسلح در ولایت بودند. فرمانده اصلی الکوزی ها به نام ملا نقیب الله با طالبان متحد شده بود. این کار او باعث شد که حمایت امریکا را از دست بدهد و

بالاخره در اواخر ۲۰۰۱، با وجود برتری نظامی الکوژی ها، دست از ادعای برتری در قندهار بردارد. پس از زدوخوردهای اولیه در قندهار، ملا نقیب الله موافقت کرد از فعالیت سیاسی کنار برود و بگذارد افراد سرشناس الکوژی مثل خان محمد و اکرم خاکریزوال بر سر شراکت در قدرت با گل آقا و رهبران دیگر قبیله‌ای توافق کنند (۳۸). قدرت نظامی آن‌ها با انتصاب خان محمد به عنوان فرمانده سپاه دوم ارتش و خاکریزوال به عنوان رییس پلیس مورد تأیید قرار گرفت. با وجود این، آن‌ها از حامی قدرتمند خارجی برخوردار نبودند زیرا رابطه آن‌ها با پاکستان هم بد بود. این مساله به دوران جهاد برمی‌گشت و حتا اگر می‌کوشیدند اختلاف‌های خود را با همسایه جنوبی حل کنند، گل آقا در موقعیت بسیار بهتری برای کسب حمایت پاکستان قرار داشت. تنها امکان باقی مانده برای آن‌ها هند بود که آن‌ها به سویش رفتند و مقداری کمک و حمایت معنوی مثل گشایش کنسولگری هند در قندهار و پیشنهاد آموزش افراد پلیس در هند دریافت کردند، اما این کمک‌ها به هیچ وجه قابل مقایسه بانفوذ پاکستان و امریکا نبود (۳۹).

در پایان سال ۲۰۰۲، پس از این خاکریزوال کوشید نایب رییس پلیس نظر جان از افراد قبیله بارکزی را اخراج کند دو نیروی شبه نظامی درگیر شدند و نزدیک بود بر سر کنترل شهر قندهار وارد جنگ همه جانبه شوند (۴۰). الکوژی‌ها خیلی زود به پیامدهای ناتوانی از دریافت کمک کافی از کابل - برخلاف رقیب‌های اصلی‌شان گل آقا و احمدولی کرزی - پی بردند. تضعیف موقعیت الکوژی‌ها در ساختار قدرت آغاز شد. ابتدا، کابل در آگوست ۲۰۰۳ خاکریزوال را از ریاست پلیس برکنار کرد. سپس در پی شروع خلع سلاح در همان سال، خان محمد با انحلال سپاه دوم ارتش در جولای ۲۰۰۴ پست فرماندهی خود را از دست داد. خان محمد ابتدا رییس پلیس شد و بدین ترتیب الکوژی‌ها حداقل یک موقعیت مهم را حفظ کردند اما این زیاد طول نکشید. در ماه می ۲۰۰۵، او به ولایت دیگری منتقل شد و تماس خود را با پایگاه قدرتش از دست داد. یک نفر تاجیک از پروان جانشین او شد.

قدرتمندان الکوژی که به شدت می‌کوشیدند حمایت کسب کنند و

نارضایتی خود را از وضعیت به کرسی نشان دهند، به احبای ارتباط های قدیمی خود یا جمعیت روی آوردند. در انتخابات ریاست جمهوری در سال ۲۰۰۴، آن ها همگی از نامزدی قانونی، که یک تاجیک و عضو سابق جمعیت بود، در مقابل کرسی حمایت کردند. اما این کار آن ها تنها ضعف رو به فزونی آن ها را به نمایش گذاشت: قانونی تنها ۳ درصد از آرای ولایت قندهار را دریافت کرد، در حالی که الکوزی ها در حدود ۲۵-۲۰٪ جمعیت ولایت را تشکیل می دهند. آشکار بود که آن ها کنترل خود را بر قبیله از دست می دادند. نسل قدیمی و مهم رهبران قبیله الکوزی مثل سناتور واصفی به طور رسمی از کرسی حمایت کرد و نشان داد که بیش از قدرتمندان با اکثریت افراد قبیله هماهنگ است. این شکست انتخاباتی بدترین وضعیت برای قدرتمندان به حساب می آمد. در نیمه دوم ۲۰۰۵ با افزایش نارضایتی و سرخوردگی از رییس جمهوری جدید کرسی، آن ها فرصتی برای کسب بعضی از موقعیت های گذشته را به دست آوردند (۴۱). در حقیقت، نامزدهای مخالف کرسی در انتخابات پارلمانی در سپتامبر آن سال موفق شدند اما هیچ یک از نامزدهای مورد حمایت خان محمد و قدرتمندان دیگر الکوزی انتخاب نشدند. موفقیت آن ها در این بود که قدرتمندان دیگر از قبایل دیگر را که مثل آن ها به حاشیه رانده می شدند، به اردوی ضد کرسی گروه های اسلامی به رهبری تاجیک ها مثل جمعیت اسلامی جذب کنند (۴۲). از دست دادن کنترل بر قبیله، قدرتمندان الکوزی را بر آن داشت که به جای اتحادهای قبیله ای به دنبال اتحادهای سیاسی باشند. اما این کار از توانایی رو به کاهش آن ها برای کنترل اجتماعی و منطقه ای جلوگیری نکرد و به خلا قدرت در روستاها انجامید.

میزان اهمیت ارتباط حمایتی با مرکز یا یک قدرت خارجی در شروع قرن بیست و یکم را می توان در افزایش بخت خانواده واصفی مشاهده کرد.

عزیزالله واصفی، با وجود رقابت قدرتمندانی مثل خان محمد و ملا نقیب الله، دوباره سکان رهبری الکوزی ها را به دست گرفت. واصفی، سناتور پیشین و شخصیت برجسته، که یکی از رهبران حزب سلطنت طلب تشریک وحدت ملی بود قدرت نظامی نداشت. او توانسته بود

از طریق ارتباط های خوب خود با کابل و افغان های خارج از کشور برای نقش خود حمایت دریافت کند. پسران واصفی شهروندان امریکا و همچون او تحصیل کرده و مسلط به زبان انگلیسی بودند. پسر بزرگ او در سال ۲۰۰۵ والی ولایت فراه شد.

برگ برنده: کابل و احمدولی کرزی

گرچه رابطه بین بارکزی ها با پوپلزی ها به بدی رابطه با الکوزی ها نبود، در بلندمدت خطرناک ترین رقیب گل آقا از صفوف پوپلزی ها بیرون آمد. این مساله با توجه به این که آن ها قبیله رییس جمهوری بودند و بهتر از هر کس دیگر با کابل ارتباط داشتند تعجب آور نیست. به ویژه، احمدولی کرزی، برادر جوانتر و بلندپرواز رییس جمهوری، از همان ابتدا به تدارک نقش رهبری برای خود مشغول شده بود. احمدولی کرزی به خاطر اعتبار نقش ملی برادرش، در ابتدا به طور رسمی با رهبری گل آقا مقابله نکرد. اما در چند سال اول پس از دوران طالبان، او بیشتر نیرو و امکانات خود را صرف ساختن سیستم قدرتی موازی با گل آقا شیرزی کرد. با وجود این که احمدولی در ابتدا موفق نشد به میزانی که گل آقا بر قبیله بارکزی کنترل داشت، بر قبیله خود کنترل برقرار کند، توانست مخالفان مثل فرماندهانی از قبیل وکیل لعل محمد و امیر لالی را ابتدا مهار کند و سپس به حاشیه براند. آن ها هنوز از طرفداران سرسخت پادشاه سابق ظاهرشاه بودند و روابط به نسبت غیر دوستانه ای با خانواده کرزی داشتند (۴۳). امیر لالی پست مهم فرمانده فرقه پانزدهم را در دست گرفته بود اما بعد از آن پست برکنار شد. درگیری مسلحانه بین بارکزی ها و پوپلزی ها رخ نداد اما احمدولی کرزی از روش های پیچیده تری برای تضعیف رقیب خود استفاده می کرد. او برای کاهش قدرت بارکزی ها با قدرتمندان الکوزی متحد شد و در سال ۲۰۰۳ در طرحی برای بیرون راندن گل آقا از قندهار شرکت داشت، گرچه موفقیت او کامل نبود زیرا والی جدید، یوسف پشتون، باز از قبیله بارکزی و بسیار به گل آقا نزدیک بود (۴۴). حتی اگر اتحاد میان احمدولی و خان محمد کوتاه مدت بود و این دو نفر در طول سال ۲۰۰۴ به طور آشکار یکدیگر را به نقض حقوق بشر و قاچاق مواد

مخدر متهم کردند (۴۵)، روشن بود که اعتبار گل آقا در زمینه توانایی او برای مدیریت بر اتحاد زیرک کاملاً متزلزل شده بود.

گل آقا حتا نمی توانست در زمینه روابط عمومی در سطح ولایت از موفقیت بیشتر احمدولی جلوگیری کند. احمدولی تشکیل یک سیستم شوراها را برای مشروعیت بخشیدن به نفوذ خود و همکاری نخبگان قبایل را مورد حمایت قرار داد. شوراهای ولسوالی ها ملک های محلی (بزرگان قبایل) را گرد آوردند و نامزدهایی را برای فرمانداری ولسوالی پیشنهاد و نمایندگان شورای ولایتی را انتخاب می کردند. شورای ولایتی نمایندگان علما و تعدادی از زنان را در بر می گرفت. رییس شورا خود احمدولی کرسی بود و شورا بیشتر نقش مشورتی داشت اما می توانست درباره عملکرد روسای اداره ها سوال کند. در عین حال، شورا شکایت هایی را که از ولسوالی ها می رسید به مرجع مربوط می رساند و گفته می شود حکومت گاهی درباره این شکایت ها اقدام کرده است (۴۶).

به علاوه، گل آقا در مورد وفاداری قبایل پنج پی نیز با رقابت احمدولی روبرو بود. گل آقا تنها در ایجاد اتحاد با قدرتمندان اچکزی (۴۷) که متحدان سنتی بارکزی ها بودند موفق شد. اما اسحق زی ها، علی زی ها و نورزی ها به دلایل مختلف به سوی احمدولی جذب می شدند. برای مثال، بسیاری از نورزی ها نمی توانستند با رقبای شان در میان اچکزی ها در یک جبهه قرار داشته باشند. گروه هایی از میان این دو قبیله نزدیک بود در اواخر سال ۲۰۰۱ بر سر کنترل مرز و فعالیت های پرسود قاچاق، جنگ قبیله ای به راه بیندازند (۴۸). بنابراین، تمایلات آن ها بین احمدولی کرسی و طالبان رو به رشد در نوسان بود. بیشتر علی زی ها زیر نفوذ شیر محمد آخوندزاده بودند که با خانواده کرسی اتحاد نزدیکی برقرار کرده بود. به طور کلی تر، احمدولی به خاطر روابط نیرومندش با کابل و حمایت غیر مستقیم دولت بوش حتما در بلندمدت متحد امید بخش تری به نظر می رسید. او حتا توانست در تشکیل شورای غلزاری شرکت کند که هدف آن افزایش نمایندگی قبیله در اداره حکومت قندهار بود (۴۹). در عین حال، گل آقا به خاطر رابطه نزدیکش با حکومت مرکزی در موقعیتی نبود که عناصر مخالف در درون قبایل پنج پی را جلب کند (۵۰).

احمدولی همچنین نتوانست تنها با کنار زدن گل آقا کنترل او را بر پایگاه محکمش در حکومت ولایت تضعیف کند. چند عامل در برکناری گل آقا از پست والی‌گری در آگوست ۲۰۰۳ و انتصاب او به عنوان وزیر امور شهری در کابل نقش داشت. در میان تکنوکرات‌ها در کابینه کرزی، نارضایتی وجود داشت، مثل وزیر مالیه اشرف غنی که از کوتاهی او در تحویل درآمد گمرکی خشمگین بود. حامیان بین‌المللی کابل نیز ناراضی بودند. اما مانورهای احمدولی کرزی نیز نقش داشت (۵۱). گرچه جانشین گل آقا، یوسف پشتون، از بارکزی‌ها و عموزاده او بود، به اندازه او قدرت نداشت و زیر فشار قرار گرفت تا عدم تعادل در حکومت ولایت را تا حدودی جبران کند. زیر مدیریت او، غلزیایی‌ها و درانی‌های پنج‌پی سهم بیشتری دریافت کردند و پیروان گل آقا متضرر شدند (۵۲). در اوایل سال ۲۰۰۵ که گل آقا پس از تغییراتی در کابینه دوباره به عنوان والی منصوب شد، کنترل خود بر بخش اعظم منبع درآمد گمرکی را از دست داده بود (۵۳). با ضعیف‌تر شدن موقعیت گل آقا، احمدولی به شدت به تقویت نقش خود پرداخت. با وجود این که او در سپتامبر ۲۰۰۵ موفق نشده بود در انتخابات شورای ولایتی اکثریتی از طرفداران خود را وارد کند، توانست ریاست خود را بر شورا تحمیل کند. با انتصاب یکی از متحدان خانوادگی به عنوان والی قندهار پس از برکناری نهایی گل آقا در جون ۲۰۰۵، احمدولی از فرصت برای پایان دادن به نفوذ اندک گل آقا در شورای ولایتی استفاده کرد. برای مثال، در اکتبر ۲۰۰۶، از ۱۷ فرماندار ولسوالی، ۸ نفر از قبیله پوپلزی و از بقیه نیز چند نفر به احمدولی نزدیک بودند. تمام منصوبان جدید از پوپلزی‌ها یا افرادی مرتبط با خانواده کرزی بودند (۵۴). احمدولی مصمم بود تا حد امکان فضای رقبایی را که می‌کوشیدند در قندهار و کابل حضور سیاسی داشته باشند - برای مثال از طریق شرکت در انتخابات پارلمانی ۲۰۰۵ - محدودتر کند. برای مثال، احمدولی سعی کرد از طریق نفوذش در کمیسیون انتخاباتی صلاحیت نامزدهای بارچ را به خاطر داشتن سلاح و "مأمور پاکستان بودن" رد کند. وقتی در این کار موفق نشد، توانست ترتیب حذف آرای روستاهای بارچ را از شمارش بدهد (۵۵).

نتیجه گیری: وقفه در چرخه ابن خلدونی

بر پایه نظریه ابن خلدون، محمدزی‌ها، شاخه ای از قبیله بارکزی که از آغاز قرن نوزدهم و در عمل تا سال ۱۹۷۸ در افغانستان حکومت کرده بودند، در دهه ۱۹۸۰ ظاهراً در مراحل نهایی زوال چرخه‌ای قرار داشتند. اشرافیت قبیله‌ای محمدزی‌ها به طور عمده در کابل متمرکز بود و به استثنای چند شخصیت برجسته، معدودی از روسای قدرتمند در جنوب باقی مانده بودند. در سازگاری با طرح ابن خلدونی، نخبگان قبیله به کابل مهاجرت کرده و حتا زبان شان را از پشتو به دری، که در آن زمان زبان دربار بود، تغییر داده بودند. آن‌ها بر سیستمی از اتحادها با قبایل دیگر اتکا داشتند که بر اساس ازدواج‌ها بنا می شد. باز هم در سازگاری با طرح ابن خلدونی، پس از شروع جنگ و حمله شوروی، بیشتر نخبگان درآنی و به ویژه بارکزی‌ها در جهاد به افراد قبایل دیگر نپیوستند و در انتظار ماندند تا ظاهرشاه تبعیدی نقشی را به عهده بگیرد. این اشرافیت که تمایلی به ورود در صحنه نداشت، اجازه داده تا غلزایی‌ها یا روسای رده پایین درآنی جلودار نبرد شوند. حتا در قندهار که اکثریت بزرگ جمعیت درآنی است، برجسته ترین و فعال ترین فرماندهان اغلب غلزایی بودند مثل لالا ملنگ، سرکاتب و ملا سید محمد. این فاصله بین افراد قبیله و اشرافیت به اشخاصی مثل گل آقا شیرزی کمک کرد تا قبایل را "فتح" کنند.

اما به نظر می رسد چرخه ابن خلدونی در ۴-۲۰۰۳، که اشرافیت قبیله‌ای در قندهار فعال شد، دوباره متوقف شد. قدرتمندان با انجام اقداماتی، امکانات گسترده و مستقل کسب درآمد ایجاد کرده بودند اما تا زمانی که دولت فعال بود و می توانست کمک خارجی دریافت کند و در سیاست منطقه‌ای دخالت کند، امکانات مالی محلی نمی توانست در مقایسه با نفوذ دولت دارای حمایت از بخش مهمی از جامعه بین المللی برابری کند. با وجود این که گل آقا احتمالاً همیشه از اهمیت حفظ حمایت نیرومند کابل آگاه بود، رقابت با احمدولی کرزی کار او را غیرممکن می کرد. دلیل این مساله تنها نزدیکی احمدولی به ریاست جمهوری و توانایی کنار زدن گل آقا نبود، بلکه احتمالاً اشراف که به انگلیسی سخن می گفتند، مثل احمدولی در تماس با هم میهنان خارج

از کشور و حامیان خارجی در موقعیت بهتری قرار داشتند. به بیان دیگر، حمایت خارجی که در موفقیت قدرتمندان در زمان جهاد و پس از سال ۲۰۰۱ نقش مهمی ایفا کرده بود، در سال ۲۰۰۳-۴ آزمایش سختی برای مهارت های چندگانه آن ها به حساب می آمد. تحولات دهه های ۱۹۸۰-۱۹۹۰ رهبران سنتی را به طور دائمی تضعیف کرده بود، اما فرزندان خانواده های اشرافی که آموزش عالی دیده بودند و به زبان های خارجی سخن می گفتند برای جلب طرف های بین المللی در موقعیت بسیار بهتری از خانواده هایی مثل خانواده گل آقا یا دیگر قدرتمندان قرار داشتند که هرگز به آموزش عالی دست نیافته بودند. دوران تبعید، خانواده های بزرگان قبایل در امریکا و اروپا زندگی کرده و با آموزش نسل جوان تر در موسسه های دانشگاهی برجسته موقعیت خود را بیشتر تحکیم کرده بودند. آن ها موقعیت مالی خود را با کسب درآمد به روش های قانونی تحکیم کرده بودند و این کار آن ها را در نزد جامعه بین المللی عزیز می کرد. در عین حال و شاید بر اثر ارتباط با نخبگان تحصیل کرده، شروط حامیان برای پذیرش رهبران قبایل در سال ۲۰۰۳-۴ تغییر کرده بود. حامیان بین المللی دیگر در پی کنترل بر مردان مسلح و تأمین امنیت نبودند بلکه در جستجوی مهارت (ادعایی یا واقعی) برای بازسازی کشور بودند. فرض بر این بود که با گسترش ارتش ملی و بازآموزی پلیس، نیاز به قدرتمندان به سرعت برطرف خواهد شد. به علاوه، شروع دوباره فعالیت های چریکی طالبان در جنوب در سال ۲۰۰۳ نشان می داد که این قدرتمندان در تأمین امنیت نیز چندان موفق نبودند (۵۶).

در مورد قبایل دیگر به جز بارکزی، مثل الکوزی و پوپلزی، حفظ نفوذ اشرافیت قبیله ای بر قدرتمندان حتا در زمان جهاد و دوری از حاشیه به باز پدیدار شدن آن ها از سال ۲۰۰۳ کمک کرده بود. قدرتمندان این قبایل مثل ملا نقیب، خان محمد، امیرلالی و دیگران از آموزش مدرن برخوردار نبودند و بیشتر وقت خود را در داخل کشور گذرانده و شبکه های خارج از کشور ایجاد نکرده بودند. آن ها همیشه به کمک و راهنمایی خانواده هایی مثل واصفی و کرزی نیاز داشتند که به نوبه خود از این وابستگی برای حفظ کنترل بر فرماندهان قبایل خود و هم زمان دنبال کردن هدف های دیگر به رهبرداری می کردند. برای مثال،

در زمان جنگ داخلی، عبدالاحد کرزی و پسران او به امریکا و پاکستان مهاجرت کردند و کسب اقتصادی پر درآمدی در رشته مواد غذایی به راه انداختند. افراد جوانتر خانواده در رشته های مختلف آموزش عالی تحصیل کردند و خانواده در سطح ملی و بین المللی در سیاست فعال باقی ماند. زمانی که در اواخر سال ۲۰۰۱ آن ها به کشور بازگشتند، اکثریت قبیله پوپلزی رهبری آن ها را پذیرفت (۵۷).

به بیان دیگر، در سال های ۲۰۰۳ - ۲۰۰۴، مداخله بین المللی باعث شد که آموزش و درک کارکرد جهان خارج ناگهان به عوامل اصلی موفقیت در رقابت تبدیل شود و قدرتمندان را غافلگیر کند. حتما در میان بارکزی ها که دارای اشرافیت چندانی نبودند، نخبگان قبیله ای نشانه هایی از باز آمدن به صحنه را به نمایش گذاشتند. یکی از مثال های اولیه بازگشت ژنرال نورالحق علومی به قندهار بود. او که بیشتر در زمان ریاست جمهوری نجیب الله فرماندار کل منطقه جنوب بود، در رقابت با گل آقا به سرعت موقعیت محکمی در میان بارکزی ها ایجاد کرد (۵۸).

در نتیجه، چرخه تحکیم قدرت ابن خلدونی مختل شد: فرزندان اشرافیت قدیم قبیله ای و متحدان آن ها موفق شدند قدرتمندان را از حامیان خارجی آن ها جدا کنند. اما در عین حال، بازگشت به وضعیت قبلی و نیز احیای اشرافیت از هم پاشیده غیرممکن بود. مشروعیت اشرافیتی که بیشتر از افراد قبیله خود به دوستان خارجی اش نزدیک بود، سست و کم دوام بود. علاوه بر این، اشرافیت از قدرت فیزیکی برای امن کردن روستاها در برابر تهدید احیاشده طالبان برخوردار نبود. در اواسط سال ۲۰۰۶ که طالبان در شرف تسخیر روستاهای قندهار بدون روبروشدن با مقاومت بودند، آشکار شد که خلا قدرتی به وجود آمده است. منابع چندگانه و متغیر حمایت خارجی به بی ثبات کردن منطقه کمک و از پیدایش رهبری باثبات جلوگیری کرد.

یکی از آثار افزایش وزن حمایت خارجی به نسبت منابع داخلی افغانستان این بود که در سال های ۲۰۰۴-۵ دیگر دینامیک قبیله ای در منطقه قندهار رهبران را تعیین نمی کرد بلکه برعکس تعیین رهبران در کابل یا در خارج از افغانستان دینامیک قبیله ای در قندهار را تعیین می

کرد. برای اولین بار چرخه ابن خلدونی کاملاً معکوس شده بود. حتا قدرتمندانی که در قدرت خود باقی ماندند، مثل جان محمد در اُرزگان، بیشتر به چهره های قدرتمند در کابل وابسته بودند. پیامدهای احتمالی این تحول چیست؟ در هنگام نگارش این مقاله هنوز برای دادن یک نظر قطعی خیلی زود است اما مکانیزم های مشروعیت یابی دولت قبیله ای ممکن است به هم خورده باشد. در فاصله بین پایان قرن نوزدهم و دهه ۱۹۷۰، افغانستان کشوری وابسته به حمایت خارجی بود (۵۹). در طی دهه ۱۹۸۰ دوره گذار آغاز شد و در اوایل قرن بیست و یکم دینامیک سیاسی داخلی افغانستان بیش از پیش زیر تاثیر حمایت بین المللی قرار داشت که به تخریب منابع داخلی سنتی مشروعیت یابی سیاسی کمک می کرد (۶۰). نه تنها سیاست مداران کابل بلکه سیاست مداران محلی نیز بیش از پیش به حمایت خارجی وابسته می شدند و از پایان یافتن آن به هر دلیلی آسیب پذیر بودند. به هیچ وجه قطعی به نظر نمی رسد که دموکراسی انتخاباتی به عنوان شکل جایگزینی برای مشروعیت دهی به قدرت سیاسی کافی باشد.

یادداشت ها به منابع

۱ - نگاه کنید به:

A. Giustozzi, 'Genesis of a "prince"', Working Paper 4, Series 2, Crisis States Research Centre, London School of Economics (LSE), 2006; A. Giustozzi, 'The demodernisation of an army: northern Afghanistan 1992-1998', Small Wars and Insurgencies, Vol 15, No 1, 2004, pp 45-67; G. Peake, 'From warlords to peacelords?', Journal of International Affairs, Vol 56, 2003, pp 181-192; Thomas H. Johnson, 'Ismail Khan, Herat, and Iranian Influence', Strategic Insights, Vol 3, No 7, 2004, at: <http://www.ccc.nps.navy.mil/si/2004/jul/johnsonJul04withpictures.pdf> (last accessed 12 July 2007); G. Dietl, 'War, peace and the warlords: the case of Ismail Khan of Herat in Afghanistan', Alternatives, Vol 3, No 2-3, 2004, pp 41-66

۲ - این مقاله بر اساس تجربه نور الله به عنوان مسئول سازمان ملل در قندهار پس از سال ۲۰۰۲ و مصاحبه های گیسوتوتزی با فعالان و ناظران محلی در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ نوشته شده است. با

توجه به زیاد بودن منابع شفاهی در زمینه درگیری ادامه دار سیاسی و نظامی، نویسندگان در حد امکان کوشیده اند از چندین منبع برای کنترل صحت اطلاعات دریافتی استفاده کنند. برای کاستن از احتمال دریافت اطلاعات یک جانبه، ترجیح داده ایم با افرادی مصاحبه کنیم که از نزدیک ناظر رویدادها بوده اند بدون این که مستقیم در آن ها شرکت داشته باشند.

۳ - نگاه کنید به:

A. Giustozzi, 'The debate on warlordism', Discussion paper 13, Crisis States Research Centre, LSE, 2005

۴ - برای بحث در این باره نگاه کنید به:

A. Giustozzi and N. Ullah, 'Tribes and warlords in southern Afghanistan', Working Paper series 2, No 7, Crisis States Research Centre, LSE, 2006

5. M. Sahlins, 'The segmentary lineage: an organisation of predatory expansion', *American Anthropologist*, Vol 80, No 1, 1961, pp 53-70. See also B. Glatzer, 'Centre and periphery in Afghanistan: new identities in a broken state', *Sociologus*, winter 2002, pp 107-124

6. Glatzer, در همان منبع مذکور در شماره ۵

۷ - نگاه کنید به منبع در شماره ۴ در بالا. به طور کلی پذیرفته شده است که رهبران قبیله ای به زمین داران بزرگ تبدیل شدند. بعضی از نویسندگان، به ویژه نویسندگان شوروی، برای توصیف این فرایند از گذار به "فئودالیسم" سخن می گویند اما دیگران استفاده از این واژه را در این چارچوب نمی پذیرند.

۸ - برای بحث مشروح در این باره نگاه کنید به منبع شماره ۳ در بالا

۹ - ابن خلدون، مقدمه: مقدمه ای بر تاریخ، ترجمه زی

Franz Rosenthal (Princeton, NJ: Princeton University Press, 2004)

10. R. Tapper, 'Introduction' and B. Glatzer, 'Political organisation of Pashtun nomads and the state', in Richard Tapper (ed.), *The Conflict of Tribe and State in Iran and Afghanistan* (London: Croom Helm, 1983). On the attraction of the Persian state

model over Pashtun tribal leaders, see also T. Barfield, 'Establishing legitimacy in Afghanistan', *Iranian Studies*, Vol 37, No 2, 2004, pp 269-270.

۱۱ - اشرافیت قبیله‌ای در افغانستان به معنای لایه بالایی قبایل بارکزی و پوپلزی شامل خانواده‌های سلطنتی و خویشاوندان نسبی آن‌ها است. این اشرافیت روابط با خانواده‌های خان‌ها را اغلب به طور مستقیم یا از طریق نهادهای دولتی حفظ کرده است.

۱۲ - به طور دقیق، چرخه این خلدونی تنها در سطح دولتی به کار می‌رود (نامه‌نگاری شخصی با برنت گلاتزر، مارچ ۲۰۰۶) اما در این جا آن را به عنوان الگویی برای توضیح وضعیت قدرت در ولایت‌ها مورد استفاده قرار داده‌ایم.

۱۳ - درباره این موضوع نگاه کنید به:

B. R. Rubin, *The Fragmentation of Afghanistan* (New Haven, CT: Yale University Press, 1995), pp 196-203

۱۴ - و نیز محمدزی که این شاخه فرعی قبیله ظاهرشاه است. اما در این مقاله مورد بحث قرار نخواهد گرفت زیرا امروزه بیشتر در کابل مستقر است و نقش اندکی در سیاست در قندهار بازی می‌کند.

۱۵ - مصاحبه با استاد عبدالحلیم، قندهار، ژانویه ۲۰۰۶

۱۶ - مصاحبه با فرماندهان پیشین ولایت قندهار، ژانویه ۲۰۰۶

۱۷ - اطلاعاتی که نور الله در زمان مسئولیت در سازمان ملل گردآوری کرده است.

۱۸ - برای روایت‌های مختلف در این باره نگاه کنید به:

P. Tomsen, 'Statement on Afghanistan: in pursuit of security and democracy', Submitted to the Committee on Foreign Relations, United States Senate, One Hundred Seventh Congress, 16 October 2003; *The New York Times Magazine*, 6 January 2002; 'Altered states', *Newsline*, January 2002.

در مورد منابع قدرت نظامی اچکزی، نگاه کنید به منبع شماره ۴ در بالا. قدرتمندان الگوزی در قندهار نیروی اصلی نظامی را تشکیل می‌دادند اما در مراحل اولیه مداخله آمریکا آن‌ها هنوز با طالبان در اتحاد

بودند.

19. Human Rights Watch, 'Afghanistan: return of the warlords', Briefing Paper, New York, June 2002, p 18.

۲۰ - برای گزارش های روزنامه ها در مورد این رویدادها نگاه کنید به:

'Washington mit der Afghanistan-Konferenz zufrieden', Neue Zürcher Zeitung, 10 December 2001; 'Afghan fighters close in on Bin Laden, Squabble over Kandahar', People's Daily, 9 December, 2001

۲۱ - این تحولات در روزنامه ها گزارش شد. برای مثال نگاه کنید به

The Washington Post, 16 January 2002; The Independent, 14 January 2002

۲۲ - گزارش در بلوچستان پست، ۱۷ جولای ۲۰۰۲؛ نامه نگاری شخصی با مسئول سازمان ملل، کابل، اکتبر ۲۰۰۶

۲۳ - مصاحبه با مسئولان محلی و رهبران قبیله ای، قندهار، می ۲۰۰۵. برای گزارش های مطبوعات نگاه کنید به:

Newsline, January 2002; EurasiaNet, 21 April 2003

۲۴ - مصاحبه با رهبران قبیله ای در هرات، اکتبر ۲۰۰۴ و نوامبر ۲۰۰۵؛

The Washington Post, 16 January 2002; IWPR, 'Afghan Recovery Report', No 61, 23 May 2003, IWPR, London

۲۵ - شامل ولایت های زابل، قندهار، ارزگان، هلمند و نیمروز

۲۶ - یکی از دو محل دریافت عوارض گمرکی در مرز با پاکستان، دیگری تورخم در ولایت ننگرهار است. ولایت قندهار در سال ۲۰۰۴ در حدود ۱۹ میلیون دلار در سال به کابل می داد و برآورد می شود که در حدود ۳۰٪ به هدر می رفت. اما در سال ۲۰۰۲ درآمد حتما بسیار کمتر بوده است.

۲۷ - مصاحبه با افراد سرشناس و مسئولان، قندهار، مارچ ۲۰۰۵؛

S. Chayes, 'Dedicated to Sarah Chayes', The Transom Review, Vol 3, No 6, 2003, at <http://www.transom.org/guests/review/200310.review.chayes.html> (accessed 12 July 2007); S. Chayes, 'Rebuilding Akokolacha', The Christian Science Monitor, 11 December 2002; S. Chayes, 'On the ground, no stability', interview on Afghan Independent Radio, 20 August 2003, at [http://talk.transom.org/WebX?14"174.ZTrial14fLo.141053".eaf8bb/0](http://talk.transom.org/WebX?14) (accessed 12 July 2007)

۲۸ - نگاه کنید به منبع در شماره ۴ بالا ص ۹

۲۹ - منابع سازمان ملل، کابل، آپریل ۲۰۰۳ و اکتبر ۲۰۰۳

۳۰ - مسئولان سازمان ملل و کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، قندهار، می ۲۰۰۵ و ژانویه ۲۰۰۶

۳۱ - گزارش های روزنامه ها در

Frontier Post, 25 January 2002; Newsweek Web, 21 February 2002, at <http://www.msnbc.msn.com/id/3067273/site/newsweek/from/RL.1/> (accessed 12 July 2007)

۳۲ - مصاحبه با مسئولان سازمان ملل، دسامبر ۲۰۰۴. خود اسماعیل خان به جای گل آقا، وزیر عارف نورزی را متهم کرد، نگاه کنید به تایمز، ۲۵ آگوست ۲۰۰۴

۳۳ - مصاحبه با مسئولان سازمان ملل و اعضای حکومت محلی قندهار، مارچ ۲۰۰۵

۳۴ - مصاحبه با افراد سرشناس غلزیایی، قندهار، مارچ ۲۰۰۵

۳۵ - مصاحبه با مسئولان حکومتی، قندهار، مارچ ۲۰۰۵

۳۶ - مصاحبه با مسئولان حکومتی، قندهار، مارچ ۲۰۰۵

37. A. Wilder, A House Divided (Kabul: AREU, 2005), pp 23-24

38. J. L. Anderson, The Lion's Grave (London: Atlantic Books, 2002), pp 151-172.

39. EurasiaNet, 17 January 2003, at <http://www.eurasianet.org/departments/insight/articles/eav011503.shtml> (accessed 12 July 2007)

۴۰ - مصاحبه با مسئولان محلی، قندهار، می ۲۰۰۵؛

Jeune Afrique l'intelligent, 15-21 June 2003

41. Boston Globe, 17 October 2004; The Daily Telegraph, 25 September 2004; V. Felbab-Brown, 'Hasty poppy eradication in Afghanistan can sow more problems', Christian Science Monitor, 23 March 2006; B. R. Rubin, 'Despite security problems "large turnout" expected for parliamentary elections Sunday', Council on Foreign Relations, 16 September 2005, at http://www.cfr.org/publication/8871/afghan_expert_rubin.html (accessed 12 July 2007)

۴۲ - منابع سازمان ملل، تماس در مارچ ۲۰۰۵

۴۳ - اطلاعاتی که نور الله در زمان مسئولیت در سازمان ملل گردآوری کرده است

۴۴ - مصاحبه با مسئولان دولتی و روشنفکران محلی، قندهار، می ۲۰۰۵

۴۵. Christian Science Monitor, ۶ October ۲۰۰۴

۴۶ - مصاحبه با افراد سرشناس قبیله ای، اعضای دولت و مسئولان سازمان ملل، مارچ ۲۰۰۵

۴۷ - حتا در میان اچکزی ها، به جز قدرتمندان نیروهای شبه نظامی، حمایت از گل آقا همه جانبه نبود. برای مثال، رییس دادگستری در قندهار که از قبیله اچکزی بود، اغلب درخواست های والی و قدرتمندان دیگر را رد می کرد. نگاه کنید به:

See H. Malikiyar and B. R. Rubin, 'Center-periphery relations in the Afghan state: current practices, future prospects', Center on International Cooperation, New York University, 2002, p 26

همچنین بسیاری از اچکزی ها که اغلب به پاکستان سفر می کردند زیر نفوذ احزاب ملی گرای چپ مثل حزب عوامی ملی قرار می گرفتند و از مخالفان گل آقا حمایت می کردند. نگاه کنید به منبع شماره ۳۷ در بالا، ص ۲۴

48 - The Nation (Pakistan), 8 January 2002؛ مصاحبه هایی با

رهبران قبایل، قندهار، ژانویه ۲۰۰۶

۴۹ - اما در این مورد، مانور نتیجه منفی داشت و شورای غلزاری تمام اعتبار خود را از دست داد. دو رهبر آن در انتخابات پارلمانی سال

۲۰۰۵ نامزد انتخابات بودند اما تعداد رای آن‌ها انگشت شمار بود (نامه نگاری شخصی با مسئول سیاسی سفارت در کابل، سپتامبر ۲۰۰۶).

۵۰ - منابع سازمان ملل، تماس در مارچ ۲۰۰۵

۵۱ - نیوزویک، ۶ ژانویه ۲۰۰۳؛ مصاحبه‌هایی با افراد سرشناس محلی، افراد حکومتی و مسئولان سازمان ملل در قندهار، مارچ ۲۰۰۵

۵۲ - مصاحبه با مسئولان سازمان ملل و اعضای حکومتی محلی قندهار، می ۲۰۰۵

۵۳ - مصاحبه با مسئولان و مشاوران گمرکی، کابل و قندهار، فوریه - مارچ ۲۰۰۵

۵۴ - مصاحبه با رهبر قبیله‌ای، قندهار، ژانویه ۲۰۰۶؛ مصاحبه با مسئولان یوناما، کابل، اکتبر ۲۰۰۶

۵۵ - نامه نگاری شخصی با مسئول سازمان ملل، کابل، سپتامبر ۲۰۰۶. نامزدهای انتخاباتی بارچ، دو برادر رهبر یک گروه ملی‌گرای قبیله‌ای بودند. اگر کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی (تشکیل شده از افرادی به انتخاب دولت و جامعه بین‌المللی) هفت بسته آرای مربوط به شورابک در مرکز بارچ را به علت ادعاهای دستکاری باطل نکرده بود، آن‌ها انتخاب می‌شدند. ماهیت دستکاری و اشخاصی که به اصطلاح دست به قلب زده بودند روشن نشد. تنها بحثی که در طول مذاکرات مطرح شد این اتهام بود که آن دو برادر تمام آرای منطقه را دریافت کرده بودند، یعنی تمام صندوق‌های رای تنها آرای آن‌ها را در بر داشت. روشن است که این موضوع حقیقت نداشت زیرا شمارش آرای آن‌ها متفاوت بود و آن‌ها از ولسوالی‌های دیگر در جنوب شرقی قندهار نیز آرای شمارش شده دریافت کرده بودند. به نظر مسئولان سازمان ملل، نفوذ تعیین‌کننده بر تصمیم کمیسیون شکایت‌های انتخاباتی برای باطل کردن بسته‌های رای ارتباط خوب کرسی با افراد مهم در جامعه بین‌المللی بود.

۵۶ - مصاحبه با مسئولان سازمان ملل و دیپلمات‌ها، کابل، سپتامبر و نوامبر ۲۰۰۴

۵۷ - ارزیابی نور الله براساس کار میدانی برای سازمان ملل

۵۸ - منبع در شماره ۳۷ در بالا، صص ۲۲ و ۲۴

۵۹ - نگاه کنید به: منبع در شماره ۱۳ در بالا برای توضیح مشروح

۶۰ - عوامل دیگری نیز در این روند کمک کردند، به ویژه اهمیت رو به رشد قاچاق مواد مخدر، گرچه تاثیر آن در قندهار کم بود. با وجود این که بعضی از سیاستمداران محلی به شرکت در قاچاق متهم بودند، بیشتر می توانستند این کار را به خاطر ارتباط های خود در کابل انجام دهند زیرا بر مناطق کشت خشخاش کنترل مستقیم نداشتند.

بخش دوم:
کابل در جنگ

سیاست شهری در کابل از زمان ظاهرشاه^۱

دانیل اِسر

دکتر دانیل اِسر

آثار دانیل اِسر به بررسی کمک های خارجی و حکومت داری محلی در جنوب جهان، به ویژه در شهرهای جنگ زده و پیدایش و تمویل سیاست بهداشت جهانی می پردازد. او همچنین درباره توجه به رویه های واقع گرایانه در توسعه بین المللی مطالعه می کند. وی در افغانستان، پاکستان، سیرالئون و مکزیک پروژه هایی انجام داده و مقاله هایی در توسعه جهان، نشریه مطالعات مدرن افریقایی، اخلاق و امور بین المللی، مطالعات شهری (در دست انتشار)، محیط زیست و شهرنشینی، برنامه ریزی انتقادی، نشریه اخلاق اقتصادی، و دانشنامه ایرانیکا نوشته است. دکتر اِسر در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴ پژوهشگر SPURS در ام آی تی و در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲ پژوهشگر کارلو اشمید در دفتر بین المللی کار بود و در ۲۰۰۸-۲۰۰۶ دو سال در بانکوک برای کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل در آسیا و اقیانوسیه و در مقر مرکزی برنامه توسعه سازمان ملل در نیویورک کار کرده است.

طبق توصیف خاویر دو پلانول^۲، برنامه ریزی شهری در کابل در حکومت محمدظاهر شاه (۷۳-۱۹۳۳)، با توجه به عملکرد شهری کابل به عنوان پایتخت و نیز مرکز اصلی آموزش عالی، با فرض فراگیر رشد ثابت اما معتدل، هدایت می شد. اولین طرح جامع تلاش مهمی برای سامان دهی دوباره فضایی شهر به شمار می رفت. در سال ۱۹۷۱ اولین بازبینی به منظور در نظر گرفتن رشد سریع و پیشبینی نشده کابل در طرح انجام گرفت. طرح بازبینی شده پیش بینی جمعیت شهری بیش از ۱/۴ میلیون تا ۱۹۹۵ را در بر داشت. از مفاد این طرح افزایش تراکم مسکونی از طریق ساخت انبوه واحدهای مسکونی بود. بر اساس آن چه دو پلانول اشاره می کند، این نگرش به زندگی شهری در کابل با سلیقه محلی مبتنی بر تفکیک بین فضاهای خصوصی و عمومی و فضای خانوادگی در تضاد بود و می

1. KABUL iv. URBAN POLITICS SINCE ZÄHER SHAH, Daniel E. Esser, September 15, 2009
2. Xavier de planhol

توان آن را به عنوان کاتالیزوری جهت افزایش تنش سیاسی در پایتخت در نظر گرفت. انتقاد ضمنی عمومی مستند به چنین وضعیتی را می توان در حداقل ۶۰۰۰ درخواست ملک شخصی که در سال ۱۹۷۵ به شهرداری ارائه شده بود، یافت. علاوه بر آن، اقسار پایین جامعه به ویژه مهاجران ولایت‌های روستایی استطاعت مالی خرید اکثر بلاک‌های آپارتمانی جدید را نداشتند.^۳

علاوه بر آن، افغان‌هایی که خارج از کابل زندگی می‌کردند و در تخصص با زندگی شهری پایتخت بودند^۴، به تدریج جای پای در مدیریت ساختار سیاسی پایتخت به دست آوردند و به تنش‌های در حال افزایش درون شهری شتاب بخشیدند. الگوی متداول شهری-روستایی محرومیت اقتصادی و طرد ایدئولوژیکی منجر به ایجاد اپوزیسیونی در کابل از طریق ایجاد گروهی از رهبران تحصیل کرده اقلیت‌ها شد که در طیف گسترده سیاسی و مذهبی قرار می‌گرفتند: «مردان جاه طلبی که دسترسی به قدرت شان بلوکه شده بود. از طریق مشارکت در سیستم آموزشی حکومتی و مدت حضورشان در پایتخت، آن‌ها به آرمان‌های خود و نیز ملت خود شکل دادند»^۵. عامل تغییر ساختاری نه تنها در اثر مقاومت روستایی در برابر پروژه شهری مدرن، بلکه با اقدامات به هم پیوسته در درون شهر شکل گرفت. این امر به الگوی تضاد و ناسازگاری سیاسی انجامید که مخالفت در برابر دولت مرکزی را هم در سطح ملی (در شکاف شهری-روستایی) و هم در «حیات خلوت» آن یعنی پایتخت تقویت کرد و آمیزه‌ای انفجاری از نارضایتی سکولاریستی و تحریک مذهبی را ایجاد نمود که به برکناری محمدظاهر شاه از طریق کودتای نظامی در اواسط ۱۹۷۳ و اعلان جمهوری افغانستان توسط داوود خان انجامید.

با انجام اولین مراحل آزمایشی طرح اصلاحات ارضی-که از نظر اداری و سیاسی چالش برانگیز بود- در سال ۱۹۷۶، دولت داوود خان در سال ۱۹۷۷ در سرگردانی حیرت‌آوری

3. Grötzbach, 1979, pp. 55-56

4. Hatch; Dupree, 2002, p. 982

5. Rubin, 1992, p. 94

فرو رفت. از يك سو، فشار زیادی از سوی نخبگان بوروکرات و تکنوکرات در تحريك دولت برای ادامه پروژه مدرنیزاسیون اجتماعی - اقتصادی وجود داشت. از سوی دیگر مقامات مذهبی و سنت گرایان عموماً با پایه های روستایی نفوذ کسب کرده بودند. در چنین وضعیتی آن ها در نتیجه اتحاد عجیب جناح های پرطرفدار مذهبی و کمونیست شهری از قدرت بیشتری بهره مند شد. جناح های کمونیست به رهبری سیاستمداران جوان و آرمان خواه با پیشینه مرفه شهری و همچنین فقیر روستایی، افسران ارتش و مقامات بلند پایه اداری سازمان های دولتی را جذب نمودند. یک سال بعد در سال ۱۹۷۸، جنبشی به رهبری حزب کمونیست شاخه های خلق - پرچم داوود خان را سرنگون کرد. با توجه به نبود طبقه کارگر صنعتی در افغانستان، دستور کار حزب برای اصلاحات بر روی نابرابری فضایی بین اکثریت باشندگان روستایی و نخبگان شهری و روستایی و همچنین نیاز به ایجاد اصلاحات ارضی رادیکال متمرکز شد.

اگرچه نهادها و ساختارهای داخلی نقش تعیین کننده ای را در پایان بخشیدن به حاکمیت پادشاهی و همچنین اولین حکومت جمهوری ایفا کردند، سیاست خارجی و عوامل بیرونی نیز نقش قابل توجهی در این امر داشتند. هم محمدظاهر شاه و هم داودخان به موقعیت استراتژیک و پر مخاطره کشور افغانستان که بین دو همسایه منطقه ای خود یعنی ایران و پاکستان واقع شده، توجه داشتند. همکاری قوی با اتحاد شوروی، یکی از بازیگران اصلی جنگ سرد و منطقه آسیای غربی، نه تنها توسعه اقتصادی بلکه تا حدودی حمایت سیاسی را نوید می داد. در نتیجه، صدها دانشجو، اغلب دانشجویان افسری، به روسیه اعزام شدند و در بازگشت، جنبش خلق - پرچم را در کابل کم کم شکل دادند و چارچوب فکری را برای عقاید و سیاست هایی ایجاد کردند که بعداً رهبری سیاسی افغانستان در سراسر اواخر دهه ۱۹۷۰ را هدایت کرد.

کابل در زمان نظام کمونیستی و اشغال شوروی

کمونیست ها به محض این که ادارات دولتی را در اختیار گرفتند، به دومین اصلاحات ارضی به شیوه‌ای رادیکال‌تر اقدام کردند. تغییرات روستایی از طریق اعضای جوان دانشجوی حزب کمونیست و کادر حزبی به اجرا در می‌آمد که با سفر به ولایت های دور بر پروسه تعیین حدود و بازتوزیع زمین نظارت می‌کردند. به هر حال این استراتژی نه تنها از سوی زمین داران روستایی، بلکه از سوی بهره‌مندان این سیاست که نمی‌توانستند به توانایی حکومت مرکزی در دفاع از آن ها در برابر حمله‌های انتقامی اعتماد کنند، با مقاومت شدیدی روبه رو شد. آن ها چنین سیاستی را به عنوان قمار سیاسی خطرناکی می‌دیدند که در آن با از دست دادن حداقل وسیله معاش خود بازنده نهایی خواهند شد.

از میان دو جنبش مخالف (مذهبیون و کمونیست ها) که در طول دهه ۱۹۷۰ تحول یافت، جناح های کمونیست در بهره‌برداری از شتاب سیاسی موفق تر بودند. ولی وقتی نارضایتی عمومی در واکنش به اصلاحات رادیکال آن ها رشد کرد، جنبش مذهبی قدرت خود را دوباره به دست آورد. اولین خیزش های اسلامی به زودی شروع شد و در آگوست ۱۹۷۹ به کابل رسید. در اواخر دسامبر شوروی تهاجم خود را در حمایت از دولت نوپای کمونیست در کابل شروع کرد. با وجود این بی ثباتی بیشتر شد و در فوریه ۱۹۸۰ در «شب الله اکبر، با طرد خودجوش نظام و حامیان شوروی آن»^۷ توسط دانشجویان و کسبه و کارگران به اوج خود رسید.

جنبش مقاومت مجاهدین از حمایت در برخی از شهرها به ویژه در بخش های جنوبی و غربی کشور بهره مند بود، با وجود این، در آن زمان این مقاومت در بهترین حالت شورشی روستایی در بیرون از کابل بود که از گفتمان مذهبی و سنتی به منظور نشان دادن نیروهای اشغالگر به عنوان «مهاجمان خارجی کافر» استفاده

7. Rubin, 2002, pp. 135, 186

می‌کرد.^۸ در نتیجه، مجاهدین از حمایت رو به افزایش برخوردار شدند که گاهی با رفتارهای خشن اشغالگران در محدوده‌های وسیع روستایی کشور افزون می‌شد. باید خاطر نشان کرد که افغانستان، به ویژه کابل و مرزهای شمالی و ولایت‌های شرقی مجاور پاکستان برای اتحاد شوروی دارای اهمیت استراتژیکی زیادی در رابطه با حفظ امنیت داخلی آن بود.

در کابل، حضور نیروی نظامی و غیرنظامی شوروی منجر به ساخت بلاک‌های آپارتمان در مقیاس بزرگ در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی {میکروریان} و در منطقه شهرآرا شد. در ضمن کوچ نشین‌های غیر قانونی و آونک نشینی جمعیت روستایی که از جنگ در نواحی روستایی فرار کرده بودند رشد کرد.^۹ این توسعه سریع، فقر شهری در پایتخت را تشدید کرد و به برهم خوردن تعادل بین حمایت از ایدئولوژی کمونیست و مخالفت عمومی با آن حتی در پایتخت دامن زد. در اوایل ۱۹۸۰، شهرداری تحت اداره شوروی به منظور کاهش آسیب‌پذیری باشندگان شهری از طریق ارائه سیستم یارانه برای کالاهای اساسی و سوخت سعی در آرام کردن نارضایتی نمود، ولی سطح تورم در پایتخت، واسطه‌ها و دلالتان را به جای کابل به سوی بازارهای ولایت‌های نزدیک راند. اگرچه مقامات از مشکل اطلاع داشتند، قادر به بستن کل شهر نبودند، چرا که چنین عملی اثرات مخرب تری روی تأمین مواد غذایی داشت.

پیامد جنگ، ابتدا بین مجاهدین و اشغال‌گران شوروی و سپس میان جناح‌های مختلف مجاهدین پس از خروج روسیه (که رسماً در ۱۵ فوریه ۱۹۸۹ پایان یافت)، تحمیل خسارت زیاد بر جمعیت و زیرساخت‌های پایتخت بود. در حدود ۶۰۰۰۰ نفر از ساکنان کابل در طول جنگ کشته شدند و جمعیت قابل توجهی هم به خارج از پایتخت مهاجرت کردند. در اواخر سال ۱۹۹۳، نهادهای دولتی در کابل «احتمالاً کمترین کنترل را بر اراضی و

8. Westad, 2005, p. 350; cf. Schetter, p. 2006

9. Grötzbach, 1986, pp. 82, 83; cf. ii, above

جمعیت افغانستان در مقایسه با هر زمان دیگری در قرن گذشته داشتند.^{۱۰}»

با توجه به تکیه مجاهدین به ارتش های متحرک چریکی در جنگ با اشغال روسیه، در طول جنگ داخلی بین ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ تغییرات سریع و زیادی در اتحادهای نظامی وجود داشت.^{۱۱} کابل به چند منطقه جناحی تقسیم شده بود که مرزهای آن گاهی روزانه - مثل موقعیت بیروت در طول جنگ داخلی لبنان در همان دهه - تغییر می یافت. ساختمان ها در جاده میوند به خط مقدم جناح های رقیب تبدیل و به خرابه تبدیل شدند. نواحی جنوب غربی ده مزنگ و دارالامان به شدت بمباران شدند یا مثلاً کارته سه با خاک یکسان شدند. با وجود این، علیرغم چنین مبارزاتی در کابل، پیروزی نصیب هیچ یک از گروه های درگیر جنگ نشد. اما کابل یکی از سه رکن تشکیل دهنده مثلث اسلام آباد، کابل، پشاور باقی ماند که از آن طریق سازمان های کمک رسان بین المللی عمل می کردند، گر چه تغییرات دائمی خط مقدم چالش های زیادی را برای ارائه کمک های بشردوستانه ایجاد می کرد.^{۱۲}

پیروزی آتی و تسخیر شهر توسط طالبان بیشتر مرهون بی ثباتی سیاسی ناشی از ستیزه جویی های میان جناح های مجاهدین بود تا استراتژی برتر یا نظامی منسجم توسط خود طالبان.^{۱۳} به دنبال آشتی سیاسی در می ۱۹۹۶، رهبر تاجیک احمدشاه مسعود ناگزیر از پذیرش گلبدین حکمت یار به عنوان نخست وزیر شد. حکمت یار به عنوان فرمانده نیروهای نظامی خود، نقش اصلی را در تخریب فیزیکی پایتخت ایفا کرده بود.^{۱۴} وقتی در آگوست نیروهای طالبان پایگاه نظامی حکمت یار در جنوب کابل را تسخیر کردند، احمدشاه مسعود برای ارسال نیرو از پایگاه شهری خود برای حمایت از او زیر فشار قرار گرفت. این امر،

10. Rubin, 1994, p. 187

11. Rubin, 2002, pp. 241, 265

12. Atmar and Goodhand, 2001, p. 51; Marsden, 1998

13. Arez and Dittmann, 2005, p. 115

14. Rubin, 2002, pp. 272-73; Barakat et al., 1996

خطوط دفاعی مسعود را در شهر بیشتر تضعیف کرد و تعادل را به نفع نیروهای در حال پیشروی طالبان تغییر داد. طالبان پس از رویارویی با مقاومت ناچیز واحدهای در حال عقب نشینی احمدشاه مسعود کابل را در ۲۶ سپتامبر ۱۹۹۶ تسخیر کردند.^{۱۵}

کابل در زمان طالبان

وقتی طالبان پایتخت را اشغال کردند و به زانو درآوردند، سریعاً اقدامات ضد برنامه ریزانه^{۱۶} خود را به اجرا گذاشتند. با اقدامات مبتنی برایدئولوژی سنت گرایی - روستایی، طالبان تلاش خود برای پیکره بندی دوباره کابل را به عنوان برنامه‌ای دو سویه در نظر داشتند.^{۱۷} اول این که آن‌ها شهر کابل را همانند بابل قدیم نیازمند شستشوی معنوی و اخلاقی می دانستند که می بایست به منظور تناسب بهتر با آداب و رسوم پشتونوالی ملهم از قبیله گرایی افغانی، به ریشه‌ها بازگردانده می‌شد. در عین حال، تصویر کابل به عنوان بازیگر سیاسی مدرنیزاسیون ضد مذهبی تنبیه شدیدی را توجیه می‌نمود. در این دوره، غفلت از بازسازی شهری یا توسعه در هر مقیاسی توسط طالبان^{۱۸} باید به عنوان بیان انتقام آن‌ها از شهر درک کرد نه به عنوان نادانی آن‌ها. جهان‌شهرگرایی به سرعت توسط رژیم که به دنبال به حداقل رساندن آزادی رفت و آمد بود، ویران شد. محاسبان (سازوکار اداره شهر که از زمان نادرشاه ایجاد شده بود)، دوباره مورد استفاده قرار گرفتند. نگهبانان مذهبی به همراه، فرمانده پلیس و کلانتری‌ها یکی از سه ستون تشکیل دهنده شهرداری کابل بوده‌اند.^{۱۹} نقش اصلی آن‌ها در حفظ نظم عمومی اینک در قالب تبعیت بی چون و چرا از تفسیر سخت گیرانه قرآن که توسط حاکمان جدید شهری ارائه شده بود، شکل گرفت.

15. Davis, 2001, pp. 56-68

16. Anti-planning

17. Roy, 2001, p. 21

18. Arez and Dittmann, 2005, p. 148

19. Grevemeyer, 1990, p. 236

در نتیجه غفلت از خدمات پایه شهری، وابستگی جمعیت روبه رشد کابل به نهادهای امداد بین المللی خصیصه کلیدی شهری کابل شد.^{۲۰} برنامه جهانی غذا پیش از خروج در سال ۱۹۹۸، به دلیل اوضاع بد امنیتی، برای یک چهارم ساکنین شهر غذا فراهم می نمود و در دسامبر ۱۹۹۹ کارمندان بین المللی تخمین می زدند که دو سوم جمعیت شهری به کمک های مستقیم بشر دوستانه متکی بودند.^{۲۱}

طالبان با توجه به ایدئولوژی صریحاً ضد شهری شان، از مهاجرت اجباری نواحی روستایی و سیاست زمین های سوخته برای پاکسازی قومی استفاده کردند. برای مثال در طول تایستان ۱۹۹۹، تخریب سیستم های آبیاری، زمین های کشاورزی و سرپناه ها، ده ها هزار نفر را مجبور به فرار به دره پنجشیر در شمال یا کابل در جنوب نمود و تقریباً ۳۰ هزار آواره داخلی درست قبل از شروع زمستان وارد کابل شدند.

کابل در زمان اشغال متفقین و دولت کزری

سخت ترین تجربه آسیب پذیری فیزیکی در کابل هنوز در پیش بود. دو سال بعد، در سال ۲۰۰۱، عملیات جنگی زیر رهبری آمریکا برای به دام انداختن گروه تروریستی مسئول حمله های ۱۱ سپتامبر به عنوان حملاتی خیرخواهانه به قصد "آزادسازی" افغانستان از حاکمیت طالبان عرضه شد. در تلاش برای کاهش تلفات شهروندان، از بمباران منطقه ای اجتناب شده و حملات دقیقی به زیرساخت های استراتژیک شهری (رادارها، فرودگاه ها، مراکز فرماندهی و غیره) که پشتیبان مقاومت طالبان بود، صورت گرفت. با وجود این، چون اکثر این محل ها در نزدیکی سکونت گاه های پرجمعیت مردم فقیر بود، در نتیجه بمباران ها در جنگ ۲۰۰۱ بیشترین تلفات غیرنظامی در نواحی با تراکم بالا رخ داد. بنابراین برنامه تخریب فیزیکی حاکمیت طالبان را دشمنان

20. Johnson and Leslie, 2002, p. 68

21. Goodson, 2001, p. 122

آن‌ها (متفقین) به سرانجام رساندند.^{۲۲}

به دنبال اخراج طالبان، پروژه تمرکزگرایی سیاسی نیروهای اشغالگر، به رهبری نیروهای نظامی آمریکا و تکمیل آن توسط نیروهای ناتو، در تجدید دوگانگی سازمان‌های غیردولتی بازتاب یافت، یعنی بین تصمیم‌گیری در ادارات مرکزی این سازمان‌ها که عمدتاً در خارج از افغانستان قرار داشتند و یا در کابل متمرکز بودند با اجرای برنامه‌ها «در ولایت‌ها» که بیشترین نیاز به این برنامه‌ها را داشتند^{۲۳}. بلافاصله بعد از اتمام جنگ، سیاست‌های ملی در حوزه شهری حول موضوع تسلط قومی بر وزارت‌خانه‌های جدید یا قبلی دوباره از سر گرفته شد. متحدین قبلی احمد شاه مسعود، گروه سه نفری تاجیک، متشکل از وزیر امور خارجه، وزیر دفاع و وزیر بعدی آموزش و پرورش برای تحکیم قدرت خود در کابل «اتحاد مصلحتی... را تشکیل دادند که ضرورتاً به تنش‌هایی با کرزی منجر شد»^{۲۴}. رقابت سیاسی در درخواست‌های مکرر رهبران تاجیک برای عقب‌نشینی به موقع نیروهای امنیتی بین المللی نیز نمایان شد، درست برخلاف موضع رئیس‌جمهوری پشتون که از حمایت نظامی در کشور بهره‌مند نبود و با عنوان تحقیرآمیز «شهردار کابل»^{۲۵} مورد خطاب قرار می‌گرفت زیرا اختیارات او تنها به محدوده کابل ختم می‌شد. در عین حال، کابل بعد از تهاجم آخر، تنها مرکز توزیع نیست که در گذشته، به ویژه در زمان اشغال روسیه، بود. اکنون چندین شهر در ولایت‌ها به واسطه نزدیکی به مرزهای ملی بر سر نفوذ اقتصادی با کابل رقابت دارند. علاوه بر این، از هم‌پاشیدگی اقتصادی کشور و در پی آن تقسیم ولایت‌ها به مناطق فرعی در شمال و غرب در زمان رژیم طالبان منجر به ظهور بلوک‌های تجاری منطقه‌ای شده است^{۲۶}. با وجود این، کابل «کانال اصلی قدرت باقی مانده است که از طریق آن بودجه‌های بازسازی در

22. Herold, 2004, pp. 316-17; Esser, 2007, pp. 14-15

23. Stockton, 2002, p. 29

24. Wimmer and Schetter, 2003, p. 530

25. Hersh, 2004, p. 2

26. Pugh et al., 2004; Rubin, 2000

جریان است که طبق شواهد، بخش اساسی این بودجه در شهر کابل صرف می‌شود و هیچ شهر یا ولایتی در افغانستان در زمینه عرضه انگیزه با کابل قابل قیاس نیست»^{۲۷}.

بنابراین، جای تعجبی ندارد که کابل پس از جنگ دستخوش فرآیند تراکم شهری بوده است^{۲۸}. جمعیت آن با سرعت حیرت‌آوری در حال رشد بود، زیرا تعداد عظیمی از پناهندگان ترجیح دادند در پایتخت سکنی گزینند به جای این که به موطن اصلی خویش بازگردند. در سال ۲۰۰۶، جمعیت کابل ۳/۵ میلیون برآورد شده است^{۲۹}. این شهر اکنون از خیرخانه^{۳۰} در شمال تا نور محمدشاه مینه^{۳۱} در پشت بالا حصار قدیمی، اکنون یک محدوده شهری به هم پیوسته است. نواحی مرکزی با سیمای مدرن، دارای زیرساخت، مسکن کم و بیش کافی، تعدادی ساختمان لوکس و ترافیک متراکم با آلودگی حتمی هستند. با وجود این، حاشیه شهر به محلی برای سکونت و توسعه کنترل نشده بخش‌های پرجمعیت و مسکن موقت در شیب‌ها و تپه‌ها به شکل کمپ‌ها و آلونک‌نشین‌ها یا ساخت و سازهای سنتی ولی غیر قانونی تبدیل شده است. در اواسط ۲۰۰۴ از ۱۶۸۳۰ هکتار اراضی قابل استفاده شهر که توسط کوه‌های بلند احاطه شده، تنها ۱۰۰۰ هکتار باقی مانده بود که در آن ساخت و سازی صورت نگرفته بود. با چنین رشدی، کابل از تقاضای بسیار زیاد برای خدمات اساسی رنج می‌برد. محله‌های نیمه پیرامونی اخیراً دارای برق دائمی شده‌اند و البته برخی از محلات هنوز بدون برق باقی مانده‌اند. جاده‌ها و خیابان‌ها دارای کیفیت پایینی هستند و در نیمی از روز مسدود هستند. هنوز اجاره و هزینه زندگی، بی‌کاری فراگیر و فقدان خدمات بهداشتی وجود دارد^{۳۲}. سیستم‌های فاضلاب فرسوده شده و منبع اصلی انتشار بیماری به ویژه برای ساکنین آسیب

27. Van der Tas, 2004, p. 68; Lister and Wilder, 2005

28. Bertaud, 2005

29. Mumtaz and Noschis, 2004, p. 20

30. Kayr-kāna

31. Nur Mohammad Šāh Minā

32. Beall and Esser, 2005

پذیرتر مانند بچه‌ها، بیوه‌ها و افراد مسن به شمار می‌رود.

در این دوران خرید و فروش سودآور زمین شهری متداول شده است. سرمایه بخش خصوصی چه از حساب‌های خارجی و چه سرمایه‌هایی که از طریق فعالیت اقتصادی قانونی و غیر قانونی در کشور به دست آمده، سرمایه لازم برای بازسازی فیزیکی کابل را فراهم کرده است.^{۳۳} با آمادگی آژانس‌های توسعه بین‌المللی برای پرداخت اجاره بها مطابق با نرخ‌های لندن و نیویورک، مقامات دولتی با بهره‌گیری از قدرت واقعی خود که از سمت‌های رسمی‌شان ناشی می‌شد، بهره‌برداری از زمین‌های خصوصی و دولتی را آزاد گذاشتند.^{۳۴} استفاده از قدرت نفوذ بر "سرمایه‌گذاری‌های" اولیه در مستندات شبه رسمی شهرداری امری عادی به شمار می‌رفت و تحقیقات اتفاقی در باره تصرف غیرقانونی زمین به دلیل سرعت ساخت بر روی قطعات شهری توزیع شده به جایی نمی‌رسید. بدون شك، رونق اقتصادی کابل از طریق درآمد قاچاق مواد مخدر تأمین می‌گردد.^{۳۵} اکنون سرمایه‌گذاری مجدد در آمد ناشی از تولید و تجارت مواد مخدر تقریباً به عنوان سیاست رسمی تصدیق شده است تا جایی که والی یکی از ولایت‌ها به طور آشکار از "عفو غیررسمی" سردمداران مواد مخدر که تمایل به پایان دادن به کشت خشخاش و استفاده از سرمایه خود به منظور کمک به راه‌اندازی شرکت‌های ساختمانی و تأسیسات صنعتی کوچک هستند سخن می‌گوید.^{۳۶}

ساختارهای جایگزین رانت‌خواه و توزیع به همین میزان همچنان به «قدرت‌مداران، رهبران قبیله‌ای و اشخاص برجسته وابسته هستند که خانواده‌های وابسته به خود را در قالب انجمن‌های مصرف‌کنندگان محلی گرد هم می‌آورند... و ارتباطات مبتنی بر وابستگی و مشارکت با افراد واسطه در سازمان‌های غیر دولتی در کابل را شکل می‌دهند»^{۳۷}. چنین ارتباط شهری و روستایی

33. Magnaldi and Patera, 2004

34. Morgan et al., 2005, p. 22

35. Rubin et al., 2004, p. 13

36. Cooley, 2006; cf. World Bank, 2006, p. 23

37. Wimmer and Schetter, 2003, p. 532

شکل جدیدی از وابستگان غیردولتی خودمختار را ایجاد کرده که با منابع مالی سازمان‌های تمویل‌کننده بین‌المللی تقویت شده‌اند و در برابر ثبات‌یابی قدرت و مشروعیت دولت در این نواحی مانع ایجاد می‌کنند^{۳۸}. با این‌پس زمینه اصلا تعجیبی ندارد که سیاستمداران روستایی که بسیاری از آن‌ها فرماندهان پیشین بوده‌اند، به مهار کردن نارضایتی شهروندان روستایی از کندی اقدامات بازسازی روستایی، به عنوان روش تبلیغ سیاسی علیه دولت مرکزی ادامه می‌دهند^{۳۹}. این رویه را می‌توان در مناطق ناآرام شرق و جنوب‌کشور و با فزونی بیشتری در شمال و غرب مشاهده نمود.

38. Paasch, 2005

39. Paasch, 2005

Bibliography:

1. Ghulam Jailani Arez and Andreas Dittmann, Kabul, Aspects of Urban Geography, Peshawar, 2005.
2. Haneef Atmar and Jonathan Goodhand, Aid, Conflict and Peacebuilding in Afghanistan, What Lessons Can Be Learned? International Alert, London, 2001.
3. Sultan Barakat et al., Urban Rehabilitation in Kabul: Bridging between Communities and Institutions, workshop report 5-6 September 1995, York, 1996.
4. Jo Beall and Daniel E. Esser, Shaping Urban Futures—Challenges to Governing and Managing Afghan Cities, Issues Paper Series, Afghanistan Research and Evaluation Unit, Kabul, March 2005.
5. Alain Bertaud, “Urban Land Management in Afghanistan and Kabul Urban Development, Current City Structure, Spatial Issues, Recommendations on Urban Planning,” unpublished background paper, mimeograph, Kabul, 17 April 2005.
6. Daniel Cooley, “Afghans to Drug Lords, Keep Profits Home,” Associated Press, London, 14 March 2006.
7. Courtney Morgan, Hugh Riddell, John Ewers, Rebecca Lindner and Craig Cohen, In The Balance, Measuring Programs in Afghanistan, Center for Strategic and International Studies, Washington, D.C., 2005.
8. Anthony Davis, “How the Taliban Became a Military Force,” in William Maley, ed., Fundamentalism Reborn? Afghanistan and the Taliban, London, 2001, pp. 43-71.
9. Daniel E. Esser, “Target Kabul, Human Insecurity in the Afghan Capital,” online, in humansecurity-cities.org, ed., Human Security for an Urban Century. Local Challenges, Global Perspectives, Ottawa, March 2007, pp. 14-15 (accessed 7 July 2009).
10. Larry P. Goodson, Afghanistan’s Endless War. State Failure, Regional Politics and the Rise of the Taliban, Seattle, 2001.
11. Jan-Heeren Grevemeyer, Afghanistan, Sozialer Wandel und Staat im 20. Jahrhundert, Berlin, 1990.
12. Erwin Grötzbach, “Städte und Basare in Afghanistan. Eine stadtgeographische Untersuchung,” Beihefte zum Tübinger

- Atlas des Vorderen Orients 16, Reihe B, Wiesbaden, 1979.
13. Nancy H. Dupree, "Cultural Heritage and National Identity in Afghanistan," *Third World Quarterly* 23/5, 2002, pp. 977-89.
 14. Marc W. Herold "Urban Dimensions of the Punishment of Afghanistan by US Bombs," in Stephen Graham, ed., *Cities, War and Terrorism*, Oxford, 2004, pp. 312-29.
 15. Seymour M. Hersh, "The Other War," *The New Yorker*, 12 April 2004.
 16. Chris Johnson and Jolyon Leslie, *Afghanistan—The Mirage of Peace*, London, 2004.
 17. Sarah Lister and Andrew Wilder, "Strengthening Subnational Administration in Afghanistan, Technical Reform or State-building?" *Public Administration and Development* 25/3, 2005, pp. 39-48.
 18. Stephan Magnaldi and Jessica Patera, "Kaboul, de la destruction à la reconstruction," in François Grünewald, and Éric Levron, eds., *Villes en guerre et guerres en ville*, Paris, 2004, pp. 69-105.
 19. Peter Marsden, "Dilemmas Facing Agencies in the Urban Centres of Afghanistan," *Forced Migration Review* 3, 1998, pp. 15-18.
 20. Rolf Paasch, "Die Armut bleibt, der Terror schwillt," *Frankfurter Rundschau*, 2 June 2005.
 21. Pugh, Michael C. and Neil Cooper with Jonathan Goodhand, *War Economies in Regional Context: Challenges of Transformation*, Boulder, Colo., 2004.
 22. Olivier Roy, "Vingt ans d'humanitaire en Afghanistan et maintenant?" *La Revue Humanitaire* 4, 2001, pp. 19-27.
 23. Barnett R. Rubin, "Political Elites in Afghanistan, Rentier State Building, Rentier State Wrecking," *IJMES* 24/1, 1992, pp. 77-99.
 24. Idem, "Afghanistan in 1993, Abandoned but Surviving," *Asian Survey* 32/2, part II, 1994, pp. 185-90.
 25. Idem, "The Political Economy of War and Peace in Afghanistan," *World Development* 28/10, 2000, pp. 1789-1803.
 26. Idem, *The Fragmentation of Afghanistan*, 2nd edition, New Haven, Conn., 2002.

27. Idem, "Transitional Justice and Human Rights in Afghanistan," *International Affairs* 79/3, 2003, pp. 567-81.
28. Barnett R. Rubin, Abby Stoddard, Humayun Hamidzada, and Adib Farhadi, *Building a New Afghanistan, The Value of Success, the Cost of Failure*, Center on International Cooperation in cooperation with CARE International, New York, 2004.
29. Conrad Schetter, "Afghanistan: Willkommen im Umerziehungslager," in Gruppe Friedensentwicklung, *Impulse* 05/2006, Bonn, 2006, pp. 6-8.
30. Nicholas Stockton, *Strategic Coordination in Afghanistan*, Afghanistan Research and Evaluation Unit, Issues Paper Series, Kabul, August 2002.
31. Jurjen van der Tas, "Social Services, Access to Land and Transportation," in Babar Mumtaz, and Kaj Noschis, eds., *Development of Kabul, Reconstruction and Planning Issues*, 10th Architecture and Behaviour Colloquium, Ascona, Colloquia—Parc Scientifique à l'Ecole Polytechnique Fédérale de Lausanne, 4-7 April 2004, pp. 67-72.
32. Odd Arne Westad, *The Global Cold War, Third World Interventions and the Making of Our Times*, Cambridge, 2005.
33. Dietrich Wiebe, *Stadtstruktur und kulturgeographischer Wandel in Kandahar und Südafghanistan*, Kiel, 1978.
34. Andreas Wimmer and Conrad Schetter, "Putting State-formation First, Some Recommendations for Reconstruction and Peace-making in Afghanistan," *Journal of International Development* 15, 2003, pp. 525-39.
35. World Bank, "Kabul Faces Urban Land Crisis, Warns World Bank Report," Press Release, The World Bank, Kabul, 22 June 2006.

کابل در جنگ (۱۹۹۲-۱۹۹۶): دولت، قومیت و طبقات اجتماعی^۱

ژیل دورونزورو

چکیده:

طی سال های ۱۹۹۲-۱۹۹۵ کابل شاهد نبردهای خشونت‌باری بود. این مقاله توضیح می‌دهد که چگونه این شهر پس از نابودی دولت در پی سقوط رژیم کمونیستی، به عرصه نبرد بین گروه های مسلح مختلف تبدیل شد. بر خلاف باور رایج، نبرد در کابل محصول گسست های غیر عقلانی قومیتی نبود بلکه پیامد پیش بینی نشده استراتژی های عقلانی بود. طی این دوران کابل استعاره‌ای^۲ برای دولت، بنیان اقتصاد مرکزی، و مکانی برای رویارویی گروه های اجتماعی مخالف شد.

(۱) توجه اصلی این مقاله به جنگ داخلی افغانستان در طول سال های ۹۶-۱۹۹۲ است. در طول این ۴ سال بحرانی، کابل مدلی ناقص از کل کشور افغانستان بود. در واقع شهری بود که در آن جریان های مسلح سعی داشتند تا سیستم سیاسی آینده کشور افغانستان را تعیین کنند و محلی برای تبلور منازعات

دکتر ژیل دورونزورو

ژیل دورونزورو، پژوهشگر مهمان در بنیاد کارنگی، کارشناس امور افغانستان، ترکیه و جنوب آسیا است. پژوهش های او متوجه امنیت و توسعه سیاسی در افغانستان و به ویژه نقش نیروی کمک امنیتی بین المللی، گام های ضروری برای ایجاد یک حکومت ماندگار در کابل و شرایط ضروری برای سناریوهای خروج نیروهای خارجی است.

دورونزورو پیشتر استاد علوم سیاسی در دانشگاه سوربن پاریس و انستیتو علوم سیاسی رن بود. او نویسنده انقلاب بی پایان: افغانستان، ۱۹۷۹ تاکنون (نشر دانشگاه کلمبیا، ۲۰۰۵) و انقلاب افغانستان، از کمونیست ها تا طالبان (نشر کارتالا، ۲۰۰۰) و ویراستار چالش ترکیه، رژیم امنیتی و بسیج اجتماعی (نشر، CNRS، ۲۰۰۵) است. دورونزورو عضو وابسته انستیتو فرانسوی مطالعات آناتولی است.

1. Kabul at War (1992-1996): State, Ethnicity and Social Classes, Gilles Dorronsoro, 2007.

2. metaphor

اجتماعی بود. در صفحات بعدی سعی خواهیم کرد تا با تحلیل شهر کابل به عنوان استعاره ای از دولت، موقعیت این شهر را به عنوان مکانی که در آن هویت‌های اجتماعی بازتعریف شدند، مرکز قمار اقتصادی و مرکز تقابل شهر/روستا درک نماییم. در ابتدا چگونگی تبدیل شهر به کانون اصلی نبرد پس از سقوط رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲ و سپس چگونگی تخریب شهر در اثر تقابل استراتژی‌های عقلانی اتخاذ شده بررسی می‌کنم.

یکم - کابل شهر مورد نزاع

(۲) اگر چه از دوره کودتای کمونیستی در سال ۱۹۷۸ تا سقوط رژیم کابل در سال ۱۹۹۲، جنگ به طور عمده در مناطق روستایی روی می‌داد، دولت افغانستان در داخل شهرها نیز با مخالفت روبرو می‌شد. حتا در ماه مارس ۱۹۷۹ و قبل از تهاجم شوروی، شهر هرات طغیان کرد و به مدت یک هفته از کنترل دولت خارج شد. در پی سرکوب شورشیان ۱۰ الی ۲۰ هزار نفر کشته شدند. پس از هجوم ارتش شوروی به افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ اکثر شهرهای این کشور شورش، اعتصاب کسبه و یا تظاهرات دانش‌آموزی را تجربه کردند. در کابل، گروه‌های اجتماعی مختلف علیه رژیم بسیج شدند که نتیجه آن حضور همه جانبه سرویس‌های امنیتی مخفی و ممنوعیت تجمعات عمومی و محدود شدن ثبات سنتی در بازار بود. برای مثال در زمان اعتراض دانش‌آموزان علیه رژیم که توسط مدرسه دخترانه زرغونه به مناسبت دومین سالگرد کودتای کمونیستی صورت گرفته بود، شلیک نیروهای پلیس به سمت دانش‌آموزان سبب کشته شدن چندین دانش‌آموز گردید. همان شب ساکنان بازار فریادهای الله اکبر سر دادند و صبح روز بعد دیوارهای شهر از شعارنویسی و شب‌نامه‌هایی پر شده بود که همگی بر علیه دولت بودند. در این دوران، طرز پوشش نیز به عنوان علامت و نشانه اعتراض و مخالفت با دولت به کار گرفته می‌شد. معمولاً مخالفان پَکل بر سر می‌گذاشتند که کلاه پشمی نورستانی مورد استفاده نیروی مقاومت بود و نماد بارز آن فرمانده معروف پنج شیر، مسعود بود.

(۳) در سال‌های آغازین رژیم کودتا، گروه‌های چریکی به دلیل

بهره مندی از حمایت های عموم مردم، به راحتی در اکثر شهرها نفوذ می کردند. ولی در آغاز گروه های مجاهدین و چریکی به دلیل حضور نیروهای امنیتی و پلیسی نیرومند در شهر کابل در کابل حضور نداشتند. به جز برخی عملیات نظامی و حمله در بازار، فعالیت اصلی مقاومت در پایتخت جمع آوری اطلاعات بود. مباران شهر کابل که پس از دستیابی مجاهدین به راکت اندازهایی با برد دورتر شروع شده بود، بعد از ایجاد کمربندهای امنیتی دور شهر توسط نیروهای شوروی محدود شد. جدا از این تغییرات، کابل تا حد زیادی سالم باقی ماند تا زمانی که مجاهدین در آپریل ۱۹۹۲ وارد این شهر شدند. از زمان ورود مجاهدین در آپریل ۱۹۹۲ به کابل تا ظهور طالبان در سپتامبر ۱۹۹۶، کنترل پایتخت هدف اصلی سیاسی و نظامی جریان های نظامی شد. و بدین ترتیب بود که درگیری های زیادی در این شهر رخ داد. از طرف دیگر بیشتر ولایت ها کاهش بارزی را در عملیات نظامی شاهد بودند چون صدها هزار نفر به ایران و پاکستان پناهنده شده بودند. و در مناطقی که از صلح برخوردار بودند مانند هرات و غزنی بازسازی شروع شد.^۳ مباران کابل، بخش عظیمی از نواحی غربی و جنوبی این شهر را ویران کرد و به اکثر زیر ساخت های شهری مانند تاسیسات آب و برق خسارت های شدیدی وارد شد. طبق گزارش صلیب سرخ جهانی جنگ در پایتخت سبب کشته شدن ۲۵۰۰۰ نفر گردید. علاوه بر آن، ناامنی دائمی که حاصل حملات موشکی به شهر بود باعث شد تا بیشتر ساکنان شهر مجبور به ترک شهر شوند. از کل جمعیت برآورد شده ۱ میلیون و ۶۰۰ هزار نفری در سال ۱۹۹۲، ۵۰۰ هزار نفر در همان ماه های آغازین سقوط کابل در آپریل ۱۹۹۲، شهر را ترک کردند.

(۴) چرا چنین خشونت های فزاینده ای را در شهر کابل شاهد بودیم؟ اول از همه، جنگ در کابل نتیجه شکست فرایند انتقال قدرت بود. برخلاف باور عمومی، عقب نشینی نیروهای شوروی باعث سقوط رژیم کابل که با تمرکز قوای خود در شهرها در مقابل فشار مجاهدین مقاومت کرده بود، نشد. در حقیقت کودتا علیه گورباچف در آگوست

۳ - روزنامه نگاران به ویژه وقایع کابل را تشریح کردند زیرا در آنجا به راحتی می توانستند فعالیت کنند. به این ترتیب، آنها به ایجاد تصویر مشکل سازی از جنگ کمک کردند. این تصویرها تا آن زمان در خارج کمیاب بودند و خشونت رو به افزایش در جنگ داخلی را نشان می دادند.

۱۹۹۱ که چند ماه بعد به سقوط اتحاد شوروی انجامید، سبب قطع کمک و حمایت های شوروی از رژیم افغانستان شد. در نتیجه رژیم کابل وسایل و تجهیزاتی را در اختیار نداشت تا بتواند دستگاه نظامی خود را حفظ نماید. انتظار نتایج منفی نیز باعث شد تا گروه های مختلف فعال در داخل رژیم، استراتژی خود را تغییر داده و با مجاهدین متحد شوند. تلاش های سازمان ملل برای انتقال مسالمت آمیز قدرت موفق نبود زیرا روابط پیچیده بین گروه های مختلف مسلح در نظر گرفته نشده بود. به علاوه، سازمان ملل و شوروی سعی داشتند تا ظاهر شاه را نیز وارد جریان صلح افغانستان نمایند. ظاهر شاه محبوب ولی فاقد هر گونه پشتیبانی نظامی بود. سقوط رژیم کابل به سبب شورش نیروهای رهبر جنبش ملی رشید دوستم (شبه نظامیان شمالی) رخ داد. شبه نظامیان (ملی‌شبه ها) که در ابتدا توسط دولت کابل به عنوان بخشی از سیاست ضد شورشی شکل گرفته بودند، بخش مهمی از نیروهای مسلح رژیم کابل به شمار می رفتند از این رو تغییر جهت آن ها ضربه مهلکی بر پیکره رژیم کابل بود. زمانی که شورش بر علیه رژیم کابل گسترش یافت، احزاب مجاهدین به راحتی توانستند وارد شهر بشوند. آن ها با تشکیلات به جای مانده از دولت قبلی (از جمله پلیس و نیروی محفی) ائتلاف هایی را تشکیل دادند و وزارتخانه ها و نواحی مختلف شهر را همزمان با ایجاد امکانات استراتژیک و اجتماعی اشغال کردند.^۴

(۵) شرایط، احزاب وحدت (عبدلعلی مزاری)، جمعیت اسلامی (احمد شاه مسعود به نمایندگی از این حزب) و جنبش (رشید دوستم) را با هم متحد کرد. جنبش، برنده مسابقه شد و پایتخت را به تصرف در آورد. نیروهای دوستم که قبلاً مسئول دفاع از شهر در برابر مجاهدین بودند، نیروهای کارآمدی بودند و توانستند شهر را از نفوذ سایر جنبش ها حفظ نمایند. مسعود از پایگاه خود در شمال شرق به شهر نزدیک شد و از این واقعیت که برخی از سازمان های دولتی به وی پیوسته بودند،

۴ - قابل توجه است که دو بازیگر مهم ملی، درگیر جنگ نشدند. یکی اسماعیل خان، والی هرات که نه تنها از کابل بسیار دور بلکه در حال ایجاد و مستحکم کردن قدرت خود در غرب بود. همچنین وی متعلق به همان حزب مسعود بود و روابط آنها در طول سالیان بدتر شد. دوم، والی جلال آباد، حاجی قدیر بود که بی طرف ماند. او رهبری یک ائتلاف ضعیف از قوماندانان را بر عهده داشت و به شدت درگیر تجارت کالاهای قاچاق با پاکستان بود.

بهره برد^۵. مسعود همچنین توانست به نیروهای نسبتاً حرفه‌ای و در ابتدا به حمایت‌های مردمی اتکا کند. سومین عضو این نیروهای ائتلافی، حزب وحدت در سال ۱۹۹۰ با حمایت ایران از تلفیق احزاب شیعه هزاره به وجود آمد^۶. حوزه نفوذ این حزب در بخش‌های غربی شهر یعنی محل زندگی بسیاری از شیعیان هزاره قرار داشت.

(۶) سه حزب دیگر که ابتدا از شهر بیرون مانده و اکنون خودشان را در موقعیت اپوزیسیون قرار داده بودند عبارت بودند از: ۱- حزب اتحاد؛ حزبی بنیادگرا به رهبری سیاف که در زادگاه رهبر این حزب، پغمان - تپه‌ها و کوه‌های مشرف بر کابل - (در غرب کابل) تشکیل شده بود. ۲- حزب اسلامی؛ این حزب به حومه‌های جنوبی شهر یعنی چهار آسیاب عقب نشینی کرده بود که از آن جا کابل را با حملات موشکی تهدید می‌کرد. این حزب پس از آن که تلاش‌ها و کوشش‌هایش برای استقرار در شهر کابل با شکست روبه‌رو شد با استفاده از حمایت‌هایی که در میان نیروهای نظامی و پلیس داشت، حملات موشکی متعددی را انجام داد. ۳- حزب حرکت انقلاب؛ این حزب در شرق پایتخت حضور داشت. کنترل مسیر ارتباطی جلال‌آباد در اختیار این حزب بود. ولی این گروه مستقیماً به پایتخت حمله نکرد و نقش تعیین‌کننده‌ای در ادامه نبرد نداشت. این مساله شاید به خاطر تفرقه داخل این حزب بود.

(۷) زمانی که این اتفاقات به وقوع می‌پیوست، تفاهنامه‌ای در پشاور پاکستان بین احزاب مقاومت در ۲۴ آوریل ۱۹۹۲ امضا شد. این تفاهنامه امکان ایجاد یک دولت موقت با رییس دوره‌ای را پیشنهاد می‌کرد. مجددی (رهبر حرکت انقلاب) دو ماه به عنوان رئیس‌جمهور منصوب شد و پس از او ربانی (رهبر جمعیت اسلامی) جای او را در ظاهر برای ۴ ماه گرفت، اما دوره او با شرایطی که مورد مخالفت گروه‌های دیگر قرار داشت، طولانی‌تر شد. پست نخست‌وزیری نیز

۵ - در جلسه‌ای که بین وکیل، وزیر امور خارجه، و مسعود برگزار شده بود، مقرر شده بود که بزرگان رژیم از مسعود حمایت کنند به ویژه به خاطر ترس از حکمتیار.

۶ - هزاره‌ها یک گروه قومی هستند که در مرکز افغانستان زندگی می‌کنند. آنها در حدود ۱۵ درصد از کل جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند و برخلاف اکثریت جمعیت که سنی هستند، بیشتر آنها شیعه هستند.

در اختیار حزب اسلامی بود. این حزب قبلا به طور مرتب شهر را که نیروهای مسعود از آن دفاع کرده بودند بمباران کرده بود ولی مسعود اینک وزیر دفاع ربانی شده بود. این موقعیت پارادوکسیکال، نامنسجمی دولتی را نشان می‌داد که قادر به استقرار هیچ گونه نهاد رسمی در سطح ملی نبود.

(۸) چهار سال تمام، این گروه‌ها دائما تغییر ائتلاف و اتحاد دادند. تابستان سال ۱۹۹۲ حمله موشکی از طرف حکمت‌یار و سیاف صورت گرفت که شهر را وارد جنگ کرد. در نوامبر ۱۹۹۲، مسعود اتحاد اولیه‌اش را با حزب وحدت گسست و به حزب اتحاد پیوست و پس از آن اتحاد دیگری را چند ماه بعد با حزب وحدت بست. دومین گسست تعیین‌کننده در ژانویه ۱۹۹۴ رخ داد و آن زمانی بود که حزب جنبش دوباره به حزب اسلامی به عنوان اپوزیسیون پیوست. این امر به دوره ای از خشونت‌های شدید دامن زد.

(۹) در پاییز ۱۹۹۴، ظهور طالبان و پیشرفت سریع آن به طور اساسی موازنه قدرت را در افغانستان بر هم زد. در ابتدا مسعود با نظر مثبت به آن‌ها نگاه می‌کرد زیرا به درستی تشخیص داده بود که حرکت طالبان دشمن مهلکی برای حزب اسلامی خواهد بود. اما هنگامی که پیروزی‌های طالبان آن‌ها را به کابل نزدیک‌تر کرد، تهدید آن‌ها مطرح شد، زیرا در فوریه ۱۹۹۵ حزب اسلامی از جنوب کابل پاکسازی شد و حزب وحدت که متحد حزب اسلامی بود، در انزوا و موقعیت تضعیف شده قرار گرفت و بزودی این حزب نیز از بین رفت. با بهره‌مندی از این وضعیت بود که مسعود توانست کنترل کامل کابل را در اختیار بگیرد اما این کنترل خیلی دیر هنگام بود و نتوانست در برابر فشار طالبان مقاومت کند. در سپتامبر ۱۹۹۶ طالبان تهاجمی را علیه جلال‌آباد انجام دادند. خیانت چند فرمانده به طالبان اجازه داد که بدون هیچ درگیری کنترل شهر را به دست آورند. همچنین طالبان کابل را بدون هیچ جنگی تسخیر کردند و مسعود ناگزیر از تخلیه شهر شد. اشغال کابل توسط طالبان دلیل اصلی توقف جنگ بود. طالبان توانستند به تدریج یک دولتی را به وجود آورند. حکومت طالبان تا ۲۰۰۱ یعنی مداخله آمریکا که می‌تواند دور جدیدی از پراکندگی و جنگ داخلی را

دامن زند، ادامه داشت.

دوم - کابل به عنوان استعاره ای از دولت

(۱۰) از نظر بسیاری از ناظران، وضعیت توصیف شده کاملاً مغشوش و هرج و مرج گرایانه بود. روزنامه نگاران، دانشگاهیان و سایر تحلیل گران، در آغاز سعی داشتند این جنگ را «جنگ قومی»^۷ قلمداد کنند و آن را به سطح مادی سیاسی تنزل دهند؛ تئوری کلیشه ای «بازگشت به حالت طبیعی» از آن زمان به بعد، به تدریج در مورد افغانستان بکار رفت.^۸

در واقع برخلاف باور فوق، مسیری که خصومت ها در حال رشد بود، کاملاً منطقی بود. زیرا عقلانیت فعالان سیاسی آن زمان افغانستان، اساساً تاکتیکی بود و ناظران به سهولت نمی توانستند این مساله را کشف نمایند. به منظور درک خشونت ها نیاز به یادآوری سه جنبه زیر داریم (۱) پیوندهای موجود بین دولت و کابل (۲) انواع منابع موجود در شهر (۳) محدودیت های استراتژیک که فعالان با آن برخورد داشتند. به این سه نکته باز می گردم.

(۱۱) زمانی که امپراطوری افغان در سال ۱۷۴۷ بنیان گذاری شد، ریس قبیله احمد شاه، به عنوان امیر کنفدراسیون قبیله پشتون ها انتخاب گردید. در سال ۱۷۷۵، جانشین احمد شاه، تیمور تصمیم گرفت پایتخت را از قندهار به کابل انتقال دهد تا خودمختاری سیاسی قدرت مرکزی را تقویت کند که توسط قبایل جنوبی رقیب با چالش مواجه شده بود. بنابراین، از دیدگاه تاریخی دولت افغانستان یک دولت سنتی بود. همان طور که آنتونی گیدنز می گوید: شالوده این قبیل دولت ها بر پایه تقسیم و جدایی «شهر در برابر روستا» است. دستگاه دولتی نمی توانست در روستاها نفوذ مستقیم داشته باشد ولی منابع روستاییان را از طریق معامله و یا زور و اجبار در اختیار داشت. در نتیجه شکاف طبقاتی در افغانستان، بیش از سایر سیستم های اجتماعی، بُعد جغرافیایی دارد. این امر گسست شهر - روستا را بارزتر می نماید از اواخر قرن نوزدهم به این طرف با تشکیل دولت جدید از پایتخت مهندسی می شد، رقبای

7. ethnic war

8. Tarzi, 1993

بالقوه قدرتمند حذف شدند و سازمان های جدید مطابق با مدل ها و الگوهای غربی تشکیل شدند.^۹ در طول نیمه دوم قرن بیستم بود که دولت توانست حضور خود در روستاها را بیشتر تقویت نماید و روند استبدادی مدرنیزاسیون را آغاز کند.

(۱۲) جنگ فرابند تمرکزگرایی / مدرنیزاسیون را متوقف ساخت، از همان اوایل ۱۹۷۸ روستاها خارج از کنترل نیروهای دولتی بودند. این وضعیت با عقب نشینی نیروهای شوروی و اعطای خودمختاری بیشتر به ادارات محلی توسط رژیم نجیب الله وخیم تر گردید. عقب نشینی مرکز اصولاً نتیجه سیاست های ضد شورش دولت بود که همین امر شکل گیری ملیشه های محلی را تقویت بخشید. دولت که روز به روز تضعیف می شد، دیگر هیچ نوع انسجام ملی نداشت، تا آن جا که حتی قدرت های محلی از جمله گروه های شبه نظامی در شمال تشکیل شدند. این قدرت های شبه نظامی و چریکی منشا کودتای ۱۹۹۲ بودند. سقوط رژیم کابل سبب تسریع شکل گیری چندین قلمرو سیاسی در خاک افغانستان شد و قلمروهای به نسبت پایدار معمولاً گرد مراکز شهری (هرات، جلال آباد، مزار شریف) شکل گرفتند. اما از آن جایی که این مناطق به شدت با هم در رقابت بودند، از اینرو خطوط مقدم جبهه ها به عنوان مرزهای سیاسی شناخته می شد. در نتیجه، در اختیار داشتن یک وزارتخانه در کابل در آوریل ۱۹۹۲ مفهومی جز کنترل ساختمان آن نداشت.

(۱۳) در حقیقت امر، کابل نمونه استثنایی از شهری با فضای خالی سیاسی بود. بر خلاف اکثر ولایت ها که یک قدرت منطقه ای - یک قوماندان یا ائتلافی از قوماندانان - یک شهر را در اختیار داشت، هیچ قدرتی نتوانست بر کابل مسلط شود. در نتیجه، شهر، به جای این که در این شرایط بازیگر باشد، فضا و سهمی در بازی قدرت بود. در طول ۴ سال جنگ داخلی، هرگز یک ارتش و یا نیروی سیاسی که خاستگاه آن در خود این شهر باشد، پدیدار نشد. این امر نکته مهمی است که نشان می دهد خشونت عمدتاً به این شهر وارد شده است. پس چرا

۹- از دهه 1950 به بعد، قدرت دولت بر افغانستان تقریباً بدون مخالف بوده، با وجود این، سیستم اجرایی به شدت توسعه نیافته مانده است.

کنترل پایتخت این قدر حیاتی بوده است؟

(۱۴) یکی از موضوع‌های مهم مورد بحث در غلبه بر مرکز اداری پادشاهی مالی و نمادین این مساله یعنی تسلط بر منابع مالی و میراث دولت گذشته بود که از آن جمله به داشتن نمایندگی دیپلماتیک در خارج و قدرت انتشار پول می‌توان اشاره نمود. این مساله نشان می‌دهد که چرا اپوزیسیون تحت رهبری مسعود اصرار داشت که از سوی مجامع بین‌المللی به رسمیت شناخته شود. کنترل چاپ پول تنها یک مساله نمادین نبود. توانایی پرداخت دستمزد - حتی به طور غیر منظم - به کارکنان دولت به ویژه در ولایت‌ها کمک می‌کرد تا ارتباطات بین مرکز و پیرامون در ظاهر حفظ گردد. میزان اهمیت چنین جریانی را می‌توان به واسطه شدت درگیری‌های صورت گرفته در بین گروه‌های اپوزیسیون حدس زد. از مواردی که می‌توان خاطر نشان کرد، حزب اسلامی است که از به کار بردن اسکناس ۵۰۰۰ افغانی که دولت ربانی در اکتبر ۱۹۹۴ چاپ کرده بود امتناع می‌کرد و یا دوستم اسکناس‌های خودش را که در ازبکستان چاپ می‌شد به کار می‌گرفت.^{۱۰} این قبیل موارد منجر به وضعیت کلاسیک قدرت دوگانه شد.

(۱۵) حکومت بر کابل از این حیث نیز مهم بود که این شهر به عنوان مکانی قلمداد می‌شد که به زودی موازنه جدید سیاسی از آن جا بیرون خواهد آمد؛ این مورد حداقل تنها چیزی بود که همه گروه‌های درگیر بدان باور داشتند. هنوز هم شهر به درستی به عنوان استعاره فضایی از دولت متمرکز و متحد در ذهن فعالان سیاسی عمل می‌کرد. در این باب، پیشنهاد تجزیه افغانستان که تحلیلگران غربی در دهه ۱۹۸۰ مرتباً ارائه می‌کردند کاملاً نامربوط بود. از این گذشته حفظ مرزهای یک کشور، به رغم شکست آشکار آن، از اصول مهم سیستم بین‌المللی است. همین طور، تبدیل کابل به مرکز نمادین فدراسیون که رویای برخی از احزاب در آن زمان بود، مشکلات لاینحل زیادی بر جای می‌گذاشت: مرزهای قومی چگونه مشخص خواهد شد؟ چگونه می‌توان این کار را اعمال نمود بدون این که موجودیت پایتخت به وجودی خنثی تبدیل شود؟ یعنی در اشغال و بر پایه اشتراکی؟ این سوال‌ها بعدها بیشتر بررسی

۱۰ - پول رایج دولت افغانستان در روسیه چاپ می‌شد.

خواهد شد.

(۱۶) در واقع موقعیت استراتژیک کابل در طول جنگ تعیین نشده و ناروشن باقی ماند. اولاً حتی توافقی مبنی بر چگونگی تجزیه شهر کابل در عمل وجود نداشت. همین مساله مهم ترین تفاوت شهر کابل در مقایسه با بیروت بود. دوم؛ در چشم انداز اصلاحات سیاسی، اشغال فضای شهری موازنه قدرت سیاسی و سازمانی جدیدی ارائه می نمود. نهایتاً لازم به یادآوری است که برخی بازی گران مانند مسعود، حکمت یار و سیاف به ویژه، مراکز شهری مهمی را در کنترل خود نداشتند.^{۱۱} بنابراین بقای سیاسی این احزاب متکی بود به پایگاه ها و استحکاماتی که موفق می شدند در کابل ایجاد کنند.

(۱۷) هدف بازی گران درگیر در جنگ چه بود؟ جواب این سوال بستگی به محدودیت ها و اجبارهایی دارد که با آن روبرو بودند. اولاً، هیچ حزبی به تنهایی قادر نبود قدرت و نفوذش را در شهر اعمال نماید به همین دلیل تشکیل ائتلاف بین احزاب اجتناب ناپذیر بود. گرچه این ائتلاف ها زودگذر بودند، زیرا نه بر پایه اعتماد شکل می گرفتند و نه بر اساس موافقت نامه های بلند مدت. قدرت های منطقه ای هر فرصتی برای سازش و توافق بین گروه های درگیر را رد می کردند آن ها دائماً به جای مصالحه نزاع و کشمکش را تشویق می کردند،^{۱۲} به ویژه در برخی منازعه های بنیادی بین جریان های اصلی. حزب اسلامی و جمعیت با در نظر گرفتن شدت اختلافات بین آن ها نمی توانستند با هم همکاری کنند. به همین روال، می توان از مخالفت شدید بین حزب اتحاد

۱۱ - با این حال مسعود نفوذ بسیاری در شمال شرق داشت. دوستم نیز چندین شهر را در شمال در اختیار داشت. اما حکمتیار، ناتوان از ایجاد هرگونه پایگاه محلی، ناچار بود تمام توان خود را برای تسخیر پایتخت به کار گیرد. وضعیت حزب وحدت نیز پیچیده تر از سایر احزاب بود، چرا که هیچ شهری که اکثریت آن هزاره باشند در افغانستان وجود ندارد. فقط اجتماعات قوی از هزاره ها در شهرهای مزار شریف و کابل مستقر هستند. بنابراین کنترل بخشی از این دو شهر برای این حزب به معنی دسترسی به منابع مالی است که هزاره جات با فقدان آن رو به رو بود.

۱۲ - بدون وارد شدن به جزئیات، لازم به یادآوری است که هریک از قدرت های منطقه ای برای اعمال نفوذ خود در افغانستان از یکی از احزاب حمایت می کردند: پاکستان از حزب اسلامی، ایران از حزب وحدت، عربستان سعودی از اتحاد و روسیه متمایل به مسعود بود. این امر نه تنها منجر به روابط ابزاری این کشورها با وابستگان افغانی آن ها بود بلکه سطح دیگری از منازعه را که رسیدن به یک راه حل را دشوار می ساخت، دامن می زد. منافع ایران و عربستان به همان اندازه منافع پاکستان و روسیه متضاد بود.

(با موقعیت ضد شیعه و تحت حمایت عربستان) و حزب وحدت (شیعه و تحت حمایت ایران) نام برد. در واقع خرابی‌های بخش غربی کابل ناشی از درگیرهای بین این دو حزب بود.

(۱۸) دوم، احزاب پروژه‌های سیاسی متناقضی داشتند. حزب اسلامی و جمعیت، ولو با نزدیکی ایدئولوژیک - این دو حزب از یک سازمان اسلامی در دهه ۱۹۷۰ نشأت گرفته بودند - برای کنترل پایتخت و سپس تشکیل حکومت مرکزی اسلامی (سنی) با یکدیگر جنگ می‌کردند. هدف حزب اتحاد نیز این وجه اشتراک را با دو حزب قبلی داشت ولی این حزب بنیادگرایانه‌تر از آن‌ها بود. حزب وحدت، که باعث اتحاد دوباره هزاره‌های شیعه شده بود، و حزب جنبش که گفتمان قومی - ناسیونالیستی از یک را پیش می‌برد، نیز سعی داشتند در موازنه سیاسی آینده نفوذ کنند تا بتوانند از این طریق حاکمیت و خودمختاری منطقه خودشان را داشته باشند که سایر احزاب آن را رد می‌کردند. برای مثال دوستم می‌خواست در شهر کابل حضور داشته باشد تا این حقیقت را جبران کند که پایگاه منطقه‌ای او در شمال غرب و در منطقه ازبک نشین بود.

این دوری هم از نظر جغرافیایی بود و هم از نظر سیاسی. در واقع ازبک‌ها نقش خیلی حاشیه‌ای در سیستم سیاسی افغانستان داشتند. همچنین حزب وحدت که تلاش داشت خود را به عنوان یک شریک کامل سیاسی بقبولاند به خاطر تعصب ضد شیعه و ضد هزاره سایر احزاب در گیر در جنگ محکوم به شکست بود.

(۱۹) در حقیقت امر، هر دو حزب جنبش و وحدت از نظر ایدئولوژیک دور از هنجارهای غالب بودند. آن‌ها با بدگمانی به نوسازی قدرت جدید مرکزی نگاه می‌کردند. دلیل آن‌ها این بود که در این قدرت جدید سیاسی اسلام‌گرایان یا بنیادگرایان سنی برتری پیدا می‌کردند و حق با این احزاب بود. به همین دلیل بود که این دو حزب (جنبش و وحدت) به سختی سعی داشتند تا مانع شکل‌گیری هر گونه ائتلافی بشوند که قدرت کافی برای حذف رقبای سیاسی و ایجاد قدرت مرکزی داشته باشد. بدین ترتیب حضور این دو حزب در پایتخت به منظور جداسازی و خنثی کردن مرکز سیاسی از طریق اشغال بخش

هایی از شهر ممانعت از تشکیل یک دولت بود.

(۲۰) این قبیل اهداف؛ یعنی کنترل فضا و بی‌ثبات کردن ائتلاف‌های غالب‌الگوی خشونت‌ها در طی سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ را شکل داد. زمانی که موازنه قدرت به سرعت در حال تغییر بود، درگیری مستقیم برای به دست آوردن قلمرو فضایی واقعی بسیار مطلوب و کارساز بود. اما زمانی که هدف ممانعت از تشکیل و استقرار دولت بود - به عبارت دیگر عقیم‌گذارن عادی‌سازی سیاسی - بازیگران از حملات راکتی استفاده می‌کردند. البته نیروهای زمینی از این حملات پشتیبانی نمی‌کردند و این به روشنی نشان می‌داد که نتایج نظامی مد نظر نبود.

(۲۱) احزاب به دلایل مختلفی در رسیدن به اهداف خود شکست خوردند. اول، حزب وحدت و جنبش، برای سایر احزاب پذیرفته شده نبودند و قادر نبودند مرکز را خنثی نمایند. سپس از ائتلافی که به رهبری مسعود تشکیل شده بود و پس از آن از طالبان شکست خوردند. دوم، حزب اسلامی توسط نیروهای مسعود از کابل به بیرون رانده شد. این حزب در دروازه‌های جنوبی شهر متوقف و به زودی به حاشیه سیاسی رانده شد. در حقیقت، استفاده ابزاری از آن‌ها برای فشار بر ائتلاف دولتی مسعود آسان بود؛ این حزب به خاطر مخالفت با جمعیت نمی‌توانست نماینده یک بدیل قابل توجه سیاسی باشد. ظهور طالبان و ختم حمایت‌های بی‌پایان پاکستان پس از سال‌ها حمایت بی‌وقفه آخرین ضربه را به این حزب زد و به حذف آن از دور رقابت‌های سیاسی تا سال ۲۰۰۱ منجر شد.

(۲۲) در مورد مسعود، استراتژی او در گسترش طرفداران و بازسازی دولت می‌توانست موفق باشد. مسعود اتحاد اولیه‌اش را با جنبش و حزب وحدت برهم زد. زیرا که این اتحاد بر پایه اهداف طولانی مدت ناسازگار بنا شده بود. مسعود بر خلاف متحدینش هرگز در فکر تجزیه افغانستان به مناطق قومی - سیاسی به رهبری این یا آن حزب نبود. مسعود در جستجوی متحدینی در مناطق پشتون بود که معمولاً مایل به حمایت از او نبودند. اگر به خاطر ظهور غیرمنتظره طالبان نبود این جلب نظر و اتحاد شاید ممکن می‌شد. استیلا و قدرت روبه‌فزونی مسعود در پایتخت او را در موقعیت خوبی برای مذاکره با

احزایی که در مناطق جنوبی پشتون ریشه داشتند قرار داده بود.

سوم - سیاسی شدن هویت های قومی و محدودیت های ناشی از آن (۲۳) به منظور درک وسعت و محدودیت های سیاسی شدن هویت های قومی، در ابتدا لازم است که دو عامل مهم روشن شود: (۱) تحول چشم گیر جمعیتی کابل و (۲) ماهیت همبستگی هایی قومی در چارچوب شهری.

(۲۴). کابل از قرن هیجدهم که پایتخت افغانستان شد شروع به رشد و توسعه نمود. ولی تغییر واقعی در جمعیت این شهر در طول نیمه دوم قرن بیستم روی داده است. در سال ۱۹۶۵، ۳۰ درصد از ساکنان پایتخت (۱۲۷۰۰۰ نفر از ۴۳۵۰۰۰ نفر) در بیرون از شهر کابل متولد شده بوده اند که بیش از نیمی از این مهاجران نیز در طی ۵ سال پیش یعنی در فاصله سال های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۵ وارد این شهر شده بودند. دو سوم مهاجران از ولایت کابل و یا ولایت های هم جوار کابل به این شهر آمده بودند. یعنی تقریباً اکثر مهاجران از جنوب و غرب آمده بودند. آن زمان سلسله کوه های هندوکش مانع و سد بزرگی به شمار می رفت. تعداد مهاجران به طور چشمگیری در دهه ۱۹۷۰ و سپس در طول جنگ دهه ۱۹۸۰، افزایش یافت. جمعیت تقریباً از ۶۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۹ به ۱/۶ میلیون نفر در سال ۱۹۹۲ افزایش یافت. در آن زمان، تعداد کثیری از ساکنان کابل مهاجران جدید بودند و نسبت قابل ملاحظه ای از کابلی های طبقه متوسط با سابقه طولانی اقامت در شهر کابل، به خاطر جنگ هایی که پس از ۱۹۹۲ به وقوع پیوست این شهر را ترک کردند.

(۲۵) چگونه این جریان انبوه مهاجران و تغییرات حاصله در شرایط زندگی، هویت کابلی و ماهیت همبستگی اجتماعی در چشم انداز شهری را تحت تاثیر قرار داد؟ در افغانستان افراد خود را درون مجموعه ای از هویت ها قرار می دهند و یا خود را با مجموعه ای از هویت ها می شناسانند. این هویت ها از هویت های خیلی عمومی مثل تعلق به امت اسلامی تا کاملاً منحصر به فرد (مثل خانواده هسته ای) طبقه بندی

می‌شود. هویت می‌تواند بر پایه منطقه جغرافیایی مشابه و یا عضویت در یک حرفه مشابه، مذهب، خانواده، گروه قومی و... باشد. بسیج جمعی به ندرت بر پایه هویت های کلان-قومی است ولی به وابستگی های خیلی محدود واکنش نشان می‌دهد.^{۱۳} ازبک های ساکن شهر کابل نمونه ای از این مورد به شمار می‌روند. این جمعیت کم تعداد، به تدریج بر پایه مبدا مهاجرت تقسیم شدند، یعنی ازبک هایی که از آسیای میانه آمده بودند لقب مهاجر داشتند و ازبک های افغانستان که لقب وطنی داشتند. تحرک اجتماعی نیز هویت ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد: برای مثال ازبک هایی که پیش از ورودشان به کابل نیز در شهرها سکوت داشتند، به سرعت به عنوان تاجیک جذب شدند در حالی که این امر در مورد روستاییان صادق نبود. این هویت مشترک افراد را قادر به همکاری و همبستگی نمود. مفهوم «قوم»^{۱۴}، دقیقاً انواع هویت هایی را که داخل شبکه همبستگی ایجاد می‌شود به خوبی نشان می‌دهد. (۲۶) همزمان کابل یک دیگ جوشان قومی و ناحیه ای برای هم زیستی گروه های مختلف اجتماعی است. یقیناً، هویت کابلی وجود دارد که خود را از طریق زبان و گوناگونی نگارش و تلفظ زبان فارسی و به طور کلی تر عادات نمایان می‌سازد.^{۱۵} این مساله پدیده‌ای گسترده‌تر، یعنی قوت هویت های محلی در افغانستان را نشان می‌دهد. کابلی بودن در اغلب موارد مفهومی بالاتر از پشتون بودن و یا تاجیک بودن دارد. علاوه بر آن هویت این ساکنان شهری، با هویت های دیگر ترکیب می‌شود که ممکن است از طریق سلسله مراتب قومی، اتحاد در نواحی معینی از شهر و یا مشاغل حرفه‌ای خاص آشکار شود. از این رو هزاره‌ها که در پایین سلسله مراتب قومی رتبه‌بندی شدند بیشتر در نواحی مرادخانی و وزیرآباد و از

۱۳ - گروه های کلان قومی که به طور کلی در افغانستان شناخته شده‌اند عبارتند از پشتون ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها و نورستانی‌ها. در رابطه با پیچیدگی هویت های قومی در منطقه نگاه کنید به ژان پیر دیگارد (۱۹۸۸). در نواحی شهری واژه تاجیک به فارسی زبانان اطلاق می‌شود، اگرچه آن‌ها نه گروه منسجمی هستند و نه به راحتی امکان بسیج جمعی آن‌ها وجود دارد. به همین ترتیب، شهر هرات دارای هویتی قوی است که تا حدودی از هویت قومی آن فراتر می‌رود.

۱۴ - این واژه عربی در اصل به معنای یک گروه از تبار مشترک پدری بود، اما امروزه به معنای "میهن" است. این واژه در افغانستان استفاده گسترده‌تری دارد زیرا تمام گروه‌های هم‌بسته را در برمی‌گیرد. قوم یک سیستم همگانی مبادله بر اساس خانواده گسترده را در برمی‌گیرد حتا زمانی که پایه واقعی برای وابستگی در جای دیگری (حرفه، حزب یا اعتقاد) باشد.

۱۵ - بعد از چند نسل، ساکنان کابل تمایل به استفاده از زبان فارسی به جای پشتو و یا ترکی دارند. این امر در میان طبقه اشرافی پشتون‌ها نیز قابل توجه است.

دهه ۱۹۵۰ به بعد در نزدیکی علی آباد و افشار زندگی می‌کنند^{۱۶}. نهایتاً بیشتر جمعیت ساکن غیر رسمی در قسمت های کوهستانی کابل هزاره‌ها هستند. این مردمان اغلب نانوا، سقا و کارگران یدی بودند، با وجود این طبقه متوسط هزاره‌ها در دهه ۱۹۷۰ به طور چشمگیری ظهور کرد.

(۲۷) سرعت یابی مهاجرت به کابل در دهه ۱۹۶۰ منجر به توسعه روستاهای پیرامون شهر و مهم تر از آن توسعه سکونت‌گاه‌های غیر رسمی به ویژه بر روی کوه شیردروازه و کوه آسمایی شد. این سکونت‌گاه‌ها، حلی آباد نیستند بلکه ساخت و سازهای محکمی هستند کاملاً مشابه با آن پدیده ای که در ترکیه با اسم گنجه کوندی معروف است. دولت چندین دهه این مساله را نادیده گرفته است و شورای شهر نه امکانات و تسهیلات لازم را برای این بخش‌ها تامین کرده و نه مانع ساخت و ساز آن‌ها شده است. مهم ترین دغدغه روزانه در این محلات، حمل آب قابل شرب است که در حدود ۱۰ درصد از درآمد خانوار را مصرف می‌کند. این سکونت‌گاه‌ها بیشتر با سبک زندگی روستایی متناسب هستند تا آپارتمان‌های مدرن و به نوعی ایجاد محلات نیمه روستایی در شهر کابل را ممکن کرده‌اند.

(۲۸) ورود جمعیت روستایی، ترکیب جمعیت شهری را تغییر اساسی داد. مهاجران، در ابتدای ورود با پیش‌بینی موقت بودن اسکان، اغلب در شهر در جاهایی ساکن می‌شدند که برخی اشتراکات اجتماعی می‌توانست آن‌ها را با ساکنان آن ناحیه پیوند دهد، مثل خویشاوندی و یا سایر روابط. در واقع اجتماعی شدن و جذب در متن شهر - دست کم در ابتدا - فرایندی انفرادی و فردی به حساب نمی‌آمد بلکه تا اندازه ای، این مساله از طریق تاثیر شبکه اجتماعی موجود اتفاق می‌افتاد. از این رو، پیوندهای قوی شهری - روستایی ساکنان جدید کابل ممکن است مانع توسعه هویت «کابلی» شود. در طول جنگ این ارتباط بین کابل و نواحی روستایی از طریق پیوندهای خانوادگی (خانواده گسترده، طایفه) بیشتر حفظ شد. این ارتباطات و پیوندها تبادل خدمات را تسهیل می‌نمود به خصوص هنگامی که عضوی از این شبکه اجتماعی وابسته به

۱۶ - شیعیان قزلباش به طور تاریخی در منطقه چنداول کابل حضور دارند اما این ناحیه شاهد حضور رو به افزایش هزاره‌ها بوده است (فاضلی ۱۹۸۳).

دولت و دیگری وابسته به گروه‌های مقاومت بود. همین مکانیسم حمایتی متقاطع، خانواده‌های مجاهدین را قادر می‌ساخت تا در داخل شهر باقی بمانند، در حالی که فعالیت‌هایی مانند جاسوسی و یا معاوضه زندانیان در داخل این شبکه‌های اجتماعی نیز صورت می‌گرفت.

(۲۹) در حالی که این شبکه‌های همبستگی اجتماعی واقعیت پیچیده‌ای را تفسیر می‌نمود رژیم کابل در دهه ۱۹۸۰ سعی داشت تا با جنبه سیاسی دادن به وابستگی‌های کلان - قومی به منظور ارزیابی قدرت خود و مهم‌تر از آن جلوگیری از تخریب مشروعیت دولت توسط گفتمان جهادی‌ها این روابط پیچیده را ساده نماید. این سیاست دست‌کم در کوتاه مدت شکست خورد. در واقع احزاب مقاومت نهضت خود را بر پایه این گروه‌های کلان - قومی به وجود نیاورده بودند. علاوه بر آن گفتمان مذهبی آن‌ها جایگزین ادعاهای قومی - ناسیونالیستی نیز بود. تنها موردی که این سیاست توانست نتایجی در پی داشته باشد، هزاره‌ها بودند که گفتمان ناسیونالیستی آن‌ها بیشتر، توسط علمایی به کار می‌رفت که در ایران تحصیل کرده بودند. این گروه بهترین نیروی بسیج در میان جمعیت هزاره در طول جنگ را داشتند. اما حتی در آن جا نیز سیاست کابل به دو دلیل تغییرات موثری به بار نیاورد: (۱) ایجاد منطقه مخصوص هزاره‌ها ممکن بود دولت را موظف سازد تا کل دستگاه اجرایی را دوباره سازماندهی نماید و (۲) دادن امتیاز بیشتر به تقاضاهای هزاره‌ها می‌توانست حزب کمونیست را بیشتر تضعیف نماید پیش از آن هم این حزب به دو جناح خلق (که بیشتر در میان پشت‌توزبانان نیرو داشت) و پرچم (متشکل از اکثریت شهری/فارسی زبان) تقسیم شده بود. در واقع پیامد قابل توجه سیاست کابل افزایش حضور هزاره‌ها در زندگی سیاسی - در اوایل دهه ۱۹۸۰ نخست وزیر دولت کمونیستی، سلطان علی کشتمند، هزاره بود - و به ویژه در دستگاه اجرایی به خصوص در کابل بود. این سیاست نیز مخالفت بیشتر جناح خلق را در پی داشت. خلقی‌ها نه تنها از نظر قومی متفاوت از پرچی‌ها بودند بلکه از نظر اجتماعی نیز در پایین‌ترین سطح از سلسله مراتب اجتماعی قرار داشتند. درحالی که پرچی‌ها کابلی‌های طبقه بالا و متوسط بودند اغلب نزدیک به طبقه حاکم قرار داشتند (برای مثال نجیب الله با فردی از خانواده سلطنتی ازدواج کرد)، خلقی‌ها عمدتاً روستاییان تحصیل

کرده‌ای بودند که پیوندهای اجتماعی نداشتند.

(۳۰) در واقع سیاست دولت زمینه‌سازی قومی‌گرایی موثر جنگ را فراهم نموده بود، به عبارت دیگر سیاسی‌سازی هویت‌های قومی/اجتماعی که در دهه ۱۹۹۰ ظاهر گشتند. تفرقه‌های داخل حزب کمونیست افغانستان هنگامی که کابل سقوط کرد دوباره ظاهر شد و پایه تقویت گروه‌ها شد. بیشتر پرچمی‌ها به حزب جنبش پیوستند که پنهانی مورد حمایت پیروان رئیس‌جمهور سابق، کارمل، بود و به گرمی از مسعود استقبال کرد. بیشتر خلقی‌ها نیز در داخل حزب اسلامی ادغام شدند که با آن دو وجه مشترک داشتند: ۱- خط سیر اجتماعی مشترک و ۲- زبان پشتو به عنوان زبان اول اعضای این حزب.

(۳۱) در ارتباط با مجاهدین احتمالاً از زمان خروج ارتش شوروی جنگ مشروعیت خود را به معنای جهاد از دست داده بود. درگیری طرفین عمدتاً از منطقی غیر مذهبی برخوردار بود. به منظور بسیج و جلب حمایت مردمی، برخی احزاب و نهضت‌ها به وضوح گفتمانی قومی را به کار گرفتند از جمله حزب وحدت و جنبش، در حالی که سایرین به ویژه حزب اسلامی و اتحاد به طور ضمنی این بحث‌ها را پیش می‌کشیدند. در برخی موارد هویت قومی یک شاخص قوی سیاسی به شمار می‌رفت. برای مثال هر فرد پنجشیری مظنون به همکاری با مسعود تلقی می‌شد و از این رو احتمال دستگیری‌اش به ویژه در زمان طالبان بیشتر بود. گذشته از این، اغلب احزاب در مناطقی ریشه می‌دواندند که امید به جلب حمایت مردمی داشتند.

(۳۲) با این همه، پدیده بالا باید در زمینه مناسب خود مورد بررسی قرار بگیرد زیرا نقشه کابل به وضوح تقسیمات جغرافیایی مناطق قومی-سیاسی را نشان نمی‌دهد. ۱- اغلب ویژگی‌های اجتماعی، بسیار بیشتر از هویت‌های قومی وابستگی‌های حزبی را تعیین می‌نمود. ۲- برخی احزاب و گروه‌ها مانند حزب جنبش فقط حضور نظامی داشتند و نمی‌توانستند به جامعه قابل توجهی از اربک‌ها در کابل تکیه کنند. ۱۷۳- به طور کلی عمل سیاسی در چارچوب روابط مبتنی بر

۱۷- جنبش مثال جالبی است زیرا همگی نیروهای شبه نظامی آن و به ویژه رهبران آن ازبک نبودند و این مساله در باره دیگران بدیهی نیست. ساختار از بالا به پایین ملی‌گرایی در این چارچوب با موانع

همبستگی قومی رخ می‌داد. این شیوه، روش استاندارد عملکرد قدرت در افغانستان در زمان حاکمیت حزب کمونیست و طالبان بود. برای مثال رئیس‌جمهور ربانی که از بدخشان بود، اهالی بدخشان را به مسئولیت‌ها می‌گمارد و مسعود هم به خوبی می‌دانست که می‌تواند بر روی پنج شیرینی‌ها حساب کند. همین‌طور، حمایت‌هایی که سیاف در پغمان از آن بهره می‌برد حاصل همبستگی‌های طایفه‌ای بود تا همبستگی‌های قوم‌پشتون به‌طور کلی.

(۳۳) بنابراین، اقدام به "قومی‌کردن" جنگ به دست احزاب سیاسی از تأثیری محدود برخوردار بود، حتی اگر به یاد آوریم که هویت ملی، که احتمالاً در تبعید تقویت شده بود، برای بسیاری از افراد نقطه محوری بود. با این حال در یک مورد یعنی در بین هزاره‌ها، قومی‌گرایی به عنوان یک پروژه سیاسی عمل کرد. در نواحی معینی از غرب پایتخت، حزب وحدت اگرچه دست به پاکسازی قومی واقعی نزد، فشار بی‌رحمانه‌ای برای اجبار غیرهزاره‌ها به ترک این مناطق وارد آورد. البته برای هزاره‌ها هم زندگی در نواحی تحت کنترل حزب اتحاد غیرممکن بود. اما میزان حقیقی حمایت از حزب وحدت در بین جمعیت هزاره کابل به سختی قابل تشخیص است. برای مثال، زمانی که تاجران از تجارت با هزاره‌جات ممنوع شدند، جنگ در کابل به معنای از دست دادن میزان قابل توجهی از درآمد بود. عضویت آن‌ها در حزب وحدت همان قدر به خاطر فشارهای حزب وحدت و برخورد تبعیض‌آمیز سایر احزاب بود که حمایت واقعی از ملی‌گرایی هزاره^{۱۸}. استراتژی حزب وحدت منجر به واکنش شدید سنی‌ها شده و کشتار افشار را در پی داشت. در ۱۱ فوریه ۱۹۹۳، گروه سیاف و مسعود حمله‌ای علیه حزب وحدت به راه انداختند که منجر به از دست دادن کنترل افشار در غرب کابل شد. این مسأله تأیید دوباره سلسله مراتب قومی بود که هزاره‌ها با تثبیت موقعیت خود به عنوان نیروی سیاسی برابر با سایر گروه‌ها آن را به چالش طلبیده بودند. هم‌زیستی جوامع مختلف در افغانستان به دلیل به

غیرقابل عبور روبرو شد.

۱۸ - به‌طور کلی حزب وحدت از ادغام چندین حزب انقلابی به وجود آمد و طرفداران اندکی در میان نخبگان پیشین هزاره داشت که بیشتر آن‌ها در جنگ‌های داخلی دهه ۱۹۸۰ در هزاره‌جات حذف شدند (سمپل ۲۰۰۰).

رسمیت شناختن ضمنی وجود سلسله مراتب نابرابر بین اقوام ممکن بود. به همین دلیل است که پاکسازی قومی یعنی نوع مشخصی از خشونت که در آن اراده به نابودی دیگری برای کسب فضا مفروض است - خیلی به ندرت رخ داده است.

چهارم - منافع اقتصادی

(۳۴) بزرگترین شهر کشور به ناچار زمانی تبدیل به هدف اقتصادی گردید که گروه‌های مختلف برای آماده‌سازی نیروهای شان منابع جمع می‌کردند. نبردهای مختلف در کابل نشان می‌دهد که ماهیت جنگ تغییر کرده بود زیرا که تسلط بر یک شهر نیاز به بالابردن توان رزمی نیروها داشت که هزینه زیادی می‌طلبید.

(۳۵) در واقع منطقه کابل اولین مرکز صنعتی کشور بود و تجهیزات کافی برق برای تامین نیازهای صنعتی در طول جاده منتهی به جلال‌آباد را داشت که در اساس از سه سدی که بر روی رودخانه کابل ایجاد شده بود، تامین می‌شد. کارخانه نساجی جبل‌السراج در شمال کابل بخشی از این ناحیه نسبتاً صنعتی را تشکیل می‌داد^{۱۶}. در طول جاده جلال‌آباد منطقه صنعتی رو به رشدی ظاهر می‌شد که تمرکز شدید انبارها و صنایع کوچک را در خود داشت. صنایع کوچک نیز در منطقه کابل تمرکز یافته بودند و اکثریت جمعیت کارگران نیز به همین ترتیب. علاوه بر آن مناطق جنوبی، به خصوص استان لوگر، تولیدات زراعی مهمی داشت که این محصولات به راحتی به خاطر نزدیکی به پایتخت به فروش می‌رفت. همچنین چرم گوسفند (قره‌قل) و خشکبار نیز در کابل فراوری می‌شد. در نهایت، شهر کابل مرکز ارتباطات مهمی بود چرا که از طرفی محل اتصال شمال و جنوب و از طرف دیگر از شرق و از راه جلال‌آباد در مسیر پاکستان قرار دارد و با توجه به این موقعیت زمینه مهمی را برای صادرات تولیدات افغانی از جمله فرش و چرم مهیا نماید.

(۳۶) با جدا شدن نواحی شهری تحت کنترل دولت از نواحی روستایی تحت کنترل مجاهدین، جنگ افغانستان عمیقاً جریان‌های اقتصادی

۱۹ - برای آشنایی با اقتصاد منطقه کابل نگاه کنید به: (Etienne (1972:167

موجود کشور را کاملا مختل نمود. کاهش سطح مبادله بین مناطق شهری و روستایی کمتر نتیجه عملکرد نیروهای دولت و مجاهدین بود چرا که هر دو طرف با گرفتن رشوه اجازه عبور و مرور به کاروان های تجاری می دادند. در عوض عدم امکان رفتن افرادی که در سن سربازی بودند به شهرها (و مواجهه با خطر فرستاده شدن به خدمت سربازی اجباری) و وقوع عملیات نظامی که منجر به فرار مردم از روستاها می شد تاثیر بیشتری را داشت. کاهش مبادلات سبب افزایش چشم گیر قیمت ها شد. به علاوه نیازهای نواحی روستایی در اغلب موارد از طریق کشورهای همسایه (به ویژه پاکستان) تامین می شد که این امر هم سبب شکل گیری جریان های اقتصادی مجزا می شد.

(۳۷) فعالان اقتصادی در کابل مجبور بودند خود را با شرایط جدید وفق بدهند. از این رو آهنگران دیگر برای کشاورزان روستایی کار نمی کردند، چون آن ها نمی توانستند به شهر بیایند. جواهر فروشان چارچته که جواهرات ترکمنی وارده از مسیر شمالی را می فروختند باید مغازه های شان را می بستند چرا که دیگر از این مسیر جواهرات نمی رسید و تقاضا برای خرید این جواهرات نیز به خاطر عدم وجود توریست ها کاهش یافته بود. در این دوره بازار بیشتر به سمت فروش چراغ های دریایی به دلیل قطع مکرر برق در کابل رفت. طلاسازی ها به دلیل عدم دسترسی به زغال چوب برچیده شدند. گازوئیل به ویژه در نانوائی ها جای چوب را گرفت. در جاهای دیگر نیز به دلیل حضور ارتش شوروی موجب پیدایش بازار سیاه وسیع اسلحه، لباس و ابزارآلات شد.

(۳۸) سقوط رژیم در سال ۱۹۹۲ شکاف اقتصادی بین شهر و روستا را محدودتر کرد. همچنین مناطق جدید اقتصادی با قطب های شهری به وجود آمد که به کشورهای همسایه متصل بودند (هرات به ایران، قندهار و جلال آباد به پاکستان، مزار شریف به ازبکستان). با این سازماندهی جدید اقتصادی که شهرها کمتر به کابل وابستگی داشتند، شهر کابل موقعیت مرکزی خود را در اقتصاد از دست داد. برای نمونه فرودگاه کابل که زمانی منبع درآمد مهمی از حمل محصولات قاچاق برای فروش در پاکستان بود، اغلب به دلیل بمباران ها دیگر قابل بهره برداری نبود

و از این رو فرودگاه جلال آباد بیشتر مورد استفاده قرار می گرفت.^{۲۰} گذشته از این موارد، برخلاف سایر نقاط کشور، شهر کابل با محاصره هایی روبرو بود که مانع جابجائی آزادانه کالا در طی دوره ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۶ شد.

(۳۹) در غیاب دستمزد منظم، نیروهای نیمه حرفه‌ای طرفین بر پایه اخاذی‌هایی که در ایست‌های بازرسی محدوده شهر می‌کردند گذران زندگی می‌نمودند. این اخاذی در ایستگاه‌های پرداخت عوارض گمرکی که مسافران مشمول مالیات و حتی گاهی مورد حمله نیز واقع می‌شدند، بیشتر دیده می‌شد. اختلال‌های به وجود آمده منجر به وقوع جرایم سازمان یافته مانند غارت شبانه خانه‌ها توسط گروه‌های مسلح شد. آزادی ناگهانی ۴۰۰۰ زندانی در زمان اشغال کابل که اکثر بر پایه قانون عرفی بازداشت و زندانی شده بودند مطمئناً به بهبود امنیت کمکی نکرد. در این اوضاع بحرانی، سربازان مزدور از نیروهای دوستم به خاطر درنده خوئی‌های مکرر، قتل، غارت و تجاوز بیشتر "شناخته" شدند. این قبیل خشونت‌های روزمره و خودسرانه توضیح می‌دهد که چرا ساکنان کابل مجاهدین را طرد کردند.

(۴۰) علاوه بر آن، محاصره مکرر شهر منجر به خالی شدن شهر از سکنه گردید. این تاکتیک بیشتر توسط حکمت یار (به ویژه در زمستان ۱۹۹۴) به کار گرفته شد. دلیل استفاده از این تاکتیک اعمال کنترل بر راه‌های ارتباطی به جنوب (به سمت لوگر) و شرق (به سمت پاکستان) بود که برای تامین مایحتاج روزانه ضروری و حیاتی بودند. بازاری در جنوب شهر (چهار آسیاب) به منظور رقابت با بازارهای شهر و بهره برداری از نارضایتی‌های ساکنان با کمک حزب اسلامی شکل گرفته بود. حزب اسلامی مرتباً کاروان‌هایی را که مقصد نهایی آن‌ها کابل بود (به شمول کاروان‌های سازمان ملل) محاصره و توقیف می‌کرد و از آن‌ها می‌خواست که بار خود را برای بازرسی تخلیه کنند. درجه تعیین‌کنندگی این تاکتیک اقتصادی را می‌توان با این حقیقت سنجید که وقتی در آغاز ۱۹۹۵ حزب اسلامی از جنوب کابل بیرون رانده شد قیمت جواری ۵۰ درصد کاهش یافت.

۲۰- تجارت کالای قاچاق در مرز افغانستان-پاکستان به چندین بلیون دلار سر می‌زد.

(۴۱) به جز چند مورد استثنایی، گروه های مسلح به دنبال مدیریت اقتصاد نبودند و برای رفع نیازها و تامین مایحتاج خود اقدام به اخاذی و چپاول می نمودند. باید روشن کنیم که در صورت وجود سود فردی به میزان قابل توجه، واسطه های اقتصادی وجود نداشتند که بتوانند از احزاب سیاسی بهره برداری کنند یا حتا در سطح برابری واسطه گری کنند. بازار که بسیار به هم ریخته و مختل شده بود یک بازیگر اجتماعی نبود. حقیقت امر آن است که تضعیف تاجران به عنوان یک گروه و از بین رفتن بیشتر تولیدات صنعتی و نیمه صنعتی، دو ویژگی عمده عرصه اقتصادی در طول چهار سال جنگ داخلی بود. فقط سازمان های غیر دولتی - آن هم در شرایط بسیار دشوار - برخی امدادهای اقتصادی را برای ساکنان در طی زمستان فراهم می نمودند.

پنجم - رویارویی بین روشنفکران و مجاهدین

(۴۲) برخلاف آن چه در ایران رخ داد یعنی به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی فرهنگ شهری مسلط شد، ورود مجاهدین به کابل سر آغاز انتقام از مدرنیزاسیون سال های پیش بود که از مرکز تصمیم گیری و آغاز شده بود. برای درک این رویارویی اجتماعی که با ظهور طالبان نیز شدت گرفت می خواهیم طبقه تحصیل کرده کابل را تحلیل کنیم و پس از آن به بررسی سیستم جدید حقوقی طالبان و عملکرد آن بپردازیم. سپس روابط جنسیتی به عنوان ابزار بررسی مخالفت ایدئولوژیکی و اجتماعی مورد توجه قرار خواهد گرفت.

(۴۳) کابل قلب مدرنیزاسیون / غربی سازی در افغانستان به شمار می رود. قبل از جنگ تقریباً نیمی از جمعیت شهری کشور در این شهر متمرکز شده بود که تنها شهر مدرن واقعی در افغانستان آن دوره به شمار می رفت. هرات اگرچه از سابقه دیرین شهرنشینی برخوردار بود ولی همچنان سنتی باقی مانده بود. بر عکس در کابل نه تنها مدرنیته در سازمان شهری دیده می شد بلکه در رفتار شهروندان نیز مشهود بود. پایتخت جایی بود که نخبگان افغان در آن جمع شده بودند و در نواحی بوژوایی شهر زندگی می کردند. حداقل نیمی از کارکنان رده

بالای دولت اهل کابل بودند^{۲۱}. اشرافیت پشتون، به خصوص خاندان سلطنتی محمد زائی، که نقش اصلی را در تشکیل کشور ایفا کرده بودند در کابل ساکن بودند و بیشتر به زبان فارسی تکلم می‌کردند تا زبان پشتو. در دهه ۱۹۶۰ تعداد کابلی‌ها در نخبگان اجرایی یک بار دیگر افزایش یافت (۵۶ درصد از کل کارکنان رده بالا). این مساله صرف نظر از گروه‌های قومی اتفاق افتاد (۷۷ درصد از نخبگان تاجیک که در کارهای اجرایی مشغول بودند اهل کابل بودند، ۷۱ درصد از محمد زائی، ۶۷ درصد از درانی‌ها و ۴۰ درصد از دیگر پشتون‌ها نیز اهل کابل بودند). این مساله اهمیت رو به رشد تحصیل در کابل را منعکس می‌کرد. در واقع پایتخت محل تمرکز ساختارهای مهم آموزشی بود: ۲۰ درصد از دانش‌آموزان ابتدایی و متوسطه در پایان دهه ۱۹۶۰ و ۲۵ درصد از کارکنان آموزشی کل کشور در آن زمان در کابل بود. سیاست‌های داود (۱۹۷۸ - ۱۹۷۳) کاهش تعداد نخبگان کابلی در کارهای اجرایی را در پی داشت زیرا داود می‌خواست سیستم سیاسی و اجرائی را برای کسانی که در ولایت‌های دیگر زندگی می‌کردند به ویژه پشتون‌ها باز نماید. با وجود این، این تغییرات تنها مناصب اجرایی در سلسله مراتب دولتی را تحت تاثیر قرار داد و نتوانست تسلط نخبگان بر شهر را تضعیف کند.

(۴۴) از دهه ۱۹۶۰ به بعد اکثریت تحصیلکردگان در کابل استراتژی‌های جمعی و مشترکی را در داخل اولین حزب‌های سیاسی به وجود آوردند. عملکردهای جدیدی در شهر دیده می‌شد و این مساله به طور عمده وضعیت زنان را در جامعه تحت تاثیر قرار می‌داد. شهرنشینی به خودی خود تضمینی برای استقلال بیشتر زنان در جامعه به شمار نمی‌رفت. در حقیقت زندگی شهری اغلب از نظر اقتصادی زنان را به حاشیه می‌راند و پوشیدن چادر (یا برقع) را در اکثر محیط‌های ناشناخته و غریب تحمیل می‌نماید. ولی در بین طبقه بورژوازی کابلی تحصیل و مدرسه رفتن دختران در کنار شیوه‌های مدرن مثل پوشیدن لباس‌های غربی یک گرایش مد روز در دهه ۱۹۷۰ به شمار می‌رفت که مورد

۲۱- بین سالهای ۱۹۷۸-۱۹۲۸ نخبگان، طبق تعریف بارنت روبین، شامل والی‌ها، وزرا و قضات دادگاه عالی و روسای کشور می‌شدند (روبین ۱۹۹۱).

پذیرش افراد سنتی نبود^{۲۲}.

(۴۵) به هر حال، این مدرنیته شهری اغلب چند صد متر دورتر وجود نداشت. زنان چادری پوش هنوز در بازار شهر در اکثریت بودند و مردم سنت های مذهبی خود را حفظ کرده بودند. علاوه بر آن مهاجرت دسته جمعی از دهه ۱۹۶۰ منجر به ورود جریان عظیم جمعیت روستایی به پایتخت شد. جمعیت در طی چند سال دو برابر شد و ترکیب قومی و اجتماعی آن به شدت تغییر کرد. این پدیده در دهه ۱۹۸۰ با ورود پناهندگان به علت مشکلات اقتصادی و اوضاع امنیتی به اوج خود رسید. چند صد هزار نفر به تپه های شهر (بدون آب و گاهی بدون برق) پناه بردند و همین سبب گسترش قابل توجه حومه ها گردید. مهاجران تازه وارد در مواجهه با زندگی شهری حتی گرایش به رفتارهای سخت گیرانه تر داشتند^{۲۳}.

(۴۶) جنگ منجر به بروز تفاوت های بارزی بین نواحی مختلف شهر و گروه های اجتماعی ساکن در شهر گردید. در اصل با وقوع جنگ، شهرستان ها محافظه کارتر شدند. این امر می توانست به خاطر فشار مجاهدین و یا حمایت خود انگیخته از مجاهدین باشد، در حالی که کابل مسیر خود به سمت غربی شدن را ادامه می داد. در شهر کابل ناحیه مدرن مکروریان محل سکونت کارکنان دولتی و اعضای حزب کمونیست، بیشتر از نواحی بورژوازی شهر نو غربی شده بود. با وجود این، شهر نو جایی بود که عملکردهای اجتماعی بیشتر دچار تغییر شد. در این جا بعضی زنان بدون روسری و حجاب بیرون می رفتند؛ برخی دیگر دامن هایی تا سر زانو و به سبک روسی می پوشیدند. بیشتر این زنان به فعالیت های حرفه ای (اداری، درمانی و...) در بیرون از خانه اشتغال داشتند، تا حدودی به این دلیل که مردان در ارتش بودند و بسیاری از زنان بیوه بودند و درآمد دیگری نداشتند. از آن جا که وقوع جنگ بسیاری از مردان جوان را جذب کرده یا باعث شده بود فرار کنند، ۵۰ درصد از مشاغل رده پایین اداری در تصدی

۲۲ - شرایط زنان مساله ای بود که توجه دولت را از دهه ۱۹۲۰ در زمان امان الله به خود معطوف کرده بود. با این همه هرگز یک جنبش مهم فمینیستی افغان به وجود نیامد.

۲۳ - پناهندگان در کمپ های پاکستان نیز به همان شیوه رفتار می کردند، به ویژه کنترل بسیار سخت گیرانه ای بر روی زنان داشتند.

زنان قرار داشت و دانش آموزان دختر ۵۵ درصد از کل دانش آموزان کابل را تشکیل می‌دادند. اگر چه ازدواج با تصمیم والدین صورت می‌گرفت، مراسم ازدواج همراه با گروه موسیقی و نوشیدنی‌های الکلی به آسانی در دسترس بود. تحرک سیاسی محدود بود؛ اگر چه ۱۵ درصد از اعضای حزب دمکراتیک خلق افغانستان را زنان تشکیل می‌دادند، از برخی موارد می‌توان استنباط کرد که عضویت آن‌ها در اصل به خاطر همبستگی‌های خانوادگی بوده است. برخی سازمان‌های زنان عمدتاً با الهام گرفتن از خانم‌آناهیتا راتب‌زاد در رژیم نجیب‌الله فعال بودند ولی بیرون از کابل فعالیت مهمی نداشتند.

(۴۷) با سقوط کابل در سال ۱۹۹۲، دوره به شدت متفاوتی شروع شد. برخی از ساکنان شهر افسوس و حسرت رژیم نجیب‌الله را به دل داشته و آزادانه این حرف را بیان می‌کردند. در واقع ورود مجاهدین از نظر اکثر کابلی‌ها، پایان فرهنگ مشخص شهری قلمداد می‌شد، گرچه برخی از سران سیاسی مانند مسعود و حکمت‌یار زمانی جزو دانشجویان دانشگاه کابل بودند آن‌ها از نوعی فرهنگ شهری برخوردار بودند و متعلق به گروهی از مردم تحصیل‌کرده بودند که از طریق حرکت اسلام‌گرایانه سیاسی شده بودند. به علاوه، مسعود در بین برخی از تحصیل‌کردگان محبوبیت خود را به دلیل ارائه نوعی از مدرنیته اسلامی، حفظ کرد. در حالی که سایر حرکت‌ها مخصوصاً گروه سیاف رویکرد بنیادگرایانه‌تری را از اسلام سیاسی نشان می‌دادند. همه احزاب، یک سری از معیارهای حقوقی بنیادگرایانه را به ویژه از طریق شرعی کردن قانون تحمیل کردند. برای مثال در ماه می ۱۹۹۲، دولت مردان جدید تصمیم گرفتند که کارکنان دولتی هر روز باید نماز را به جماعت برگزار نمایند. داشتن سبیل (که به عنوان نشان طرفداری از کمونیسم تلقی می‌شد) و یا حتی تراشیدن کامل ریش منجر به دستگیری می‌شد. در سپتامبر ۱۹۹۲، اولین اعدام از سری اعدام‌ها در انتظار عمومی انجام شد. سیاف موفق به حذف مجریان زن رادیو و تلویزیون گردید (۲۸ جولای ۱۹۹۲) و حتی توانست کاری کند که دولت افغانستان اعطای مناصب رسمی به زنان را ممنوع اعلام کند. همین‌طور زنان افغان از حضور در کنفرانس بین‌المللی زنان در پکن نیز منع شدند.

(۴۸) علاوه بر قوانین رسمی جدید، حوادث روزمره بین مردم و مجاهدین به سهولت فاصله‌ای را که آن‌ها را از هم جدا می‌کرد، نشان می‌داد. اکثر مجاهدین از زمان آغاز جنگ نتوانسته بودند وارد شهر شوند و از زندگی شهری جدا بودند. علاوه بر آن در بین جمعیت روستایی پشتون حس عدم اعتماد و تحقیر زندگی شهری و مقررات ویژه آن و از بین رفتن هویت قبیله‌ای به عنوان نتیجه‌ای از شهرنشینی وجود داشت. اغلب جوان‌ها به طبقات روستایی فقیر تعلق داشتند. چیزی که به ندرت مورد تاکید قرار گرفته، اما به همان اندازه نشان‌دهنده واگرایی بین گروه‌های اجتماعی بود، زجر و عذاب آن دسته از کابلی‌هایی بود که به نواحی روستایی و حومه‌ای پناه برده بودند. مخصوصاً در لوگر که زنان در آن جا بیشتر از سختی‌های سازگاری (مثل الزام به پوشیدن چادری) با محیط روستایی گله و شکایت داشتند^{۲۴}.

(۴۹) این تغییرات در تمام گروه‌های اجتماعی به یک اندازه تاثیرگذاری نکرد. تحصیل‌کردگان به خاطر تضعیف ارزش‌های اجتماعی‌شان با بیشترین تاثیر روبرو بودند، نه فقط به لحاظ اقتصادی بلکه از نظر اجتماعی نیز اول، سقوط دولت آن‌ها را در موقعیت سختی قرار داده بود چرا که اکثر تحصیل‌کردگان کارکنان دولتی بودند. نداشتن حقوق برای ماه‌های متمادی عملاً آن‌ها را در موقعیت بیکار قرار داده و سازمان‌های غیر دولتی نیز فقط تعداد محدودی از این افراد را می‌توانستند استخدام کنند. دوم، شیوه زندگی قشر تحصیل‌کرده، به ویژه در رابطه با وضعیت زنان، به شدت با برقراری نظم اجتماعی حقوقی تازه تضعیف شد. در واقع، ورود مجاهدین تعریف جدیدی از فضاهای عمومی را به همراه آورد، فضایی که حالا زنان از آن محروم می‌شدند، همان‌طور که در دوران جنگ - در کنار مجاهدین - در عمل به طور کلی از همه فعالیت‌های اجتماعی محروم شده بودند. در اعتقاد اکثر مجاهدین دلیلی برای حضور زنان در فضاهای عمومی نبود. در جوامع روستایی نیز زنان به ندرت وارد فضاهای عمومی روستایی می‌شوند مگر آن‌که به همراه یک نفر از خویشان مرد باشند. با وجود این، آزادی

۲۴ - من در سال ۱۹۹۳ در بادغیس شاهد بودم، پناهندگانی که از کابل آمده بودند با همان سختی‌ها مواجه بودند.

رفت و آمد و جامعه زنانه (با تقسیم کارها و غیره) که مردان در عمل اجازه ورود به آن ندارند، وجود دارد. برای بسیاری از جوانان روستا زنانی که در بیرون بدون یک چادر ساده ایرانی پرسه می‌زنند به عنوان فاحشه شناخته می‌شوند. با این همه به نظر می‌رسد با توجه به وضعیت جنگی خشونت علیه زنان به طور شگفت‌آوری کم بود.

(۵۰) در عمل، زنانی که در ادارات کار می‌کردند، در معرض فشارهای مختلفی بودند که در نهایت مجبور می‌شدند کار خود را رها سازند. اگرچه، این معیارها به ندرت در وزارت آموزش و پرورش که ۷۰ درصد نیروی کار آن از زنان تشکیل می‌شد، اعمال می‌شدند و حتی حجاب در ماه‌های اول بعد از سقوط رژیم اجباری نبود. مجاهدین با نفوذ به تمام ساختمان‌های سازمان‌های بشردوستانه زنان را وادار به پوشیدن چادری به جای چادر می‌کردند. بنابراین کابل نیز به همان شیوه اکثر شهرهای دیگر به ویژه مثل هرات و قندهار عمل نمود^{۲۵}. به علاوه، تحصیل زنان، که در مورد دختران بالای ۸ سال نادر بود، در بعضی جاها تبدیل به مشکلی برای جامعه شد. سرانجام، نابودی اکثر زیرساخت‌ها، ناامنی و گرایش ایدئولوژیکی مجاهدین منجر به فرار بخش بزرگی از تحصیل‌کرده‌هایی شد که امکان سفر به خارج را داشتند. در نهایت، کسانی که باقی ماندند افرادی بودند که بنا به دلایل اقتصادی و یا دلایل دیگر نمی‌توانستند افغانستان را ترک کنند.

نتیجه‌گیری

(۵۱) برای نتیجه‌گیری، می‌خواهم روی عناصر پیوستگی و گسست بین وضعیت سال‌های ۱۹۹۶-۱۹۹۲ و سال‌های تحت سلطه طالبان تاکید کنم. در دوره ۱۹۹۶-۱۹۹۲، جنگ عقلا نیت سیاسی و در عین حال ابزاری قوی داشت: چگونه می‌بایست از این رقابت جان به در برد و ثروت انباشت. غیرجنگنده‌ها کاملاً از بازی سیاسی کنار گذاشته شده بودند، بسیج قومی بیشتر مهمتر شد و مشروعیت بخشیدن به جنگ تحت

۲۵ - برای مثال در هرات، پوشیدن چادری هرگز مانع سنت قوی تحصیل زنان نشد. دبیرستان دخترانه هرات یکی از بهترین مدارس در نوع خود، در کشور بود. بعد از ورود طالبان تحصیل دختران، با شیوه‌های غیر رسمی دنبال شد.

نام جهاد در عمل کنار گذاشته شد. نتیجه عمده این بود که مجاهدین، و شاید خود سیاست، به شدت بی اعتبار شد. تقاضای عمومی برای بازگرداندن نظم و پایان دادن به خشونت وجود داشت. این، البته، راه را برای طالبان باز کرد که در ابتدا به یک خواست عمومی پاسخ دادند.^{۲۶} با وجود این، این استنباط که ظهور طالبان امری اجتناب‌ناپذیر و یا استراتژی بازیگران در کابل غیرعقلایی بود، مغالطه‌آمیز است. وقتی که منطقه طالبان مشخص شد، آن‌ها مانند همه احزاب دیگر، تصرف پایتخت را هدف قرار دادند. تاثیر متقابل و پیچیده عوامل مختلف که موجب موفقیت طالبان شد (کمک پاکستان، فرسایش احزاب مختلف)، نقطه عطفی تعیین‌کننده در جنگ داخلی بود.

(۵۲) در واقع، با تثبیت وضعیت نظامی در پایتخت بعد از ورود طالبان، بازسازی یک مرکز سیاسی آغاز شد. فرآیند تمرکز و بازسازی اغلب به این دلیل ساده که ساختار دولت به وضعیت پیش از جنگ بازنگشت، مورد سوال قرار می‌گیرد. در این جا تفاوت این دوران با دوره ۱۹۹۶-۱۹۹۲ آشکار است. طالبان در دو زمینه نوآوری داشتند: اول، دولت از یک رابطه ممتاز با طبقه تحصیل کرده برخوردار نبود و این طبقه، به ویژه در کابل، تا حد زیادی از تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اداری کنار گذاشته شده بود. در دولت جدید، علما قدرت را به ضرر افراد تحصیل کرده در انحصار گرفتند. دوم، تا حدی کابل نقش خود به عنوان مرکز سیاسی را از دست داد. ملا عمر، ملقب به امیرالمومنین، در کابل زندگی نکرد و در قندهار مستقر بود. کابل بیشتر پایتخت اداری بود تا پایتخت سیاسی.

(۵۳) آیا جنبه قومی کلید توضیح سیاست طالبان در پایتخت است؟ دوره ۱۹۹۶-۱۹۹۲ نشان می‌دهد که اصطحاک از زمان ورود مجاهدین به شهرها بالا گرفت. جنگ اصلی بین ساکنان شهر و روستا بود تا بین پشتون‌ها و سایر اقوام، حتی اگر سخت‌گیری مذهبی پشتون‌ها آن‌ها را از شکاف بین ارزش‌های آنان و ارزش‌های زنان شهری

۲۶ - اوضاع در قندهار متفاوت بود. در قندهار به جای درگیری سیاسی، منازعه بین گروه‌های کوچک محترک بود. هر چند نتیجه یکی بود: مردمی خشمگین در آرزوی بازگشت نظم و قانون. به هر حال، بدون حمایت پاکستان، بسیار بعید بود که جنبش طالبان بتواند چنین نفوذ نظامی در جنوب داشته باشد و کابل را تصرف کند.

کابل آگاه ساخته بود. اوج‌گیری بنیادگرایی که از آغاز جهاد قوی بود، تنها در مناطق پشتون حضور نداشت و افراد تحصیلکرده هم همیشه با این بنیادگرایی مخالف نبودند. بنابراین، لازم است این عقیده عمومی را که طالبان نشانه یک گسست بودند، در چارچوب درست قرار دهیم. آن چه آن‌ها پیش نهادند، در حقیقت، بعضاً در سال ۱۹۹۲ شروع شده بود اما در اساس توجهی به آن نشده بود زیرا نظرها متوجه مسایل سیاسی - نظامی بود.

References

1. Abou Zahab, Mariam (1993) 'Nouvel exode au Logar', Les Nouvelles d'Afghanistan, n° 58-59.
2. Adamec, Ludwig W. (1987) A Biographical Dictionary of Contemporary Afghanistan, Graz: Akademische Druck und Verlagsanstalt.
3. Amnesty International (1992) Index ASA 11/02/92, September.
4. Anderson, Jon W. (1982) 'Social Structure and the Veil: Comportment and Composition of Interaction in Afghanistan', Anthropos, n°77.
5. Aziz, Abdullah (1987) Essai sur les catégories dirigeantes de l'Afghanistan 1945-1963, Berne, Francfort-am Main, New York – Paris: Peter Lang.
6. Balland, Daniel (1973) 'Une nouvelle génération d'industries en Afghanistan', Bulletin de la société languedocienne de Géographie, tome 7, fasc. 1.
7. Balland, Daniel (1976) 'L'immigration des ethnies turques à Kabul', in Aktuelle Probleme der Regionlatentwicklung und Stadtgeographie Afghanistans, Verlag Anton Hain.
8. Bechhoeffer, William B. (1977) 'The Role of Squatter Housing in the Urbanization of Kabul', Afghanistan Journal, n°1.
9. Canfield, Robert L. (1972) Hazara Integration into the Afghan Nation: Some Changing Relations between the Hazaras and the Afghans Officials, New York: Asian Society, Occasional Paper n°3.
10. Canfield, Robert L.; Saharani M. N. (eds.) (1984) Revolutions and Rebellions in Afghanistan, Berkeley: University of California Press.
11. Centlivres, Pierre (1985) Paysannerie et pouvoir en Afghanistan: de la fin de la monarchie à l'intervention soviétique (Occasional Papers), Genève: Institut universitaire des hautes études internationales.
12. Centlivres, Pierre (1988) 'Les trois pôles de l'identité afghane au Pakistan', L'Homme, 8/4 (108).
13. Centlivres, Pierre; Centlivres-Demont, Micheline (1988) Et si l'on parlait de l'Afghanistan? Neuchâtel: Ed. de l'Institut

d'ethnologie & Paris: Ed. de la Maison des sciences de l'homme.

14. Centlivres-Demont, Micheline (1988) 'Les femmes afghanes aujourd'hui', Afghanistan Info, n°23, novembre.

15. Davies, Anthony (1996) 'A brotherly vendetta', Asiaweek, December 6.

16. Delloye, Emmanuel; Raonaq, Mohammad Ali; Velter, André (1986) 'Bazars l'état des lieux. Kabul (Afghanistan)' in Villes en guerre, Paris: Autrement, n°86, pp. 76-84.

17. Digard, Jean-Pierre (dir.) (1988) Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan, Paris: Ed. du CNRS.

18. Dorronsoro, Gilles (1993) 'L'aide humanitaire en Afghanistan', Cultures et Conflits, Fall.

19. Dorronsoro, Gilles (1994) 'La politique de pacification en Afghanistan', in Gérard Chaliand (ed.), Stratégies de la guérilla, Paris: Payot.

20. Dorronsoro, Gilles (1994) 'Politique et ethnicité : les Tadjiks d'Afghanistan', Revue du CEMOTI 18.

21. Dorronsoro, Gilles (1996a) 'Afghanistan : des réseaux de solidarité aux espaces régionaux', in François Jean & Jean-Christophe Rufin (dir.), Economie des guerres, civiles, Paris: Hachette.

22. Dorronsoro, Gilles (1996b) 'La construction d'un nationalisme turc en Afghanistan', La Lettre d'Asie centrale, 2.

23. Dorronsoro, Gilles (2005) Revolution Unending. Afghanistan : 1979 to the Present, Hurst & Columbia University Press.

24. Duprée, Nancy Hatch (1993) 'Afghan women view of the future', Afghanistan Info, n°33, April.

25. Etienne, Gilbert (1972) L'Afghanistan ou les aléas de la coopération, Paris: PUF.

26. Fazelli, Mohammad (1983) 'L'islam chiite en Afghanistan', Les Nouvelles d'Afghanistan, n°12-13, March, p. 19.

27. Giddens, Anthony (1987) The Nation-State and Violence, Volume Two of a contemporary Critique of Historical Materialism, University of California Press.

28. Gille, Etienne (1993) 'Crimes à Afchâr', Les nouvelles

d'Afghanistan, n°60.

29. Glatzer, Bernt (1999) 'Ethnizitaet im Afghanistankonflikt', Afghanistan Info , n°45, September.

30. Hourcade, Bernard (1988) 'Ethnie, nation et cidadinité en Iran', in Jean-Pierre Digard, Le fait ethnique en Iran et en Afghanistan, Paris: Editions du CNRS.

31. Lindholm, Cherry (1996) 'The Swat Pukhtun Family as a Political Training Ground' in Charles Lindholm, Frontier Perspectives, Oxford: Oxford University Press.

32. Poulton, Michelle (1979) 'La société des femmes dans un village afghan', Communautés 79, January-March, pp. 94-101.

33. Roy, Olivier (1986) 'Kabul', in Villes en guerre, Autrement, n°86.33- Rubin, Barnett (1988) 'Lineage of the State in Afghanistan', Asian Survey, 28 (11).

34. Rubin, Barnett (1991) 'The Old Regime in Afghanistan: Recruitment and Training of a State Elite', Central Afghan Survey, 10 (3).

35. Rubin, Barnett (1992) 'Political Elites in Afghanistan: Rentier State Building, Rentier State Wrecking', International Journal of Middle East Studies, 24.

36. Sample, Michael (2000) 'Rural-urban Economic Linkages, Migration and the War Economy, A note on Hazara Business men in Kabul and Mazar', Afghanistan Info, n°46, March.

37. Tarzi, Mohammad (1993) 'Afghanistan 1992: An Hobbesian State of Nature', Asian Survey, 33 (2).

38. Vontobel, Catherine (1992) 'Deux retours à Kabul : avril et mai 1992', Afghanistan Info, October, n°32.

کابل، پایتختی غیررسمی

شورانگیز داداشی

چکیده

شورانگیز داداشی

فوق لیسانس جغرافیا و برنامه ریزی شهری از دانشگاه شهید بهشتی تهران. عنوان پایان‌نامه: تحلیل برنامه‌ریزی شهری کابل با تکیه بر دیدگاه اقتصاد سیاسی، همکاری با وزارت انکشاف شهری افغانستان برای ترجمه طرح توسعه شهر کابل

(Kabul Development Plan).

رشد بی سابقه شهرنشینی در جهان و افزایش اسکان غیر رسمی از جمله پدیده‌هایی است که به دنبال تحولات ساختاری و بروز مسائل و مشکلات اقتصادی - اجتماعی در بیشتر کشورهای جهان پدیدار گشته است. از آن جا که این پدیده در زمینه‌ای از عوامل فراتر از مکان شکل و گسترش یافته و متقابلاً بر محیطی فراتر از آن نیز تاثیر می‌گذارد، چاره‌جویی این مساله به سیاست‌گذاری و اقداماتی نه فقط در سطح محلی آن، بلکه در سطح ملی نیاز دارد. با توجه به همین نگرش، در این مقاله کوشش شده با مقایسه روند رشد شهرنشینی در کشورهای توسعه یافته و توسعه نیافته، و بررسی تئوریک اسکان غیر رسمی و شکل‌گیری این پدیده در جهان، دلایل و ویژگی‌های اسکان غیر رسمی در کابل تبیین شود. نتایج حاصله عبارتند از:

۱ - از عوامل بسیار تاثیر گذار بر رشد سکونت گاه‌های غیر رسمی در شهر کابل جنگ، فقر اقتصادی، توزیع ناعادلانه درآمد، مخدوش بودن حقوق

مالکیت، سوء استفاده نیروهای قدرت از زمین های دولتی است.

۲ - پیامد واقعی رشد شهرنشینی در کابل ظهور یک طبقه جدید از شهرنشینان است که به طور عمده متشکل از افراد فقیر، کم سواد و بدون مهارت است.

۳ - شکست مسئولان شهری در تامین نیازهای این گروه از مردم، رشد فضاهایی را تشویق می کند که به طور عموم به سکونت گاه های غیر رسمی و متصرفین غیر قانونی معروفند.

۱ - پویش شهرنشینی و شهری شدن جهان

با آغاز انقلاب صنعتی در کشورهای اروپای غربی، باز توزیع وسیع جمعیت نیز آغاز شد. با توسعه صنایع در شهرها جمعیت از روستاها کنده شده و در شهرها اسکان یافت. شهر از آغاز دوره صنعتی در کشورهای توسعه یافته امروزی از طرفی با تمرکز جغرافیایی صنایع، ضمن استخراج مازاد محصول کشاورزی محلی و جذب نیروی ذخیره کار روستایی، به مکانی برای انباشت هر چه بیشتر سرمایه تبدیل شد و از طرف دیگر با افزایش تولید صنعتی (تولید انبوه) به گشودن بازارهای جهانی که افزایش تقاضا را به دنبال داشت، روی آورد. بدین ترتیب شهر غربی از رهگذر نقش های داخلی و خارجی که به عهده گرفته بود، سیلی از مازاد اقتصادی را چه از داخل (از نواحی روستایی از طریق مبادله تولید صنعتی و خدماتی با مازاد محصول کشاورزی و استثمار ذخیره فراوان نیروی کار روستایی) و چه از خارج (در اثر صدور کالا و سرمایه و مبادله نابرابر) در خود متمرکز کرد.^۱

تا سال های دهه ۱۹۵۰ میلادی شهر نشینی و شهری شدن جهان بیشتر معلول گسترش شهرهای کشورهای سرمایه داری غربی بود. اما بعد از جنگ دوم جهانی کشورهای جهان عقب نگه داشته شده آسیا، آفریقا و امریکای لاتین شهری شدن آرام گذشته را به کناری نهاده شتابان در مسیر شهری شدن به پیش تاخته اند تا بدانجا که بر اساس تخمین های موجود سهم عمده جمعیت جهان و بزرگ شهرهای

آینده به این قبیل کشورها تعلق خواهد گرفت. به قول گیلبرت در جهان سوم، آهنگ رشد شهری در خلال ۳۰ سال گذشته واقعا عظیم و شگفت آور بوده است. از سال ۱۹۵۰ سهم جمعیت ساکن شهرهای جهان سوم تقریبا دو برابر شده است و از رقمی در حدود ۱۶ درصد به ۳۲ درصد رسیده است. نرخ بالای افزایش طبیعی جمعیت، مهاجرت سیل آسا از روستا به شهر و آهنگ سریع تبدیل روستاها به شهرهای گاه پر جمعیت، در نخستین نگاه عامل چنین شهرنشینی و شهری شدن نامنتظره ای است. اگرچه هر سه این عوامل در سطوح بالاتر تحلیل خودشان معلول تحولات ساختار اجتماعی-اقتصادی کشورهای جهان سوم و در فرجامین تحلیل، زاده وابستگی به قطب های سرمایه داری جهانی است^۱. در واقع شهرنشینی معاصر در کشورهای در حال توسعه به هیچ وجه ادامه شهرنشینی تاریخی این کشورها نیست بلکه پویستی است که از خارج تحمیل شده و پدیده ای برون زاست. شهرنشینی امروزی کشورهای در حال توسعه محصول روابط اقتصادی و اجتماعی این کشورها با کشورهای توسعه یافته صنعتی است. همزمان با رشد روابط سرمایه داری در کشورهای مرکز و افزایش تولید به مقیاسی فراتر از تقاصای بازار داخلی، نیاز به مواد اولیه و بازار در خارج از مرزهای این کشورها، جهان پیرامونی را به سلطه روابط استعماری و نابرابر کشورهای مرکز در آورد. از این جا بود که شهرنشینی معاصر کشورهای پیرامونی مسیر متفاوتی از پویش تاریخی خود را پیمود. رشد و توسعه کشورهای پیرامونی که به نیازهای کشورهای مرکز مشروط شده بود، فرایند شهرنشینی را به سبک و سیاق کشورهای مرکزی آغاز کرد لیکن این پویش به رغم مشابَهت های ظاهری، در ماهیت امر تفاوت های عمده ای با کشورهای مرکز نشان داده است^۲.

۱.۱. دو نوع شهری شدن در گستره تاریخ

علوم اجتماعی تجربه گرا و رسمی مغرب زمین مدت ها شهری شدن را نشانه صنعتی شدن، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی در چهارچوب

۲ - پیران، شماره سوم، ص ۵۸
۳ - عظیمی، همان

نظام سرمایه داری تلقی می کرد و با پژوهش های دقیق تجربی، اعم از تحلیل های آماری موجود و رسمی، پیمایش های توصیفی و یا پیمایش های تحلیلی برای یافتن همبستگی بین متغیرها (تحلیل مسیر تاثیر متغیرهای متعدد در پدید آمدن متغیری وابسته و یا تحلیل های چند متغیری) صحت چنین فرضیه ای را نشان می داد. در واقع امر نیز همبستگی های یاد شده با توجه به تعاریف غربی واژه هایی چون صنعتی شدن، رشد اقتصادی و توسعه اجتماعی در چارچوب نظام صنعتی سرمایه داری غربی با معنا به نظر می رسد. «گسترش سریع شهری در انتظار انقلاب صنعتی قرن هجدهم بود و در خلال قرن نوزدهم رشد صنایع نساجی، آهن و فولاد و صنایع مهندسی به گسترش کم نظیر منچستر، گلاسکو، لیورپول، بیرمنگام و شهرهای مفرکارخانجات نساجی منطقه لانگشایر و یورکشایر انجامید». در فرانسه و ایالات متحده برکنار از تفاوت های جزئی وضع به همین منوال بود. بعدها صنعتی شدن در آلمان و ژاپن که به قول برینگتون مورچسر در کتاب «منشاء های اجتماعی دیکتاتوری و توسعه، ارباب و رعیت در راه ساختن دنیای معاصر» (۱۹۹۶) از الگوی فاشیستی صنعتی شدن پیروی کرده اند نیز به بالا رفتن شاخص های رشد اقتصادی و از همه مهم تر گسترش شهرنشینی و شهری شدن کشور منجر شد.

اما اشکال علوم اجتماعی تجربه گرا و رسمی مغرب زمین در رابطه صنعتی شدن با شهرنشینی و شهری شدن مبتنی بر سرمایه داری و یا عدم همبستگی بین چنین متغیرهایی مستتر نیست بلکه ایراد اساسی در تعمیم تجربه تاریخی غرب به فراسوی مرزهای چنان نظامی و تلقی جهان شمول از تجارب تاریخی ملل سرمایه داری غربی نهفته است. علوم اجتماعی مغرب زمین با اتکا به ظاهر وقایعی که در جهان عقب نگه داشته شده رخ داده است، هجوم روستاییان به شهرهای بزرگ و خاصه پایتخت های جهان سوم را به استناد کمی گرایی یک بعدی و جنون آمیز، تکرار تجربه تاریخی غرب انگاشته و بر آن پای فشرده و به تبلیغ در باب آن پرداخته است و تفاوت بنیادین فرایندهای شهری شدن غرب سرمایه داری و کشورهای عقب نگاه داشته شده را در حد تاخیر ساده زمانی و برخی ویژگی های ملی جزئی تقلیل داده است. یعنی آن چه که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپای غربی و شمالی و

امریکای شمالی رخ داده، اینک با رنگ ملی در کشورهای جهان سوم به وقوع می‌پیوندد. جالب آن که اگر شاخص‌هایی چون سرانه تولید ناخالص ملی را با میزان شهرنشینی در ارتباط قرار دهیم همبستگی نسبتاً بالا و معنی‌داری نشان می‌دهد. مثلاً لوفمان محاسبه کرده است که بین سرانه تولید ناخالص ملی و نسبت جمعیت شهرنشین به کل جمعیت در کشورهای جهان سوم ضریب همبستگی برابر ۷۵٪ وجود دارد. لیکن حقیقت آن است که چنین امری هرگز گویای واقعیت نیست و علوم اجتماعی مغرب زمین با تعمیم تجارب تاریخی غرب و جهان شمول پنداشتن آن‌ها به ایدئولوژی توجیه سلطه سرمایه داری جهانی بر ملل محروم بدل شده و از چهارچوب مفهوم علم خارج می‌گردد. در زیر کوشش شده تا به برخی تفاوت‌های بنیادین فرایندهای شهرنشینی و شهری شدن در جهان سوم و کشورهای سرمایه داری غرب اشاره شود و به یکی از آثار آن یعنی اسکان غیررسمی پرداخته شود.

۱- تفاوت‌های مرفولوژیک: شهری شدن جهان سرمایه داری طی دو بیست سال و در آغازین مراحل به تانی صورت گرفته است. طی این مدت گرایش شهری شدن به سوی ایجاد شهرهای متوسط (دو صد و پنجاه تا یک میلیون نفری) بوده است و در کنار چنین شبکه شهری، صرفاً چند شهر با سرعتی بیشتر رشد کرده‌اند. اصلاحات و نوسازی شهری برای مدت‌ها با مشکلات شهری جدی (به استثناء جرائم شهری) رو به رو نبوده است. اجزا اصلی و خدمات شهری مورد نیاز شهر از قبل (البته نه برای همه) طراحی شده است. به استثناء مناطق فقیرنشین مشکل مسکن در اکثر شهرها حاد و فوری نبوده است. در مقابل جهان سوم در مواجهه با نظام سرمایه داری و در رابطه با نیازهای آن نظام، شهری شدن معاصر خود را آغاز کرده است و لذا فرایند شهری شدن برون‌زا و یا تحمیل شده از خارج بوده است. با شروع این فرایند شبکه همگون سنتی شهری (در صورت وجود) کاملاً تحت تاثیر قرار گرفته، چند شهر و در اکثر موارد فقط یک شهر با سرعتی چشمگیر رشد خود را آغاز کرده است و تمامی تحولات فضایی - مکانی کشور تحت تاثیر این شهر یا چند شهر محدود بوده است. این امر به پدیده "بزرگ

سری^۴ یا "ماکروسفالی" در شبکه شهری جهان سوم جان بخشیده و تمامی تحولات اقتصادی، جمعیتی حتی سیاسی و اداری کشور را تحت الشعاع قرار داده است و منجر به تمرکزگرایی براساس ترکیب عامل خارجی (تمایل به ادغام اقتصاد ملی در اقتصاد سرمایه داری جهانی) و عامل داخلی (ناتوانی شبکه زیربنایی موجود و ممکن نبودن ایجاد آن در کوتاه مدت) به اصل اساسی، بنیادین و هدایت کننده فرایند شهری شدن جهان سوم بدل می شود.

۲- تفاوت از نظر اقتصادی: در جهان پیشرفته ترکیب سه عامل (الف) انقلاب سبز یا تشدید استثمار دهقانان برای تولید سوداگرانه محصولات کشاورزی (ب) غارت جهان سوم یا تحمیل غرامت جنگی و (ج) رونق سرمایه داری تجاری در راه های دور، انباشت اولیه لازم برای سرمایه گذاری صنعتی را فراهم آورد و صنعتی شدن به تانی با شروع از صنایع سبک و تبدیل تدریجی کارگاه به کارخانه صورت پذیرفت. هجوم دهقانان به شهرها با رفتن ماشین آلات و ابزار به روستا همراه گشت و تعادلی بین نیروی کار و ماشین برقرار گردید و همگام با رشد صنعت، تولید سوداگرانه محصولات کشاورزی نیز رواج یافت لذا تعادلی بین سه بخش کشاورزی، صنعت و خدمات برقرار گشت. اما به عکس در جهان سوم تمرکزگرایی شدید خاصه به صورت اداری و واسطه گری که از فرایند ادغام اقتصاد ملی در اقتصاد سرمایه داری نشأت می گیرد، چند شهر اصلی و به ویژه پایتخت را به ایستگاه مبادله کالا بدل کرده، بخش سوم اقتصاد یا خدمات را بدون رشد اقتصادی مطلوب صنعت و کشاورزی، به صورتی فوق العاده سریع و بادکنکی توسعه می دهد و بقول «مانوئل کاستل» مشاغل پارازیت چون خرده فروشی، دوره گردی، کلفتی و نوکری و پادوئی، کارمندی جزء اداری، کارهای غیرتخصصی و موقتی یا به طور خلاصه بی کاری پنهان و آشکار را رونقی به سزا می بخشد. سرمایه گذاری در زمین و مسکن یافتن سرپناه را به معضلی لاینحل بدل می کند. با واسطه گری سودآور شده خاصه در جوامع غنی جهان سوم، فساد و رشوه در بخش خصوصی و دولتی رواج می یابد.

۴ - بزرگ سری در شبکه شهری «از نظر تاریخی» به عدم امکان بخش جغرافیایی الگوی معرف سرمایه داری صادره به کشورهای زیرسلطه، خاصه در آغاز رابطه بین این دو جهان، باز می گردد.

۳- تفاوت از نظر اجتماعی: شهرنشینی جهان پیشرفته و جهان محروم از نظر اجتماعی شباهت‌های بیشتری دارند. گسترش فرهنگ مصرف به هر قیمت و رقابت در دستیابی به امکانات هر چه بیشتر، طبعاً در شهرهای هر دو نظام وجود دارد و لذا زمینه مستعدی برای آسیب‌زایی فراهم می‌آورد. اعتیاد و فحشا و سایر جرائم در هر دو نوع جامعه تشدید می‌گردد و لذا محیط شهری را به محیطی آلوده بدل می‌سازد. لیکن چنان چه از این سطح کلی درگذریم، فرایند شهری شدن و آثار و نتایج اجتماعی آن در هر دو نظام متفاوت است. به علت درون‌زا بودن حرکت شهری شدن در جهان سوم تضاد بین فرهنگ سنتی و فرهنگ عاریتی گریبان شهروندان جهان سوم را می‌گیرد و به ناسازگاری در متن‌های اجتماعی خاص منجر می‌شود. از طرفی مهاجرت بی‌رویه و انبوه علاوه بر تشدید بحران هویت به ظهور شخصیت حاشیه‌نشین منجر می‌گردد.

۴- تفاوت از نظر برنامه‌ریزی شهری: شاید فرایند شهرنشینی جهان پیشرفته سرمایه‌داری غرب و شهرنشینی کشورهای عقب‌نگاه داشته شده از نظر برنامه‌ریزی بیش از سایر زمینه‌ها مشابه یکدیگرند. زیرا انبوهی جمعیت و کالا شدن زمین و مسکن و سیطره گروه‌های ذی نفع، امکان شهرسازی، طراحی و برنامه‌ریزی اصولی و حتی نوسازی و بازسازی شهری را در هر دو نظام به حداقل رسانده است. از نظر شهرسازی، طراحی و برنامه‌ریزی شهری و حتی در رابطه با مباحث اجتماعی - اقتصادی مربوط به شهر، دیدگاهی نفع طلب و پیرو اصالت فایده و سودمندی جان‌شین دیدی عقلایی گشته است و لذا در بی‌برنامگی، هر دو نظام به هم نزدیک شده‌اند. لیکن در این زمینه نیز برکنار از شباهت‌ها، تفاوت‌های قابل‌ذکری وجود دارد. جنبش‌های اصلاح‌طلبی از یک سو و رشد تکنولوژی از سوی دیگر سبب شده است تا نگاه به شهر و رشد آتی آن در جهان غرب الگوپذیرتر گردد و به قانون‌مندی میل کند. از طرفی در سیاست‌های شهری و ارائه خدمات شهری بین این دو جهان فاصله‌ای عمیق وجود دارد. در کشورهای عقب‌نگاه داشته شده گرچه بخش قابل توجهی از درآمد کشور به سوی کلان‌شهرها خاصه پایتخت روان می‌گردد، لیکن سرازیر شدن شبانه‌روزی مهاجران تازه‌نفس و رشد همه‌سویه شهر، رساندن خدمات شهری به شهروندان را به کار

الله مغضوبی شبیه کرده است که به کشیدن آب اقیانوس با سطلی بی ته محکوم است. معضل آموزش و پرورش، بهداشت روانی و جسمانی، رسانیدن آب آشامیدنی سالم، برق و گاز، طراحی حمل و نقل شهری، سیستم فاضلاب و دفع زباله، پاک نگاه داشتن مسیله‌ها، زیباسازی محیط خاصه برای محرومان روزبه‌روز سخت و پیچیده‌تر می‌شود. از همه مهم‌تر به جای برنامه‌ای کردن شهر و نظارت بر رشد آتی و نحوه آن، بدمسکنی یا مسکن نابه‌هنجار به نحوی دم‌افزون، بی‌نظمی و اغتشاش شهری جهان سوم را تشدید می‌کند و به روستایی کردن درون و بیرون شهر مشغول است. بسیاری چه از دورن شهر و چه از بین مهاجرین در هر جای خالی که به کف آورند سنگی بر سنگ دیگر می‌نهند و مسکنی می‌سازند تا در آن آرام گیرند^۵. نتیجه این امر تمرکز جمعیت در مراکز شهری خودروی جهان سوم و گرایش اکثریت جامعه به بخش خدمات بوده است. به طوری که برخی پژوهشگران، شهرنشینی این کشورها را شهرنشینی خدماتی یا شهرنشینی بخش سوم نامیده‌اند.

۵- نرخ رشد جمعیت و مهاجرت: از تفاوت‌های مهم دیگر شهرنشینی کشورهای کم‌توسعه با کشورهای توسعه‌یافته در تفاوت نرخ رشد شهرنشینی بین این کشورهاست. کشورهای توسعه‌یافته با رشد اقتصادی درونزا، پویای صنعتی و نو شدن جامعه را به طور طبیعی پشت سر گذاشتند و در نتیجه پویای شهرنشینی در آن‌ها نیز به طور طبیعی و متناسب با شتاب تحولات اقتصادی طی شد. نرخ رشد شهری در آن‌ها در مجموع از ۲/۱ درصد فراتر نرفت، در حالی که توسعه برونزای کشورهای در حال توسعه با محرک‌های بیرونی و بازتوزیع سریع و شدید جمعیت، شهرنشینی را شتاب سریع بخشید و در اثر این تحولات میانگین نرخ رشد سالانه جمعیت شهری در کشورهای کم‌توسعه در اوج خود، بین سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ به ۴/۸ درصد رسید.

در سال‌های اوج شهرنشینی در کشورهای در حال توسعه، به همراه افزایش رشد طبیعی جمعیت شهری، هجوم به شهرها در اثر مهاجرت نیز ابعاد وسیعی به خود گرفت و فقر شهری را در مقیاسی انبوه دامن زد. مهاجرت گسترده علاوه بر مسائلی که در شهرهای جهان در حال

توسعه پدید آورده و به طور مشروح توسط پژوهشگران مورد بررسی قرار گرفته، موجب فرایندی در شهرهای کشورهای در حال توسعه شده است که "لوفور" آن را روستایی شدن شهرها نامیده است که در نتیجه آن تناسب جمعیت روستایی و شهری شهرها در زمانی کوتاه تغییر می کند. این تغییر که به نفع جمعیت روستایی مهاجر رقم می خورد، کیفیت فیزیکی (کالبدی)، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی شهرها را دستخوش بحرانی شدید می نماید. الگوهای مصرف، تولید، شهرسازی و معماری و رفتارهای اجتماعی در شهرها به گونه ای شدید تحت تاثیر این تهاجم گسترده قرار می گیرد و مدیریت شهری را با مسائل بسیاری رو به رو می سازد.^۶

از وجوه افتراقی که بین پویش شهرنشینی کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته بر شمردیم نباید چنین نتیجه گرفت که این دو دسته از کشورها فاقد وجوه اشتراکی در این زمینه هستند. شهرنشینی معاصر در هر دو دسته از کشورهای جهان محصول فرایند مدرنیزاسیون و حرکت جامعه از کشاورزی به سوی جامعه صنعتی و فراصنعتی بوده است و به رغم دوگانگی نظام اجتماعی - اقتصادی آن ها، جهت عمومی شهرنشینی، در عین حفظ شکل های خاص منطقه ای، سمت و سوی واحدی داشته است و بازتوزیع جمعیت در آن ها به زیان روستا و به نفع جوامع شهری رقم خورده است.

در پویش شهرنشینی هر دو گروه، شهر خاستگاه ابداع، ابتکار، نوآوری و جایگاهی برای تمرکز جغرافیایی سرمایه، جمعیت، فعالیت و اطلاعات بوده است.^۷

۲. اسکان غیر رسمی^۸

واژه «اسکان غیر رسمی» در حقیقت اصطلاحی منسوب به غرب است که سابقه آن به نوشته های متفکرینی چون رابرت پارک، اورت استون، جان ترنر و چارلز آبرامز بر می گردد. از آن جایی که اسکان

۶ - همان .

۷ - همان .

های غیررسمی، عامل برجسته و غالب در شهرنشینی و تهیه مسکن برای فقراى شهری است بنابراین به این سکونت گاه ها نیاىستى به عنوان بخشى از بجران كشورى مسكن، بلکه باىستى به عنوان سهم فقرا، برای حل مساله خودشان نگريسته شود. مشخصه های اصلی چنین مناطقی عواملی نظیر فقدان خدمات پایه و اساسی، فقدان امنیت تصرف زمین، سکونت خانوارهای کم درآمد و وابستگی شدید به فرصت های شغلی غیر رسمی می باشند. مطالعات اخیر نشان داده است که از میان این مشخصه ها، شاخص فقدان امنیت تصرف زمین، تاثیرات منفی زیادی بر مسائل اقتصادی، اجتماعی، کالبدی و روانی خانوارهای ساکن در اسکان های غیر رسمی دارد؛ به طوری که از آن در ادبیات شهرسازی امروزه به عنوان شاخص محرومیت در اسکان های غیر رسمی یاد می شود.^۹

دیوید هاروی در کتاب عدالت اجتماعی و شهر می نویسد: مسئله اصلی را باید روشن کرد: تنها چارچوب مفهومی مناسب برای درک شهر، چارچوبی است که توامان شامل تخیل اجتماعی و تخیل جغرافیایی باشد. ما باید رفتار اجتماعی را با شیوه ای که بر حسب آن شهر شکل جغرافیایی مشخص، یعنی شکل فضایی مشخص به خود می گیرد، ربط دهیم. وی ادامه می دهد، هر فعالیت اجتماعی، شکل فضایی خاص خود را دارد، بی آن که این فضاها اقلیدسی بوده یا حتی مشابه یکدیگر باشند.

« محلات زاغه نشینی آخرین چاره بازندگان است، و در تلاش بی امان برای به دست آوردن مزایای شهری، این محلات از نظر مدرسه، شغل، جمع آوری زباله، روشنایی معابر، خدمات اجتماعی و هر چیز دیگری که به طور دسته جمعی فراهم می شود نیز بازنده هستند. محله زاغه نشین محله ای است که جمعیت آن نمی تواند در روند رقابت برای خدمات و کالاهای عمومی به نحو موثری شرکت جوید و بدین ترتیب، هیچ کنترلی بر نحوه توزیع این خدمات و کالاها ندارد. این موضوع نحوه برخورد با مسئله برنامه ریزی توسعه کلان شهرها را پیش می کشد و لزوم باز توزیع قدرت، دسترسی وسیع تر به منابع و حق انتخاب را

۹ - داداش پور و دیگران، ۱۳۸۹.

برای افرادی که تاکنون فاقد آن بوده اند مطرح می سازد.»

در خصوص اسکان غیر رسمی و تحلیل این پدیده نظریه های گوناگونی وجود دارد که عبارتند از: دیدگاه بوم شناختی یا اکولوژیک، دیدگاه جمعیت شناختی یا دموگرافیک، دیدگاه فن شناختی یا تکنولوژیک، دیدگاه تاریخی یا هیستوگرافیک، دیدگاه روانشناسی اجتماعی یا سوسیوپسکولوژیک، دیدگاه وبری با تاکید بر قدرت، سازمان اجتماعی و مدیریت، دیدگاه اقتصاد سیاسی فضا یا مارکسیستی، دیدگاه جامعه شناسی مصرف، دیدگاه جنبش های اجتماعی با تاکید بر مبارزات تهیدستان شهری.

چنان چه دیدگاه های یاد شده در تحلیلی از پیدایش و تداوم سکونت گاه های غیر رسمی جهان سوم، مورد استفاده قرار گیرد به دو نگاه کلی می رسیم. این دو نوع دیدگاه را می توان در دیدگاه لیبرالی (امروزه لیبرالی نو) و دیدگاه مارکسیستی خلاصه کرد. مهمترین چهره دیدگاه لیبرالی آرشیتکت معروف دانشگاه ام.ای.تی، جان. اف. ترنر است. ترنر از زمانی که مقاله مشهور خود با عنوان "سکونت گاه های شهری کنترل شده" (۱۹۶۷) را منتشر ساخت، بی وقفه به مطالعه آلونک نشینی در جهان سوم به ویژه در کشورهای امریکای لاتین و جنوب شرقی آسیا پرداخته است. او در مقاله بعدی خود تحت عنوان "سکونت گاه های شهری کنترل شده: معطلات و خط مشی ها" (۱۹۶۸) ایده مسکن خود ساز را طرح و از آلونک نشینی دفاع کرد. کتاب مسکن خود ساز به سوی خود کفایی در ساختن محیط ها (۱۹۷۶) و مقالات «مسکن در سه بعد: مأخذی برای باز تعریف مسأله مسکن (۱۹۷۸)» «نکات مستتر در خانه خود ساخته خود اداره کرده» (۱۹۸۲ الف) و بالاخره «چه کسانی در باب مسکن چه باید بکنند؟» (۱۹۸۲ ب)، همگی در این جهت سیر می کنند. در دیدگاه لیبرالی، پیدایش سکونت گاه های غیر رسمی فرایندی طبیعی تلقی می شود و برای تحلیل آن از قوانین بازار استفاده شده، مسأله پیش افتادن تقاضا از عرضه مطرح می شود. در نتیجه عمق مسأله یعنی شکاف طبقاتی و فقر به عنوان نتیجه قهری سرمایه داری به ویژه در عصر انحصاری شدن و جهانی سازی مورد توجه قرار نمی

گیرد. چون در دیدگاه لیبرالی نظام سرمایه داری بهترین الگوی ممکن تلقی می شود. دیدگاه لیبرالی نو که با جهانی سازی مطرح شده است نیز بر همین فرض استوار است. به ویژه با تاکید بر ضرورت فرا رفتن از دولت رفاهی، حذف کمک های دولتی و یارانه ها، اسکان غیر رسمی از جهاتی کارکردی تلقی می شود و به این امید، باید به انتظار نشست که توسعه اجتماعی - اقتصادی و رشد تکنولوژی، امکانی را فراهم آورد که ساکنان این گونه اجتماعات به تدریج در فضای رسمی شهرها جایی برای خود دست و پا کنند. غافل از آن که جهانی سازی به سمت قطبی شدن جوامع و پیدایش انبوه فقرا و تحلیل طبقه متوسط رهسپار است. برخی از محققان دیدگاه لیبرالی و لیبرالی نو، مسأله اسکان غیر رسمی را به فرهنگ فقر اسکار لوئیس پیوند زده اند و فقرا را مسئول آن معرفی نموده اند. نکته مهم در دیدگاه لیبرالی نو که بانک جهانی منادی آن است، پرهیز از تخریب اجتماعات اسکان غیر رسمی یعنی همان دیدگاه ترنر است. به این لحاظ برنامه سازی و ادغام این قبیل سکونت گاه ها تجویز می شود. به نظر این دیدگاه پیدایش و گسترش سکونت گاه های غیر رسمی یا غیر متعارف از تبعات نظام جهانی است. و گرچه منفی تلقی می شود، اما با توجه به وجوه مثبت این نظام چاره ای جز پذیرش آن باقی نمی ماند. بر این پایه دیدگاه لیبرالی ۴ اقدام را پیشنهاد می کند که امروزه جوهر برخورد بانک جهانی با این مسأله را می سازد:

۱ - تدوین الگوهای جدید از مسکن حداقل

۲ - پروژه های اعطای زمین با شرایط سهل و اقدام به آماده سازی زمین در قالب برنامه های مکان و خدمات (site & services)

۳ - اقدام به کنترل زمین در محدوده های شهری

۴ - تدوین برنامه های وام دهی از نظر مدت، نرخ بهره و سقف پرداختی و ضوابط دریافت لذا هدف قابل قبول تر کردن زندگی در اجتماعات اسکان غیر رسمی است.

در مقابل دیدگاه مارکسیستی و شاخه های آن، اجتماعات اسکان غیر رسمی را معلول رشد سرمایه داری و شکاف طبقاتی و عدم وجود فرصت های مساوی می نگرند. به نظر آنان، وجود چنین اجتماعاتی

چون وجود فقر، زمینه ساز باز تولید نیروی کار ارزان است. فرایند کلی ادغام اقتصادهای جهان سوم در اقتصاد سرمایه داری و قطبی شدن جوامع در قالب مرکز و حاشیه و قطبی شدن درونی جوامع یعنی اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر است. لذا تحلیل پیدایش، تداوم رشد اجتماعات اسکان غیر رسمی خارج از تحلیل فرایندهای نظام سرمایه داری نیست. اهمیت یافتن ارزش مبادله به جای ارزش مصرف، زمین و مسکن را به کالا تبدیل ساخته است و در شرایط نابرابری عرضه و تقاضا، شرایط احتکاری را به آن تحمیل نموده است. از این رو همواره گروهی از تهی دستان شهری بدون سر پناه می مانند. پیدایش اجتماعات اسکان غیر رسمی، راه حل تهی دستان شهری برای انطباق با شرایط خویش است. دولت های جهان سومی از این امر استقبال می کنند. زیرا امکان حفظ نیروی کار ارزان و جذب سرمایه خارجی را به آنان می بخشد. فرایندهای سرمایه داری منجر به تجزیه بازار زمین و مسکن و شکل گیری بخش رسمی و غیر رسمی می گردد. در نتیجه این دیدگاه راه حل مسئله را نه در درون و پیرامون سکونت گاه های غیر رسمی بلکه در واژگونی نظام سرمایه داری جستجو می کند. حداقل هر دو دیدگاه به اشتراک می رسند و آن نادرست بودن تخریب سکونت گاه های غیر رسمی است^{۱۱}.

۳. عوامل موثر در توسعه سکونت گاه های غیر رسمی در کابل -افغانستان

۳.۱. اوضاع اقتصادی - سیاسی افغانستان

برای بررسی پدیده اسکان غیر رسمی به عنوان یک فرم فضایی - جغرافیایی در کابل لازم است که در ابتدا ساختار کلی اقتصادی - سیاسی جامعه افغانستان بررسی شود.

اقتصاد پیش از جنگ افغانستان عمدتاً بر پایه کشاورزی و دامداری استوار بود. کشور به لحاظ وضعیت دشوار توپوگرافی و شرایط اقلیمی (کشوری کوهستانی با دمای افراطی، خشک و نیمه خشک) دارای تراکم

پایین جمعیتی است. در سال ۱۹۷۸ - آخرین سال صلح قبل از جنگ - افغانستان تا حد زیادی در محصولات غذایی خودکفا بوده و یکی از صادرکنندگان محصولات کشاورزی بود. صنایع تولیدی اکثراً عقب مانده بود و تنها تعدادی کارخانجات کوچک مانند کارخانه نساجی، دارو و سیمان وجود داشت. موقعیت استراتژیک افغانستان در دوران جنگ سرد، باعث شد که افغانستان به یکی از بزرگترین دریافت کنندگان کمک های خارجی تبدیل شود که منجر به بی نیازی اداره کشور از دریافت مالیات داخلی شد. سیاست اقتصاد کلان با مازاد بودجه، نرخ معاملات رقابتی و بازار محور و بدهی های داخلی و خارجی در موازنه بود. در نتیجه کمک های خارجی، کشور دارای شبکه راه های عمده نسبتاً خوبی شد، به علاوه از نظر برخی زیرساخت ها مانند شبکه های آبیاری و تسهیلات هیدرولیکی شرایط خوبی داشت. هرچند این زیر بناهای مدرن به جز شریان های اصلی در مراکز شهری توسعه نیافت. خدمات اجتماعی و سایر خدمات از جمله آموزش و پرورش و خدمات بهداشتی تنها محدود به بخش کوچک شهری بود.

در دهه ۱۹۷۰ جامعه افغانستان به دو دسته تقسیم شده بود یکی با اقتصاد روستایی که تا حد زیادی به اقتصاد معیشتی متکی بود و دیگری اقتصاد شهری دولتی که به کمک ها و ارتباطات بین المللی (سیستم و بازار بین المللی) وابسته بود. در حدود ۸۵٪ مردم متکی به اقتصاد روستایی بودند. در پایان ۱۹۷۲، اقتصاد غیر رسمی^۲ کمتر از نیمی از اقتصاد را تشکیل می داد.

جنگ طولانی با اشغال شوروی و تلفات ناشی از جنگ به شدت به اقتصاد افغانستان ضربه وارد ساخت. هجوم شوروی در دسامبر ۱۹۷۹، واکنش ایالات متحده امریکا، پاکستان، عربستان سعودی، چین و سایر کشورها را برانگیخته و سیستم اقتصادی افغانستان را که متکی به کشاورزی، دامداری و کمک های خارجی بود، منهدم کرد. همه طرفین جنگ (مجاهدین، دولت و نیروهای شوروی) وابسته به تکنولوژی نظامی و تامین مالی حامیان بین المللی خود بودند. کمک های نظامی و انسانی سرمایه لازم برای ایجاد شبکه های منطقه ای قاچاق را به وجود

آوردند. در زمان اشغال افغانستان توسط شوروی در دهه ۱۹۸۰ اقتصاد افغانستان شاهد پدیده های نوظهوری بود:

- وابستگی رهبران احزاب مختلف به جریان های متخاصم کمک های نظامی با اهداف سیاسی،

- وابستگی مردم برای معیشت به کمک های بشردوستانه با اهداف سیاسی،

- تخریب اقتصاد معیشتی روستایی با حملات ضد شورشی (این حملات نه تنها موجب کاهش تولید محصولات غذایی، وابستگی غذایی و فقر جمعیت روستایی شد بلکه باعث تضعیف قدرت رهبرانی شد که وابسته به کنترل منابع روستایی بودند)

- شهرنشینی اجباری، از جمله ورود پناهندگان داخلی به شهرهای کشور و مهاجرت میلیون ها افغان به کمپ ها و شهرهای پاکستان و ایران،

- انتشار بی سابقه پول به منظور پرداخت بدهی های دولت و رشد اقتصاد غیر رسمی همراه با تورم.

عقب نشینی قوای نظامی شوروی از افغانستان در فوریه ۱۹۸۹، و تداوم جنگ داخلی بین دولت و احزاب مختلف افغان به سرعت منجر به افزایش انتشار پول و متعاقبا کاهش ارزش پول و افزایش قیمت مواد غذایی شد. نیروهای مجاهدین در سال ۱۹۹۲ کابل را تسخیر کردند و دولت اسلامی افغانستان را ایجاد نمودند. پس از آن مجاهدین شروع به رقابت و درگیری های خشونت بار برای کنترل دولت کردند. نیروهای نظامی درگیر، علاوه بر کمک ها و حمایت های بین المللی در صدد ایجاد منابع درآمد محلی نیز بودند. در دهه ۱۹۸۰ فروش گاز طبیعی حدودا ۵۶٪ از درآمدهای صادراتی افغانستان را تشکیل می داد. اما با عقب نشینی قوای شوروی، برای جلوگیری از تخریب این میادین توسط مجاهدین، میادین گازی تعطیل شدند و از این رو منبع درآمدی حاصل از فروش گاز کاهش یافت. با خروج شوروی کمک های شوروی و غرب کاهش یافت و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ هر دوی این کمک ها قطع شد. با کاهش منابع درآمدی، اقتصاد جنگی

که از زمان جنگ با شوروی توسعه یافته بود نه تنها ادامه یافت بلکه گسترده تر نیز شد. DfID گزارش می کند که مسیرهای تدارکاتی که در دوران مقاومت علیه شوروی ایجاد شده بودند و توسط بخشی از جامعه بین المللی برای تامین اسلحه نیروهای مقاومت و البته کمک های انسانی استفاده می شدند، بنیان های اقتصاد جنگی منطقه ای را که در دهه ۱۹۹۰ ظاهر شد، ایجاد کردند. سود انباشته توسط فرماندهان و تجار در فعالیت های غیرقانونی مانند قاچاق مواد مخدر و قاچاق مرزی سرمایه گذاری شد. مجموعه درآمد حاصل توسط جناح های متخاصم و فرماندهان از طریق چپاول و راهزنی، مسدود کردن جاده ها، سلب دارایی، تملک زمین های دولتی، وضع مالیات و مقررات غیر قانونی تجارت به دست آمده بود.^{۱۳}

قدرت های منطقه ای (به ویژه پاکستان، و البته ایران و روسیه) مداخله کردند و فرماندهان محلی و برخی پناهندگانی که به کشور بازگشته بودند، استراتژی های جدیدی را برای بقای خود در فضای متلاشی شده قدرت و فقدان دولت مرکزی کارآمد اتخاذ کردند. غارت و هجمه فرماندهان هزینه های سنگینی را بر تجارت وارد ساخت و شبکه های قاچاق روز به روز قوی تر و بزرگ تر شدند.^{۱۴}

در فقدان قدرت مرکزی اقتصادی، مراکز استان ها و شهرهای بزرگ در اقتصاد کشورهای همسایه ادغام و به مراکز خودگردان اقتصادی تبدیل شدند. در اواسط دهه ۱۹۹۰، بسیاری از زیر ساخت های مدرن محدود کشور به شدت تخریب شدند و سیستم های آبیاری سنتی در اثر تخریب و عدم حفظ و نگهداری از بین رفتند. حتی بسیار مهمتر از تخریب فیزیکی افزایش از کارافتادگی دولت و جامعه مدنی در طول زمان و تحلیل تدریجی موسسات - مدرن و سنتی - بود که اقتصاد و جامعه پیش از جنگ را اداره می کردند. خدمات اجتماعی دولتی، که هرگز در نواحی روستایی قابل دسترس نبود، دچار ضعف شده و کارکردشان در بسیاری از موارد متوقف شد. NGO ها و آژانس های سازمان ملل متحد به طور ضروری وظیفه تهیه خدمات اجتماعی اساسی را برای

13. Nijssen, 2010.

14. Barnett, 2000.

قسمتی از جمعیت بر پایه تلاش های جامعه محور در نقاط مختلف کشور بر عهده گرفتند. تورم باعث کاهش نرخ پول افغانستان در دهه ۱۹۹۰ شد. در آن زمان علاوه بر انتشار پول از سوی دولت^{۱۵}، اسکناس توسط ائتلاف شمال بدون هیچ کنترل مالی چاپ می شد. میزان محصولات کشاورزی به شدت پایین آمد، گله های دام از بین رفتند و فعالیت بسیاری از صنایع متوقف شد. میلیون ها افغانی به کشورهای پاکستان و ایران و سایر کشورها مهاجرت کردند. این گروهی که از افغانستان خارج شده بودند نقش بسیار مهمی را در حمایت از اقتصاد افغانستان از طریق ارسال پول به داخل داشتند. و در نهایت زمین ها و زیرساخت ها - بی هیچ تمایزی - به طور گسترده ای مین گذاری شدند که منجر به تلفات جانی و اقتصادی گسترده ای شد.

در اواسط دهه ۱۹۹۰ رونق اقتصادی بسیار کمی در برخی نواحی که دور از جنگ بودند، وجود داشت. در این نواحی محصولات کشاورزی افزایش یافت. تعداد گله های دام با استفاده از مراتع بدون استفاده در دسترس افزایش یافت^{۱۶}.

بعد از تسلط طالبان به نواحی گسترده ای از کشور، سیستم راه های اصلی کشور تحت کنترل طالبان درآمد. امنیت ایجاد شده از سوی آن ها به غارت و چپاول کاروان های تجاری پایان بخشیده و در عین حال کریدور تجارت قاچاق کالاها را مصرفی بدون گمرک از دبی به پاکستان را ایجاد کرده بود. تا زمانی که قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل تحریمی را علیه پروازهای بین المللی که از حریم هوایی طالبان استفاده می کنند (۱۴ نوامبر ۱۹۹۴) صادر نشده بود، بسیاری از این کالاها مستقیماً به افغانستان وارد می شد. که پس از تحریم، این کالاها با کشتی به خلیج فارس و از آن جا به پاکستان فرستاده می شد. بررسی های بانک جهانی نشان می دهد که ارزش این تجارت ۲.۵ میلیارد دالر در سال ۱۹۹۷ برابر با نصف تولید ناخالص ملی افغانستان و در حدود ۱۲-۱۳ درصد از کل تجارت پاکستان را تشکیل می داد.

قبل از ظهور طالبان نیز افغانستان یکی از عمده ترین تولیدکنندگان

۱۵- اسکناس های دولتی در روسیه منتشر می شدند.

۱۶- علی آبادی، ۱۳۸۲.

مواد مخدر در جهان بود که در حدود ۵۶ درصد از آن در نواحی جنوبی و ۳۹ درصد در شرق افغانستان تولید می شد. در زمان طالبان کشت مواد مخدر به نواحی جدید نیز سرایت کرد. دو عامل عمده در افزایش کشت مواد مخدر در افغانستان اثرگذار بود: اول، انتشار و پیشرفت تکنولوژیکی و کاهش خطر ناشی از امنیت تامین شده توسط طالبان، دوم، نوسان محصول بر اثر تغییرات وضع هوا و قیمت. در سال ۱۹۹۸ بارندگی ها و سیل قسمت اعظم این محصولات را از بین برد و بنابراین قیمت ها افزایش یافت که باعث تشویق افزایش سطح زیر کشت در سال ۱۹۹۹ شد.^{۱۷}

بقایای اقتصادی پیش از جنگ افغانستان، اقتصاد جنگ و تکیه بر کمک های خارجی در افغانستان پسا طالبانی نیز ادامه یافت. آمار رسمی از رشد اقتصادی در سال های اخیر حکایت دارد. با این حال موانع همچنان وجود دارند به ویژه این که بسیاری از پروژه های بازسازی به فعالیت های تمویل کنندگان وابسته هستند و نه بر توسعه و گسترش بخش های اصلی اقتصادی برای حمایت از رشد پایدار. در حال حاضر بسیاری از کشورها و شرکت ها برای استخراج معادن و بهره برداری از آن ها علاقه نشان داده اند از جمله گروه شرکت های چینی که قرار است ۳ میلیارد دلار در معدن مس عینک سرمایه گذاری کنند. درآمدهای داخلی به طور قابل توجهی از سال ۲۰۰۱ افزایش یافته و از ۱۳۱ میلیون دلار در سال های ۲۰۰۳-۲۰۰۲ به ۸۳۱ میلیون دلار در سالهای ۲۰۰۸-۲۰۰۹ رسیده است. با این حال نگرانی های امنیتی یکی از موانع مهم توسعه اقتصادی هستند. از طرفی دیگر منازعات اقتصادی- اجتماعی مربوط به جنگ در سطح داخلی نیز افزایش یافته است. نابودی دولت و زیرساخت ها و استقرار مجدد دولت، تخریب دارایی ها، پناهندگی انبوه مردم و بازگشت تعدادی کم، بحران مالکیت را ایجاد کرده است.

17. Barnett, 2000.

۳.۲. تغییرات نظام شهری و پیدایش کلان شهر کابل

شکل گیری تمدن در اطراف رود کابل به دوهزار سال قبل از میلاد باز می گردد. بنابر مطالب گفته شده در اوستا، نام اولیه این شهر ویگاروت^{۱۸} بوده است. توسعه اولیه شهر کابل به واسطه قابلیت های کشاورزی روستاهای کوچک و بزرگی بوده است که اکنون قسمتی از شهر کابل به شمار می روند. در مراحل بعدی عامل تجاری تاثیر فراوانی را در توسعه شهر کابل داشته است. با توجه به شرایط تجاری حوزه کابل، چارچست که یک بازار مهم و مشهور در طول تاریخ کابل به شمار می رود، در عصر امپراطور شاه جهان و علی مردان خان ایجاد گردید (قرن ۱۷ میلادی)^{۱۹}.

پایان قرن نوزدهم و شروع قرن بیستم، نه تنها برای افغانستان بلکه برای تمام کشورهای آسیایی، دوره تشکیل بعضی از عناصر سرمایه داری بر پایه فئودالیسم بود. فئودالیسم در افغانستان دیرتر از سایر کشورهای آسیایی پدیدار گردید. هر چند که، سیستم زمین داری زراعتی فئودالی در همه کشورهای اسلامی شبیه هم هستند، اما روابط فئودالی در افغانستان ویژگی های خاص خود را داشت و وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور به واسطه تشکیل مراکز جاذب شهری و روستایی به شدت تحت تاثیر قرار گرفت. در پایان قرن نوزدهم، برای اولین بار، چندین بنگاه اقتصادی کوچک در کابل ایجاد شدند. کارخانه ماشین خانه^{۲۰} در سال ۱۸۸۶ محدودده مرکزی قسمت غربی شهر کابل را اشغال کرد. در این زمان، کابل پایتخت افغانستان، به سرعت در حال توسعه بود.

منطقه مسکونی شیرپورآباد در سال ۱۸۶۳ - ۱۸۷۸ ساخته شد. مناطق مسکونی کابل به محلات (گذر) مجزایی تقسیم می شد. ساخت مساجد، قهوه خانه (چایخانه) و دکان ها در مراکز عمومی هر محله افزایش یافته و پایه های برنامه ریزی ساختار شهری به عنوان یک واحد کل را تشکیل می داد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، بازارهای

18. Vigarute

۱۹- مرادی، ۱۳۷۹

20. machinkhane - factory

بزرگتری مثل شور بازار و چنداول بازار در کابل ایجاد گردیدند. طبق مطالعات هیسمان^{۲۱}، در سال ۱۸۷۸، جمعیت کابل در حدود ۱۷۰ هزار نفر و مساحت آن ۱۸۰ هکتار ذکر گردیده است.

همچنین از تاثیر مرکزیت سیاسی و نقش حکمرانان در توسعه شهر کابل در دوره های مختلف نمی توان چشم پوشی کرد. امیر شیرعلی خان از ۱۸۶۸-۱۸۷۸م (۱۲۴۷-۱۲۵۷ه.ش) بنای شهر جدید به نام شیرپور را گذاشت که کابل را بیشتر به جانب شمال گسترش می داد ولی بعداً در اثر شورش و انقلاب ملی بر علیه انگلیسی ها که در این محله اقامت داشتند، ویران گردید. بین سال های ۱۸۷۸ - ۱۹۱۹، مرکز اداری کابل از بالاحصار به قسمت شمالی شهر منتقل شد. و بعداً ساختمان های اداری کابل مانند ارگ، کاخ گلستان، کاخ بوستان و چند مهمانسرای دولتی ساخته شدند.

امیر عبدالرحمن خان از ۱۸۸۰-۱۹۰۴م (۱۲۵۶-۱۲۸۰ه.ش) با احداث ارگ جمهوری زمینه گسترش شهر را در خارج از ساحه شهر قدیم مساعد گردانید. زیرا ارگ قدیم بالا حصار توسط انگلیسی ها در ۱۸۷۹م (۱۲۵۸ه.ش) ویران و با خاک یکسان شده بود. وی باغ های زیادی را هم احداث نمود که باغ بالا یکی از یادگارهای این دوران است.

دوره بعد از استقلال از حاکمیت انگلستان - ۱۹۱۹ - شروع برنامه ریزی شهری مدرن در افغانستان به شمار می رود. اصلاحات امیر عبدالرحمن خان، نقش بسیار مهم و قابل توجهی را در توسعه اقتصادی، معماری و ساخت و ساز در کشور ایفاء نمود. اصلاحات وی زندگی فرهنگی - اجتماعی و اقتصادی - اجتماعی داخلی مردم افغانستان را در بر می گرفت. ایجاد موسسات صنعتی، ساختمان های عمومی و اداری، باغ ها و پارک ها به سرعت بر پایه این اصلاحات انجام گرفت. برای اولین بار در افغانستان دانش آموزان برای تحصیلات عالی به اروپا و روسیه فرستاده شدند، و روابط دیپلماتیک و اقتصادی بین افغانستان و بسیاری از کشورهای اروپایی بنیان گذاری شد. در نتیجه، گرایش و جهت گیری غربی در جهت مدرنیزاسیون جامعه، به طور قطع فرهنگ

21. Hissman

ساکنان، طرح و معماری شهرهای افغانستان را در حالت کلی، عمیقاً تحت تاثیر قرار داد.

در دوره امان اله خان پایه های (تهداب) یک شهر جدید و مدرن در منطقه افشار و سر آسیای چاردهی گذاشته و قصرهای دارالامان و تپه حاج بیگ توسط مهندسان آلمانی طرح و احداث گردید. شهرداری یک مرکز مسئول اداری گردید و نظامنامه آن تدوین شد. در جهت تصفیه و تهیه آب شرب شهر تلاش هایی به عمل آمد. وزارتخانه ها و ادارات متعددی به وجود آمد. زمینه کار و توسعه بیشتر شهر فراهم گردید.

در سال ۱۳۲۸ ه.ش مطابق ۱۹۴۹ م. ساختار کابل جدید عملی شد، سیستم شهری اصلاح و بازارهای بزرگ تجارتي با جاده ها و پارک های مناسب در نقاط تعیین شده شهر ایجاد گردید و به لحاظ واردات و صادرات کالا، اولین شهر تجاری افغانستان شد. همچنین تاسیس کارخانجات، شرکت ها و بازارهای بزرگ که در جریان حکومت جمهوری احداث شده بود به اهمیت و توسعه این شهر می افزود. به همین نسبت جمعیت مهاجری که از شهرها و روستاها، هر روزه به جمعیت کابل افزوده می شد، فعالیت های تجاری و امر توسعه شهری را فزونی بخشید.

توسعه شهر کابل در دوره اول صنعتی شدن که از زمان امیر دوست محمد خان شروع می شود، بسیار بطئی بوده؛ اما با آغاز برنامه پنج ساله اقتصادی کشور یعنی دوره دوم صنعتی شدن شهر کابل که از سال ۱۳۳۵ ه.ش آغاز می شود، سرعت بیشتری به خود می گیرد. چنان که علاوه بر موسسات بزرگ صنعتی آن دوران مثل سیلوی مرکزی، کارخانه بوت اهو، چندین کارخانه کفش، پلاستیک، نساجی، دوچرخه سازی و جنگلک، بیش از یک صدوسی موسسه صنعتی کوچک و بزرگ دیگر در شهر کابل تاسیس شده بود و با تطبیق (اجرای) برنامه توسعه اقتصادی هفت ساله جمهوری چین پیش بینی می شد که زمینه کار و فعالیت صنعتی در این شهر بیشتر شود.

همچنین در دوره های سلطنت محمد نادر شاه و محمد ظاهر شاه، این شهر بیش از پیش گسترش یافت و محلات جدید ایجاد شد. و در زمینه عمران و توسعه شهر تلاش هایی صورت گرفت که قصر چهلستون از یادگارهای آن دوران است. در دهه ۱۹۵۰، تعداد مراکز جذب هم به

لحاظ مساحت و هم از نظر تعداد جمعیت به سرعت افزایش یافت، به ویژه در حوزه نفوذ شهر کابل. در بین سال های ۱۹۴۰ - ۱۹۵۰، با افزایش میزان ساخت و سازهای مسکونی و اداری، سیستم فرهنگی و خدمات همگانی^{۲۲} در شهرهای بزرگ توسعه یافت (SCCS). اکثریت خیابان ها و بازارها بازسازی و خیابان های تجاری طرح ریزی شدند.

چهل سال بعد از استقلال (۱۹۶۰)، جمعیت کشور به سرعت ۱/۵ الی ۲ برابر افزایش یافت، به ویژه جمعیت شهرهای بزرگ. جمعیت شهر کابل در حدود دو برابر شد و از ۱۰۰ هزار نفر به ۲۰۰ هزار نفر رسید. بسیاری از شهرهای کوچک به حدی رشد کردند که به نزدیکی شهرهای بزرگ رسیدند. چنین روندی به ویژه در شهرهای شمالی با توسعه شهرهای صنعتی مثل بغلان، کندوز و میمنه ایجاد شد. در همان زمان چند شهر کوچک در اطراف کابل مثل گل بهار با ۲۰ هزار نفر و جبل سراج با ۱۰ هزار نفر جمعیت شروع به رشد و توسعه نمودند. شهر پُل خمری با جمعیتی در حدود ۲۵ هزار نفر در حوزه نفوذ شهر مزار شریف توسعه یافت.

به لحاظ توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان، رشد جمعیت شهری شهرها همیشه باعث افزایش تقاضای بازار برای محصولات غذایی، و توسعه صنایع سبک و غذایی می شده، که متعاقباً، مدیریت فعالیت های اقتصادی در مراکز شهری و روستایی یکی از مشکلات جدی چنین توسعه ای بوده است. برنامه توسعه ۲۵ ساله این شهر که در زمان صدارت محمد داود طرح شده بود، با تشکیل رژیم جمهوری دوباره اصلاح شد و با وضع موجود منطبق گردید.

تقسیمات اداری کشور در سال ۱۹۷۰، شامل ۲۵ استان (ولایت) و ۲ بخش (لوی ولسوالی) بود. در آن زمان، در شهرهای بزرگ به ویژه کابل ساختمان های مدرن عمومی و مسکونی به تدریج جایگزین ساختمان های سنتی و قدیمی مثل چارسو، بازار، سرا، مدرسه و چاپخانه می شد. در این زمان، یکی از بزرگترین جاده های تجاری به نام جاده میوند در کابل در حال ساخت بود. و ساخت چند ساختمان تجاری و اداری مثل هتل کابل، هتل آریانا، سینما پارک، سینما پامیر و...

22. system of cultural and communal service

تمام شده بود. توسعه فشرده نواحی شمالی افغانستان مانند مزار شریف، بغلان، پُل خمری که بسیاری از تاسیسات و کارخانجات صنعتی در آن ناحیه ساخته شده بود موجب توسعه این قسمت از کشور شد. ساخت جاده کمربندی ترانزیتی کشور (STRR)^{۲۳} که مناطق شمالی کشور را با جنوب و کابل مرتبط می ساخت، یکی از عوامل بسیار مهم در توسعه شهرهای شمالی بوده است. این جاده، شهرهای بزرگ زیر را به هم متصل می نمود: مزارشریف، میمنه، هرات، لشکرگاه، قندهار، کابل و مزارشریف.

در سال ۱۹۶۲-۱۹۶۴، اولین پیش نویس طرح جامع کابل به وسیله کارشناسان افغانی و روسی تهیه شد، که برای ۸۰۰ هزار نفر در محدوده ای به وسعت ۵۰۰ هکتار محاسبه شده بود.

طرح جامع بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک در افغانستان تهیه شده بود. ساختار چند مرکزی، اصول اولیه دورنمای توسعه بسیاری از شهرها را ایجاد کرد. اکثر شهرهای کوچک، مثل لوگر، فراه و چخچران بر اساس ساختار خطی و بعضی شهرها مثل کندوز، فاریاب بر اساس ساختار چند مرکزی در اطراف هسته تاریخی شهر توسعه پیدا کردند. مراکز صنعتی به صورت پراکنده در اطراف شهر مکان یابی شدند. در طرح های جامع قندهار (۱۹۸۰)، هرات (۱۹۶۷) و مزار شریف (۱۹۷۳)، دورنمای توسعه شهرها بر پایه هسته تاریخی مراکز شهری مورد ملاحظه قرار گرفت. اصول اساسی برنامه ریزی شهری شهرهای فوق الذکر هر کدام با دیگری متفاوت بود.

با در نظر گرفتن پتانسیل های مالی و تکنیکی و شرایط اقلیمی مزار شریف و هرات، طرح های جامع توسعه این شهرها به صورت سیستم شطرنجی تهیه شده بود. ساختار برنامه ریزی این شهرها، از نواحی مسکونی کوچک انفرادی با ۵ تا ۱۰ هزار نفر تشکیل شده است. تراکم جمعیت در هر ناحیه ۱۰۰ نفر در یک هکتار محاسبه شده بود. سیستم ارتباطی یک گروه خیابان های عمود بر هم را تشکیل می دهد. و هر ۳ یا ۴ ناحیه مسکونی یک مرکز عمومی را تشکیل می دهند.

به لحاظ تاریخی، اکثر شهرهای افغانستان، به شدت تحت تاثیر شرایط اجتماعی و اقتصادی، طبیعی و اقلیمی و ملی - مذهبی توسعه یافته اند. امروزه به دلیل رشد بی رویه و کنترل نشده شهرها و افزایش جمعیت، در بسیاری از شهرهای بزرگ افغانستان مناطق مسکونی و صنعتی کاملاً در هم ادغام شده اند. و شرایط بهداشتی و آسایش ساکنان و محیط زیست در وضعیت نامناسبی قرار دارد. طرح های جامع شهرها بیشتر دارای ویژگی های شماتیک هستند. داده های تکنیکی و اقتصادی با دقت جمع اوری نشده اند. توسعه شهرها به عنوان موجودیت مستقل یکپارچه در مجموعه اقتصاد ملی مطالعه نشده است. نسخه های بسیاری از طرح های جامع ویژگی های قومی و ساختار مردم شناختی جمعیت را مد نظر قرار نداده اند. امروزه فرم فضایی غالب شهرهای بزرگ افغانستان به ویژه کابل را سکونت گاه های غیر رسمی و توسعه شهری بدون برنامه تشکیل می دهد^{۲۴}.

۳.۳ وضعیت کنونی شهر کابل

۳.۳.۱ جمعیت

امروزه کابل در اثر تمرکز تشکیلات اداری مرکزیت مهم تجاری و سیاسی افغانستان را تشکیل می دهد. ساختار فضایی فعلی شهر، با چهره گی سکونت گاه های غیررسمی، نتیجه رشد سریع و استثنایی جمعیت است. به دلیل عدم وجود سرشماری جمعیت در افغانستان، نمی توان جمعیت کشور و یا هر شهر دیگری را با اطمینان اعلام کرد اما طبق آمار اداره مرکزی احصاییه، جمعیت شهر کابل در سال ۱۳۸۵ (۲۰۰۶ میلادی) با نرخ رشدی در حدود ۳/۷۷ درصد ۲ میلیون و ۵۳۶ هزار نفر بوده و جمعیت در سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۱ میلادی) به ۳ میلیون و ۵۱ هزار نفر افزایش می یابد^{۲۵}. اما منابع دیگر رقم های متفاوتی بیان می کنند. در گزارش بانک جهانی^{۲۶} آمده است: جمعیت شهر کابل با نرخ رشدی در حدود ۱۷٪ بین سال های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۲ در حدود ۳

۲۴ - داداشی، ۱۳۸۶.

25. Central Statistic Office (CSO), 1385 Statistics Book

26. Energy and Infrastructure Unit, South Asia Region, Kabul: Urban Kand in Crisis, May 2005.

میلیون نفر تخمین زده شده است. اگر تعداد مهاجرین به کابل را که دوباره بعد از آرامش نسبی حاکم بر فضای سیاسی افغانستان به این شهر وارد شده اند، در نظر گرفته نشود، جمعیت شهر کابل در این دوره با نرخ رشد ۱۳٪ روبرو بوده است. با توجه به پیش بینی های صورت گرفته و بر مبنای تاثیرات ناشی از بهبود و استقرار ثبات و امنیت در کشور افغانستان، نرخ رشد جمعیت شهر کابل به ۵٪ (۳٪ رشد طبیعی و ۲٪ نرخ مهاجرت) کاهش یافته و سالانه ۱۵۰۰۰۰ نفر (۲۰۰۰۰ خانوار) بر جمعیت شهر کابل افزوده خواهد شد.

طرح توسعه شهر کابل^{۲۷} نیز جمعیت این شهر را در سال ۲۰۰۸ بیش از ۴.۵ میلیون نفر تخمین زده و بر مبنای این جمعیت توسعه آتی شهر - زیرساخت ها و تسهیلات اجتماعی - را تا سال ۲۰۲۳ برنامه ریزی نموده است.

علاوه بر رشد طبیعی جمعیت، طبق آمار کمیساریای عالی پناهندگان (UNHCR)^{۲۸}، از سال ۲۰۰۲ بیش از ۴۳۵۰۰۰۰ افغانستانی عمدتاً از کشورهای همسایه، ایران و پاکستان به کشور بازگشته اند. تخمین زده می شود که ۲.۱ میلیون مهاجر در پاکستان و ۲.۴ میلیون نفر در ایران در سال ۲۰۰۸ باقی مانده اند. بعد از آغاز بازگشت سریع مهاجرین به کشور بین سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۴، روند بازگشت داوطلبانه به دلیل افزایش ناامنی ها و همچنین ناتوانی اقتصاد افغانستان از ایجاد فرصت های شغلی جدید برای جذب انبوه مهاجرین، کاهش یافته است^{۲۹}. بسیاری از مهاجرین بنابه دلایل مختلفی از جمله تخریب خانه ها، انتظار از دست دادن زمین خود به دلیل تصرف غیر قانونی یا مین گذاری زمین ها، از بازگشت به روستاهای خود سرباز زده اند.

بازگشت مهاجرین منجر به شهرنشینی سریع افغانستان به ویژه در شهر کابل شده است که تخمین زده می شود در سال ۲۰۰۸، نزدیک به ۵ میلیون جمعیت داشت. نرخ کلی شهرنشینی افغانستان، ۲۵ درصد، در

۲۷- نگارنده در جریان ترجمه این طرح بوده ولی از انتشار رسمی آن مطلع نیست.

28. United Nations High Commissioner for Refugees

۲۹- طبق آمار ۴۶ UNHCR درصد از مهاجرینی که به کشور بازگشته اند با مشکل مسکن مواجه اند و ۲۸ درصد درآمد ثابتی ندارند. بازگشت مهاجرین در سال ۲۰۰۲ به دلیل تخریب زیرساخت ها و شرایط متزلزل اقتصاد افغانستان به طور گسترده ای مورد انتقاد قرار گرفت.

مقایسه با سایر کشورها همچنان پایین است اما با سرعت بی سابقه ای در حال افزایش است. سایر شهرها مانند هرات و مزار شریف نیز از این روند متاثر شده اند و توازن و کشش قومی آن ها دچار تغییر و دگرگونی شده است. به ویژه در هرات، که قبلاً به ندرت هزاره ها در آن حضور داشتند، الان تعداد قابل توجهی در این شهر حضور دارند که عمدتاً از مهاجرینی هستند که از ایران بازگشته اند. این امر در برخی از مناطق شهر باعث بروز اختلافات قومی شده است. به همین ترتیب، سهم هزاره ها از جمعیت شهری در مزار شریف و کابل به دلیل بازگشت مهاجرین به علاوه مهاجرت مردم از روستاهای فقیر هزاره جات در مرکز افغانستان، افزایش یافته است. این امر به خصوص در سال های ۲۰۰۳-۲۰۰۴ در شهر مزار شریف به وسیله گروه های سیاسی-نظامی که سعی داشتند پایه های نفوذ و قدرت خود را مستحکم کنند مورد بهره برداری قرار گرفته و باعث اختلافات قومی شد. اگرچه به نظر نمی رسد که این وضعیت به زودی ثبات فعلی این شهرها را تهدید کند. متأسفانه، دولت و حامیان بین المللی آن در بسیاری از موارد قادر نبودند که با شهرنشینی به ویژه در کابل، جایی که شرایط بهداشتی به طور نگران کننده ای در حال بدتر شدن است، همگام باشند. والیان هرات، بلخ و ننگرهار به نظر می رسد که بهتر از کابل از عهده وضعیت برآمده اند، و علی رغم اتهامات فساد و تخطی در راستای نوسازی شهری و بازسازی حرکت کرده اند.^{۳۰}

۳.۳.۱.۱ پناهندگان داخلی^{۳۱}

بعد از فروپاشی طالبان، حدوداً یک میلیون و دوصد هزار پناهنده و بی جا شده داخلی در سراسر افغانستان وجود داشت. انتظار می رفت بعد از بازگشت آرامش نسبی به کشور اکثریت این افراد به زادگاه خود بازگردند. از این تعداد ۹۸۵۶۴ خانوار (۴۸۹۵۲۵ نفر) بین سال های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ از UNHCR کمک دریافت کردند.^{۳۲}

30. Giustozzi, 2009.

31. Internally Displaced Persons

32. UNHCR, 2008.

تعداد پناهندگان داخلی از سال ۲۰۰۲ رو به کاهش نموده بود اما بعد از تشدید جنگ در جنوب افغانستان بعد از سال ۲۰۰۲ دوباره تعداد پناهندگان داخلی غیر رسمی رو به افزایش نهاد. در ابتدای سال ۲۰۰۶، تعداد پناهندگان داخلی توسط UNAMA^{۳۳} بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار نفر تخمین زده شده بود؛ در آوریل ۲۰۰۹، UNHCR تخمین می زد که ۲۳۵ هزار پناهنده داخلی به ویژه پناهندگان جدید جنوبی در کمپ های رسمی و غیر رسمی در سراسر کشور ساکن هستند. به نقل از برخی گزارش ها در بسیاری موارد این کمپ ها محل سرپنازگیری طالبان هستند.

شناسایی بسیاری از پناهندگان داخلی که در شهرها با خانواده ها، دوستان و یا در سکونت گاه های زاغه نشینی که در اطراف بسیاری از شهرهای بزرگ سر بر آورده اند، زندگی می کنند، مشکل است. برای این که آن ها با انبوه فقرای شهری ترکیب شده اند و عمدتاً با انجام کارهای روزمزد و مزدوری گذران زندگی می کنند. واضح است که تعداد قابل توجهی از این پناهندگان در کابل زندگی می کنند که جمعیت زیادی را از سراسر کشور به خود جذب می کند. شناسایی این افراد در شهر کابل که بیش از نیمی از جمعیت آن در سکونت گاه های غیر رسمی زندگی می کنند، مشکل است.

یکی از موانع عمده در پرداختن به مساله پناهندگان داخلی دعوی / منازعه زمین و دارایی است و از آن جایی که بسیاری از این پناهندگان بدون زمین هستند و ارزش زمین در چند سال اخیر به سرعت افزایش یافته است، شناسایی آن ها را مشکل کرده است. از سویی، در میان دولت ملی، ارگان های محلی و مردم افغانستان دیدگاهی وجود دارد - این دیدگاه در قوانین هم منعکس شده است - که اگر فردی در استان، ناحیه، شهر و یا روستایی متولد نشده باشد، به واقع به آن جا تعلق ندارد حتی اگر در قانون اساسی افغانستان (ماده ۳۹) این حق به رسمیت شناخته شده باشد که اتباع افغانستان حق دارند به هرکجا که بخواهند سفر کنند و یا در هر کجا که بخواهند سکونت داشته باشند (به غیر از مناطقی که طبق قانون منع شده باشد). این مساله از این حیث

33. United Nations Assistance Mission in Afghanistan

اهمیت دارد که طبق فرمان ریاست جمهوری در زمینه توزیع زمین برای مهاجرین و پناهندگان واجد شرایط در استان های خاص، تنها به افرادی زمین داده می شود که زادگاه فرد/ خانواده در آن استان باشد. البته در بسیاری از موارد عامل قومی نیز به وضوح در این مساله اهمیت دارد برای این که مسئولین دولتی می ترسند با اجازه دادن به افراد سایر گروه های قومی برای سکونت در مناطق دیگر، تعادل جمعیتی و از این رو تعادل سیاسی آن مناطق برهم بخورد.

مانع دیگر برای یافتن راه حل های پایدار برای این جابه جایی ها، فقدان فرصت های شغلی و معیشت، خدمات اساسی (از جمله آب، بهداشت، آموزش، سلامت) در بسیاری از مناطق کشور است.

همان طور که در گزارش های یوناما و UNDDSS^{۳۴} به طور مستند آمده است، پناهندگی داخلی در نتیجه جنگ بین دولت افغانستان و قوای بین المللی با طالبان از یک سو و طالبان با سایر گروه های مخالف دولت از سوی دیگر، نه تنها در جنوب بلکه در غرب، شمال و استان های شرقی هم مرز با قبایل پاکستان، در حال افزایش است. از طرفی افزایش قدرت طالبان در برخی مناطق مرکزی نیز باعث جابه جایی مردم از این نواحی شده است^{۳۵}.

۳.۳.۲. مسکن

بیش از سه دهه جنگ و ناامنی باعث تخریب بیش از نیمی از مسکن شهری قبل از جنگ شده است و به همین پیمان مسکن روستایی نیز از بین رفته است. بر مبنای آمار UNHCR در حدود یک میلیون مسکن در کشور به نحوی از انحا چه در اثر تخریب مستقیم جنگ و یا به علت فرسایش تخریب شده اند که مستلزم بازسازی و نوسازی اند^{۳۶}.

پیمایشی که بوسیله شهرداری انجام شده نشان می دهد که در کل شهر ۶۲،۳۶۰ خانه کاملاً یا قسمت های عمده آن ها تخریب شده است

34. United Nations Department of Safety and Security

35. UNHCR, 2007

۳۶. حصار، ۲۰۰۲.

۱۰،۹۷۷ ساختمان در نواحی رسمی و ۵۱،۳۸۳ ساختمان در نواحی غیر رسمی). سرشماری سال ۱۹۹۹ نشان می دهد که ساکنان شهر کابل ۱،۷۸۱،۰۱۲ نفر با بعد خانوار میانگین ۶/۴۲ نفر بودند. ۲۷۷،۲۰۲ خانوار در ۵۳۹،۱۲۰ خانه زندگی می کردند (۲/۳ خانوار در هر خانه). ۴۸/۶٪ از این خانه ها (۵۸،۶۱۴) در نواحی غیر رسمی بودند. این امر توصیف کننده کمبود مسکن و عدم در دسترس بودن زمین های دارای خدمات اولیه برای اسکان و ساخت مسکن توسط خانواده ها است. علاوه بر ۶۲۳۶۰ خانه ای که تخریب شده اند، شهرداری تخمین می زند باید به این تعداد ۱۵٪ هم برای تامین مسکن خانوارهایی که به صورت اشتراکی با سایر خانوارها زندگی می کنند، افزود. بنابراین مجموعاً ۷۲ هزار واحد مسکونی مورد نیاز خواهد بود. با احتساب خانوارهایی که برای بهره مندی از فرصت های جدید به کابل مهاجرت خواهند کرد، نیاز آبی به ۷۵ هزار واحد مسکونی می رسد. از این ۷۵ هزار واحد مسکونی، تخمین زده می شود که ۶۸٪ یعنی ۵۱ هزار خانوار به سکونت گاه های غیر رسمی قدیمی خود و ۱۵٪ یا ۱۱۲۵۰ خانوار به نواحی برنامه ریزی شده قدیمی باز خواهند گشت و ۱۷٪ یا ۱۲۷۵۰ خانوار در جستجوی مکانی جدید خواهند بود. طی سال های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۲، ۳۹۳ هزار نفر از عودت کنندگان که با استفاده از کمک های UNHCR به کشور بازگشته اند در کابل اسکان یافته اند. با احتساب بازگشت مهاجرینی (در حدود ۱۰۰ هزار نفر) که بدون استفاده از هیچ نوع تسهیلاتی که آمار آن ها را ثبت کرده باشد، به راحتی می توان تخمین زد که حدود نیم میلیون نفر به کابل بازگشته اند. بنابراین تخمین ۷۵۰۰۰ واحد مسکونی فرض معقول و درستی است.^{۳۷}

۳.۳.۳. کاربری زمین

مساحت کنونی شهر کابل ۱۴۰/۵۲ کیلومتر مربع است که از این مقدار ۱۰۴/۲۲ متر مربع (۷۴ درصد) از آن را کاربری مسکونی و ۳۶/۳۰ کیلومتر مربع (۲۶ درصد) را کاربری غیر مسکونی تشکیل می دهد. طبق آمار سال ۱۳۸۵ جمعیت ساکن در محدوده مسکونی شهر

37. Sharif, Mohammad, 2004.

شهر و جنگ

کابل ۲۹۷۳۳۲۶ نفر است که با توجه به مساحت بخش مسکونی دارای تراکم جمعیتی ۲۸۵ نفر در هر هکتار بوده در حالی که تراکم بخش غیر مسکونی ۱۵ نفر در هر هکتار است.

جدول ۱: مساحت، جمعیت و تراکم جمعیتی کاربری های شهر کابل

تراکم جمعیت (نفر در هکتار)	جمعیت (نفر)	مساحت		نوع کاربری
		درصد	وسعت (کیلومتر مربع)	
۲۸۵	۲۹۷۳۳۲۶	۷۴	۱۰۴/۲۲	مسکونی
۱۵	۵۴۴۵۶	۲۶	۳۶/۳۰	غیر مسکونی
۲۱۵	۳۰۲۷۷۸۳	۱۰۰	۱۴۰/۵۲	مجموع

ماخذ: EIU, 2005, 20

با توجه به طبقه بندی کاربری مسکونی به بخش رسمی و غیر رسمی، مساحت کاربری مسکونی در بخش رسمی ۳۲/۶۶ کیلومتر مربع است که ۳۱ درصد از مساحت کل کاربری مسکونی را به خود اختصاص داده است. بخش غیر رسمی نیز، ۷۱/۵۶ کیلومتر مربع وسعت دارد که ۶۹ درصد از کل کاربری مسکونی را تشکیل می دهد. شایان ذکر است که بخش رسمی مسکونی ۱۸ درصد و بخش غیر رسمی ۸۲ درصد از جمعیت کابل را در خود جای داده اند.

جدول ۲: مساحت و درصد کاربری مسکونی در بخش رسمی و غیر رسمی

جمعیت		مساحت		کاربری مسکونی
درصد	تعداد (نفر)	درصد	وسعت (کیلومتر مربع)	
۱۸	۵۳۱۱۰۴	۳۱	۳۲/۶۶	بخش رسمی
۸۲	۲۴۴۲۲۲۳	۶۹	۷۱/۵۶	بخش غیر رسمی
۱۰۰	۲۹۷۳۳۲۸	۱۰۰	۱۰۴/۲۲	مجموع

ماخذ: EIU, 2005, 20

۴. سکونت گاه های غیر رسمی در کابل

افزایش جمعیت و مهاجرت انبوه ساختار فضایی شهر کابل را تحت تاثیر قرار داده و در سال های آتی نیز در شکل گیری آن نقش خواهد داشت. به دلیل رشد سریع جمعیت، خرابی ها و آشفتگی های ناشی از جنگ و اغتشاشات سیاسی در چند دهه اخیر، عدم دسترسی خانوارها به زمین و در نتیجه عدم توانایی در تأمین مسکن مناسب و همچنین مشخص نبودن سیاست های شهری، پدیده اسکان غیر رسمی به عنوان یکی از مهم ترین مشکلات شهری کابل مطرح است. به گونه ای که توسعه غیررسمی زمین شهری بیش از ۷۰٪ از زمین های ساخته شده شهر و حدود ۸۰ درصد از جمعیت شهری کابل را در بر می گیرد. با توجه به این که این مساکن به طور خودسر، بدون برنامه ریزی و پیش بینی های اولیه احداث شده اند، فاقد هرگونه تأسیسات زیربنایی و تسهیلات عمومی اند. بدیهی است این بخش از شهر به صورت پراکنده و با سیمای آشفته و ناموزون شکل گرفته و مشکلات زیادی در امر دسترسی به شبکه ارتباطات موثر، خدمات زیربنایی شامل آب بهداشتی، برق و روشنایی، دفع فاضلاب و سایر تسهیلات عمومی دارد.

یکی از پیامدهای واقعی و محتمل شهرنشینی سریع در کشورهای در حال توسعه، مانند افغانستان، ظهور یک طبقه جدید از شهرنشینان است که به طور عمده متشکل از فقرا، افراد کم سواد و بدون مهارت است. بسیار بعید به نظر می رسد که این مردم ابزارهایی برای در اختیار گرفتن زمین مناسب برای ایجاد سرپناه با دسترسی به خدمات شهری داشته باشند. شکست مسئولان شهری در تأمین نیازهای این گروه از مردم، رشد فضاهاهایی را تشویق می کند که به طور عموم به سکونت گاه های غیر رسمی و متصرفین غیر قانونی معروفند. مادامی که زمین شهری گران است، این نوع سکونت گاه ها در زمین هایی که برای سکونت گاه انسانی مناسب نیستند و یا کمتر مناسب هستند، رشد می کنند.

دستگاه مدیریتی تحول نیافته، سیاست های تقلیدی مغایر با شرایط اجتماعی - فرهنگی و خواسته های ملی، ارزش ناچیز سهم بخش مسکن در مقایسه با بخش های دیگر و نیز سهم آن در تولید ناخالص

ملی و همچنین کم توان بودن اقتصاد ملی از جمله سایر مشکلات مسکن در گذشته بوده است.^{۳۸}

اسکان غیر رسمی در شهر کابل به سه شکل صورت پذیرفته است: اول استفاده از ساختمان های نیمه ویران (۵۰۰۰ نفر)؛ دوم، استفاده از چادر (۱۰۰۰۰ نفر) و سوم ساخت واحدهای مسکونی غیر رسمی که یا صاحبان آن ها فاقد اسناد قانونی مالکیت هستند و یا مجوز قانونی برای ساخت ندارند.

سکونت گاه های غیر رسمی در تمام نقاط شهر کابل یافت می شوند اما تمرکز آن ها در قسمت جنوب غربی کابل شدیدتر است. جمعیتی که در خانه های غیر رسمی که بر بالای کوه ها ساخته شده، زندگی می کنند ۱۲ درصد از کل جمعیت را تشکیل می دهند، بیشتر این جمعیت به طور استراتژیک در نزدیکی مرکز شهر و مناطق عمده اشتغال استقرار یافته اند. اندازه و شکل قطعات در سکونت گاه های غیر رسمی و رسمی خیلی با هم تفاوتی ندارند و در برخی موارد حتی اندازه قطعات در نواحی غیر رسمی بزرگتر از قطعات در نواحی رسمی است. در حالی که در سایر نقاط دنیا بالعکس است. بررسی های UN-HABITAT^{۳۹} نشان می دهد که در نواحی غیر رسمی به طور متوسط ۲.۲ خانواده با بعد خانوار ۷/۵ نفر در هر خانه زندگی می کنند. این آمار برگرفته از بررسی ها می دانی است و لزوما نشان دهند آمار همه سکونت گاه های غیر رسمی در کابل نیستند. به هر حال در فقدان داده های صحیح، ما باید فرض بگیریم که این ارقام نزدیک به واقعیت هستند.

روند توسعه غیر رسمی زمین معمولاً فضایی برای تسهیلات اجتماعی مانند مدرسه، کلینیک های درمانی، مرکز پلیس و... در نظر نمی گیرد و دسترسی ساکنان به این مراکز بسیار محدود است. بسیاری از خانه هایی که بر روی شیب های تند کوه ها ساخته شده اند حتی در برخی مواقع راه های دسترسی و وسایط نقلیه نیز ندارند. بیشتر خیابان ها در بخش غیر رسمی باریک هستند (۴ تا ۶ متر عرض) که تنها برای خدمات رسانی در مواقع بحران مناسب هستند و جواب گوی ترافیک ناشی از

۳۸- حصارى، همان.

39. United Nations Human Settlements Programme (UN-HABITAT)

تردد وسایل نقلیه را در چنین محلاتی ندارد. اگر چه شبکه دسترسی با سلسله مراتب منظم در کابل مشاهده نمی گردد اما مسیرهای دسترسی در مناطق غیر رسمی شهر نامنظم تر و باریک تر است.

در حالی که بسیاری از دولت مردان با ناراحتی عنوان می کنند که شهر خارج از چهارچوب قانونی و مقررات شهری گسترش یافته است با این حال، توسعه غیر رسمی فی البداهه شهر از فاجعه ای بدتر یعنی بی خانمانی میلیون ها انسان جلوگیری کرده است. از طرفی ساخت خانه های دائمی به وسیله کارگرانی که فرصت شغلی جایگزینی نداشتند، به رشد سرمایه ثابت در شهر کمک کرده و دارایی مهمی برای خانوارها به شمار می رود که در کاهش فقر شهری نیز موثر است.

صرف نظر از کارکرد مثبت سکونت گاه های غیر رسمی به عنوان سرپناه، سیستم غیر رسمی توسعه زمین بدون اشکال نبوده است: اول، اغلب حقوق مالکیت نقض شده است. دوم، روند غیر رسمی، در بسیاری موارد، زمین کافی برای ایجاد جاده ها، زیر ساخت ها و تسهیلات اجتماعی در اختیار قرار نداده است. سوم، از نظر اقتصادی شکاف طبقاتی عمیق تر و از نظر اجتماعی منجر به جدایی گزینی افشار اجتماعی و از هم گسیختگی انسجام شهری شده است (این موضوع به تفصیل در مقاله انسجام شهری در کابل: چالش ها و تهدید ها مورد بررسی قرار گرفته است)^{۴۰}.

سرمایه گذاری های قابل ملاحظه ای در نواحی مسکونی غیر رسمی و غیر برنامه ریزی انجام گرفته است. بر اساس برآوردهای بانک جهانی بیش از ۲.۵ میلیارد دلار در قسمت مسکن سرمایه گذاری شده است^{۴۱}.

۴.۱. زمین و مالکیت

مالکیت زمین تقریباً در بسیاری از جوامع (به جز جوامع برنامه ریزی اقتصاد متمرکز) هم به وسیله قوانین عرفی و هم به وسیله قوانین دولتی حمایت می شود. این امر دلایل بی شماری دارد که از آن جمله

40. EIU, 2005.

41. EIU, 2005.

می توان به رفاه فردی و خانواده های آنان اشاره کرد. مالکیت زمین با وضعیت اجتماعی، امنیت اقتصادی و از این رو دستیابی به قدرت سازگاری دارد. زمین تصرف شده قانونی یا از طریق زور به وسیله افراد فقیر نشان دهنده تنها شانس آن ها برای به دست آوردن یک جای ثابت در اقتصاد شهری است. اما از آن جایی که چنین مالکیتی رسمی و قانونی نیست احساس عمیق عدم امنیت در متصرفین را ایجاد می کند که یکی از بدترین دلایل محرومیت اجتماعی است.

فولی ادعا می کند که ۸۵٪ زمین در افغانستان زمین های دولتی و عامه اند. وی بعضی فرامین را در این مورد بیان می نماید: در سال ۲۰۰۴ فرمانی راجع به املاک چنین تصریح می دارد که: املاکی که بیش از ۳۷ سال تحت کنترل و تصرف دولتی بوده اند، بحیث مالکیت دولتی شناخته شده و دعاوی مردم در خصوص چنین مالکیت هایی قابل سمع نخواهد بود. مدت ۳۷ سال به این خاطر اعلام شده است که مدت ۱۵ سال قاعده مرور زمان در شریعت و قانون مدنی افغانستان برای تصرف اموال غیر منقول (عقار) تعیین گردیده است، به علاوه ۲۲ سال حکومت کمونیست ها، مجاهدین و طالبان که مجموعاً ۳۷ سال می شود. در همین قانون مالکیت شخصی چنین تعریف می شود: مالکیت مردم توسط قانون و شریعت ثابت می شود، مالکیت مردم توسط اسناد معتبر شرعی و قانونی ثابت می گردد مشروط بر این که سند معتبر قوی مخالف آن موجود نباشد. در صورتی که هر گاه کسی نتواند ثابت کند که قطعه زمینی ملکیت اوست، فرض چنین است که ملک مورد نظر متعلق به دولت است. همین قانون اشاره می کند که: املاک لامالک که قبلاً در اسناد و دفاتر دولتی به حیث ملک دولتی ثبت و ضبط شده باشند، به عنوان ملک دولتی در نظر گرفته می شود و این چنین دفاتر و اسناد معتبر شناخته می شوند. و تحت شرایطی املاک و زمین هایی که توسط حکومت های گذشته توزیع شده اند، متعلق به دولت شناخته می شود.

۴.۲. غصب و تصرف زمین

این مسئله نه تنها یک مشکل و معضل شهری، بلکه مشکل مدیریت و حاکمیت قانون نیز است. بعد از سقوط رژیم کمونیستی در سال ۱۹۹۲

فرماندهان و جنگ سالاران بر سر تصرف و تصاحب زمین ها و نواحی مسکونی با همدیگر جنگیدند و در نتیجه ساحات زیادی را تحت تصرف خود در آوردند که فعلاً هم قدرت حقیقی و واقعی را بر روی این زمین ها دارند.

مهم نیست زمینی که برای خود گرفته اند، اشغال شده است یا نه، در منطقه پلانی است یا غیر پلانی، سند رسمی دارد یا سند عرفی. مهم این است که آن ها چه مقدار زمین و مالکیت را به طور غیر قانونی به دست آورده اند؛ زمین ها برای طرفداران شان اختصاص داده می شود؛ طرفداران زمین ها را می فروشند و یا این که آن را آباد نموده و بعداً به کرایه و فروش می رسانند. اسناد مالکیت جعلی وجود دارد. در این میان مسئولین برای تایید این اعمال غیر قانونی با بی اعتنائی به قوانین برخورد نموده و یا به صورت آگاهانه و با نقض قوانین زمینه سوء استفاده را فراهم می سازند.

اساس اعمال غیر قانونی بر می گردد به اعمال قدرت فراقانونی که نمی توان آن را نادیده گرفت. بعد از تصرف کابل توسط مجاهدین در سال ۱۹۹۲ هزاران نفر که در رژیم های گذشته به طور قانونی خانه و آپارتمان برای شان توزیع شده بود، مجبور به ترک منازل خود شدند. این وضعیت در سرتاسر کشور تکرار گردیده. بسیاری از این خانه ها توسط افراد دیگر به طور غیر قانونی تصاحب گردید. زمانی که طالبان زمام امور را به دست گرفتند، نقل و انتقالات زیادی (بی جا کردن مردم) زیادی صورت گرفت. تعداد زیادی قوانین و مقررات در دوره طالبان در مورد مالکیت وضع گردید و بعضی تلاش هایی به عمل آمد که ملکیت افراد به مالکین حقیقی و اصلی آن واگذار گردد اما با وجود این، در این دوره نیز جعل اسناد مالکیت دیده می شود.

هم اکنون منازعات بسیاری در رابطه با انواع مالکیت ها و تصرف ها در دادگاه های افغانستان دیده می شود. برخی تعداد این منازعات و یا منازعات بالقوه را در حدود ۱ میلیون فقره عنوان می کنند. آن چه بیشتر قابل ملاحظه است این است که مبداء و منشاء تعداد معینی از منازعات در اعمال غیر قانونی بعد از کنفرانس بن، فساد اداری آشکار و تا حدودی قصور کارمندان دولتی است. این سلسله فساد و تخصیص

آپارتمان‌ها بر مبنای خویشاوندی از سال ۲۰۰۱ به این طرف، اسناد جعلی‌ای را در اختیار مشتریان قرار داده و یا حداقل چشم مسئولان را در ارتباط با این موضوع از طریق رشوه نابینا ساخته تا از ساختن آپارتمان‌های مرتفع در زمین‌های دولتی اغماض نمایند و این یک مورد بسیار گسترده در بخش مالکیت شهری است که پلیس، کارمندان وزارتخانه‌های مختلف، کارمندان شهرداری و قضات عمیقاً در آن دخیل اند.^{۴۲}

لازم است که در میان انواع مختلف تصاحب غیر مصون ملکیت تفاوت‌هایی قائل شد، به دلیل این که راه حل‌های مختلف قانونی برای انواع تصرف غیر مصون وجود دارد. بصورت عموم تصرف غیر قانونی و مالکیت غیر مصون زمین ناشی از تصرف زمین‌های دولتی است که عمدتاً به شکل زیر اتفاق افتاده است:

- تصرف مستقیم زمین که توسط تصرف کننده فعلی زمین به عمل آمده است.
- تملک زمین از طریق خرید و فروش آن در بازار از تصرف کنندگان یا متعرضین اولیه.
- غصب زمین‌های دولتی از طرف فرماندهان نظامی و سپس توزیع آن در بین وابستگان و افراد مسلح خود.
- تصاحب زمین از طریق خرید و فروش آن در بازار از جانب فرماندهان، تفنگداران و حامیان آن‌ها.
- تصاحب زمین از طریق توزیع غیر قانونی مسئولین دولتی.

به علت عدم وجود نظام حقوقی و برنامه ریزی دقیق در مورد توزیع زمین، در چند دهه اخیر تصرفات غیر قانونی زمین در کشور معمول گردیده است. بسیاری از صاحبان فعلی زمین پول قیمت زمین را به فرماندهان، جنگ سالاران یا تصاحب کنندگان اولیه پرداخته‌اند. بنابراین تخلیه و تخریب منازل مسکونی که از سوی برخی مسئولین پیشنهاد می‌شود، در حقیقت یک نوع مجازات آخرین حلقه از این

۴۲- وزارت مسکن و انکشاف شهری، ۱۳۸۵.

زنجیره است.

۵. نتیجه گیری

مسکن غیررسمی در حقیقت بازتاب فضایی-کالبدی آسیب های موجود در جامعه می باشد که علل مختلفی در شکل گیری آن نقش دارند نظیر رشد فزاینده جمعیت کشور و به دنبال آن تقاضای فزاینده مسکن، توزیع نابرابر امکانات در فضاهای زیستی کشور، نبود برنامه جامع شهرنشینی، فقدان مدیریت یکپارچه شهری، در نظر نگرفتن اقشار کم درآمد در برنامه ریزی ها و به ویژه در برنامه های تأمین مسکن. لیکن در برخورد با اسکان غیررسمی آن را نه به عنوان معلول بلکه یک علت دانسته اند و در منابع مختلف اسکان غیررسمی به عنوان معضلی حاد و بحرانی تلقی شده و آن را نمادی از فقر، بدبختی، تیره روزی، مرگ و میر بالای نوزادان، کوچه های کثیف و مانند آن معرفی کرده اند^{۴۳}. بر اساس مطالعاتی که در این مقاله و دیگر مطالعاتی که در این زمینه انجام شده است می توان چنین نتیجه گرفت که رشد سکونت گاه های غیر رسمی در شهر کابل معلول ناکارآمدی ساختارهای کلان سیاسی - اقتصادی، فقر اقتصادی و توزیع نابرابر امکانات بین شهر و روستا، بی ثباتی سیاسی، و دهه ها جنگ و عدم حاکمیت قانون و سوء استفاده نیروهای قدرت از زمین های دولتی بوده است.

شهر کابل در یک روند طبیعی و درون زا تبدیل به یک کلان شهر نشده است. سیل عظیم مهاجرین روستایی به این شهر مانند بسیاری از شهرها و پایتخت های کشورهای جهان سوم، تنها در جستجوی فرصت های شغلی به این شهر رهسپار نشده اند. یکی از دلایل حضور این جمعیت در شهر کابل امنیت نسبی آن نیز بوده است. جنگ های طولانی مدت بسیاری از خانواده ها را ریشه کن کرده و به بسیاری دیگر ضربه وارد ساخته است. بسیاری از خانواده ها هم به لحاظ روانی و هم به لحاظ مالی بسیار تحلیل رفته اند. شواهد روشنی وجود دارد که نشان می دهد قسمت اعظمی از جمعیت شهری افغانستان فقیر هستند و مهارت مهمی ندارند. این امر به طور عمده در نتیجه جابجایی سریع مردم از

۴۳. حاتمی نژاد و دیگران، ۱۳۸۵

نقاط روستایی به نقاط شهری و نیز به دلیل عدم توسعه اجتماعی روی داده است. این افراد توانایی دسترسی به زمین از طریق سیستم های رسمی و قانونی نداشته اند.

مشکلات شهرهای افغانستان با این واقعیت ترکیب شده است که سازمان های شهری و زیرساخت های شهری در وضعیت آشفته و خرابی قرار دارند. شکست مسئولان شهری در تامین نیازهای این گروه از مردم، رشد فضاها را تشویق می کند که به طور عموم به سکونت گاه های غیر رسمی و متصرفین غیر قانونی معروف اند.

در پایان باید ذکر کرد که اسکان غیر رسمی در کابل آخرین چاره اقشار کم درآمد جامعه شهری در تأمین مسکن است و در حقیقت ساکنین این اجتماعات، برنامه ریزان خودجوش و باهوشی هستند که در چنین شرایط سخت از جمله جنگ، عدم توسعه اقتصادی - سیاسی، و در فقدان دولت مرکزی منسجم و کارآمد این افراد مدیرانه به مکان یابی و ساخت سرپناه برای خود در شهرها می پردازند. اگرچه تخریب این سکونت گاه ها اقدام منطقی و عادلانه ای نیست اما تکیه کردن صرف بر برنامه هایی مانند توانمند سازی و به سازی این سکونت گاه ها - و یا سایر راه حل هایی که بانک جهانی ارائه می کند - توجه را از علل ایجاد سکونت گاه های غیر رسمی به معلول منحرف ساخته و بر استمرار وضع موجود کمک می کند.

منابع:

- ۱ - پیران، پرویز، توسعه برونزا و شهر، مورد ایران، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره سوم، ص ۵۸
- ۲ - پیران، پرویز، کارگاه آموزشی اسکان غیر رسمی در ایران: از دنیای زنده زندگی روزمره تا تحلیل نظری، تهران، ۱۳۸۱.
- ۳ - حاتمی نژاد، حسین و فرانک سیف الدینی و محمد میره، بررسی شاخص های مسکن غیر رسمی در ایران، نمونه موردی: محله شیخ آباد قم، پژوهش های جغرافیایی، شماره ۵۸، زمستان ۱۳۸۵.
- ۴ - حصارى، سلطان حسین، آینده شهر کابل در گرو سیاست های مسکن، کنفرانس بین المللی "کابل و چشم انداز شهری ملی"، ۲۵-۲۱ سپتامبر ۲۰۰۲.
- ۵ - داداش پور، هاشم و بهرام علیزاده، رابطه بین امنیت تصرف و کیفیت مسکن، نشریه هویت شهر، سال پنجم، شماره ۷، پاییز و زمستان ۸۹.
- ۶ - داداشی، شورانگیز، تحلیل برنامه ریزی شهری کابل با تکیه بر دیدگاه اقتصاد سیاسی، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۸۶.
- ۷ - عظیمی، ناصر، پویش شهرنشینی و مبانی نظام شهری، انتشارات نیکا، مشهد ۱۳۸۱
- ۸ - علی آبادی، علیرضا، افغانستان، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۲.
- ۹ - مرادی، کابل در گذرگاه تاریخ، دوشنبه، ۱۳۷۹.
- ۱۰ - وزارت مسکن و انکشاف شهری، گزارش تحلیلی قانون زمین های شهری در جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۵.
- ۱۱ - هاروی، دیوید؛ عدالت اجتماعی و شهر؛ ترجمه فرخ حسامیان و دیگران؛ تهران: شرکت پردازش و برنامه ریزی شهری، ۱۳۷۶.

- 12- Barnet R.Rubin, The Political Economy of War and Peace in Afghanistan, World Development Vol.28, No.10, pp 1789-1803, 2000.
- 13- Energy and Infrastructure Unit, South Asia Region, Kabul: Urban Land in crisis, May 2005.
- 14- Integrated Regional Information Network, UNOCHA, 5 Aug 2002.
- 15- Giustozzi, Antonio, Afghanistan: Getting worse before Getting Better, WRITENET independent analysis, June 2009.
- 16- Nijssen, Stefanie, Special Report on Economic Development in Afghanistan, The Afghan Economy: A Brief History, October 2010.
- 17- Sharif, Mohammad, "COMMUNITY-BASED URBAN DEVELOPMENT PROGRAMME FOR KABUL : BUILDING ON RURAL EXPERIENCE", Development of Kabul 10th Architecture & Behavior Colloquium, Switzerland, April 2004.
- 18- Stats.oecd.org/glossary/detail.asp?ID=1351
- 19- UNHCR, National Profile of Internal Displaced Persons (IDPs) in Afghanistan, 2008.

همبستگی شهری در شهر کابل؛ چالش ها و تهدیدها

جمشید حبیب^۱

جمشید حبیب

کارشناس ارشد مطالعات
مکان و رفتارهای زیست محیطی
از دانشگاه ایالتی کانزاس

این مقاله جدایی‌گزینی^۲ شهری در کابل را براساس ایدئولوژی، قومیت و طبقه اقتصادی - اجتماعی بررسی می‌کند. این جدایی‌گزینی برای ثبات کنونی و آتی و پایداری توسعه شهری در این شهر خطرناک است. تجارب گوناگونی وجود دارد که می‌توان با استفاده از آن‌ها همبستگی مناسب آینده را از طریق تنوع سبک زندگی، مذهبی و قومی تامین کرد.

مقدمه

کابل به دلیل واقع شدن در مسیرهای اصلی ارتباطی و مرکز قدرت در افغانستان در معرض توسعه قرار داشته است. تمام اشکال توسعه با ارزش‌های فرهنگی، اخلاقی و اجتماعی مردمی که در این منطقه از افغانستان زندگی می‌کنند، سازگار نبوده است. اغلب مداخله در توسعه

1. Urban cohesiveness in Kabul City: challenges and threats, Jamshid Habib

2. Segregation

فیزیکی بیشتر خودمحمور بوده تا جامعه‌گرا. دولت‌های ضعیف به لحاظ سیاسی و اقتصادی تحت تأثیر قدرت‌های خارجی بوده‌اند، و قادر به کنترل و هدایت توسعه پایدار نبوده‌اند.

این مقاله ابتدا الگوی تاریخی رشد شهری کابل را ترسیم می‌کند. سپس به همبستگی شهری و توضیح دلیل محوری بودن این همبستگی برای توسعه و امنیت شهر توجه خواهد کرد. هدف این مقاله تحلیل چالش‌های کنونی در سطح شهری و شناسایی تهدیدهایی است که شهر کابل را در معرض پتانسیل جدایی‌گزینی آتی اقصای اجتماعی براساس تعاریف اجتماعی، مذهبی و سبک زندگی قرار می‌دهند که پیامدهای مخربی دارند.

جدایی‌گزینی شهری

دو عامل اصلی، مداخله خارجی و دولت ضعیف، امروزه کابل را به سوی زندگی شهری از نظر فرهنگی و اجتماعی خصمانه و ناپایدار سوق می‌دهند. بافت شهری کابل فاقد تنوع و تا اندازه زیادی شامل خوشه‌های قومی و مذهبی تفکیک شده است. ممکن است برخی معتقد باشند که این امر ویژگی مثبت، منسجم و مشترکی را ایجاد می‌کند و می‌تواند رقابت مردم را برای فعالیت در دهکده‌های غول‌پیکر و خرده‌نواحی که از نظر قومی و مذهبی تعریف شده، تسهیل کند. ولی این تنها در شرایط "عادی" امکان‌پذیر است که قوانین و مقررات دولتی در سطح جامعه اجرا شوند. در حالی که امروز کابل در شرایط عادی قرار ندارد. جدایی‌گزینی کابل، همبستگی شهری را در معرض خطر قرار می‌دهد که ابو لغد^۳ (۱۹۸۷) توضیح داده است: «وقتی وفاداری به کشور مهم است، وقتی دفاع از هر چیز دیگری مهم تر می‌شود و وقتی کشور تحت حمله قرار دارد، فرد انتظار جدای‌گزینی را دارد.» در این موقعیت فقدان کنترل و حاکمیت ضعیف وجود دارد؛ جایی که جدایی‌گزینی باعث تقسیم بیشتر جوامع و وفاداری کمتر به

انگاره‌های زندگی مشترك - همبستگی، پیوستگی - در شهر می‌شود. بنابراین، سوءظن دوجانبه و خصومت کلی حاکم می‌شود. نتیجه این تفکیک و ایجاد تعصب و تبعیض در سطح دولتی در شکل‌گیری و توسعه خوشه‌های شهری براساس تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی است. جدایی‌گزینی به کمتر شدن اعتماد و همکاری کمتر در میان شهروندان منجر می‌شود.

در شهرهای سنتی، غنی و فقیر در کنار یکدیگر در همان خوشه‌های شهری زندگی می‌کردند. حال در کابل آن‌ها جدا می‌شوند. جدایی‌گزینی شهری در کابل به قومیت و مذهب محدود نمی‌شود، بلکه به درآمد و سبک زندگی نیز بستگی دارد. جدایی‌گزینی براساس سبک زندگی نه تنها فاصله اجتماعی بین غنی و فقیر را زیاد می‌کند بلکه گسترش سکونت‌گاه‌های غیرقانونی را تقویت می‌کند چون دولت ضعیف نمی‌تواند خدمات اساسی شهری را تامین کند و مردم استطاعت استفاده از خدمات غیردولتی را ندارند. این فاصله اجتماعی و سختی ناشی از نگره‌داری بد محیط فیزیکی یا غفلت از آن موجب پرورش احساسات خطرناک می‌شود. غنی و فقیر در هیچ‌امری خود را مشترك نمی‌بینند و هویت شهری مشترکی (یا هویت مشترك دیگری) نیز وجود ندارد. جدایی‌گزینی براساس اقتصاد از یک سو منجر به این می‌شود که غنی فقیر را به عنوان بار اجتماعی تلقی می‌کند و از سوی دیگر گاهی فقیر را به انجام فعالیت‌های بزهکارانه - انتقام‌جویانه برای زنده ماندن و می‌دارد. امروزه در کابل، جدایی‌گزینی براساس سبک زندگی و عدم همکاری، محیطی غیردوستانه و خطرناک را ایجاد کرده است.

خوشه‌ای شدن در کابل که بر مبنای جدایی سبک زندگی، مذهبی، ولایتی و قومی توسعه یافته، مانع از توسعه محیط‌های پاسخگو از سوی مردم می‌شود که به گروه‌های مختلف امکان درک ارزش‌های همدیگر و حقوق بشر را بدهد. این مانع بر محیط ساخته شده شهر کابل تأثیر گذارده و ساکنان آن را علاوه بر سایر چالش‌هایی که با آن رو به رو هستند از جمله کمبود

سرپناه، شغل و امنیت، در معرض ترس و فشار روانی قرار می دهد. خطر این است که کابل جدا شده ممکن است دوباره در خلأ قدرت یا در درگیری های میان قومی قرار گیرد و شهر حتی پیامدهای مهلك تری را نسبت به زمان جنگ داخلی در فاصله سال های ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲ تجربه کند.

الگوی رشد شهری

نادرشاه ایران - معروف به قلی خان و بنیانگذار سلسله افشار، شهر کابل را در سال ۱۷۳۶ تسخیر کرد، و سپس محله ای را با دیوار مجزا در محله چنداول کابل ایجاد کرد. اکثریت مردم این محله شیعه بودند، چون گروه قومی قزلباش از پیروان نادرشاه از ایران آمده بودند.

همین طور پس از این که تیمورشاه درانی در سال ۱۷۷۴ کابل را به عنوان پایتخت خود انتخاب کرد، برخی از خوشه های مسکونی در کابل با اسامی قبیله ای شناخته می شدند. هر خوشه یا محله ای عوامل منسجم مذهبی و اجتماعی خود را داشت، در حالی که همگی برای تولید و تجارت برای امرار معاش وابسته به زمین های کشاورزی نزدیک کابل و بازار بودند.

در اواخر قرن نوزده برای اولین بار جدایی بین توسعه سنتی و جدید به وجود آمد. سبک درون نگر سنتی ساختمان های شهری بی ارزش تلقی شد. همان طور که دوپری^۴ می نویسد: «وقتی امیر عبدالرحمان (۱۹۰۱ - ۱۸۸۰) از تبعید در آسیای مرکزی برای ادعای سلطنت به کابل آمد، شهر کهنه را غیرقابل تحمل یافت و به معنای واقعی پشت به آن کرد. او از رودخانه گذشت و شهر نو را به دور ارگ با ابهتی ایجاد کرد. قصرهای گنبدی، طاقدار و با شکوه او، که به دقت از معماری سنتی آسیای مرکزی برگرفته شده بود، به جای این که رو به حیاط های اندرونی باشد، رو به بیرون و باغ های بزرگ با استخرها و فواره ها قرار داشت.

4. Dupree

به این ترتیب، امیر با این کار نه تنها فضای خوشایندتری برای زندگی خود فراهم آورد بلکه از طریق این ساختمان‌ها در جستجوی احترام برای افغانستان در دنیای خارج بود. ساختن کاخ‌های مجلل در میان باغ‌های بزرگ را جانشین و خویشاوندان عبدالرحمان ادامه دادند. برای مثال، پسر دوم امیر، سردار نصرالله خان با ساختن زین‌العمارت در سال ۱۸۹۶ روند جدیدی را آغاز کرد. این ساختمان تا سال ۱۹۷۸ اداره نخست وزیری بود. او این عمارت را که به سبک کاخ‌های ایتالیایی دوران رنسانس بود از روی مدل اقامتگاه خود در لندن در زمان ملاقات با ملکه ویکتوریا در سال ۱۸۹۵ ساخت.

الگوی جدید رشد شهری باعث به وجود آمدن دو روند اصلی در شهر شد، جدایی‌گزینی سبک زندگی و بدتر شدن وضع معیشت، که شهر کابل را به لحاظ اقتصادی - اجتماعی تغییر داد. خانواده‌های مرفه که هنوز در بافت سنتی کابل زندگی می‌کردند، شیوه جدید زندگی را در پیش گرفتند. چون ساخت این نوع ساختمان‌ها در بافت سنتی شهر قدیمی عملی نبود، افراد ثروتمند که مایل به زندگی در ویلاها بودند به شهر نو در سمت دیگر رودخانه نقل مکان کردند که می‌توانستند ویلا-باغ‌های خود را بسازند. افراد فقیر مجبور بودند در شهر قدیمی بمانند که اکنون جدا شده و از کمک‌های اقتصادی و اجتماعی خانواده‌های ثروتمند به همان محله، محروم شدند. ساخت، نگه‌داری و تعمیر ساختمان‌های سنتی توسط سازندگان محلی «معمارها» انجام می‌شده که مهارت ساخت و ساز خود را در طول زمان به دست آورده بودند. همان‌طور که نجیمی می‌گوید: «بر اساس تأثیرات گوناگون و تحولات تکنولوژیکی در ساخت و ساز، هر نسلی از این معماران ساختمان‌های سنتی اثری بر شهر برجای گذاشتند.» این مسأله به ما می‌گوید که روش سنتی ساخت منبع درآمدی برای افراد فقیر که در محله‌های شهر کهنه زندگی می‌کردند، بود. وقتی افراد ثروتمند ساختمان‌سازی پیچیده را برگزیدند و مهندسان و آرشیتکت‌های خارجی را استخدام کردند، معماران محلی به دلیل عدم آشنایی با شیوه‌ها و تکنولوژی جدید ساخت،

تنها به عنوان کارگر توانستند در این زمینه کار به دست آورند. این امر وضعیت معیشت و هویت حرف‌های آن‌ها را تنزل داد. و از سوی دیگر، قطعات بیشتری از زمین‌های کشاورزی حاصل خیر نزدیک شهر برای ساخت خانه‌ها و قصرها اشغال شد. و ظرفیت تولید محصولات غذایی دره کابل را کاهش داد.

رودخانه کابل شهر را به دو بخش، شهر کهنه کابل و شهر نو تقسیم کرد. کابل نو خیابان‌های بهتری داشت در حالی‌که محلات قدیمی تنها دارای مسیرهای پیاده‌رو بود. مردم براساس محله‌شان در شهر شناخته می‌شدند. جدایی‌گزینی فیزیکی - اجتماعی تقسیمی را در میان جمعیت شهری ایجاد کرد که منجر به تفرقه و فقدان همکاری می‌شد. دولت به مدرن‌سازی از طریق تغییر شکل و جایگزینی سکونت‌گاه‌های قدیمی و جابجا کردن مردم به نواحی جدیدتر معتقد بود. با وجود جدایی‌گزینی براساس سبک زندگی، این تغییرات منجر به خشونت نشد. دلیل این امر این بود که کشور از نظر سیاسی و اقتصادی به شیوه معقول اداره می‌شد و تغییرات نسبتاً تدریجی بودند و تنوع جدیدی را ایجاد می‌کردند.

در طول حاکمیت امان‌الله (۱۹۲۹-۱۹۱۹)، «بار دیگر تصمیم گرفته شد یک شهر جدید به عنوان نمادی از شوق مدرنیزاسیون سلطنتی ساخته شود. این بار محل انتخابی در دارالامان بود، که سنگ بنای سکرتریت/دبیرخانه پارلمان عالی به سبک زیبای قصرهای اروپایی قرن هیجدهم در اکتبر ۱۹۲۳ گذاشته شد. این بنا را یک معمار فرانسوی طراحی کرد. یک قصر سلطنتی بر روی کوهی در نزدیکی برپا شد. علاوه بر آن، نخبگان اجتماعی درباری نیز برای ساختن ویلاهای مجلل به سبک غربی در نزدیکی زیر فشار قرار گرفتند. دارالامان به دلیل دوری از کابل، بخش بزرگی از بودجه دولت را جذب کرد. «در ضمن شهر کهنه فرسوده، فراموش و نادیده گرفته شد. تقسیم کابل به شهر نو و کهنه نه تنها فیزیکی بلکه نگرشی بود، زیرا ساکنان غرب‌گرای شهرهای جدید نیز تماس خود را با ایده‌آل‌های جامعه و دایره خارج از خود از دست دادند و اغلب با تحقیر در مورد آن

صحبت می‌کردند. هزینه جنبش ساختمان‌سازی شاه و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی گسترده او نزد شهروندان عادی مورد استقبال قرار نگرفت. رژیم ظاهرشاه با ساخت ناحیه اروپایی گرای جدید برای طبقه بالای مردم افغان در وزیر اکبرخان این جدایی را مستحکم‌تر کرد.

جدایی‌گزینی شهری که در دهه ۱۸۸۰ شروع شده بود، به تدریج منجر به ایجاد سکونت‌گاه‌های غیررسمی خودرو (برنامه ریزی نشده) در حومه‌های شهر شد. این سکونت‌گاه‌ها را شهرداری به رسمیت نشناخت چون تصمیم‌گیرنده‌های شهرداری توسعه را فقط از طریق مصادره زمین و تخصیص زمین‌ها از طریق توزیع دولتی به مردم و در درجه اول کارمندان دولتی می‌پذیرفتند. مهاجران غیردولتی زمین‌های پای تپه‌ها را برای ساخت مسکن اشغال کرده‌اند. این سکونت‌گاه‌ها حتا از تسهیلات اولیه شهری مثل راه ارتباطی آسفالته، آب آشامیدنی سالم، برق و بهداشت برخوردار نبودند. این تفاوت بین افراد ثروتمند و فقیر شهری در طول زمان احساسات ضد دولتی را گسترش داده و به طریقی به تغییرات سیاسی در سال ۱۹۷۳ و سپس کودتای کمونیستی در سال ۱۹۷۸ کمک کرد.

دولت تحت نفوذ شوروی موافق از میان برداشتن جدایی بر مبنای سبک زندگی بود. در ابتدا، به دنبال فرمانی که اعلام می‌کرد هیچ کس نمی‌تواند مالک چیزی بیش از نیازش باشد، به فقرا توجه خاصی می‌شد. تا اندازه‌ای، حتی سکونت‌گاه‌های غیررسمی مورد توجه واقع شدند و برای ساکنان برخی از آن‌ها آب شرب سالم تأمین شد. به فقرا و مردم ثروتمند بلوک‌های مسکونی چند طبقه به سبک بلوک‌های آپارتمانی شوروی عرضه شد. اما این نوع مسکن ارزش‌های فرهنگی مردمی را که در آن زمان در بافت سنتی شهر کابل زندگی می‌کردند، منعکس نمی‌کرد. لذا، بسیاری از مردم ترجیح دادند از سکونت‌گاه‌های به اصطلاح خودرو و براساس سیستم ارزش‌های سنتی فرهنگی^۵ ساخته

5. Traditional cultural value systems

بودند، خارج نشوند.

برخلاف عدم توجه به اماکن مذهبی عمومی، به مؤسسات تفریحی حتی اگر با ارزش های فرهنگی افغان ها سازگار نبودند، توجه بیشتری صورت گرفت. برای مثال، ساخت استخر شنا در باغ عمومی بابر با سیستم های ارزشی مردم سازگار نبود. لذا اکثر خانواده ها دیگر به این باغ تفریحی - تاریخی نمی رفتند. تحولاتی بدین شکل برای شهرنشینان در آن زمان قابل تحمل نبود. و این امر پدیده مخرب تری را بنیاد نهاد و آن انزوای ایدئولوژیک بود. همان طوری که عیسی و کوهستانی اشاره می کنند، «با هجوم ارتش شوروی، توسعه شهری جنبه های ایدئولوژیک بیشتری به خود می گیرد.» به دو دلیل اصلی دولت در ایجاد تغییرات موثر و پایدار در محیط شهری کابل با شکست مواجه شد. اول این که روند تغییراتی را که آن ها در پیش گرفته بودند بسیار پرشتاب و رادیکال بود و مردم نتوانستند این تغییرات را درک کنند و دوم این که پروسه های رسمی شهری با فقدان همکاری افراد ثروتمندی که در آن زمان زمین های زیادی داشتند و دارای نفوذ بودند، تضعیف شد. انزوای ایدئولوژیک کشور را به جنگ داخلی کشاند.

چالش ها و تهدیدها

در طول جنگ ارزش های فرهنگی مثل مذهب، قومیت و زبان - که سابقا نشان دهنده هویت افراد بود - متأسفانه به صورت منفی مورد استفاده قرار گرفت. این ارزش ها ابزارهایی برای تقسیم و رویارویی سیاسی - مذهبی و منطقه ای شدند. بعد از جنگ داخلی حکومت طالبان روی کار آمد و توسعه فیزیکی شهری متوقف شد. دولت جدید بعد از ۲۰۰۲ جدایی گزینی شهری بی سابقه ای را به جمعیت شهری نشان داده است. اگر تلاش هایی برای ایجاد همبستگی شهری مجدد کابل صورت نگیرد تهدیدها و چالش های ناشی از این امر می تواند ناهنجاری های شهری را در آینده تقویت کند.

امروزه گسترش خوشه های قومی همگن در کابل شایع شده است. پیامدهای این، که گروه های دست اندرکار در جنگ داخلی دامن می‌زنند، اکنون چالش و مانعی در برابر توسعه معقول بخش شهری و اجرایی است. امروزه بافت شهری کابل به لحاظ ایدئولوژیکی، اقتصادی- اجتماعی و قومیتی منزوی شده است. این وضعیت با مداخله سیاسی جانبدارانه، که گاهی منجر به خشونت و ناامنی می‌شود، بدتر می‌شود. برای مثال، (ناحیه) کمپنی در غرب کابل به طور غالب محل زندگی پشتون‌ها است، کُنل در شمال کابل غالباً تاجیک‌نشین است، و افشار و چارقلاچ، بیشتر هزاره‌نشین هستند. هر گروه قومی ترجیح می‌دهد در محدوده‌ای زندگی کند که دسترسی آسانی به زادگاه اصلی خود داشته باشد تا در شرایط ناامنی شهری و یا خلا قدرت در کابل بتواند عقب‌نشینی کند. توسعه این نواحی گرایش و تمایل طبیعی مردم به نزدیک بودن آن‌ها به مبدأ خود را نشان می‌دهد که در آن جا دارایی‌های اجتماعی قوی تری از شهر دارند. اکثر خوشه های قومی همگن به طور طبیعی و غیررسمی توسعه یافته اند.

همگنی قومی در کابل می‌تواند مربوط باشد به ترجیح گروه معینی از مردم که تلاش کرده‌اند زندگی شهری را با کیفیت روستایی آغاز کنند. برای مثال، در خوشه های مسکونی واقع در شیب کوه آسمایی، که در سال ۲۰۰۶ ایجاد شده است، مردمانی از دره پنجشیر زندگی می‌کنند که تجربه زندگی در اراضی مشابه را داشته اند. بر عکس مردم جنوب افغانستان زندگی در خانه هایی در شیب کوهپایه ها را ترجیح نمی‌دهند. آن‌ها چادرها یا سرپناه های موقتی یا خرید زمین در ساحات دورافتاده کشاورزی را ترجیح می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت که زمین های شهری که به صورت خودرو توسعه یافته‌اند ارتباط دارد با ترجیح ساکنان برای زندگی در نواحی که آن‌ها قبل از شهرنشین شدن تجربه زندگی در آن را داشته‌اند.

اگر چه سکونت گاه‌های غیررسمی نتیجه رشد غیر رسمی مسکن بر روی زمین‌های خالی و کشاورزی سابق است برخی

از این نواحی مسکونی در نتیجه پروژه‌های سیاسی و پروژه‌هایی با انگیزه اقتصادی و تا اندازه‌ای پروسه‌های رسمی شناخته شده به وجود آمده‌اند. برای مثال، شهرک فامیل‌های ریشخور واقع در شمال شرق دارالامان - که اغلب مردم بدخشان در آن جا خانه دارند - نتیجه روند سیاسی است که قوماندانی از آن ولایت خاص در پیش گرفته و به مردم هم ولایتی خود سهمی از زمین شهری را تامین کرده است. این پروسه‌ها باعث توسعه نیمه رسمی این شهرک شده، چون سیاست دولتی در ایجاد آن نقشی ایفا کرده است. شاید برخی بگویند که اکثر خوشه‌های شهری که از نظر منطقه‌ای تفکیک شده‌اند نمی‌توانند به عنوان خوشه‌های قومی جدایی‌گزین تلقی شوند، چون اکثر منطقه‌ها در افغانستان تك قومی نیستند. این بحث در هر جای دیگری می‌تواند درست باشد، اما در مورد کابل درست نیست چون در این جا وحدت قومی از وحدت منطقه‌ای پیشی می‌گیرد. این امر را در نواحی شهری کابل مثل خیرخانه، افشار و کمپنی، که اشاره شد، می‌توان نشان داد. این نواحی به طور عمده از نظر قومی تفکیک شده‌اند؛ ولی همچنین سکونت گاه‌های رسمی نیز از قبل وجود دارد که مردم مناطق مختلف افغانستان را سکنی می‌دهند. هیچ برنامه‌ای وجود ندارد که برای افراد با درآمد متوسط و کم امکان داشتن یک خانه یا آپارتمان کوچک را بدهد. این امر برخلاف زمینه فقر کلی - فقدان همه چیز - برای اکثریت جمعیت است. مورد «شهر طلایی» می‌تواند مثال خوبی از این نوع توسعه باشد. این شهرک در حال حاضر متشکل از ۲۲ بلوک مسکونی است، هر بلوک ۱۱ طبقه است و ۴۴ آپارتمان دارد که قیمت هر مترمربع آن ۱۰۰۰ دلار است. این تحولات در يك نگاه عجیب به نظر می‌رسد و احساس بدی را در میان مردم فقیری ایجاد می‌کند که در سکونت گاه‌های غیررسمی در تپه‌های مشرف به این شهرک زندگی می‌کنند که غالباً توسط پشتون‌ها خریداری شده است.

مثال دیگر با توپولوژی مسکن متفاوت از شهرک طلایی، شهرک امید سبز است که در آن زمین به قطعات کوچکی تقسیم شده است. قیمت هر قطعه ۴۲/۰۰۰ دلار است. در این ناحیه

که به واسطه پروسه سیاسی توسعه یافته است اغلب خانوارهای مرفه هزاره مسکن دارند. همان طوری که سوو^۶ می گوید: «اکثر خریداران از افراد قشر بالای طبقه متوسط جامعه هزاره هستند که ظاهراً از کابل یا ولایت های همسایه آمده اند. عوامل جذب به وضوح عبارتند از موقعیت دارای مزیت، اعتماد به این که سازنده خدمات وعده داده شده را ارائه خواهد داد، حس حمایت ناشی از همبستگی اجتماعی گروه های خویشاوندی و امنیت تصرف و مالکیت تضمین شده به واسطه وابستگی سیاسی که همگی می توانند مقدمه ایجاد جامعه قوم مدار باشند.» به همین ترتیب، نواحی توسعه یافته رسمی دیگری در بافت شهری شهر کابل دیده می شود که به طور عمده خانواده های تاجیک در آن ها خانه دارند.

در حالی که سکونت گاه های غیررسمی به سرعت در حال رشد هستند دولت قادر به ارائه خدمات اساسی نیست و فاصله بین فقیر و غنی همچنان در حال افزایش است. اشخاص بانفوذ با هویت قبیله ای که به منظور تجارت از طریق پروسه های رسمی دولتی زمینی را در تملک دارند و یا خریداری می کنند گاهی به خانواده های خویشاوند کمک می کنند. همان طور که بانک جهانی اشاره می کند: ۸۰٪ جمعیت کابل در سکونت گاه های غیررسمی زندگی می کنند. اگر توسعه رسمی شهر حمایت این عده را از دست بدهد، موفقیت و رسیدن به نتایج مورد انتظار برای شهرداری بسیار سخت و دشوار خواهد بود.

بر اساس گزارش دیگر بانک جهانی: «در گذشته دولت ۴۵۰/۰۰۰ قطعه زمین را توزیع کرده و انتظار داشت افرادی که این قطعات را دریافت کرده اند، خودشان بر روی آن ساخت و ساز انجام دهند. متأسفانه فقط بر روی ۱۵ درصد این قطعه ها خانه ساخته شد؛ بقیه قطعات یا به فروش رفتند یا هنوز خالی هستند.» لذا با نگاه به عکس های هوایی کابل، فرد می تواند صدها قطعه خالی را مشاهده کند که در تملک افرادی است که

6. Soave

شهر و جنگ

الزاماً بدون سرپناه نیستند. علاوه بر تخریب محیط شهری، این امر نشانگر اداره شهری ضعیف و کنترل ضعیف شهرداری در زمینه تامین مسکن در شهر کابل است.

شکل ۱: تعداد زیاد قطعات زمین خالی، شهرکی در جنوب کابل، جولای ۲۰۰۷، آنا سوو



نتیجه گیری

تمام اشکال جدایی‌گزینی شهری در وضعیت سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کنونی کابل دارای نتایج منفی است. خود بزرگ بینی کابل و تصمیم‌گیری‌های تبعیض‌آمیز و جانبدارانه دولتی مانع توسعه شهری مشارکتی و یک پارچه در کابل شده است. در حال حاضر رشد شهری کابل کاملاً آشفته است. اداره ضعیف و فقدان کنترل شهرداری کابل بر فرایند توسعه اجازه می‌دهد تا بخش خصوصی به طور مستقل عمل کرده و عمدتاً یا سهواً محیط شهری را به سوی اشکال جدایی‌مغرضانه سیاسی هدایت کند.

در این شرایط، به طور یقین جدایی‌گزینی شهری منجر به خشونت می‌شود، به ویژه وقتی شهر از امنیت کافی در زمینه کثرت‌گرایی سیاسی برخوردار نیست. برعکس، تنوع منجر به محیط شهری کارآمدی می‌شود که مردم می‌توانند هم‌دیگر را درک کنند و با ارزش‌های یکدیگر زندگی نمایند. این امر همچنان به شهرنشینان کابل کمک می‌کند تا توجه یکسانی را از مقامات دولتی و سیاستمداران دریافت کنند که بیشترین توجه را به گروه‌های خاصی از مردم بر اساس زبان، منطقه، قومیت و مذهب یا طبقه اجتماعی - اقتصادی دارند.

چگونگی رسیدن به تنوع سؤالی است که سازمان‌های دولتی مسئول توسعه شهری کابل مثل شهرداری کابل، وزارت انکشاف شهری و حتی وزارت احیا و انکشاف روستایی باید مطالعه و بررسی کنند. از آنجایی که تمویل‌کنندگان، نقش اصلی را در توسعه شهری ایفا می‌نمایند، باید مراقب باشند که مبادا بودجه‌های آن‌ها بر اساس تبعیض و جانبداری تخصیص داده شود. اگر تنوع مذهبی، منطقه‌ای، قومی و اقتصادی - اجتماعی در خوشه‌های شهری کابل به دست آید، دولت حمایت و همکاری شهرنشینان را به دست خواهد آورد. این امر می‌تواند زمینه خشونت و ناامنی در آینده را کاهش دهد.

References:

1. Abu-Lughod, J.L., 1987, The Islamic city-Historic Myth, Islamic Essence, and Contemporary Relevance. *International Journal of Middle East Studies*, 166, 155–176.
2. Dupree, N.H., 2007, The changing face of Kabul. *Parametro Journal*, 81, 78–92.
3. Najimi, A.W., 2007, Building Kabul: mimars, architects and engineers. *Parametro Journal*, 82, 78–92.
4. Issa, C. and Kohistani, S.M., 2007, Kabul's urban identity: an overview on the socio-political aspects of development. *Afghan Identities in Afghanistan*, 51, 51–64.
5. Hanrahan, J., 2009, There hasn't been two seconds of intelligent discussion about living standards in Afghanistan.
Available online at: [www.niemanwatchdog.org/index.cfm?fuseaction=ask_this.view] accessed 1 April 2011.
6. Soave, A., 2007, A city in the making. *Parametro Journal*, 89, 78–92.
7. Bertaud, A., 2005, Kabul Urban Development Current City Structure, Spatial Issues, Recommendations on Urban Planning. World Bank, Kabul (3).
8. Nenavo, T., 2010, Expanding Housing Finance to the Underserved in South Asia (Washington, DC: The International Bank for Reconstruction and Development/The World Bank, 57).

شهر به عنوان یک صحنه

الگوهای خشونت در کابل و کراچی

دانیل اسر^۱

دکتر دانیل اسر

آثار دانیل اسر به بررسی کمک های خارجی و حکومت داری محلی در جنوب جهان، به ویژه در شهرهای جنگ زده و پیدایش و تمویل سیاست هداشت جهانی می پردازد. او هم چنین درباره توجه به رویه های واقع گرایانه در توسعه بین المللی مطالعه می کند. وی در افغانستان، پاکستان، سیرالئون و مکزیک پروژه هایی انجام داده و مقاله هایی در توسعه جهان، نشریه مطالعات مدرن افریقایی، اخلاق و امور بین المللی، مطالعات شهری (در دست انتشار)، محیط زیست و شهرنشینی، برنامه ریزی انتقادی، نشریه اخلاق اقتصادی، و دانشنامه ایرانیکا نوشته است. دکتر اسر در سال ۲۰۰۳-۲۰۰۴ پژوهشگر SPURS در ام آی تی و در سال ۲۰۰۱-۲۰۰۲ پژوهشگر کارلو اشمید در دفتر بین المللی کار بود و در ۲۰۰۸-۲۰۰۶ دو سال در بانکوک برای کمیسیون اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل در آسیا و اقیانوسیه و در مقر مرکزی برنامه توسعه سازمان ملل در نیویورک کار کرده است.

خلاصه: خشونت در شهرهای امروزی امکان حکومت داری موثر شهری را محدود می سازد. این خشونت همچنین امکان اقدامات جمعی در جهت توسعه سیاسی و اقتصادی را تخریب می نماید و بدین ترتیب امکان رقابتی بودن این شهرها را در سطح منطقه ای به خطر می اندازد. برای توضیح این مسئله، عوامل سببی بی شماری عنوان شده است، از جمله شهرنشینی، ناهمگونی قومی، از هم گسیختگی اجتماعی و فقر گسترده. مورد کابل در افغانستان و مورد کراچی در پاکستان نه تنها این دینامیسم را به نمایش می گذارد، بلکه نشان می دهد که مشخصات سیاسی تاریخی، نهادهای ضعیف کنترل قانونی و سیال بودن فاصله بین جنگ و صلح در آسیای جنوب مرکزی برای توضیح این روندها ضروریست. بنابراین استراتژی های ناظر بر بهبود شرایط لازم برای حکومت داری مؤثر شهری باید تقویت پاسخگویی محلی، حمایت از دگرگونی در نهادهای امنیت عمومی و پیشبرد امکانات مشارکت سیاسی بدون خشونت را مورد توجه قرار دهند. با وجود این، روندهای

1. The city as arena, hub and prey – patterns of violence in Kabul and Karachi; Daniel Esser

شهری کمبود اقتصادی، مبارزه ایدئولوژیک و مبارزه برای کسب نفوذ سیاسی را، که در این دو شهر جریان دارد، باید درک کرد، زیرا این مسائل چشم انداز مداخله و پیشرفت را محدود می سازند.

۱ - معرفی: شهرها در مناطق درگیری محلی

خشونت در حوزه شهری، شهروندان، برنامه ریزان و سیاستمداران را با محاصره ای جدی روبه رو می سازد. کمبود و فقر به ویژه در کشورهایی که شهرنشینی در زیر فشار شدید اقتصادی به سرعت رو به گسترش است، منجر به وابستگی بیشتر به اقتصاد نقدی می شود. این وضعیت، در ترکیب با از هم گسیختگی شبکه های اجتماعی در اثر روندهای مهاجرت کارگران، به افزایش میزان بزهکاری می انجامد.^۲ در عین حال، نبود کنترل مراجع عمومی و قربانی شدن شهرنشینان در حوزه عمومی و خصوصی در نتیجه این امر، برخلاف دیدگاه لو کوربوزیه^۳ است که نظم دادن به آشفتگی شهری و رام کردن شهر به نفع منافع عمومی را در نظر دارد. فاصله رو به فزونی اجتماعی، به مثابه علت و نتیجه، فضای فیزیکی رو به کاهش را پر می کند. توصیف های جدیدی مثل «شهر ناموفق» و «شهر آشفته» مطرح و توصیف های دیگری مثل «جنگل های شهری» سرهم بندی می شوند.^۴

حکومت داری مؤثر شهری در مناطق درگیری محلی که به تازگی از جنگ تمام عیار بیرون آمده اند یا با موارد منظم خشونت در مقیاس بزرگ گرفتارند، از این هم مشکل تر است. این چالش روشن است: بر اساس یک تحقیق تازه بانک جهانی، تعداد این گونه مناطق رو به افزایش است.^۵ با وجود این که حجم نوشته های مربوط به دلایل

2. 1. Davis, Mike (2004), "Planet of slums – urban involution and the informal proletariat", *New Left Review* Vol 26, March/April, pages 5–36; also Gizewski, Peter and Thomas Homer-Dixon (1995), "Urban growth and violence: will the future resemble the past?", Occasional Paper for the project on Environment, Population and Security, American Association for the Advancement of Science, Washington, DC, page 15.

3. Le Corbusier

4. Moreau, Ron and Zahid Hussain (2002), "Failed cities: terror's urban jungle", *Newsweek International*, October 14, page 39; also *TIME Magazine* (2003), "Battling the chaos", July 14, pages 34–42.

5. Collier, Paul et al. (2003), *Breaking the Conflict Trap – Civil War and Development Policy*, World Bank, Washington DC.

خشونت و شهری شدن جنگ رو به افزایش است، اطلاع ما درباره ارتباط احتمالی بین این دو بسیار کم است. بنابراین، تحلیل موارد فردی و بررسی ارتباط بین مسائل شهری و فراشهری آموزنده خواهد بود. جهانی شدن که به طور عمده از طریق شهرها عمل می کند، انگیزه‌هایی برای درهم کردن منابع اقتصادی و سیاسی را در محدوده این شهرها فراهم می کند. اما شهرها به عنوان مراکز قدرت سیاسی اقتصادی همچنین باعث می شوند نیروهای شورشی کوشش های خود را بر صحنه های شهری متمرکز کنند و بر تعداد زیادی از غیرنظامیان تأثیر بگذارند. به علاوه، هر دو عامل پس زدن و پیش کشیدن در کار است: نه تنها شهر هدفی تأثیرگذار است، نفع مدافعان در این است که درگیری را به مناطق پرجمعیت تر بکشانند تا با مزیت‌های نظامی مخالفان مقابله کنند. این اتفاقی بود که به روشنی در طی حمله نیروهای ائتلاف به عراق در اوایل سال ۲۰۰۳ رخ داد و هنوز ویژگی اصلی شورش گری محلی در بغداد (شهر صدر)، نجف و فلوجه به شمار می رود.

با وجود این در درازمدت، حتی کشورهای در حال جنگ به شهری شدن ادامه می دهند. شهرها با ارائه شبکه های اجتماعی و فرصت های اقتصادی از یک عملکرد حفاظتی برخوردار هستند و رواج خشونت به افزایش هزینه حمل و نقل و معامله برای مهاجرت به بیرون از شهر می انجامد. علاوه بر این فشارهای ناشی از درگیری بر تراکم، فشارهای ناشی از رشد داخلی و مهاجرت روستاییان به شهر به دلایل اقتصادی بالاخره تعادل جمعیتی را به سوی شهر هدایت می کند. با وجود این، در نظریه های مربوط به خشونت، به طور کلی محدوده شهری را به عنوان یک مقوله مشخص مکانی تعریف نمی کنند،^۶ با وجود این که در حدود نیمی از جمعیت جهان اکنون در مناطق شهرنشین زندگی می کنند و بسیاری از این مناطق بی ثبات هستند.^۷

مواردی مثل شهرهای به سرعت رو به گسترش کابل در افغانستان و کراچی در پاکستان در همسایگی آن، زمینه های جالبی برای بررسی

6. Stanley, Bruce (2003), "City wars or cities of peace: (re)integrating the urban into conflict resolution", *Globalization and World Cities Study Group and Network (GaWC) Research Bulletin* No 123, October.

7. United Nations Department of Economic and Social Affairs – UNDESA(2004), *World Urbanization Prospects: The 2003 Revision*, UN, New York.

دلایل خشونت در محدوده شهری و تاثیر خشونت بر اداره شهر فراهم می‌کنند. کدام یک از این عوامل واقعیت‌های کنونی در این دو شهر را توضیح می‌دهند؟ آیا علت‌های دیگری وجود دارد؟ عوامل محدود کننده در زمینه مدیریت این دو شهر از چشم انداز امنیتی کدام است؟ برای مداخله مؤثرتر کدام یک از ویژگی‌ها را باید در نظر گرفت؟ در ادامه به طور گذرا به الگوهای خشونت در هر یک از این شهرها نگاهی می‌اندازیم، سپس این دو مورد را با هم مقایسه می‌کنیم و سرانجام پیشنهادهایی برای سیاستگذاری ارائه می‌نماییم.

۲ - کابل: خشونت در یک «فضای امن»

یک پولیس در کابل کمتر از آنی حقوق می‌گیرد که بتواند به صورت عادی زندگی خود را بچرخاند. واقعا انتظار دارید که چنین شخصی انگیزه کافی برای به خطر انداختن زندگی خود داشته باشد؟

جایگاه استراتژیک افغانستان در آسیای جنوب مرکزی - در وسط مسیرهای تجاری - قرن‌هاست که چالش‌سنگین سیاسی ایجاد کرده است. این موقعیت پایتخت آن کابل را نه تنها هدفی برای جنگ قدرت قبیله‌ای بلکه هدف رقابت بین‌المللی برای برتری منطقه‌ای تبدیل کرده است. در نتیجه سیستم‌های وفاداری قبیله‌ای و حمایت‌گزینی قدرت‌های خارجی، درگیری مسلحانه و فروپاشی در افغانستان به ایجاد یک سیستم جنگ‌سالاری انجامیده است که پیوسته از تمرکز مؤثر قدرت و ایجاد ساختارهای پاسخگوی محلی جلوگیری می‌کند.

این درگیری از اقتصاد کشت خشخاش تأمین می‌شود. تولید تریاک افغانستان در حال حاضر سهم بسیار بزرگی از اقتصاد ملی (براساس برآوردهای محلی تا ۸۰٪) در بازار جهانی تریاک (در حدود ۷۵٪) را در اختیار دارد.^۸ به علاوه، کارگران روزمزد و رباخواران (که به خشخاش کاران وام می‌دهند) به یک اندازه به این مواد وابسته هستند.^۹ اقتصاد

8. The second figure is from Rubin, Barnett R et al. (2004), *Building a New Afghanistan: The Value of Success, the Cost of Failure*, Center on International Cooperation (CIC) in cooperation with CARE, New York, page 13.

9. Rubin, Barnett R (2000), "The political economy of war and peace in Afghanistan", *World Development* Vol 28, No 10, pages 1789-1803.

مواد مخدر به همراه تجارت شکوفای سلاح سبک و اسلحه های سنگین و تبادل کنترل نشدنی کالا و انسان ها هم مولد و هم مخرب با کشورهای همسایه گسترش یافته است.

شواهدی وجود دارد که پس از پایان یافتن زدو خورد های بزرگ، افغانستان شاهد تراکم بسیار زیادی در کابل و اطراف آن بوده است. شتاب تقریبی این روند، حتا در مقایسه با شهرهای به سرعت رو به رشد مثل داکا، کراچی، جاکارتا یا بمبئی، در تاریخ دوران اخیر بی سابقه است.^{۱۰}

• افزایش طبیعی در جمعیت شهری، موج بازگشت پناهندگان و آوارگان داخلی، و مهاجرت خالص، که خشکسالی های اخیر در اکثر ولایت های هم جوار دامن زده است.

• فرصت های بهتر اشتغال و آموزش؛

• این واقعیت که این شهر در مقایسه با اکثر نقاط دیگر در افغانستان، به خاطر حضور نیروهای بین المللی حافظ صلح، به نسبت «محل امنی» است.

بنابراین، کابل که در اوایل سال ۲۰۰۱ دو میلیون جمعیت داشت، اکنون طبق برآوردها بیش از سه و نیم میلیون جمعیت دارد.^{۱۱}

در طی پنج سال حاکمیت طالبان، کابل به محلی تبدیل شد که رژیم سرکوب گر با نابود کردن جو بین المللی شهری و ایجاد ممنوعیت ها آزادی حرکت را تا به حدی کاهش داد که اکثر زنان مکان امن خانه را فقط در شرایطی بسیار ضروری به خاطر تهیه آب و غذا ترک می کردند. از سوی دیگر، این رژیم امنیت نسبی نیز ایجاد کرد که از نظر رهبران آن یکی از دستاوردهای اساسی شان بود^{۱۲} پس از سقوط طالبان در اواخر سال ۲۰۰۱، و اعزام نیروهای بین المللی حافظ صلح

10. Growth rates in these cities vary between 6.17 and 3.13 per cent – see reference 5, page 8. Currently, 23.3 per cent of Afghanistan's population live in urban agglomerations but projected annual changes in "percentage urban" (1.98–2.34 per cent for Afghanistan) are clearly above regional averages (1.16–1.42 per cent) – see reference 5, pages 26 and 103.

11. See reference 5, page 124; also UN Habitat (2002), "People's rebuilding and housing development strategy [in Afghanistan]", internal report, mimeo, page 4.

12. See reference 8, pages 1794–1795; also Hersh, Seymour M (2004), "The other war", *The New Yorker*, April 12, page 5.

به این شهر، آزادی مدنی تحرک به شدت افزایش یافت، اما به نظر می‌رسد به موازات آن به ویژه پس از پایان یافتن منع عبور و مرور در اوایل سال ۲۰۰۳ میزان جنایت هم رشد کرده است. پس از غروب آفتاب تا طلوع آن، تعداد کمی از مردم جرئت دارند از خانه‌های شان بیرون بروند.

باشندگان محله‌های غربی کابل، مرتب خبر از سرقت به وسیله تبهکاران می‌دهند. علاوه بر این دزدی‌ها که باعث کم شدن درآمد اکثر کاسب‌های شهری می‌شود که پس از غروب آفتاب کارشان را تعطیل می‌کنند، فعالیت اقتصادی مشکوکی در زمینه فروش زمین، که جنگ سالاران بیشتر روستایی نقش فعالی در آن دارند، فشار زیادی بر سیاستگذاران و باشندگان می‌آورد. به تشخیص قوماندان‌های محلی، علاوه بر تولید و قاچاق خشخاش، خرید و فروش زمین هم منبع درآمد سودآوری به شمار می‌رود. آن‌ها زمین‌های شهری متعلق به دولت یا املاک خصوصی تخریب شده را به تصرف خود در می‌آورند و سپس آن‌ها را به بستگان خود می‌دهند، یا دوباره به مردم محلی می‌فروشند یا از آن‌ها برای طرح‌های ساخت و ساز استفاده می‌کنند. در بخش‌های غربی و شمالی شهر، طرح‌های توسعه بزرگی بر روی زمین‌ها در جریان است که، همان‌طور که باشندگان محلی و مسئولان دولتی خاطرنشان می‌سازند، اعتبار قانونی آن‌ها در شرایط تردید برانگیزی به دست آمده است.

پس اطلاعات آماری دربارهٔ خشونت و جرم در افغانستان و شهرهای مهم آن در بهترین حالت ناقص است. به علت ناهمگون بودن اطلاعات، اینترپول آمار جرم و جنایت در افغانستان را منتشر نمی‌کند. با وجود این، وزارت داخله به تازگی یک بولتن جرایم را به شکل روزنامه منتشر کرده است. برای مثال، در فاصله مارس ۲۰۰۲ و ژانویهٔ ۲۰۰۳، مقامات دولتی ۴۸ مورد قتل، ۸۰ مورد دزدی، ۱۲ مورد آدمربایی و ۵۴ مورد جرایم مربوط به مواد مخدر را در محدوده شهری کابل گزارش کردند.^{۱۳} این آمار را می‌توان با ۳۵ مورد قتل، ۸۴ مورد

13. Kabul Security Command figures taken from *IrinNews* (2003), "Afghanistan – concern over crime in Kabul", January 20, www.irinnews.org

زدی، ۲۰ مورد آدمربایی و ۱۹ مورد جرایم مربوط به مواد مخدر در سه ماهه اول سال جاری شمسی (۲۱ مارس - ۲۱ ژوئن ۲۰۰۴) مقایسه کرد.^{۱۴} به طور منطقی می توان فرض کرد که تعداد موارد گزارش نشده بسیار بیشتر است، با وجود این، این آمارهای رسمی نشان از افزایش قابل توجهی دارد. علاوه بر این، ترس از انتقام جویی مجرمان و مقامات به نبود اطلاعات دقیق می افزاید و به «... فرهنگ معافیت از مجازات که به جای استثنا در افغانستان به قاعده تبدیل شده است» منجر می شود.^{۱۵}

پس از سقوط طالبان، مشکل خشونت شهری به طور عمده انکار می شد و در جولای ۲۰۰۲ مقامات هنوز اصرار داشتند که میزان جرم و جنایت در مقایسه با وضعیت پیش از ورود نیروهای بین المللی ۷۰٪ کاهش یافته است.^{۱۶} با وجود مدارک و گزارش های شفاهی درباره افزایش اخاذی، ربایش کودکان و قاچاق انسان ها در محدوده شهری، جرم و جنایت شهری هنوز در آخرین سند سیاست گذاری استراتژیک دولت افغانستان به عنوان مانعی اساسی مطرح نشده است. گرچه، با توجه به ادامه حمله ها علیه نیروهای دولتی و حافظ صلح، این گزارش تأیید می کند که «وضعیت امنیتی در بخش هایی از افغانستان در ظرف دو سال گذشته بدتر شده است»، و خاطر نشان می سازد که «موفقیت قابل توجهی در زمینه بازسازی نهادهای دولتی در انگیختن رشد اقتصادی در کابل و بعضی شهرهای دیگر به دست آمده است.»^{۱۷} یکی دیگر از اشاره های معدود به خشونت شدید در چارچوب «...خشونت علیه زنان، به ویژه تعدی های نیروهای امنیتی، نظامی، شبه نظامیان و پلیس»، دیده می شود که «قابل توجه بودن آن در ظرف چندین سال» تأیید می شود.^{۱۸} با وجود این، حتا در ضمیمه ای که به مشکلات ویژه شهری می پردازد، به صراحت به جنایت و خشونت سازمان یافته شهری پرداخته نشده

14. Crime Bulletin of the Ministry of Interior, data for Hamal, Jour, Hawza 1383 (Iranian calendar, i.e. 21 March - 21 June 2004).

15. Government of the Islamic Republic of Afghanistan (2004), *Securing Afghanistan's Future: Accomplishments and the Strategic Path Forward*, Kabul, March, page 109.

16. ReliefWeb (2002), "International security assistance force: final United Kingdom report to the Security Council", July 10, www.reliefweb.int

17. See reference 14, page 95.

18. See reference 14, page 97.

است.^{۱۹} به همین ترتیب، جرایم مربوط به مواد مخدر (تریاک، هروئین) و خشونت‌های خانگی مرتبط با آن در کابل مشکلی است که مجموعه سازمان‌های غیردولتی تشخیص داده‌اند، اما کمک بین‌المللی تاکنون متوجه ظرفیت‌سازی برای پایان دادن به تولید خشکاش و ایجاد منابع جایگزین درآمد^{۲۰} بوده است. این رهیافت از نگاه استراتژیک منطقی است و ممکن است در بلندمدت پربار باشد، اما بر آمار آزار و اذیت در کوتاه مدت تأثیر زیادی ندارد.

در عین حال، بسیاری از مردان مسلح به طور سیستماتیک به خدمت نیروی پلیس جذب شده‌اند، هم به علت کمبود شدید پرسنل امنیتی و نیز برای کنترل آن‌ها و پیش‌گیری از انجام جنایت‌های بیشتر.^{۲۱} اما شایع است که پلیس‌های افغان، که بیشترشان مزد خود را به صورت نامنظم دریافت می‌کنند، تعداد قابل توجهی از جرایم را در کابل مرتکب می‌شوند. نظارت موثر، ظرفیت‌سازی و افزایش مهارت‌ها در حفظ نظم یکی از فعالیت‌های عمده جریان‌های بین‌المللی است که دولت آلمان پیشاپیش آن‌ها قرار دارد. با وجود این، مشکلات مالی یک کشور جنگ‌زده هنوز به شدت بر دوش مسئولان مدیریت امنیتی و اصلاحات قرار دارد. افراد پلیس در کابل و سراسر کشور تنها یک چهارم دستمزد متوسط یک سرباز را دریافت می‌کنند. فشار داخلی بر کابینه برای افزایش امکانات حفظ نظم رو به رشد است. اما، میزان نیاز هم در شهر کابل و هم در کشور به طور کلی تنها افزایش تدریجی بودجه را امکان‌پذیر می‌سازد.

واکنش جامعه مدنی محلی به افزایش امنیت محدود به چند طرح است که سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی راه‌اندازی و تمویل کرده‌اند. البته گرچه گونه‌گونی‌های زیادی وجود دارد، میزان اعتماد در میان باشندگان یک‌گذر (معمولاً به ریاست وکیل‌گذر، یعنی «وکیل» محل که باید در شهرداری نماینده باشندگان باشد) به نسبت کم است. برخلاف

19. Government of the Islamic Republic of Afghanistan (2004), "Technical annex on urban development", Kabul (January draft).

20. The noteworthy exception is a recent study by UNODC (2003), "An assessment of problem drug use in Kabul City", *Afghanistan Community Drug Profile* No 5, UNODC, Vienna, www.unodc.org

21. Institute for War and Peace (2002), "Kabul police struggle to stem crime wave", January, www.iwpr.net

این انتظار که «سرمایه اجتماعی» بر اساس وابستگی های قومی (بیشتر پشتون، تاجیک، ازبک و هزاره) تقسیم شود، بیش از دو دهه جنگ و مهاجرت و تحرک ناشی از آن به پراکندگی جدی اجتماعی منجر شده و اغلب کوچک ترین شکل سازمان اجتماعی یعنی خانواده را به عنوان تنها شبکه حمایتی باقی گذاشته است. این نوع «تحرک اجباری» با افزایش پیوسته اجاره بها در اثر کمبود شدید مسکن تشدید می شود و مردم را در سال چند بار به تخلیه محل سکونت خود و جستجوی دایمی در پی سرپناه مناسب مالی وا می دارد.

در این چارچوب، شبکه های حمایتی منحصراً از اعضای خانواده گسترده تر تشکیل می شود. در بعضی موارد، این ارتباطات به ایجاد شبکه ای از مردم در خود افغانستان، در ایران، پاکستان و نیز کشورهای غربی می انجامد. در عین حال که چنین وضعی برای تأمین زندگی و بقای نسل مناسب است، در ارتباط با حمایت در مقابل خشونت بلاواسطه اختلال ایجاد می کند، زیرا نبود ارتباط های محلی بیشتر احساس می شود. عبارت «آن ها برای ما اهمیت قایل نیستند و ما هم به آن ها اهمیت نمی دهیم» در توصیف رابطه با همسایگان از ساکنان کابل زیاد شنیده می شود.^{۲۲} علاوه بر این، تحقیق درباره بعضی شکل های خشونت، مثل خشونت خانگی، در جامعه متکی به خانواده پس از جنگ در افغانستان مشکل است، هم به خاطر موقعیت زیر انقیاد زنان و هم به خاطر نگاه قابل درک به خانواده به عنوان «آخرین امکان» و فرصت های ناشی از آن برای معافیت از مجازات.

۳- کراچی: رشد خشونت در درون

«زخمی که یک جنایت بر بدنه اجتماع وارد می سازد [...] نمونه ای است که این جنایت ارائه می دهد، یعنی تحریک به تکرار آن در صورتی که مورد مجازات قرار نگیرد و امکان گسترشی که در درون آن وجود دارد.»^{۲۳}

22. Beall, Jo and Daniel Esser (forthcoming), "Urban governance, urban management and vulnerability in Afghanistan", Afghanistan Research and Evaluation Unit, Kabul.

23. Michel Foucault in Zur, Judith N (1998), *Violent Memories: Mayan War Widows in Guatemala*, Westview Press, Boulder, Colorado, page114.

پایتخت پیشین و بزرگترین شهر پاکستان بنا به برآوردها در حال حاضر ۱۲ - ۱۱ میلیون جمعیت دارد که سالانه ۳ درصد به آن افزوده می شود.^{۲۴} کراچی، به عنوان شهر بندری و مرکز مالی اصلی کشور، به خوبی با سیستم جهانی تجارت و مالی مرتبط است و در عین حال نقطه شروع تجارت جهانی مواد مخدر در منطقه به شمار می رود.^{۲۵} کراچی ثروتمندترین و در عین حال محروم ترین شهر بزرگ پاکستان است. درآمد سرانه در هیچ جای دیگر کشور بالاتر از کراچی نیست و این شهر به تنهایی ۶۰٪ از مالیات کشور را تأمین می کند اما دولت مرکزی کسر کوچکی از این میزان را در این شهر سرمایه گذاری می نماید.^{۲۶} به این معنا، این شهر در معرض خشونت ساختاری و نیز مجموع رنج فردی است.

بالاترین میزان جرم و جنایت کشور در کراچی رخ می دهد. بنا به آمار رسمی تنها در سال ۱۹۹۵، ۲۱۰۰ قتل سیاسی رخ داده است. در سال ۱۹۹۸، تعداد قتل در کراچی بیش از دو برابر تعداد قتل در نیویورک بود و اکثر قربانیان مردان جوان بودند.^{۲۷} در واقع، یک تحقیق تازه درباره ۲۴۰۰ قتل در فاصله اکتبر ۱۹۹۳ و ژانویه ۱۹۹۶، نشان داد که فعالیت سیاسی اعضای گروه های مخالف دلیل اصلی قتل قربانیان بوده است. بیشتر این قربانیان در چهار محله خاص زندگی می کردند که پایگاه جنبش های سیاسی هستند. در ۸۵٪ حمله ها، از سلاح گرم استفاده شده است که به آسانی در بازار سیاه قابل تأمین است.^{۲۸}

برای درک علت اصلی گسترش خشونت، ترکیب قومی شهر را نیز باید در نظر گرفت. علاوه بر آوارگان اردو زبان از شبه قاره هند (مهاجران)، در دهه ۱۹۶۰ ورود پنهان ها از ولایت های شمالی به این

24. The estimated annual growth rate for the period 2000–2015 is 3.18 per cent, making Karachi the thirdfastest- growing city among the 15 largest urban agglomerations in the world – see reference 5, page 8.

25. See reference 1, Gizewski and Homer-Dixon (1995), page 16.

26. Kermani, Navid (2003), *Schöner neuer Orient. Berichte von Städten und Kriegen (Beautiful New Orient. Reports from Cities and Wars)*, C H Beck, Munich, 240 pages.

27. Mian, Aet al. (2002), "Vulnerability to homicide in Karachi: political activity as a risk factor", *International Journal of Epidemiology* Vol 31, No 3, pages 581–585. The mean age of victims in this study was 27.

28. Chotani, H Aet al. (2002), "Patterns of violence in Karachi, Pakistan", *Injury Prevention* Vol 8, No 1, pages 57–59.

شهر آغاز شد. مردم بومی سند اکنون در اقلیت هستند، گرچه اعضای این گروه از طریق یک سیستم حدنصاب هنوز سمت های کلیدی اداری ولایت را در اختیار دارند و نمایندگان گروه های مهاجر کم تعداد هستند. پتهان ها در نیروی پلیس دست بالا دارند و خشونت پلیس به علت فساد و فرقه گرایی هم در سراسر کشور و هم در کراچی مشکلی اساسی به شمار می رود.^{۲۹} در حالی که ساختارهای رسمی شهری فرو می پاشند، سیستم های اجتماعی غیررسمی، از جمله طرح های ضدخشونت، مثل قارچ سبز می شوند. ابتکارهای مردمی از این جمله هستند: سرویس های خصوصی آمبولانس، مراکز حمایت از زنان مورد تعدی جنسی، و سایت هایی که درباره خشونت علیه گروه های قومی گزارش می دهند.^{۳۰}

خشونت در کراچی به محدوده شهری محدود نمی شود. کراچی خشونت را به شکل سازمانی و منابع صادر می کند. این شهر چهره های مهم تروریسم بین المللی را به خود جلب کرده و «... یکی از کانون های اصلی جنگ علیه ترور شده است.»^{۳۱} افراد مظنون به عضویت در القاعده مرتب دستگیر می شوند و یک بار حتی یکی از مسئولان امریکایی امکان مخفی بودن اسامه بن لادن در این شهر را مطرح کرد. قدر مسلم، چهره های اصلی حمله های ۱۱ سپتامبر، از جمله محمد عطا، سعید بهاجی و مصطفی احمد الحوزوی، مدیر مالی عملیات، از کراچی به عنوان محل ملاقات و مرکز هماهنگی خود استفاده کرده اند. یکی از مسئولان ارشد ضدتروریسم اف بی آی در جولای ۲۰۰۳ در سنای امریکا شهادت داد که کراچی مرکز مالی حمله های تروریستی نیز هست.^{۳۲}

و سرانجام، علاوه بر بنیادگرایی رو به رشد اسلامی، جنایت های مرتبط با دلایل مذهبی تقریباً هر روز رخ می دهد. برای مثال، در

29. Hasan, Arif (1999), *Understanding Karachi: Planning and Reform for the Future*, City Press, Karachi, 171 pages.

30. Chotani, H Aet al. (2002), UCLA (2003), "Pakistani women leaders visit UCLA to discuss Muslim women in America", UCLA International Institute for Educating Global Citizens, www.isop.ucla.edu, www.karachipage.com

31. See reference 2, Moreau and Hussain (2002), page 39.

32. John, Wilson (2003), "9/11 – the Pakistan connection", *The Pioneer*, August 6.

اکتبر ۲۰۰۲، تمامی کارکنان کمیسیون مسیحی عدالت و صلح مستقر در کراچی در یک حمله غافل گیرانه به قتل رسیدند. در همان سال، کراچی محل ربایش و قتل روزنامه نگار یهودی امریکایی دانیل پرل بود. خشونت رو به افزایش مشامی اخیراً رخ داد که در طی آن ۲۳ نفر از شیعیان در حمله ای به یک مسجد در اوایل ماه مه ۲۰۰۴ کشته شدند. تصور می رود که جنایتکاران، افراطیون اهل سنت بودند. کمتر از چهار هفته بعد، قتل یک مغز متفکر القاعده، مفتی اهل سنت نظام الدین شمزی، به اعتراض های عمومی بزرگ و شورش های خیابانی در شهر منجر شد و پیروان شمزی در زدو خورد مسلحانه با نیروی پلیس شرکت کردند و یک کلانتری را به آتش کشیدند. دو روز بعد، بمبی در یک مسجد شیعیان منفجر شد که ۲۰ نفر از نمازگزاران را کشت. کمی پس از آن، رئیس پلیس کراچی در حمله به کاروان اتومبیل های محافظ او به زحم جان سالم بدر برد. خشونت متقابل چیزی است که در کراچی حتما می توان انتظار داشت

۴- مقایسه: پیش به سوی راه حل های مؤثر

«امنیت قطعاً یک مسئله اجتماعی است و تنها یک نهاد عمومی می تواند آن را عرضه کند.»^{۳۳}

موردهای کابل و کراچی نشان می دهند که چگونه شهرها در مناطق درگیری محلی با خشونت شخصی و جنایت سازمان یافته روبه رو هستند. هر دو شهر مملو از سلاح های سبک و هر دو چند قومی هستند و هر دو بخشی از طرح های ملت سازی بودند که به این خاطر تاریخچه پر مشکلی در پشت سر دارند که در طی آن این شهرها بارها و بارها به اوج رسیدند و سقوط کردند. علاوه بر این، گوناگونی مذهبی تقریباً در هر دو مشابه است و هر دو شهر دارای اکثریت مسلمانان اهل سنت و اقلیت شیعه هستند. همچنین، هر دو شهر به سرعت رو به گسترش هستند و انسجام اجتماعی در آن ها در سطح پایین است. در کابل، شبکه های وسیع تر اجتماعی در اثر آوارگی به شدت مختل شده اند

33. Hall, Steve and Simon Winlow (2003), "Rehabilitating Leviathan: reflections on the state, economic regulation and violence reduction", *Theoretical Criminology* Vol 7, No 2, page 157.

و در نتیجه یک جامعه مدنی از هم گسیخته که بیشتر در ابتکارهای زیر رهبری سازمان های غیردولتی بین المللی نمود می یابد، به وجود آمده است. در کراچی، خشونت اقتصادی و قومی مذهبی آثار زیان بار مشابهی بر سرمایه اجتماعی داشته است. طرح های محلی تا حدودی در کاستن اثر خشونت موفق هستند، اما به جای انسجام، شکاف های درون شهری در صحنه اجتماعی غالب هستند.

علاوه بر این، این دو مورد نشان می دهند که فضاهای شهری در مناطق درگیری محلی با ایجاد، میزبانی و تداوم بخشیدن نظام ها و ساختارهای اجتماعی موجد رفتار خشونت آمیز، نقش فعال تری را بازی می کنند.^{۳۴} گذشته از آن، سقوط نهادهای شهری به علت قید و بندهای بودجه ای و درگیری های داخلی سیاسی، تنش های رو به رشد قومی مذهبی و تندتر شدن مواضع ایدئولوژیک و ماهیت رو به تغییر جنگ ظاهراً به نفع کسانی است که در جنایات سازمان یافته شرکت دارند. ملاحظه شده است که فضاهای بدون ملیت باعث رشد «اقتصادهای تمام جنگی»^{۳۵} می شود که بر اساس تجارت غیرقانونی رونق می یابند؛^{۳۶} به همین روال، بی قانونی شهری ظاهراً فعالیت های مجرمانه را تقویت می کند و این آن چیزی است که شهر را به بقیه جهان ارتباط می دهد. در مورد کراچی، ما این را به شکل حواله های مالی ملاحظه کرده ایم. بانک های مستقر در شهر به منظور دریافت منابع برای فعالیت های مجرمانه و انتقال سود به مکان های امن به کار گرفته می شوند.^{۳۷} بدین ترتیب، اقتصاد تمام جنگی در خدمت ادغام اقتصادهای مجرمانه شهری و جهانی قرار دارد.^{۳۸} در واقع، عملکرد شخصی رهبران شبه نظامی به عنوان مجرمان شهری یا اعضای مافیای شهری روزبه روز گسترش می یابد: به نظر می رسد جنگ سالار «سنتی» به تدریج

34. Short Jr, James F (1997), *Poverty, Ethnicity and Violent Crime*, Westview Press, Boulder, Colorado, page 39.

35. open-war economies

36. Schetter, Conrad (2004), "The 'bazaar economy' of Afghanistan", *Südasiens-Informationen* No 3, February; also Duffield, Mark (2000), "Globalization, transborder trade and war economies" in Bernal Mats, David M Malone (editors), *Greed and Grievance: Economic Agendas in Civil Wars*, Lynne Rienner, Boulder, Colorado, pages 69-89.

37. UN Habitat (2001), *Cities in a Globalizing World: Global Report on Human Settlements 2001*, Earthscan, London, page 226.

38. Münkler, Herfried (2002), *Die neuen Kriege (The New Wars)*, Rowohlt, Reinbek, pages 167-173.

به جنگ سالار مدرن شهری تبدیل می شود. تمام مسائل به روشنی نشان می دهد که رابطه بین خشونت، جنایت و شهر چند وجهی است و شهرها نه تنها مجرمان را در پناه می گیرند بلکه شکل های ویژه از خشونت را تقویت می کنند.

بعید است که شبکه های جنایتکاران شهری علاقه ای به «در اختیار گرفتن» شهرهای دچار بحران داشته باشند. مورد کراچی نشان می دهد که آن ها از فعالیت در یک پوسته شهری با ساختار شهری و نهادهایی که درآمد، ارتباط های جهانی و نهان گاه های منفی در اختیار ایشان بگذارد بیش از آن سود می برند که بخواهند آن را با تلاش برای تسخیر قدرت تخریب کنند. با وجود این، دگرگونی شهرهای دچار بحران به مکان های قابل زندگی که در آن ها شهروندان از حقوق اساسی سیاسی خود بهره بگیرند و در مقابل خشونت از حمایت بهره مند شوند، هنوز چالش بزرگی به شمار می رود. تغییر ساختارهای کنونی قدرت مشکل ترین کاریست که فعالان با آن روبرو هستند و کوشش های مرتبط با این کار در ذات خود احتمالاً به درگیری های بیشتر خواهد انجامید.^{۳۹}

اما، با وجود افزایش آشکار شاخص های آزار و اذیت، میزان خشونت در کابل ظاهراً از کراچی کمتر است، حتا اگر در نظر بگیریم که جمعیت کابل یک سوم کراچی است. همچنین در مقایسه با بقیه نقاط کشور، پایتخت افغانستان هنوز به نسبت امن باقی مانده است و الگوی مهاجرت هزاران افغان که با یورش روزانه به شهر ترجیح خود را نشان می دهند صحت این نظر را نشان می دهد. در مقابل، بسیاری از مشاغل از کراچی به بخش های دیگر پاکستان، به ویژه پنجاب، منتقل شده اند.^{۴۰}

با اعلام کابل به عنوان مرکز طرح ملت سازی افغانستان (با وجود فشار همزمان برای تمرکززدایی)، نیروهای حافظ صلح بین المللی در این شهر جمع شده اند. انکار تاثیر مثبت آن ها بر خشونت به طور کلی و

39. Brett, E A(2002), "Liberal theory, uneven development and institutional reform: responding to the crisis in weak states", LSE Crisis States Programme Working Paper No 12, LSE, London, pages 12-13.

40. Beall, Jo (1997), "Households, livelihoods and the urban environment: social development perspectives on solid waste management in Faisalabad, Pakistan", PhD Thesis, London School of Economics and Political Science, London.

جنایت سازمان یافته به طور خاص کوتاه بینی است. اما، یک منبع دیگر خشونت که تحلیل بیشتر آن جالب است، میزان تمرکز عوامل سیاسی است. با واقع شدن مراکز محلی مهمی مثل قندهار در جنوب، کندز در شمال و هرات و مزار شریف در غرب، منافع جناحی در سراسر کشور پخش شده اند. فرماندار پیشین قندهار گرچه اخیراً عوض و به عنوان وزیر انکشاف شهری و مسکن منصوب شده، هنوز در عمل رییس این پایگاه مهم شهری به شمار می رود. جنرال عطا در مزار شریف زندگی می کند و روابط محکمی را با دولت در کابل حفظ کرده است. وضعیت در هرات حتا گویاتر از این است. گرچه فرمانده محلی اسماعیل خان چالش مشخصی برای دولت ریاست جمهوری کوزی به شمار می رود، در سطح محلی نیز به اندازه ای قدرت دارد که کنترل منطقه را حفظ کند.^{۴۱} درآمد او از مالیات بر واردات از ایران با ثبات است و کشمکش های گاه و بی گاه با نیروهای هوادار دولت این واقعیت را نفی نمی کند که باشندگان هرات زندگی به نسبت آرامی دارند. بدون شک، این وضعیت سیاسی شکننده است: قدرت متمرکز خشونت یک جانبه را محتمل تر می سازد و امنیت باشندگان را به طور کامل در اختیار قدرتمندان قرار می دهد. اما تمرکززدایی قدرت سیاسی اقتصادی در افغانستان در عین حال که بدون تردید چشم انداز حکومت داری سراسری را تیره تر می سازد ظاهراً بر امنیت باشندگان پایتخت تاثیر کلی دارد. به بیان دیگر، توسل به خشونت در کابل به عنوان روش اعلام خواست های سیاسی اغلب نه مناسب است و نه لازم. مناسب نیست زیرا احتمال موفقیت بسیار کم است و لازم نیست زیرا در سطح سیاسی، فعالان سیاسی از قدرت کافی برای رسیدن به توافق غیرخشونت آمیز با دولت مرکزی برخوردار هستند. در مقابل، رقابت سیاسی در کراچی رابطه بسیار نزدیکی با هویت مذهبی دارد و گروه های رقیب در یک شهر هستند.

در چنین وضعی، روشن است که هر رهیافتی برای برخورد به سطح بالای خشونت در کراچی باید اقداماتی برای افزایش فرصت های مشارکت سیاسی در سطح محلی را در بر بگیرد. تقویت ظرفیت های

41. I regard control not as a term exclusively for policing, but also for social mechanisms regulating individual and collective behaviour. See Senechal de la Roche, Roberta (1996), "Collective violence as social control", *Sociological Forum* Vol 11, No 1, pages 97-127.

مدیریت شهری و فعالیت ابتکارهای مردمی در تکمیل تلاش‌هایی در سطح سیاست‌گذاری بسیار ضروری است. در واقع، تا زمانی که مجریان عملیات امنیت عمومی از آموزش و تجهیزات بهتری برخوردار نیستند، بعید است که مراقبت پلیسی بیش از حد خشونت را کاهش دهد. این بحث به ویژه در مورد کابل درست است. به علاوه، نظارت قابل اعتماد باید با افزایش پاسخگویی نیروهای پلیس به باشندگان شهر، از جمله راه‌کارهای موثر رسیدگی به شکایت و تضمین‌های حقوق بشری، همراه باشد. تا زمانی که مردم پلیس را بخشی از مشکل بدانند و نه راه حل، «فرهنگ معافیت از مجازات» که دولت افغانستان از آن ناراحت است، احتمالاً از بین نخواهد رفت. با وجود این، اقدام‌های معطوف به شهر نباید فوریت نیازهای بلافاصله را نادیده بگیرد: بازسازی نهادهای شهری در حالی که مناطق روستایی فراموش می‌شوند نه تنها قابل ادامه نیست بلکه بذریع پیدایش خشونت‌های تازه را می‌کارد. پاسخگویی به نیازهای شهری به همراه ایجاد تعادل با طرح‌های توسعه روستایی حیاتی است.

سرانجام، کاهش خشونت در این دو شهر تا حدود زیادی به مداخله در محدوده فراتر از شهر بستگی دارد. در کراچی، محدود کردن نهانگاه‌ها و منابع فعالیت‌های مجرمانه در ورای محدوده‌های (در حال حاضر متغیر) شهر حیاتی است، با وجود این پیشرفت اساسی در وضعیت، بدون اقدام هماهنگ به وسیله دولت مرکزی به همراه نهادهای امنیت بین‌المللی بعید است. در افغانستان، ایجاد نهادهای پاسخگو در شهرهای بزرگ و در ولایت‌ها مستلزم اصلاح کامل ساختارهای حکومت‌داری ملی است که برای این کار باید تعادل ظریفی بین تمرکز لازم و تمرکززدایی موثر برقرار کرد. هدف برنامه همبستگی ملی برقراری این ارتباط‌های محلی مرکزی از طریق تقویت ساختارهای تصمیم‌گیری در سطح روستا و ایجاد ارتباط مستقیم بین آن‌ها و دولت مرکزی، و به این ترتیب ایجاد اهرم فشار بر قدرتمداران محلی است.^{۴۲} باید دید آن‌ها چگونه به این رهیافت واکنش نشان خواهند داد.

42. ReliefWeb (2004), "Community-based national solidarity program showing results", March 10, www.reliefweb.int

Table of contents

Preface, Shourangiz Dadaship.5

Part I: Who Governs Kabul?

- Cities, War and Terrorism: Towards an Urban Geopolitics, Stephen Grahamp.15
- City and Hegemony: the Role of Political Forces in Urban Development, Hassan Jawaherip.51
- Who Governs Kabul? Explaining Urban Politics in a Post-war Capital City, Daniel E. Esserp.81
- Kabul Cosmopolitan: Geopolitical Empire from the planner's viewpoint, Pietro Calogerop.125
- The Inverted Cycle: Kabul and the Strongmen's Competition for Control over Kandahar, 2001–2006, Antonio Giustozzi and Noor Ullahp.151

Part II: Kabul at War

- Kabul Urban Politics Since Zaher Shah, Daniel E. Esser p.183
- Kabul at War (1992-1996): State, Ethnicity and Social Classes, Gilles Dorronsorop.199
- Kabul, an Informal Capital City, Shourangiz Dadashi.....p.231
- Urban Cohesiveness in Kabul City: Challenges and Threats, Jamshid Habibp.271
- The City as Arena, Hub and Prey - Patterns of Violence in Kabul and Karachi, Daniel E. Esserp.285

To contact Armanshahr Publishing:
Email: armanshahrfoundation.openasia@gmail.com
<http://armanshahr.openasia@groups.facebook.com>

City and War

Politis Asia 14-15

Compilation: Shourangiz Dadashi with the cooperation of Dr.
Hassan Javaheri

Translation: Khalil Rostamkhani

Edited: Khalil Rostamkhani & Shourangiz Dadashi

Layout and design: Rooholamin Amini

Published by Armanshahr

First Edition: Winter 2013

Print run: 1000

All rights are reserved for the publisher

This book has been produced with the financial assistance of the European Union and Heinrich Böll Foundation. The publication of this book is the responsibility of Armanshahr Foundation and the contents are the responsibility of the writers and can under no circumstances be regarded as reflecting the position of the above-mentioned institutions.



Politis Asia 14-15

City and War

Publishing Armanshahr

2013

